ریاض السلاطین

(تاریخ بنگاله)

تالیف

غلام حسین - سلیم

بتصحیح

مولوی عبد الحق عابد

برای ایشیاتک سوسائٹی بنگاله

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE988

فهرست مضامین ریاض السلاطین بالفاظ مؤلف *

دیباجه *

حمد ۱

نعت ۲

حال مؤلف .. ..

سبب تالیف این رساله ۴

فهرست مضامین این رساله مرتبهٔ مؤلف مشتمل بر مقدمه

و باغ روضه ۵

مقدمه مشتمل بر چهار چمن *

چمن اول — در بیان کیفیت حدود و اطراف ممالک بنگاله —

بنگاله ۶

کوچ بهار ۸

بهوٹنت ۹

آشام ۱۰

تبت ۱۳

ارخنگ ۱۴
پیگو .. .. =
اوڈیسه ۱۵
جگرناته ۱۸
چمن دوم — در بیان بعضي خصوصیات ممالک بنگاله ... =
چمن سیوم — در ذکر بعضي شهرها و آبادي بعضي بلاد ملک بنگاله
لکهنوتي ۲۸
مرشدآباد ۳۰
هوگلي و سانگام ۳۲
کلکته ۳۴
چندن‌نگر - عرف فراشڈانگه ۱
پورنیه ۲
ڈهاکه جهانگیرنگر ۵
سونارگام ۶
اسلام‌آباد - عرف چاٹگام .. .. .. =
بگلا ۶
رنگپور و گهوڑا گهاٹ ۷
محمودآباد .. .. =
بارنگ‌آباد .. .. =
بازوها ۸

سلهت ۴۸
شریف آباد ۴۹
مدارن .. .. ״
اکبرنگر - عرف راج محل .. .. ״
مالده و پنڈوه .. .. ״
چمن چهارم — در شرح حکومت رایان در زمان سلف در ممالک
بنگاله بر سبیل اجمال ۵۱
شرح تسلط بعضی رایان هند بر ممالک بنگاله
و سبب رواج بت پرستی در هند .. ۵۴

روضهٔ اول — در ذکر حکومت حاکمان اسلام
که از طرف سلاطین دهلی بنیابت درین
ملک فرمانروائی کرده‌اند *

تمهید ۵۹
محمد بختیار ۶۰
حاکم شدن علی مردان خلجی در بنگاله ۶۶
مسلط شدن غیاث الدین خلجی در بنگاله .. .. ״
حکومت سلطان ناصر الدین پسر سلطان شمس الدین .. ۷۰
حکومت علاء الدین خان ۷۱
حکومت سیف الدین ترک ۷۲

حکومت عزالدين طغا خان ۷۲
حکومت ملک قوا بيگ تيمور خان ۷۳
حکومت ملک جلال الدين خاني ۷۴
حکومت ارسلان خان .. .. ″
حکومت محمد تاتار خان .. .. ″
حکومت طغرل المخاطب سلطان مغيث الدين ۷۵
حکومت بغرا خان المخاطب ناصرالدين بن غياث الدين .. ۸۴
فرمانروائي بهادرشاه ۸۹
حکومت قدر خان ۹۰

روضهٔ ثاني — در ذکر سلاطين که در ممالک بنگاله بر سرير سلطنت جلوس فرموده خطبه بنام خود خوانده اند *

تمهيد ۹۱
ذکر سلطنت سلطان فخرالدين ۹۲
سلطنت يافتن علي مبارک المخاطب سلطان علاءالدين .. ۹۳
سلطنت حاجي الياس المخاطب سلطان شمس الدين (بهنکره) ۹۵
ذکر سلطنت سکندر شاه بن شمس الدين ۹۹
ذکر سلطنت غياث الدين بن سکندر شاه ۱۰۵
سلطنت سيف الدين ملقب سلطان السلاطين ۱۰۹
سلطنت شمس الدين بن سلطان السلاطين .. .. ..

مساط شدن راجه کانس زمیندار ۱۱۰
ذکر سلطنت جلال‌الدین پسر راجه کانس ۱۱۶
سلطنت احمد شاه بن جلال‌الدین ۱۱۷
سلطنت ناصر خان غلام .. .. 〃
سلطنت ناصر شاه ۱۱۸
سلطنت باربک شاه بن ناصرالدین .. .. .. 〃
سلطنت یوسف شاه ۱۱۹
سلطنت فتح شاه بن یوسف شاه .. .. .. 〃
سلطنت باربک خواجه سرا مخاطب سلطان شاهزاده .. ۱۲۰
سلطنت ملک اندیل حبشی المخاطب فیروز شاه .. ۱۲۵
سلطنت سلطان محمود بن فیروز شاه ۱۲۶
سلطنت سیدهی بدر المخاطب مظفر شاه . .. ۱۲۷
سلطنت علاءالدین سید حسین شریف مکی ۱۲۹
ذکر سلطنت نصرت شاه بن علاءالدین حسین شاه ۱۳۶
سلطنت فیروز شاه بن نصرت شاه ۱۳۹
ذکر سلطنت محمود بن علاءالدین .. .. .. 〃
جلوس فرمودن نصیرالدین محمد همایون پادشاه بر سریر بلدهٔ گور ۱۴۳
بر تخت نشستن شیرشاه در شهر گور ۱۴۵
حکومت خضر خان در گور ۱۴۷
ذکر ایالت محمد خان سور در بنگاله ۱۴۸

فرماندهی خضرخان المخاطب بهادرشاه ۱۵۰
سلطنت جلال‌الدین بن محمد خان ۱۵۱
فرمانروائی پسر جلال‌الدین .. .. ″
سلطنت غیاث‌الدین .. .. ″
فرماندهی تاج خان کرانی ۱۵۲
فرماندهی سلیمان کرانی ۱۵۳
فرماندهی بایزید خان بن سلیمان خان ۱۵۵
ذکر سلطنت داؤد خان بن سلیمان خان .. .. ″
حکومت نواب خان جهان در ممالک بنگاله و کیفیت قتل
داؤد خان ۱۶۴
کیفیت مستاصل شدن بعضی امرای داؤد خان .. ۱۶۷

روضهٔ ثالث — در ذکر حکومت ناظمانی که از حضور سلاطین تیموریهٔ دهلی بنظامت بنگاله ممتاز شدند *

نظامت راجه مان‌سنگه ۱۷۰
نظامت قطب‌الدین خان ۱۷۱
نظامت جهانگیر قلی خان ۱۷۴
حکومت نواب اسلام خان و کیفیت قتل عثمان خان .. ۱۷۵
نظامت قاسم خان ۱۸۱
نظامت ابراهیم خان و آمدن شاه جهان در بنگاله .. ″

ذکر رسیدن موکب شاه‌جهانی در بنگاله و کشته شدن ابراهیم خان
فتح جنگ ۱۹۰
جنگ نمودن شاه‌جهان با عساکر پادشاهی و رفتن بسمت دکن ۱۹۶
مقرر شدن صوبهٔ بنگاله در جاگیر نواب مهابت خان و پسر او ۲۰۲
نظامت نواب مکرم خان ۲۰۵
نظامت نواب فدائی خان ۲۰۶
نظامت نواب قاسم خان ۲۰۷
نظامت نواب اعظم خان .. .. =
حکومت نواب اسلام خان ۲۰۸
حکومت شاهزاده محمد شجاع ۲۰۹
نظامت نواب اعتقاد خان .. .. =
کیفیت حکومت شاه شجاع دفعهٔ دوم و مآل حال او ۲۱۰
حکومت نواب معظم خان خانان ۲۱۹
حکومت نواب امیر الامرا شایسته خان ۲۲۲
نظامت نواب ابراهیم خان ۲۲۳
حکومت شاهزادهٔ والاگوهر محمد عظیم الشان و قتل ابراهیم خان ۲۳۲
مقرر شدن نظامت بنگاله به نواب جعفر خان نیابةً از طرف شاهزاده
عظیم الشان ۲۵۱
جلوس فرمودن سلطان فرخ سیر بسریر سلطنت دهلی ۲۷۲
نظامت نواب شجاع الدین محمد خان که ناظم صوبهٔ اوڈیسه بود ۲۸۵

نظامت نواب سرفراز خان ۳۰۷
نظامت نواب علي وردي خان مهابت جنگ ۳۲۴
نظامت نواب سراج الدوله ۳۶۳
نظامت شجاع الملک جعفرعلي خان ۳۷۴
نظامت عالي جاه نصيرالملک امتيازالدوله قاسم علي خان بهادر
نصرت جنگ ۳۷۹
نظامت بار ثاني جعفرعلي خان بهادر ۳۸۵

روضهٔ رابع - در ذکر مسلط شدن نصارای انگریز در ممالک دکن و بنگاله و دران دو خیابان است *

خيابان نخستين - در ذکر آمدن نصارای فرقهٔ پرتگيس و فرانسيس
وغيره در دکن و بنگاله ۳۸۷
خيابان دويم - در ذکر مسلط شدن نصارای انگريز در ممالک بنگاله
و دکهن وغيره ۳۹۴

بسم الله الرحمن الرحیم *

جهان جهان حمد سزاوار بارگاه جهان آفرینی ست که - این مظاهر کونی را بید قدرت کاملهٔ خویش بحلیهٔ وجود محلی ساخته - علم خداوندی افراشت * و عالم عالم ثنا لائق درگاه پروردگاری ست که این نگارستان هستی را بقلم حکمت بالغهٔ خود بر صحیفهٔ کائنات بخط رنگارنگ نگاشت * حکیم علیمی که امور انتظام عالم و عالمیان و صلاح و سداد جمهور انام (را[1]) بوجود سلاطین - و زمام[2] حل و عقد کاربار اصناف بنی نوع انسان را بقبضهٔ اختیار فرمانروایان خطهٔ غبرا - وا گذاشت[3] * داور جهانداری که - رتق و فتق مهمات طوائف انام و خیر و شر مرکز نشینان دائرهٔ خاک را بمیزان مصالح جهانداری سنجیده - در هر اقلیمی و ملکی فرماندهی بر گماشت * لمولفه -

---

(۱) (را) اینجا افزوده شد - در نسخه‌های قلمی که مدار تصحیح بر آنهاست مذکور نیست * (۲) در نسخه‌های قلمی بجای و که نوشته * (۳) متأخرین تحقیق کرده اند که در الفاظ زبان فارسی ذال نقطه نیامده *

ز ابر فیض او باغ جهان سبز -
ز باد لطف او گلزار جان سبز *[1]
ز رنگ آمیزی نقاش صنعش -
زمرد میشود گر جوف کان سبز *

سبحانه تعالی - جل شانه و اتمانه - و عم نواله و آلائه - و الحمد علی نعمائه *

و صلوات بیضا و تحیات زاکیات بر جمیع فرمانبران بارگاه وحدتش که فروس انبیا و رسل باشد - علی الخصوص بران آیهٔ رحمت عالمیان و مقتدای اهل ایمان - خاتم پیغمبران - شارع شرع قویم - سراج وهاج صراط المستقیم - لمولفه -

مقصود ظهور این عالم - نور اول ظهور[2] آخر -

یعنی فخر انبیا - سید انبیا - شفیع یوم الجزا - محمد مصطفی احمد مجتبی - صلی الله و سلم علیه و آله و اهل بیته الطاهرین - و اوصیائه و اصحابه اجمعین *

اما بعد اضعف العباد - الراجی بشفاعة السید[3] الکونین - غلام حسین - المتخلص بسلیم زیدپوری[4] - چنین گوید که چون از چندگاه - بحسب اتفاق وقت بملازمت خدمت صاحب والا

---

(۱) محققین گلزار به زای هوز نویسند * (۲) در نسخهای قلمی بعد لفظ اول و نوشته * (۳) در نسخهای قلمی همچنین * (۴) چنان بایستی نگاشت - غلام حسین زیدپوری متخلص به سلیم *

السلاطین]

مناقب - اعلی مناصب - خجسته سیرت - فرخنده سریرت - کریم الطبع - حلیم المزاج - ستوده شیم - سراپا همم - حاتم کشور سخاوت - نوشیروان ممالک عدالت - خداوند فیاض زمان - مشفق و مهربان - بسیار بخش و کم ستان - قدردان فیض رسان - ازهمه اوصاف مستغنی مستر جارج اڈنی (۱) - ادام الله تعالی اقباله - و زاد حشمته - و رفع درجته - وضاعف عمره و قدره - بسلک ملازمان منتظم گردیده - همواره مستفیض فیض و احسانش و بهره یاب انعام و نوالش بوده و هست * الحق ذات مجمع الحسنات و منبع الفیوضات آن معدن جوهرشناسی - یگانهٔ عصر بل از مغتنمات روزگار و دهر - عدیم المثال (۲) است *

بوده در هر فضیلت ذات او مجموعهٔ خوبی -
هران وصفی که آید در گمان افزون ازان دارد *
دل روشن صواب اندیش چون پیران دانا دل -
ولی اقبال عمر و حشمت و بخت جوان (۳) دارد *
سخن سنجد بدامن گوهر معنی فرو ریزد -
دو لب همچون دو کف وقت تکلم درفشان دارد *

---

(۱) در نسخه‌های قلمی اڈلی به لام نوشته مگر در تاریخ نگارهٔ چارلس اسکوارت به نون است و همین صحیح است * (۲) در یک نسخهٔ قلمی مثال نوشته و در دو دیگر مثل * (۳) شاید که بعد لفظ اقبال و قلم انداز شده *

[illegible] نعمایش[1] بمسکینان و محتاجان -

[illegible] موجود از برای مفلسان دارد *

چون [illegible] الدوام مائل بمطالعهٔ کتب تواریخ و سیر

(و) [illegible] و هنر است - لهذا رای فیض پیرایش -

در [illegible] هزار و دو صد هجری مقدسهٔ نبوی و مطابق[2]

ملت [illegible] ۱۷ یک هزار و هفت صد و هشتاد و شش

سال[3] [illegible] احوال سلاطین و حکام سلف - که در ممالک

جنت [illegible] یت فرماندهی افراشته به نهانخانهٔ عدم

شتافته [illegible] باین قلیل البضاعت حکم محکم اصدار گردید

که هر [illegible] تواریخ وغیره دریافت شود بعبارتی سلیس عام

فهم [illegible] تحریر در آرد * این هیچمدان قلیل الاستعداد -

امتثال [illegible] نعمت را واجب و متحتم دانسته - رهی[4]

مثال [illegible] بر دیده نهاده - کمر سعی و اهتمام بر میان

جان [illegible] از هر جا فقره فقره بهم رسانیده - بعرض دو سال

[illegible] رساله پرداخته * و پس از اختتام نامش

موافق [illegible] ریاض السلاطین[5] ساختم - امید که منظور نظر

---

(۱) [illegible] قلمی یغمایش نوشته * (۲) و و ملت نصاری این

[illegible] کار است [illegible] لفظ عیسوی پائین مذکور است * (۳) لفظ سال

[illegible] (۴) [illegible] قلمی زهی به زای هوز نوشته کاتب غلط کرده

[illegible] * (۵) [illegible] ۱۲۰۲ میشود *

ارباب بصیرت شود * التماس از واقفان آثار سلف آنست - ازانجا که فقیر از ناقلي بیش نیست - مع هذا[1] - بمقتضای الانسان مرکب[2] مع الخطاء و النسیان - اگر خطائي و سهوي ملحوظ نظر گردد - معذور و معاف داشته -

بقدر وسع در اصلاح کوشند - اگر اصلاح نتوانند بپوشند[3] *

و بنای این رساله بر مقدمه و چهار روضه نهاد * و ترتیب فهرست آن برین نهج است -

مقدمه - مشتمل بر چهار چمن -

چمن اول - در بیان کیفیت آبادي ممالک بنگاله و حدود و اطراف آن *

چمن دوم - در بیان بعضي خصوصیات آن ملک *

چمن سیوم - در ذکر بعضي بلاد آن ممالک *

چمن چهارم - در ذکر حکومت رایان هند بر سبیل اجمال و اقتصار[4] *

روضهٔ اول - در ذکر حکومت حاکمان اسلام که از طرف سلاطین دهلي بنیابت درین ملک فرمانروائي کرده اند *

روضهٔ دوم - در ذکر سلاطین که - در بنگاله بر سریر سلطنت

---

(۱) معهذا نیز رسم خط است * (۲) در نسخه‌های قلمي مرکبه نوشته *

(۳) اینجا شاید که سکتهٔ حرفي را جائز داشته یا بجای بپوشند پوشند باشد * (۴) در نسخه‌های قلمي اقصار نوشته و غالباً اختصار باشد *

جاوس فرموده - خطبهٔ سلطنت بنام خودها خوانده اند *

روضهٔ سیوم - در بیان احوال ناظمانی که از حضور سلاطین چغتیه[1] ها درین ملک بنظامت پرداخته اند *

روضهٔ چهارم - مشتمل بر دو خیابان -

خیابان نخستین - در ذکر آمدن نصارای فرقهٔ پرتگیس و فرانسیس وغیره در دکن و بنگاله *

خیابان دوم - در ذکر مسلط شدن نصارای انگریز در ممالک بنگاله و دکن *

مقدمه - مشتمل بر چهار چمن *

چمن اول - در بیان کیفیت حدود و اطراف ممالک بنگاله *

مشهور خواطر سیاحان اقالیم سیر و تواریخ باد که صوبهٔ بنگاله در اقلیم دوم است - از اسلام آباد عرف چاٹگام[2] تا به تیلیا گڈهی[3] شرقاً غرباً چهار صد کروه طول - و عرض شمالاً و جنوباً از کوهستان شمالی تا سرکار مدارن - که حد جنوبی این صوبه است - دو صد کروه مسافت دارد * و چون در زمان سلطنت جلال الدین محمد

---

(۱) جائی دیگر چغتائی نوشته و همین صحیح است - صفحه ۲۹ سطر ۲ بنگرند * (۲) بعض مردم چاٹگانو نویسند و خوانند ۰ (۳) متأخرین گڑهی خوانند و به رای هندی نویسند ۰ صاحب سیر المتأخرین تلیاگڈهی نوشته *

اکبر پادشاه غازي صوبهٔ اوڈیسه[1] بر دست کالا[2] پهاڑ مفتوح شد - و آن صوبه داخل ممالک محروسهٔ پادشاه دهلي کردید - و صوبهٔ اوڈیسه را نیز با بنگاله منتظم[3] کردند - طول چهل و سه کروه و عرض بست کروه افزوده شد * در حدود جنوب این صوبه دریاي شور واقع است - و سمت شمال و مشرق کوهستان شوامخ - و طرف مغرب بصوبهٔ بهار اتصال دارد * و در زمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه - عیسی خان افغان - بعضي ممالک مشرقي را مفتوح ساخته - سکه و خطبهٔ اکبري رائج نموده - متعلق صوبهٔ بنگاله کرد * بست و هشت سرکار و هشتاد و هفت محال درین صوبه است * در ازمنهٔ ماضیه پنجاه و نه کرور و هشتاد و چهار لک و پنجاه و نه هزار و سه صد و نوزده دام جمع مقرري آن صوبه بوده است - که یک کرور و چهل و نه لک و شصت و یک هزار و چهار صد و هشتاد و دو روپیه پانزده آنه و کسري روپیهٔ سکه میشود * و بست و سه هزار و سه صد و سي سوار - و هشت لک و یک هزار و یک صد و پنجاه و هشت نفر پیادهٔ مدامي - و یک صد و هشتاد زنجیر فیل - و چهار هزار و دو صد و شصت

---

(۱) اُڑیسه نیز خوانند و نویسند - صفحه ۹ حاشیه ۴ بنگرند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اینجا کاله نوشته و جا هاي دیگر کالا - صفحه ۱۵ سطر ۱۳ بنگرند * (۳) ضم با بستي نگاشت - در نسخه‌هاي قلمي منتظم و منظم نوشته و همچنان جائي دیگر - صفحه ۱۵ سطر ۱۳ بنگرند *

ضرب توپ - و چهار هزار و چهار صد کشتي - متعین میبود *

و متصل حدود شمالي چاٹگام - ملک راجهٔ ٹپره است - و آن ملکي وسیع است * زایان آنجا خطاب مانک دارند - چنانچه نیامانک وغیره * و خطاب امرای آنجا فرائي است * راجهٔ آنجا یک هزار زنجیر فیل و دو لک پیاده نوکر میداشت * و سوار اسپه بهم نمیرسد *

ما بین شمال و مغرب بنگاله مائل بطرف شمال - ولایت کوچ بهار واقع است - طولش شرقاً و غرباً از ابتدای[1] پرگنهٔ بهیتربند - که داخلی ممالک محروسه است - تا پاتکانوی[2] - که سرحد ممالک مورنگ است - پنجاه و پنج کروه جریبي - و عرضش جنوباً و شمالاً از پرگنهٔ ناچ هات - که از جملهٔ ممالک محروسه است) - تا پو[3] شکرپور - که متصل کهرنتا گهاٹ است - پنجاه کروه جریبي * و این ملک در گوارائي و عذوبت آب - و اعتدال و لطافت هوا - و نزاهت امکنه و بساتین - از سائر زمین شرقي ممالک هندوستان ممتاز است * نارنج دلان بسیار خوب میشود - و دیگر فواکه هم افراط دارد * نهال فلفل دران ملک میشود - بیخش باریک - و شاخهایش بالای تالارها میدوانند - خوشه هایش بطور خوشه های انگور از شاخ مي آویزد * ساکنان آنجا دو قوم اند

---

(۱) در نسخه های قلمي ابتدا * (۲) بعض کانو نویسند * (۳) در نسخه های قلمي تا پو شکرپور نوشته *

السلاطین]

منج[1] و کوچ - و راجه از قوم اول است * و سکه بر زر میزنند * و روپیهٔ مضروب آن ملک را نرائینی میگویند * رایان عظیم الشان درانجا شده اند * یک هزار و یک لک پیاده علی الدوام ملازم رای آنجا بوده است * و ملک کامروپ[2] - که آنرا کامروپ کامته[3] گویند - در حکومت رایان آنجا بوده است * مردمان ملک کامروپ خوبصورت - و در جادوگری علم استادی می افرازند * و اکثر حکایات آنجا دور از عقل روایت میکنند * چنانچه از نباتات آنجا میگویند که بوی گلها بعد از چیدن چند ماه بدستور قائم و بحال میماند - و قداس ازان میسازند * و از بریدن درختان اکثر عرق شیرین حاصل میشود * و درخت انبه بطور انگور بر تالارها میبالد - و میوه انبه میدهد - علی هذا القیاس *

و کوهستان بهوتنت - که مسکن بهوتیه است - در سمت جنوبی کوچ بهار واقع[4] است * اسپان تانگن و بهوت و بری (؟) - و آهوی مشک دران کوهستان میشود * و در وسط آن ملک نهری

---

(۱) در تاریخ فرشته منج و کونج نوشته - تاریخ فرشته چاپ بمبئی سنه ۱۸۳۲ع صفحه ۵۷۲ سطر ۹ بنگرند * و در طبقات ناصری کوچ و منج نوشته - طبقات ناصری مطبوعهٔ کلکته سنه ۱۸۶۴ع صفحه ۱۵۹ سطر ۷ بنگرند *

(۲) کامرو و کامرود و کانورو نیز نوشته اند * (۳) در دیگر کتب تواریخ کامتا نوشته * (۴) در نسخه‌های قلمی واقعه - دیگر جا در همان نسخه‌ها واقع - صفحه ۱۵ سطر ۹ بنگرند *

از میان دو کوه جاري ست - عرض کم دارد اما بسیار تند و عمیق * زنجیرست از آهن بالای آب بسته - هردو سر زنجیر را بسنگهای طرفین نهر بند کرده - و زنجیر دیگر محاذی زنجیر مسطور بر فوق آن بارتفاع قد آدم تعبیه نموده - میدارند * مترددین پا بر زنجیر اسفل نهاده دست بر زنجیر اعلی زده عبور مینمایند * طرفه تر آنکه اسپان تانگن و جمیع احمال و اثقال را نیز ازین آب بر همین زنجیر میگذرانند * مردم آن ملک سرخ و سفید و تنومند میشوند * و موی سر میگذرن از اطراف سر و گردن فرو هشته دارند * و لباس غیر از یک لنگ - که ستر عورت توان ساخت - دیگر ندارند * اناث و ذکور این ملک بهمین هیأت و وضع میباشند * و لهجهٔ زبان شان با زبان مردم کوچ بهار موافقتي دارد * گویندگان فیروزه هم دران کوهستان ست *

و ما بین شمال و مشرق ممالک بنگاله - پیوسته بملک کامروپ - ولایت آشام واقع[1] است * نهر برمپا پتر در وسط آن از مشرق جانب مغرب جریان نموده * طولش شرقاً و غرباً - از گواهتي تا سدیه - تخمیناً دو صد کروه جریبي - و عرضش شمالاً[2] از کوهستان قوم مري[3] و مجمي و دفله و ولانده تا[4] جبل قوم ناگا[5] -

---

(۱) صفحه ۹ حاشیه ۵ بنگرند * (۲) شاید که لفظ جنوباً اینجا قلم انداز شده * (۳) در نسخه‌های قلمي این چهار نام مشکوک * (۴) در نسخه‌های قلمي با نوشته * (۵) در بعض کتب ناگک *

قیاساً هفت هشت روزه راه * جبال جنوبش با[1] کوهستان خسیه[2] و کچهار و کشمیر در طول لاحق - و در عرض بارطان[3] مسکونهٔ قوم نازکا لاحق * و کوهستان شمالش در طول با رواسي شامخ کامروپ پیوسته - (و) در عرض پیش روی[4] کوه های سابق قوم ولانده[5] کشیده * سرزمین ساحل شمال نهر[6] برمها پتر را اوتراکول (گویند) از گواهتي تا مسکن مروي و مچمي - و امتداد دکهن کول از ملک نکتي رانپ تا موضع سدیه * آب و هوای سواحل نهر برمهاپتر فی الجمله براي غیر بومي سم است * هشت ماه بارش باران میشود - و چهار ماه زمستان هم خالي از بارش نیست * و ریاحین و فواکه هند و بنگاله دران ملک بهم میرسد - و سوای[7] آن نیز میشود که در سائر ممالک هند نیست * محصول عمدهٔ آن ملک شالي ست * گندم و جو و عدس نمیکارند - اما زمینش قابل است هرچه بکارند * نمک کمیاب و عزیز - و آنچه در دامن بعضي از کوه ها بهم رسد تلخ و گزنده * خروس جنگي آن ملک رو از حریف نمیتابد - اگرچه طرف ثاني قوي و کلان

---

(۱) در نسخه‌های قلمي تا نوشته * (۲) در نسخه‌های قلمي ته ماه نوشته * (۳) در نسخه‌های قلمي اطوان نوشته * (۴) در نسخه‌های قلمي رو * (۵) دربعض جا در نسخه‌های قلمي الانده * (۶) در نسخه‌های قلمي اینجا نهر نوشته و بالا (صفحه ۱۰ سطر ۱۵) نهر نوشته و همان صحیح * (۷) در نسخه‌های قلمي سوای *

باشد - آنقدر بجنگد که مغز سر پریشان شود و بمیرد * و فیل کلان متناسب الاعضا در صحاری و جبال وافر * و آهو و گوزن و نیله و قرچ نیز بسیار میشود * از ریگ دریای برمهاپتر طلا حاصل میشود * دوازده هزار اسامی برین کار مقرراند * هر سال بحساب فی نفر یک توله طلا بسرکار راجه داخل میسازند - اما طلا کم عیار - که یک توله بهشت و نه روپیه فروخت میگردد - (و) روپیه و اشرفی بنام راجهٔ آنجا مسکوک * و خوشهره رائج[1] دارد - و فلوس مس رواج ندارد * و آهوی[2] مشکین در کوهستان آنجا است - نافه اش بزرگ پر از دانه های کلان و خوشرنگ و اذفر و چوب عود - که منبتش کوهستان نامروپ (؟) و سدیه و لکهوگره است - سنگین و معطر میشود * و خراج از رعیت نمیگیرند * از هر خانه در سه نفر یک نفر بخدمت راجه قیام مینمایند - و در اطاعت حکم راجه تهاون نمیورزند - و اگر تهاونی واقع شود بقتل رسند * راجهٔ آنجا بر مکان بالا میباشد - و پا بر زمین نمیگذارد - و اگر پا بر زمین نهد از راجگی عزل شود * و اعتقاد باطل آنها بر آنست که آبا و اجداد شان بر آسمان میبوده اند - وقتی نردبان طلا نهاده

---

(۱) رواج بایستی نگاشت - جائی دیگر نیز رائج نوشته - صفحه ۵۵ سطر ۱۳ بنگرید * (۲) در نسخه های قلمی اینجا یای اضافت ننوشته - و همچنان جاهای دیگر * در صفحهٔ ۹ سطر ۱۲ آهوی مشک و اینجا مشکین *

بر زمین فرود آمده بود (۱) - ازان زمان بر زمین بماند - لهذا او را راجهٔ سرگی گویند - و سرگ بزبان هندی آسمان است * و راجه های آنجا زبردست و عظیم الشان بوده اند * گویند چون راي آنجا فوت میشود - ذکور و اناث و خواص و خدمهٔ متوفی را - با برخي از اسباب تجمل و حوائج و فروش ولباس و ماکولات - با چراغي پر روغن - با او در دخمه باستحکام تمام بچوبهاي قوي بپوشند *

و متصل ملک آشام تبت است - و متصل تبت خطا (۲) و ماچین ست - و دار الملک خطا خان بالغ است - که از دریاي شور چهار روزه راه فاصله دارد * گویند از خان بالغ تا کفارهٔ دریاي شور نهر آب کاویده - و هردو کفارهٔ آن سنگین ساخته اند * و در کوه ها جانب شرقي آشام - طرف اوترا کول - بمسافت پانزده روز - قوم مري و مجمي سکونت دارند * دران کوهستان آهوي مشکین و فیل پیدا میشود * نقره و مس و ارزیز ازان جبال بهم رسد * طرز و وضع آن قوم از آشامیان موافقتي دارد - و در حسن و ملاحت از نسوان آشام بیشتر اند * و از تفنگ بسیار میترسند - و گویند بد چیزي ست - نعره میزند - و از جا حرکت نمیکند - و بچه از شکمش بر آمده آدم را میکشد *

---

(۱) بون بجینهٔ واسد آورده و فاصلش مذکور نکرده * (۲) در آئین اکبري خطا به تای قرشت - جاي دیگر در بیان ۱۰ نم پتر به طای حطي نوشته *

و ما بین جنوب و مشرق بنگاله ولایتي وسیع - که آنرا ارخنگ گویند - واقع شده - و چاتگام بآن متصل است * نر فیل[1] در آنجا بسیار میشود - و اسپ نایاب است - و شتر و خر بقیمت اعلی میسر میتواند شد - و گاو و گاومیش معدوم مطلق * اما جانوري مشابه گاو و گاومیش - و رنگ ابلق و متلون - است که شیر میدهد * و کیش و ملت آنها خارج از اسلام و هندوان[2] است * سواي مادر هر زن را بزوجیت میتوانند گرفت - چنانچه برادر خواهر خود را زوجه میتواند کرد * و از حکم سردار و پیشواي خود - که آنرا والي[3] گویند - قاصر نشده همگي در اطاعت او راسخ اند * و زنان نوکران سپاه بدربار حاضر میباشند - و شوهران شان بخانهٔ خود میمانند * و سکنهٔ آنجا کلهم اسود اللون اند * و مردان ریش ندارند *

و متصل ملک ارخنگ[4] ملک پیگو ما بین جنوب و مشرق بنگاله است * و افواج آن ملک از فیل و پیاده است - و فیل سفید

---

(۱) در آئین اکبري صرف فیل نوشته - لفظ نر افزودهٔ مولف باشد * (۲) پیش لفظ هندوان لفظ مذهب بایستي نگاشت * در آئین اکبري چنان نوشته - " و کیش ایشان بر خلاف هندو و مسلمان نشان دهند " * (۳) در آئین اکبري راولي نوشته - در سیر المتأخرین ولي - در تحفة الهند راولا - در خلاصة التواریخ راوتي * (۴) در نسخه هاي قلمي انجا یرخنگ و رخنگ نوشته *

در جنگل آنجا[1] * و در حدود آن ملک کان فلزات و جواهر است - لهذا درمیان پیکوان[2] و مردم ارخنگان[3] خصومت میباشد *

و متصل این ملک ملک مگ است * حیوانی چند (به) لباس انسانی ملبس شده اند * از جانوران خشکی و تری هرچه بدست آید میخورند - هیچ جانداری را نمیگذارند * و دین و آئین و مذهب درست ندارند * و خواهر خود را - که از مادر دیگر باشد - بزنی میگیرند * و لهجهٔ زبان اینها با زبان مردم تبت نزدیک است *

و در حدود جنوبی صوبهٔ بنگاله ولایت اوڈیسه واقع است * از اندهٔ دئول تا مالوه و عبور رودخانهٔ چلکه حدود آن ملک است * در عهد سلطنت سلطان جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی آن ملک - بر دست کالا پهاڑ مفتوح شده - داخل دیوان اکبری گردیده - در بنگاله منتظم[4] گشت * و کیفیت آن مجملاً اینست که کالا پهاڑ - از امرای بابری - (که : شجاع و اهل دل و صاحب کرامت بود - حسب الامر محمد اکبر پادشاه - با دوازده[5] هزار

---

(۱) فعل را درچنین جا مذکور نکردن خالی از رکاکت نباشد * (۲) پیکوبان بایستی نگاشت * (۳) ارخنگیان بایستی نگاشت * در نسخه های قلمی اینجا نیز برخنگان و رخنگان نوشته * (۴) صفحه ۷ حاشیه ۳ بنگرید * (۵) بعد لفظ هزار شاید که لفظ لشکر یا لفظی دیگر مترادف آن قلم انداز شده *

جوار انتخابي - به تسخیر آن ملک پرداخت * راجه مکند دیو
مرزبان آن ملک از بس عیاش و آرام طلب بود * شش ماه
بارعام داده - بضبط و ربط و تنظیم[1] و تنسیق امورات ملکي پرداخته -
تن بآرام داده بخواب غفلت میگذرانید * و تا شش ماه ایام
استراحت و آرام او امتداد میکشید * و احیاناً (اگر) کسي او را
درین عرصه[2] بیدار میکرد - بقتلش اقدام مینمود * چون خبر در
آمدن کالاپهاڑ بافواج پادشاهي دران ملک سامعه آشوب راجه
شد - براي حفاظت و خود داري قلعهٔ باره باڑي را - که جاي
مستحکم بود - تعمیر نموده متحصن گشت * و افواج شایسته
بمقابلهٔ حریف تعین نموده - خود بدستور سابق بر بستر استراحت
مشغول خواب غفلت گردید * کالاپهاڑ - افواج او را بجنگ و
جدل بسیار انهزام داده - تمامي قلمرو اوڈیسه را بحیطهٔ تصرف
و ضبط خود در آورد - حتی[3] که رانی را معه[4] اموال و اسباب[5]
خانه اش بغنیمت برد - با این همه[6] - از خوف قتل - کسي را
یارای بیدار ساختن آن سر مست خواب غفلت نشد - تا آنکه

---

(۱) در نسخه های قلمی تنضیم * (۲) اهل زبان بجای این لفظ عرض
نویسند - مولف نیز جائي دیگر همین لفظ آورده - صفحه ۴ سطر ۱۳ بنگرند *
(۳) در نسخه های قلمي حینی نوشته * (۴) مختار متأخرین مع * (۵)
در نسخه‌های قلمي بعد لفظ اسباب و نوشته * (۶) در نسخه‌های قلمي
باز اینهمه نوشته *

کالاپهاز از تسخیر تمامی ولایت او مفروغ شد - (و) قلعهٔ بارهٔ باتی را - که محل خواب او بود - محاصره نموده بجنگ پرداخت * اهلکاران و متصدیان راجه - سرناچیان را طلبیده - تمامی ماجرای این حال را در نای سرنا دمیدند * چون خبر کالاپهاز بگوش آن خفته بخت بستر الغوم اخوالموت (۱) خورد - آن واقعه را نمودار واقعهٔ قیامت تصور نموده - بسان خفتگان قبور از نفخ صور - سراسیمه از خواب غفلت برجست - و حرکت مذبوحی نموده - سر خود را وقف تیغ غازیان اسلام نمود * ولایت اوڈیسه و قلعهٔ بارهٔ باتی مفتوح شده داخل ممالک محروسهٔ پادشاه اسلام گردید * دین متین محمدی و شرع مبین احمدی دران ولایت رواج یافت * بیش ازین عمل و دخل سلاطین اسلام دران مرز (و) بوم نبوده * از کرامات کالاپهاز یکی این ست که هرجا که دران ملک آواز نقارهٔ او میرفت دست و پا و گوش و بینی اصنام مصنوع دیوان از بدن سنگین شان از هم میپاشید - چنانچه آن بتان سنگین دست و پا شکسته و بینی و گوش بریده دران سر زمین جا بجا افتاده است * و دیوان باطل پژوه از کور دلی خود دیده و دانسته به پرستش آن (۲) اشتغال دارند * بیت -

بود معلوم کز سنگی چه خیزد -
ز معبودیش جز ننگی چه خیزد *

---

(۱) در نسخهٔ دلی قلمی اخ الموت نوشته * (۲) آنها باید خواند *

گویند کالا پهاز در زمان مراجعت در سر زمین کیونجهر در جنگلی نقارهٔ گذاشته رفته (که) معکوس افتاده است - مردم آن ملک احدی از بیم جان براست کردن آن جرأت نمیکنند * العهدة علی الراوی *

و جگرناتهه[1] که[2] معبد سترگ هنود دران صوبه است * گویند چون مردم هنود برای زیارت جگرناتهه در موضع پرسوتم - که جگرناتهه در آنجاست - میرسند - اول بدستور مسلمانان موی سر میتراشند - و بدروازهٔ اول مکان شیخ کبیر - که مرد درویش کامل و ولی وقت بود - و پدر و مادرش هائک[3] - یعنی جولاهه بوده اند - آب و طعام او را - که بزبان آن ملک ترانی نامند - میخورند - بعد ازان در معبد جگرناتهه به پرستش میروند * و در پرسوتم هندوان با مسلمانان - بلکه با هر قوم - خلاف عادت طعام میخورند * و اقسام طعام مطبوخ در بازار میسر میشود - و هنود و مسلمین میخورند و یکجا میخورند و مینوشند *

چمن دوم در بیان بعض خصوصیات ممالک بنگاله *

معلوم جوهر شناسان در[4] آثار باستان باد * اکثری از اصحاب فن تواریخ رقم زدهٔ خامهٔ تحقیق گردانیده اند که چون حضرت

---

(۱) جگنناته نیز خوانند * (۲) که اینجا محل معنی ست * (۳) در نسخه های قلمی هائک به های هوز نوشته * (۴) شاید که در باشد که جمع در است *

حام بن نوح - علی نبینا (و) عم - حسب الاجازت پدر فرجام[1] خود متوجه بوسعت آباد جنوب شده - در تعمیر آن کمر اهتمام بر بست - پسران خود را - که یکی هند[2] و دومین سند و سیومین حبش و چهارمین زنج و پنجمین بربر و ششمین نوبه نام داشت - بهر طرفی که جهت آبادی رخصت فرمود آن سر زمین بنامش موسوم گردید *

پسر کلان که هند باشد چون در سر زمین هند فرو کش کرد - آن ملک بنامش موسوم گشت * و سند نیز برفاقت برادر کلان بسمت سند توجه بر آبادی گذاشته - همان جا رخت اقامت افگند * آن ملک بنام او مشهور شده *

اما هند را چهار پسر بودند - یکی پورب دوم بنگ سیوم دکن چهارم نهروال * و هر دیاری که از ایشان آباد شد - بالفعل آن ملک[3] بنام آنها اشتهار دارد * و دکن بن هند را سه پسر بوجود آمد[4] * ملک دکن بر آنها تقسیم یافت * نام ایشان مرهت و کنر[5] و تلنگه بود * و دکهنان[6] همه از نسل اویند * و الیوم این هر سه

---

(۱) شاید که بعد لفظ پدر لفظ نیک یا فرخنده وغیره قلم انداز شده * (۲) در نسخه‌های قلمی اینجا هنود و پائین (سطر ۷) هند نوشته * (۳) آن ملک اینجا بیکار * (۴) فعل بصیغهٔ جمع باید * (۵) در فرشته کنهر * (۶) اگر نام پسر هند دکن باشد چنانکه مراف بالا نوشته است اولادش را دکنیان باید گفت و اگر نامش دکهن باشد اولادش را دکهنان باید نوشت نه دکهنان *

فرقه دران ملک ریاست دارند *

و فهروال را سه پسر بهروج و کنّاج[1] و مال راج نام بودند * بنام ایشان هم شهرها آباد گردید *

و پورب بن هند را - که پسر کلان بود - چهل و دو پسر بهم رسیده * و در اندک فرصتي اولاد ایشان - بسیار شده - ملکها آباد ساختند * و چون بسیار شدند - یکي را بسروري براشته - در نظام ملک سعي نمودند *

و بنگ بن هند را فرزندان بوجود آمده ملک بنگاله آباد گردید * و نام بنگاله در اصل بنگ بود - و لفظ آل که مرکب آن شده سبب آنست که آل در زبان بنگاله بمعني پشتهٔ کلان ست که گرد باغ و زراعت وغیره مرتفع سازند - تا آب داخل آن باغ و زراعت نشود * چون در زمان سلف رایان بنگاله در زمین نشیب - که در دامن کوه وغیره هم بود - پشته هاي کلان بارتفاع[2] ده ده دست که عرضش بست دست باشد - در حدود بنگ میساختند - و خانه و زراعت و عمارت درون آن میکردند - لهذا عوام نواح[3] این ملک را بنگاله میگفتند * هواي بنگاله باعتدال نزدیک است - و بسبب قرب دریاي شور و بارندگي بسیار رطوبت تمام دارد * برشگال از ماه اردي بهشت - که بهندي ماه جیتهه خوانند - شروع

---

(۱) درفرشته کنباج * (۲) در آئین اکبري - " بلندي ده گز و پهنا بیست گز " نوشته * (۳) در نسخه هاي قلمي نواح *

شود - و تا شش ماه بارش باران باشد - بخلاف دیگر ممالک هندوستان - که آنجا برسات از نصف ماه خورداد[1] - که هندیان اساز[2] گویند - آغاز باران[3] - و تا شهریور - که هندیان آسن نامند - چهار ماه بارش ماند - و در موسم باران زمینهای نشیب بنگاله همه غرق * و بموسم برسات آن جا هوای بد دارد - خصوصًا آخر برسات * آدم و حیوانات اکثر بیمار و تلف میشوند * زمینش طراوت بسیار دارد - چنانچه در بعضی از بلاد خانه های گچ و خشت دو منزله سازند * و با وجود که زمین را از گچ و خشت بندند تا هم مکان زیرین لیاقت بود و باش ندارد - و اگر کسی بماند زود بیمار شود * و به سبب شادابی زمین بنگاله قوت نبت بسیار دارد - چنانچه بعضی از قسم شالی - آن قدر که آب برسات ببالا رود - تا سرش غرق نشده باشد - در بالیدگی برابر شود - و خوشه هرگز غرق نمیشود * و همچنین در بعضی از قسم شالی در یک دانهٔ تخم او دو سه آثار[4] شالی حاصل میشود * و اکثر زمین در تمام سال سه فصل زراعت میدهد * و زراعت آن ملک بالتمام شالی ست - چه باریک و چه گنده * مزروعات

---

(۱) خرداد نیز می نگارند * (۲) صحیح اسارة ٥ (۳) لفظ باران اینجا محل معنی ست بجایش گرفته یا شود باید خواند *

(۴) آثار بمعنی میوه وزن مشهور در لغات عربی و فارسی نیامده کما فی الغیاث *

دیگر- مثل گندم و جو و نخود وغیره - بعض جا شاذ[1] و خال بهم رسد * طرفه آنکه این قدر افراط شالي وافر[2] میشود و احتیاج بآب باران غیر موسم و چاه و دریا ندارند - مگر آب[3] باران برسات - که اگر خدا نخواسته باران برسات نشود نقصان تمام دارد *

و سکنهٔ قریات مطیع و منقاد حکام میباشند - و بطور زمینداران و رعایاي دیگر ممالک هندستان با حاکم جنگ نمیکنند * و مالگذاري سال تمام را هشت قسط کرده در هشت ماه ادا کنند * و زر خراج را رعایا خود بکچهري رسانند * و مدار بند و بست هر فصل بر نسق است - و نسق کاغذ سررشته را گویند که پیش محرر و پتواري و کارکن بمهر عامل میباشد * مگر در معاملات داد و ستد و خرید و فروخت و دیگر قضایاي دنیوي مفسد و دغاباز و حیله ساز و متفتن و شریر مثل بنگالیان در تمامي ربع مسکون نبوده باشد * قرض را واجب[4] الدین نمیدانند - و وعدهٔ یک روز را بیک سال هم وفا نکنند * و خوراک سکنهٔ آن ممالک از اعلی تا ادنی ماهي و برنج و روغن سرشف و جغرادن و نقلیات[5] است * و مرچ سرخ و نمک هم بیشتر خورند * نمک در بعضي جا هاي این ملک کمتر بهم میرسد * مردم آن ملک

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي ساز و خال * (۲) محض بیکار * (۳) بآب بایستي نوشت * (۴) بجاي واجب الادا * (۵) غالباً بقولات باشد *

یکقلم کثیف الدهن[1] و کثیف المزاج و کثیف الکسوت اند * نان گندم[2] و جو مطلق نمیخورند - و گوشت[3] گوسپند و مرغ و روغن زرد بمزاج شان موافقت ندارد * و اکثر چنانند اگر بخورند معده قبول نکند - و فی الفور بقی بر آید * مدار پوشاک ذکور و اناث همگی اعلی و ادنی بر یک پارچه که ستر عورت بدان توان کرد - چه مردان یک پارچهٔ سفید - که عوام آنرا دهوتی گویند - از زیر ناف تا زانو بندند - و یک دستارچهٔ خورد[4] بقیاس دو سه دست بر حاشیهٔ سر پیچند که تمام کاسهٔ سر و پرچم مو نمایان باشد - و زنان یک پارچه - که آنرا ساری گویند - نیمی از زیر ناف تا ساق پیچیده - و سر دیگرش از طرفی کشیده - بگردن اندازند - و سر برهنه باشند - و دیگر پارچه نپوشند * و زنان شان کفش و موزه در پا نکنند * و مردان و زنان هر روز روغن سرشف در بدن مالند - و غسل بدریا و تالاب کنند * و زنان بنگالی پرده ندارند - و برای حوائج و امورات خانگی بیرون میروند * ویرانی و آبادی این ملک حکم مساوات دارد - چه خانه های علفی دارند - که از بانس و کاه سازند - و ظروف اکثر سفالین و کمتر

---

(۱) شاید که بمعنی گنده دهن آورده مگر چنین ترکیب لفظ عربی با فارسی جائز ندارند و دهن بالضم درین ترکیب بی معنی * (۲) در نسخه های قلمی نان و گندم * (۳) در نسخه های قلمی گوشت و گوسپند * (۴) در رسم خط محققین خود *

برنجي * هرگاه از جائي بر خاسته[1] جاي ديگر رفتند - في الفور مثل اول خانهٔ علفي تيار ساختند - و ظروف گلي بهم رسانيدند * و اكثر آبادي آنها در بيشه و درختزار است - كه پيرامن خانه درختان باشد * و اگر خدا نخواسته در يک خانه آتش گيرد - تمام بسوزند - و بعد از سوختن نشان خانه نيابند - مگر از آثار درختان كه گرد پيش خانهٔ شان بودند * و سفر اكثر بر آب ميكنند - خصوصاً در موسم برسات - كه دران موسم كشتيهاي خورد[2] و كلان براي سفر و آمد شد مهيا دارند * و براي سفر خشكي سنگهاسن[3] و پالكي و جواله (؟) هم دارند * و فيل در بعضي جاي اين ممالک گرفته شود - و اسپ خوب بدست نيايد - و اگر بهم رسد بقيمت اعلي * طرفه كشتي درين ملكها ميسازند كه براي حصارگيري بكار آيد * و آن چنان ست كه كشتي كلان ميسازند - و سر كشتي را - كه بزبان آنجا گلهي گويند - بآن طور بلند تيار كنند كه هرگاه بديوار قلعه رسانند مردم از كشتي بديوار بر آيند و داخل قلعه شوند * و قسمي از غاليچه از درخت تيسي سازند كه بسيار خوش قماش و طبع پسند باشد * و جواهرات و مروارید و پشم[4] و عقيق درين ملک نيست - از ديگر ممالک در بنادر اين ميوه

---

(۱) در نسخه هاي قلمي برخواسته ۰ (۲) صفحه ۳۳ حاشيه ۴ بنگرند ۰

(۳) در آئين اكبري در ذكر اوديسه سنگهاسن نوشته ۰ (۴) در نسخه هاي قلمي پشم ۰

مي آيد - و بهترين ميوهٔ اين ملک انبه است که در بعضي (جا) انبهٔ[1] کلان و شيرين و بيريشه و خوش طعم ميشود - و خسته کوچک دارد * و درخت سه ساله - که بقد آدم رسيده باشد - بارور ميشود * و نارنج کلان که کونلا[2] گويند و خورد که نارنگي خوانند درين ملک خوب ميشود - و ترنج کلان اقسام * و ليموي[3] کاغذي و انناس و نارجيل و فوفل و تاز و افراط خارپشت[4] و موز[5] يعني کيلا انتها ندارد * و انگور و خربزه وغيره ميوه ها درين جا نميشود * اگرچه تخم خربزه و نهال انگور اکثر درين ملک کاشته شد - اما خوب نشد * و نيشکر نفيس و نازک و شيرين سرخ و سفيد و سياه وفور دارد * و زنجبيل و فلفل در بعضي جاها بسيار ميشود * و برگ تنبول بافراط است * و ابريشم خوب و وافر پيدا ميشود * و پارچهٔ ابريشمي درين ملک خوب ميشود - و پارچهٔ ريسماني بهترين ميبافند * و انهار خورد (و) کلان درين ملک بسيار است * و رسم تالاب ساختن خارج از حساب * و آب چاه درين ملک کمتر خورند - چه هرجا آب نهرها و تالاب افراط

---

(۱) در نسخه های قلمي لفظ انبه نوشته - شايد که لفظي ديگر باشد *

(۲) بتلفظ بعضي کولا * (۳) در صفحه ۲۷ سطر ۱۹ ليمون نوشته *

(۴) در يک نسخهٔ قلمي خارپوس و آن خارپوست يا خارپوش باشد و در يکي ديگر خاريشت * (۵) در نسخه هاي قلمي موبز و آن بمعني کيلا نيست *

دارد * و اکثر آب چاه شور است - مگر در اندک حفر آب بر آید *

و بهترین انهار گنگ است که[1] از کوهستان شمالي هندوستان از جائي که گؤمکهه گویند - بر آمده در صوبه هاي هندوستان فرخ آباد و اله آباد و بهار شده - به بنگاله رسیده - و در بنگاله متصل قاضي هته متعلقهٔ سرکار باربک آباد - مسمی به پدا شد * و از آنجا شعبهٔ از گنگ جدا شده - به مرشد آباد رفته - و در ندیه با[2] نهر جلنگي ملحق شده - بدریاي شور رفته - و نام آن بهاگیرتي گویند - و بدان طرف چاتگام رفته - بدریاي شور ملحق گشت * و این گنگ در اله آباد با نهر جون[3] و سورستي[4] ملحق شده - و نزدیک حاجي پور - با گندک و سرو و سون هم ملحق

---

(۱) در آئین اکبری چنان نوشته - " از شمالي کهسار پدید آمده بصوبهٔ دهلي و دار الخلافت آگره و اله آباد و بهار گذشته بدین صوبه در آید و نزد موضع قاضي هته از سرکار باربک آباد دو بخش شود - یکي بسوی خاور رفته نزد بندر چاتگانو بدریای شور در شود * درین جدائي بدهاوتي نام گیرد و دیگرے رو بجنوب آورد - سه بخش گردد - یکي را سرستي گویند - و دیگري را جون - و سوم را گنگ - بهندي زبان ترپیني خوانند و بس گرامي دارند * و سومین نزد سانگانو هزار شعبه شده بدریای شور پیوندد * و سرستي و جون نیز در شوند " * صفحه ۳۸۸ - جلد اول * (۲) در نسخه هاي قلمي تا * (۳) جمن و جمنا نیز خوانند * (۴) در آئین سرستي *

شده - پهنائي عظيم دارد * و جائي که هر سه نهرها ملحق شده هندوان آنرا ترپيني گويند - و احترام آن در مذهب هنود زياده از حصر است * و اين گنگ (و) سورستي (و) جون تا رسيدن بدرياي شور و چاتگام هزار شعبه شده رفته است * و هندوان در باب برکت اين آبها کتابها نوشته * و اين آبها را متبرک دانسته - غسل در آن موضع رفع گناهان تمام عمر دانند - خصوصاً غسل بعضي گهاتهاي گنگ - مثل بنارس و الهٰ آباد و هردوار - متبرک ميشمارند * و اغنياي شان آب گنگ را از راههاي دور دراز طلب داشته نگاه دارند - و در بعضي روزهاي متبرک پرستشهاي آنها بکار آيد * و حق آنست که آب گنگ در شيريني و سبکي و خوشگواري نظير ندارد * و آب اين نهر را هرجائي که نگاه دارند هرقدر دير بماند گنده نميشود * هيچ درياي کلانتر ازو در ممالک بنگاله نيست *

و ديگر از انهار کلان اين ملک برمهاپتر است که از اقصاي خطا تا کوچ و از آنجا براه بازوها بدرياي شور ملحق گرديد * و درنواح چاتگام نام او مَيگنا شهرت دارد * ديگر نهرهاي خورد را حسابي نيست * و بر هر دو کنار اکثر انهار زراعت شالي ميکنند * ديگر از خصوصيات اين ملک - بر خلاف ديگر ممالک هندوستان - اينست که شاخ درخت انبه و ليمون را قلم کرده در زمين ميشانند - و در سال اول بارور ميشود *

چمن سیوم - در ذکر بعضي شهرها و آبادئ بعضی بلاد ملک بنگاله *

شهر لکهنوتي - که در ازمنهٔ سابقه دار السلطنت بنگاله بود - از تعمیرات سنگلدیب[1] است * گویند وقتي که فیروز راي راجهٔ هند از رستم دستان شکست خورده به ترهت گریخت - و از آنجا هم بکوهستان جهارکهنڈ و گوندواره گریخته فوت شد - رستم دستان - که از بی اندامي او کوفته خاطر بود - سلطنت هند بفرزندانش مسلم نداشته - هندوئي سورج نام را مملکت هند ارزاني داشته * و او راجهٔ عظیم الشان شده - تمامي قلمرو دکن را عمل نموده - تا بنگاله بقبضهٔ اقتدار خود آورد * و چون فوت شد - و نوبت سلطنت به پسرش بهراج[2] رسید - دران وقت تخلل در ممالک او افتاده در هر سر سودائي پدید آمد - و آخر کیدار نام برهمني - از کوهستان سوالک خروج کرده - و بغلبهٔ جنگ غالب گشته - زمام مملکت هند را بکف آورد * و در آخر عهد او سنگلدیب نام شخصي - از نواحي کوچ - که در حدود ملک بنگاله است - بر وي خروج کرده - اول تمامي ملک بنگ و بهار را بتصرف در آورد - و بعد ازان باکیدار جنگها نموده غالب آمد - و شهر لکهنوتي را احداث نموده پاي تخت خویش

---

(۱) در تاریخ فرشته شنگل * (۲) در تاریخ فرشته همچنین *

ساخت * و دو هزار سال آن شهر دار الملک بنگ بوده - در عهد سلاطین چغتائي ویران شده - عوض آن بلدهٔ ثانده نشیمن حکام گردید * و بعد ازان ثانده هم ویران شده - جهانگیر نگر - و بعد ازان مرشد آباد - صوبه نشین شد * و وجه تسمیهٔ گور[1] معلوم نشد * اما بخاطر میرسد که در زمان حکومت فرزندان نوج گوریه[2] شاید این نام یافته باشد * و همایون پادشاه گور را تجنیس نا خوش دیده جنت آباد نام ساخت * این شهر الحال خراب و ویران مطلق شده مسکن شیر و پلنگ است * جز آثار و دروازهٔ قلعه و عمارات شکسته و ریخته و مسجد و بناي آثار قدم رسول صلی الله علیه و سلم چیزے دیگر نمانده است *

جائي[3] که بوده خسروان با دوستان در بوستان -
شد زاغ و کرگس را وطن شد شیر و روبه را مکان *

قلعهٔ کلان داشت[4] که آثار آن الیوم نمود[5] است * و سمت مشرق آن شهر جهیل جنیه (؟) و بهنیه (؟) و دیگر آبشارهاست * و بند آب

---

(۱) در نسخه های قلمي گور به رای هندي * در تاریخ بنگالهٔ چارلس اسکوارت نوشته که گور نام دیگر شهر لکهنوتي ست * (۲) در آئین اکبري و سیر المتأخرین بهوج گوریا - سفحه ۵۰ حاشیه بنگرند * (۳) مولف درین شعر تصرف کرده - در اصل چنانست - " جائي که بود آن دلستان با دوستان در بوستان - شد زاغ و کرگس را مکان شد گرگ و روبه را وطن " * (۴) قابل فعل مذکور نکرده * (۵) بجائي نمودار آورده *

ازان وقت تا حال موجود است - اما دران وقت که آبادی شهر بود استحکام تمام داشت - و مدخل آبها در موسم برسات نبود * و درین وقت در موسم برسات کشتي دران طرف میگذرد - و همه آب میشود * شمالي آن یک قلعه بفاصلهٔ یک کروه - یک عمارتي کلان از تعمیرات قدیم بود و حوض آبي - مسمی به پیازباري - که آب آن حوض متعفن بود - هر که میخورد بامراض متضاده مبتلا شده هلاک میشد * گویند در زمان سابقه گناهگاران را دران عمارت محبوس میکردند - و از خوردن آب آن حوض بزودي تمام هلاک میشدند * و محمد اکبر پادشاه آنرا مروت کرده گناهگاران را ازان عقوبت و صعوبت منع فرمود *

شهر مرشد آباد شهري کلان بر لب نهر بهاگیرتي واقع شده - بر هر دو کنار نهر آبادي دارد * در ابتدا شخصی سوداگري مخصوص خان نام - سرائي در آنجا ساخته - مخصوص آباد نام گذاشته بود * خانهٔ چند دکانداران سکونت داشتند * چون در عهد پادشاه اورنگزیب عالمگیر نواب جعفر خان نصیري - که خدمت دیواني

---

(۱) غالباً چنان باشد - " جانب شمال آن قلعه بفاصلهٔ یک کروه یک عمارتي الخ " * (۲) تای تانیث در ترکیب فارسي خلاف سلیقهٔ اهل زبان ست * جای دیگر زمان سابق آورده * (۳) در نسخه های قلمي میشد بصیغهٔ واحد * (۴) لفظ آنرا اینجا بیکار - یا چنان باشد - " و محمد اکبر پادشاه از راه مروت گروه گناهگاران را " * (۵) در نسخه های قلمي دوکانداران *

اوڈیسه داشت - کار طلب خان خطاب یافت - و بدیوانی ممالک بنگاله سرافرازی یافت - بعد رسیدن در جهانگیر نگر عرف ڈهاکه - که دران وقت جای حاکم نشین بود - و شاهزادهٔ عظیم الشان - از حضور پادشاه اورنگزیب بحکومت بنگاله اختصاص یافته - از پیشتر در آنجا بود - چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد - صحبت خود با شاهزاده برار ندیده - ببهانهٔ آن که محالات بنگاله ازان جا بعید مسافت دارد - از ملازمت[1] شاهزاده جدا شده - در مخصوص آباد طرح اقامت افگند - و عملهٔ زمینداران و قانونگویان و ارباب دفاتر دیوانی . خالصهٔ شریفه را دران جا ساکن ساخت * و ڈوگهریه[2] - که ویرانهٔ محض بود - محلسرا و دیوانخانه و کچهری پادشاهی آراسته تحصیل مالواجب مقرر کرد * و چون اصالةً بصوبه داری بنگاله و اوڈیسه - بانضمام دیوانی و خطاب مرشد قلی خان و عطای خلعت فاخره و علم و نقاره و اضافهٔ منصب - مباهات اندوخت - بعد رسیدن مخصوص آباد[3] - آبادی شهر (را) بنام خود حکم کرده موسوم به مرشد آباد ساخت * و دار الضرب مقرر کرده در سکه ضرب مرشد آباد مسکوک نمود * ازان وقت این شهر صوبه نشین گردید * شهرے خوب است * سکنهٔ آنجا - در

---

(۱) در نسخه های قلمی ملازمت * (۲) پیش لفظ ڈوگهریه لفظ در قلم انداز شده باشد * (۳) یعنی بعد رسیدن به مخصوص آباد *

مصاحبت صوبه دار[1] با مردم شاهجهان آباد همصحبت بوده - شعار و گفتار شایسته و درست - بر خلاف دیگر ممالک بنگاله - با مردم هندوستان فی الجمله مشابه دارند * از تعمیرات آنجا آنچه لیاقت تحریر داشته باشد بنظر نیامده - مگر یک مکان امام باره از تعمیرات نواب سراج الدوله * وصفش[2] مستغنی البیان ست - مثل آن (در) تمام ممالک هندوستان نیست * اگرچه الآن از عشر عشیری نیست - اما جزوی نمونهٔ آن یادگار کلی ست * این دو بیت مولانا عرفی شیرازی - رحمة الله علیه - مناسب محل دیده ثبت شده *

چه قدر صبح شناسند ساکنان درش -
که در حوالی آن شام را نبوده گذار *
زهی صفای عمارت که در تماشایش
بدیده باز نگـــردد نگاه از دیـــوار *

و مکانات موتی جهیل و هیرا جهیل - که خوبترین جا بود - حالا از بیخ کندیده شد - و خراب مطلق گردید *

بندر هوگلی و سانگام[3] بفاصلهٔ نیم کروه از یک دیگر واقع شده * پیش ازین سانگام شهری کلان[4] و آبادی بسیار داشت - و

---

(۱) در نسخه های قلمی اینجا صوبدار نوشته * (۲) در دو نسخه های قلمی وصفش * (۳) در آئین سانگانر * (۴) بعد لفظ کلان لفظ بود قلم انداز شده باشد *

جاي حاکم نشین بود * و کوٹهي نصاراي پرتگیس و دیگر تجاران هم بود * چون سانگام بسبب دریا گذاشت ویران شد بندر هوگلي آبادي کمال پذیرفت * فوجدار این بندر همیشه از حضور سلاطین دهلي مقرر شده مي آمد - و با ناظمان بنگاله چندان تعلق نداشت * نواب جعفر خان خدمت فوجداري آنجا ضمیمهٔ خدمت نظامت و دیواني در علاقهٔ خود نمود - چنانکه مذکور خواهد شد - انشاء الله تعالی * و بسبب آن که نواب موصوف الیه مدار زرخیزي ملک بنگاله بر محصول سوداگران نهاده - با تجارت پیشگان فرنگ و چین و تجاران ایران و توران زمین سلوک و مراعات بسیار مینمود - و سواي محصول واجبي مجوز اخذ یک دام بیجا و غیر معمول نمیشد - لهذا در عهد او بندر هوگلي زیاده از سابق معمور و آبادان شد - و تجار سائر بنادر عرب و عجم و نصاراي فرنگ مالک جهازات و اغنیاي مغلیه مسکن کردند - اما اعتبار مغلیه بنسبت تجار دیگر فرقه زیاده تر بود * اهل فرنگ را از احداث برج و بازار و قلعه و خندق ممانعت و مزاحمت تمام بود * بعد ازان - چون ظلم و سختگیري و زیاده طلبي فوجداران ازدیاد گردید - بندر هوگلي رو بویراني نهاده - و کلکته بسبب رعایت و صیانت فرقهٔ انگریز و آسانی محصول آباد گشت *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي نسبت * (۲) عبارت اینجا مبهم است *
(۳) موصوف مذکور نکرده * (۴) بجاي زائد گردید *

شهر کلکته در سنین ماضیه دیهی بود در تعلقهٔ مصارف کالی نام بتی که در آنجا ست * چون در زبان بنگاله کرتا و کتا بمعنی مالک و خداوند است لهذا آن دیه به کالی کتا موسوم شد - یعنی مالک آن کالی ست * رفته رفته بتغیر السنه الف و یای تحتانیه حذف نموده - کلکتا[1] گفتند * شرح آبادی این شهر و موجب قائم شدن کوٹهی کمپنی انگریز چنین ست - که در زمان نظامت نواب جعفرخان کوٹهی کمپنی انگریز - که در بندر هوگلی متصل لکهوگهاٹ و مخاپوره بود - ناگاه بعد زوال آفتاب - که سرداران انگریز بتناول طعام مشغول بودند - بر زمین فرو شدن گرفت - سرداران انگریز افتان و خیزان بدر رفته ازان ورطهٔ هلاک مناص یافتند - و کلهم[2] مال و اسباب وقف قعر آب گردید * اکثر ذی روح و بعضی مردم نیز تلف شدند * مستر چانک[3] - سردار همهٔ آنها - باغ بنارس گماشتهٔ کمپنی را - که که در لکهوگهاٹ متصل شهر بود - بقیمت گرفته - اشجار آنرا بریده - احداث کوٹهی نموده - طرح عمارات دو منزله و سه منزله نمود * چون احاطهٔ دیوار تیار شد - و کار بآن رسید که مسقف به شاه نشینها سازند - شرفا و نجبای مردم سادات و

---

(۱) پیشتر کلکته نوشته و اینجا کلکتا - هیچ نگفته که هامی موز بجای الف از کجا آمده * (۲) کلهم بجای کل اینجا صحیح نباشد *

(۳) صحیح چارنک *

مغلیه که عمدهٔ تجار بودند پیش میر ناصر فوجدار هوگلي ظاهر ساختند که هرگاه نا محرمان بر بالاي بام و بالاخانه‌هاي مرتفع بر آیند موجب هتک حرمت و بیشرمي ننگ و ناموس ما خواهد شد * فوجدار حقیقت این حال را بحضور نواب جعفر خان عرضداشت نمود - و متعاقب تمام مغلیه و شرفا و و نجبا را نیز روانه ساخت * آنها بحضور رسیده تظلم و استغاثه نمودند * نواب جعفر خان پروانه - باین مضمون که زنهار خشتي بالاي خشتي ننهند - و چوبي بالاي چوبي نگذارند - بنام فوجدار مرقوم قلمي نمود * فوجدار - بمجرد ورود پروانه مانع شده - معماران و نجاران را حکم نمود که احدي براي کار عمارات نرود * آن عمارات همچنان نا تمام ماند * مستر چانک آزرده شده مستعد بجنگ گشته * اما چون جمعیت قلیل داشت - و سواي یک منزل جهاز دیگر دران وقت موجود نبود - و علاوهٔ آن حکم نواب جعفر خان غالب - و ازدحام[1] مغلیه بسیار - و فوجدار بالا دست بآنها متفق[2] - از دست و پا زدن هیچ فائده متصور نکرد - ناگزیر لنگر جهاز برداشت * و آئینهٔ آفتابي از بالاي جهاز محاذي آباداني شهر مقابل نموده - آباداني شهر کنار دریا را با چندین نگر آتش زده - روان شد * فوجدار بجهت تدارک این معني به تهانه دار مکهوه نوشت که جهاز رفتن نیابد * تهانه دار مذکور زنجیر

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي ازدهام * (۲) اي متفق بود *

آهني - که هر حلقهٔ آن مقدار ده آثار سطبر بود (و) جهت انسداد راه آمد شد کشتيهاي غنيم ارخنگ و قوم مگ (از) اين روي دريا تا آن رو ساخته بديوار قلعه تعبيه کرده مهيا داشت - بر روي آب کشيد * جهاز بزنجير رسيده بند شد و از رفتار ماند * مستر چانک زنجير را بشمشير فرنگ[1] بريده راه نوره شد - و جهاز بدرياي شور رسانيده - عازم ولايت دکن گرديد * و چون بادشاه اورنگزيب دران ايام در دکن (بود) - و غنيم از هر چهار طرف رسد غله بند کرده - قحط عظيم در لشکر بادشاهي روي داده بود - سردار کوٹهي کرناٹک - رسد غلات بحمل جهازات بلشکر رسانيده - مجراي دولتخواهي و نيکو خدمتي خود بظهور رسانيد * و بادشاه عالمگير - از فرقهٔ انگريز بسيار راضي شده - استفسار مطالب کمپني انگريز نموده * سردار انگريز درخواست سند فرامين احداث کوٹهيها در ممالک محروسه علي الخصوص احداث کوٹهي بنگاله کرد - و درجهٔ پذيرائي يافت - و فرمان والا بمعافي محصول جهازات کمپني انگريز و گرفتن سه هزار روپيه در وجه پيشکش بخشيندر و احداث کوٹهي صادر شد * مستر چانک - با احکام و فرامين بادشاهي - از دکن مراجعت کرده باز به بنگاله آمد[2] - و در مکاني که به چاناک[3] مشهور است لنگر

---

(۱) دريک نسخهٔ قلمي لفظ فرنگ اينجا نوشته * (۲) در نسخهٔ قلمي آمده * (۳) حالا به اچانک شهرت دارد *

اقامت انداخت * و وکلا را با نذور و پیشکش و تحف و هدایا نزد نواب جعفر خان فرستاد - و سند مطابق[1] اجازت کوٹهی کلکته حاصل کرده - احداث کوٹهي نو کرده - بآبادي شهر پرداخت - و کاروبار تجارت بنگاله جاري ساخت * الآن آن کوٹهي شهرت دارد *

کلکته شهري کلان برلب نهر بهاگیرتي واقع است * بندر کلان تجارتگاه کمپنی انگریز و تبعهٔ آنهاست * جهازهاي خورد - که سلب[2] گویند - از ولایات چین و فرنگ و دیگر ممالک همیشه و هر سال دران بندر آمد و رفت دارد - و اکثر موجود میباشد * درین وقت آن شهر مسکن سرداران انگریز و توابع و لواحق ایشان ست * یکقلم عمارات پخته از چونه و گچ است * چون زمینش بسبب قرب دریاي شور همه مرطوب و شور است - لهذا عمارات آن شهر دو منزله و سه منزله است * مکان زیرین لیاقت بود و باش ندارد * عماراتش بطور ولایات فرنگستان ست - و هوا دار و وسیع و رفیع ساخته میشود * سڑکهاي آن شهر وسیع و همه پخته خشت کوب است * و سواي سرداران انگریز بنگالیان و ارامنه وغیره سکنهٔ آن شهر هم عمده تجار اند * و آب چاه درین شهر بسبب شوري لیاقت خوردن ندارد - و اگر کسي بخورد مضرت تمام بیند * و در موسم گرما و برسات آب نهر هم

---

(۱) اي مطابق سند * (۲) در تاریخ بنگالهٔ چارلس استوارت که بزبان انگریزي ست اسلوب نوشته *

تلخ و شور شود - مگر آب تالابها که کثرت دارد بخوردن مي آید * دریاي شور از آنجا چهل کروه فاصله دارد * هر روز و هر شب یک بار مد و جزر[1] آب دریا میشود * و در وقت ایام بیض و و دیجور سه روز مد کلان بزور و شور تمام هر روز و شب[2] یک بار مي آید * عجب حالتي و طرفه شورشي رو میدهد * اکثر کشتیها از دریا بخشکي مي اندازد - و اکثر میشکند - و آنچه بر ساحل نباشد آنرا نقصاني نمیرسد - لهذا آن روز در آنجا کشتي خورد و کلان را بي لنگر بدارند * آنرا بزبان بنگاله هومان گویند - و آنچه هر روز و شب میشود آنرا جوار میگویند * قلعهٔ گلین بجانب جنوبي بیرون شهر ساخت انگریزان عجب اختراعي[3] ست - وصفش بنوشتن قاصر[4] است - تعلق بمعائنه دارد * حصار چار دیواري آن از هر چهار طرف از بیرون همچو پشتهٔ تالابها پست مینماید - و از درون آن بلند مینماید * عمارات کلان و مرتفع درونش ساخته است * طرفه صنعتها درین قلعه بکار رفته است * و دیگر صنائع عجائب و غرائب درین شهر است * مثل این شهر در خوبیهاي عمارات و اختراع مصنوعات در تمامي بلاد هندوستان - بعد از شاهجهان آباد که آن عدیم المثال است - دیگر

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي جز * (۲) در دو نسخهٔ قلمي میان لفظ روز و لفظ شب و نوشته * (۳) در نسخه‌هاي قلمي اختراعي * (۴) لفظ قاصر الفیها بحصل و بیمعني و عبارت بي ربط *

نیست * اما عیبي که دارد اینست که هوایش متعفن و آبش شور و زمینش مرطوب - بحدي که در زمیني که زیر سقف است - با وجودي که همه از خشت و چونه گچکاري کرده اند - تا هم از کثرت رطوبت لائي ست - و در و دیوار (۱) هم تا ارتفاع دو سه دست تر و نم میباشد * چهار ماه زمستان فی الجمله آب و هوایش چندان مضرت ندارد - مگر هشت ماه تابستان و بارش بسیار مضر است * درین وقت - که از چند سال قلمرو بنگاله و بهار و اوڈیسه در تحت و تصرف سرداران کمپني انگریز در آمده - دارالحکومت این ممالک همین شهر است * عمده ترین ایشان - که خطاب گورنر جنرل دارد - درین شهر میباشد - و نائبان در هر ضلع جداگانه مقرر شده میروند - و تحصیل زر مالواجب از هر ضلع بکلکته ارسال نمایند * عملهٔ دفتر و کچهري خالصه در کلکته است *

لمولفه -

زهي شهر کلکته در ملک بنگ
که هست آن نمودار چین و فرنگ *
عمارات آن دلکش و جانفزا -
همه سر کشیده باوج هوا (۲) *
صنائع دران کرد استاد کار

---

(۱) در نسخه‌های قلمي دارد و دیوار * (۲) در نسخه‌های قلمي که سد بجای همه *

همه رنگ[1] رنگ و همه خوش نگار *
ز بس صنعت کار اهل فرنگ
خرد در تماشای آن گشته دنگ *
کله پوش انگریز ساکن درو -
همه راستگوی و همه نیکخو *
مکان این چنین و مکین آن چنان -
کنم تا کجا شرح اوصاف آن *
مصفا سرکهای آن خشت کوب -
صبا هر صباحش کند رفت و روب *
بهر کوچه اش مه رخان در طواف -
ببر کرده پوشاک رنگین و صاف *
رخ شان چو ماه منور بتاب -
تو گوئی زمین سیر شد ماهتاب *
یکی چون مه و آن دیگر مشتری -
یکی همچو زهره بجلوه گری *
ز بس شد چو سیاره هرسو چمان
شده کوچه ها نقشهٔ کهکشان *
ببینی کنی گر ببازار رو
متاع نفیس جهانی درو *

---

(۱) در نسخه‌های قلمی رنگ و زنگ *

بود هرچه در ربع مسکون قماش
بیابی ببازار او بی تلاش *
گر از اهل صنعت نمایم رقم
چنان نقش صورت نبندد قلم *
ولی هست مشهور در خاص و عام
که صنعت بچین و فرنگ است تمام *
سوادش مسطح چو سطح سما
سرکها درو بسته چون استوا *
بگلگشت مردم چو دانشورند (۱)
چو سیار در سیر باهم شوند *
چنین شهر در ملک بنگالیان
ندیدست کس - نی شنیده چنان *

چندن نگر (۲) - عرف فراشدانگه - از کلکته بفاصلهٔ دوازده کروه واقع است * کوٹهیٔ نصاراي فرانسیس در آنجاست * شهری خورد و برلب نهر بهاگیرتي آبادي دارد * سرداری از طرف فرانسیس در آنجاست - ضابط نظم و نسق آن شهر و امور تجارت میباشد * سرداران انگریز در آنجا عمل و دخل ندارند * همچنین در چوچره (۳) عمل و دخل فرقهٔ اولندیز است *

---

(۱) بجای دانشورند لفظی دیگر باشد مثلاً آنسو روند یا بیرون روند *
(۲) چندرنگر نیز مشهور * (۳) چنچره و چنسوره نیز مشهور *

چوچره - متصل بندر هوگلي - جانب جنوب بندر مذکور - و از فراشدانگه بفاصلهٔ یک کروه جانب شمال - واقع است * و همچنین چهراسپور[1] بر اب نهر مذکور آن روي چانک کوٹهئ فرقهٔ دیناماز[2] است - و آنرا دیناماریگر نیز گویند * درین مکانها سواي مالک کوٹهي آنجا عمل و دخل دیگري نیست *

شهر پورنیه - در زمان سابق پرگنهٔ حویلي میگفتند * سي و دو هزار روپیه جمع تحصیلي بود * چون راجهٔ بیرنگر - که جمعیت پانزده هزار سوار و پیاده داشت - و دیگر سکنهٔ آن نواح قوم چکوار وغیره متمرد پیشه و غارتگر بودند - و متردین را ایذاي کمال میرسانیدند - لهذا بسرحد مورنگ قلعهٔ جلال‌گده - بفاصلهٔ دو کروه از پورنیه - احداث شده قلعه دار در آنجا میبود * نواب جعفر خان - بموجب درخواست نواب سیف خان نبیرهٔ امیر خان کلان را - که بنام و لقب پدر ملقب و از نسل سادات و امراي عظام و پادشاه نسبت بود - از حضور پادشاه اورنگزیب درخواست تعیناتي خود نمود - و بتقریب تنبیه و تادیب راجهٔ بیرنگر وغیره مفاسید آن نواح متعین[3] شد * نواب جعفر خان - آمدن چنین کس را غنیمت شمرده - فوجداري ضلع پورنیه و قلعه‌داري جلال‌گده بخان مذکور تفویض نمود - و پرگنهٔ بیرنگر عرف دهرمپور

---

(۱) سیرامپور نیز مشهور * (۲) یعني دیامارک * (۳) در نسخه‌هاي قلمي متعینه *

و گوندواره - متعلقهٔ صوبهٔ بهار ضمیمهٔ پورنیه و محال سرحد جاگیر مشروط قلعه داري قلعهٔ مزبور - نیز باو مسلم داشت * خان مسطور - حاکم مستقل الضلع شده - درجن‌سنگهه پسر بیرشاه راجهٔ بیرنگر را - که باغي و سرکش بود - بجنگ و جدال بسیار اخراج نموده - پرگنهٔ مذکور را بضبط خود آورده - و تنبیه مفاسید دیگر هم کما ینبغي نموده - فسدهٔ راه را یکقلم مستاصل ساخت * و احوال را بحضور پادشاه عرضداشت نمود - و التماس کرد که محال اندک است - بودن غلام درین محل محض لاحاصل * لهذا حکم اورنگزیب بنام جعفر خان اصدار یافت - که من شیري را در قفس کرده نزد شما فرستاده ام - اگر علوفهٔ خود نخواهد یافت البته شما را تصدیع خواهد داد * نواب موصوف - که بودن چنین کس را از مغتنمات میدانست - زر توفیر را مرفوع القلم ساخت - و مد نظر غور و پرداخت احوال بواقعي نموده لوازم مراعات بجا مي آورد * و خان موصوف - تمامي زمینداران آن ضلع را بطور جعفر خان بحبس در آورده - دقیقهٔ از دقائق زرکشي فرو نگذاشت * چنانچه هژده لک روپیه ازان محالات تحصیل نموده بتصرف خود مي آورد - و روز بروز قوت ملک گیري و خزانه و فوج افزون میشد * و با زمیندار مورنگ طرح آشتي انداخته - شروع جنگل بري و آبادان‌کاري نمود - قریب نصف جنگل تا دامن کوهستان مورنگ آباد کرده - بقابوي خود در آورده - ملک و مال او

افزایش یافت * و جعفر خان دیده و دانسته مراعات میکرد * اکنون پورنیه شهری کلان شده - و رودخانهٔ کوسي و سونرا درمیان پورنیه جاري ست * زمینش نشیب و ملک آبي ست * در موسم برسات سیل از کوهستان مورنگ فرو میریزد - و دشت و صحرا پر آب میشود - اکثر آبادي هم وقف سیل میگردد * شالي و گندم و ماش و خردل وغیره غلات و حبوبات وافر میشود * و روغن و زرد چوب و شورهٔ آبي و آتشي و فلفل و قاقلهٔ کبار و تیزپات و درختان ساج بسیار کلان خوب میشود * و گل یاسمین و بیلا و گل سرخ وغیره گلهاي خوشبو افراط دارد * کوهستان مورنگ از پورنیه شش منزل طرف شمال واقع است * چوب مورنگي - که بهادري گویند - از همان کوهستان مي آید * از بالاي کوه راه بطرف نیپال و کشمیر بسیار قریب است - اما نشیب و فراز بسیار دارد * و محالات پورنیه نصف از مضافات صوبهٔ بهار[1] - و پورنیه تعلق به بنگاله دارد * و ملک سرد و آب و هواي آن سر زمین نا گوار و نا موافق است * ارزام بگلوي خاص و عام - تا وحوش و طیور - سرشت ذاتي آن ملک است * و عمارات پخته کمتر دارد - مگر قلعه و لعل باغ و بعض جاي دیگر * سابق ازین آبادي سونه بهتر از پورنیه بوده است - و گنده گوله - یکنار گنگ - مکان تجاران و مهاجنان از جاهاي دیگر * بسبب

(۱) بعد لفظ بهار شاید که لفظ است قلم انداز شده *

ارزانی غله و آسایش[1] خوشباشان و مسافران اهل روزگار[2] از هر دیار آمده مقیم میشوند * و اکثر برای سرحد با راجهٔ مورنگ خصومت و جنگ واقع میشد * سیف خان هر سال برای ملاقات نواب جعفر خان در مرشد آباد می آمد * نواب موصوف با وی سلوک برادرانه میکرد * هرگاه خرخشهٔ دران ضلع رومیداد - نواب معزی الیه فوج برای کومک[3] میفرستاد * از گنده گوله و لب گنگ تا مورنگ مقدار ده روزه راه ملک وسیع پورنیه است - و از کوه مورنگ به کوچ بهار و آشام راه میرود * و پیشکش راجهٔ مورنگ طیور شکاری ست *

ڈهاکه - جهانگیرنگر * این شهر بر لب نهر بوڑهی گنگا واقع است - و نهر گنگ موسوم به پدّا از آنجا بفاصلهٔ سه کروه جاری ست * در زمان سابق بهمین نام مشهور است - در عهد نورالدین محمد جهانگیر پادشاه به جهانگیرنگر موسوم شد * ازان وقت تا اواخر سلطنت اورنگزیب همین شهر صوبه نشین بوده * چون در عهد نظامت خود نواب جعفرخان شهر مرشد آباد را دارالسلطنت مقرر ساخت - ازان وقت آن شهر صوبه نشین شد * درین وقت هم از طرف سرداران کمپنی انگریز صاحب ضلع در آنجا - یعنی جهانگیر نگر - میباشد * و پارچهٔ سفید در آنجا بهترین بافته میشود *

---

(۱) در نسخه‌های قلمی بعد لفظ آسایش و نوشته * (۲) در نسخه‌های قلمی اهل روز * (۳) بعضی کمک نویسند *

سرکار سونارگام[1] بفاصلهٔ شش کروه از جهانگیرنگر سمت مشرق و جنوب واقع است * پارچهٔ خاصه در آنجا بهتر میبافند * و در موضع کتهره‌سوندر حوض آبي ست که پارچه[2] دران حوض شسته شود خوش قماش مي برآید *

اسلام آباد - عرف چاٹگام - از قدیم الایام شهرے کلان بوده است - و اطراف آن درختزار واقع شده - از مرشد آباد سمت مابین مشرق و جنوب بر لب دریای شور در ازمنهٔ سابق بندر عظیم بود * تاجران هر ملک - علی الخصوص جهازهای نصاری - در آنجا آمد و رفت داشتند - اما حالا چون شهر کلکته بندر کلان ست همه بنادر بنگاله شکسته شد * گویند جهازي که در دیگر اطراف دریای شور غرق شود محاذي چاٹگام یافته میشود - العهدة علی الراوي * و مد و جزر[3] دریای شور در آنجا هم میشود * و خروس جنگي آن ملک شهرت تمام دارد *

سرکار بگلا نیز بر ساحل دریای شور قلعهٔ[4] بود - و پیرامن آن درختزار * و مد و جزر دریا در آنجا هم است - چنانچه در دیگر مکانات سواحل دریا و اطراف کلکته میشود * در سال بست و نهم جلوس اکبر پادشاه - یک پاس روز باقي مانده - و سیل

---

(۱) در آئین سنارگانو * (۲) پیش لفظ پارچه لفظ هر شاید که قلم انداز شده * (۳) در نسخه های قلمي جزر * و همچنان در دیگر مقامات * (۴) در آئین چنان نوشته - "سرکار بگلا ساحل دریای شور - گرد قلعه درختزار" *

عجیب حادث شده - تمام شهر غرق شد * راجهٔ آن شهر بر کشتي سوار شده گریخت * پنج ساعت جوش طوفان و برق و رعد و دریا متموج بود * دو لک ذي روح از انسان و حیوان غریق بحر فنا شدند *

رنگپور و گهوڑا گهاٹ - که آنجا ابریشم پیدا میشود - و اسپان ٹانگن در آنجا از کوهستان بهوٹنت[1] آمده فروخت میشود * (میوهٔ) مسمی لٹکن[2] بضخامت چهار مغز و بطعم انار میشود و سه تخم دارد *

سرکار محمود آباد قلعهٔ بوده است - و اطراف آن رودبار واقع شده * در زماني که شیرشاه ملک بنگاله را مفتوح ساخته - چند زنجیر فیل - از سرکار راجهٔ آنجا - گریخته بجنگلها رفته - ازان وقت فیل دران جنگلها بهم میرسد * و فلفل هم دران اطراف میشود *

باریک آباد * پارچهٔ نفیسه[3] که آنرا گنگا جل گویند از آنجاست * و نارنج کلان هم خوب میشود *

---

(۱) در یک نسخهٔ قلمي بهونت * مولف آئین درین بیان اسپ گوت آورده - صفحه ۳۹۰ * (۲) در نسخه های قلمي لیکن * در آئین لتکن و لتکن - صفحه ۳۹۰ * میوهٔ لتکن در کهاکه تا حال یافته مي شود * در سیر المتاخرین لتکو نوشته * (۳) پارچه لفظ فارسي ست صفت نفیسه بدیهٔ موت آوردن خلاف سلیقهٔ اهل زبان *

سرکار بازوها[1] درختزاري ست اما درختان ساج که بکار عمارت و کشتي صرف میشود * و کان آهن هم دران فراوان است *

سرکار سلهت کوهستان ست * سپر کرگ در آنجا خوب میشود - که در قلمرو هندوستان بخوبي مشهور است * و میوه های خوب - مثل سنگترة[2] وغیرة - بهم رسد * و چوب چیني ازان ملک بدست آید * و عود در کوهستان آنجا افراط دارد * گویند در آخر ماه برسات درخت عود را بریده در آب و هوا چند گاه میگذارند[3] - پس هرچه خوب برآید بکار برند - و هرچه تباه شود آنرا بیندازند * بغراج[4] نام پرندة خورد - که رنگ سیاه و چشم سرخ و دم دراز دارد - و بازویش متلون - خوشرنگ و طویل بازو ست - درانجا بآساني بدست آرند و رام کنند - آواز هر جانوری که بشنود یاد گیرد * همچنین شیرگُنج نام پرندة دیگر از بغراج هیچ تفاوت ندارد - مگر این قدر که پا و منقار شیرگنج احمر است * این هردو گوشت[5] خوار اند و صید طیور خورد چون گنجشک وغیرة میکنند *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي بازوة * در آئین بازوها و همین صحیح *
(۲) در آئین و سیوالمتأخرین سونتر * (۳) در نسخه‌های قلمي میگذرانند * (۴) در آئین بهنگراج * (۵) در نسخه‌های قلمي گوش خوار * در آئین دریان آن جانور نوشته - که "گوشت خورد" *

شریف آباد * گاوان کلان و خوب باربردار و گوسفند کلان و خروس جنگی کلان ازانجا خیزد *

سرکار مدارن - که (۱) سرحد جنوبی ممالک بنگاله واقع است - کان الماس خورد درانجاست *

اکبر نگر - عرف راج محل - بر لب گنگ واقع است * سابق ازین شهری کلان و آباد بود - و فوجدار صاحب شان از طرف ناظم بنگاله اقامت میداشت * حالا شکستگی و ویرانی تمام دارد *

قصبهٔ مالده بر لب نهر مهاندا واقع است * و بفاصلهٔ سه (؟) کروه سمت شمال - مقام حضرت پنڈوه - که درانجا آستانهٔ منورهٔ مولع زهد و پرهیز حضرت مخدوم شاه جلال تبریز - قدس الله سره - و مزار مبارک حضرت نور قطب العالم بنگالی - نور الله مرقده - که زیارتگاه خلائق و مرجع حاجتمندان و مستمندان است - واقع است - و مجرای انواع فیوضات است * چنانچه هر مسافری (و) فقیری و مسکینی یا اهل دنیا داری (۲) - (که) درانجا وارد شود و شب باش گردد - تا سه وقت او را طعام پختن نمیدهند (۳) * طعام پخته یا که برنج و دال و نمک و روغن و گوشت و تمباکو - بقدر مناسب حال آنکس - از بهندار سرکار - خدمت و لوازم آنجا میدهند * و هر سال در ایام شب برات یا ذو الحجه (۴) - در هر شهر

---

(۱) شاید که بجای که به باشد * (۲) لفظ اهل اینجا بیکار * (۳) در نسخه‌های قلمی نمیدهند * (۴) صحیح ذی الحجه *

که ایام خشکي شود - میله (و) هجوم و ازدحام[1] خلائق بدرجهٔ کثیر میشود - چنانچه لکها مردم از فاصلهٔ پانزده بست منزل - مثل هوگلي بندر و سلهت و جهانگیرنگر وغیره - آمده جمع میشوند - و مستفیض زیارت میگردند * و در مالده و اطراف آن پارچهٔ ابریشمي خوب میشود - و پارچهٔ سفید از قسم ململ هم بافته[2] میشود * و کرم پیله در اطراف آن افراط دارد - و ابریشم خوب میسازند * و از مدت یک قرن کوٹهي کمپني انگریز آن روي مهاندا مقرر شده است * پارچهٔ سفید و ابریشمي - فرمایش سوداران کمپني انگریز - روپیه پیشگي داده بطریق بیع سلم - خرید میکنند - و ابریشم هم دران کوٹهي تیار میسازند * و از مدت دو سه سال کوٹهي نیل هم متصل کوٹهي مذکور تیار شد * نیل خوب تیار ساخته در کمپني خرید کرده بحمل جهازات بولایت خود میبرند * همچنین متصل خرابهٔ گور در موضع گوامالتي یک کوٹهي پختهٔ دیگر تیار شده - درانجا نیل تیار میشود * اگرچه ذکر قصبهٔ مالده (را) ضرورت نبود - لیکن چون از دو سال سردار کوٹهي کمپني خداوند نعمت مستر جارج اتني صاحب - دام اقباله - مقرر اند - و فقیر در همین جا بتحریر و تالیف این رساله پرداخته - لهذا مذکور شد *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي ازدهام * (۲) در نسخه‌هاي قلمي یافته نوشته و باشد که بافته باشد *

چمن چهارم - در شرح حکومت رایان در زمان سلف در ممالک بنگاله بر سبیل اجمال *

چون بمساعی جمیلهٔ بنگ بن هند ممالک بنگاله آبادان گردید - فرزندانش - بطناً بعد بطنٍ[1] آن ملکها را بوجه احسن معمور گردانیده - بحکومت و ریاست پرداختند * اول کسی که در ملک بنگاله قدم بر مسند حکومت و فرماندهی گذاشت راجه بهاگیرت[2] از قوم کهتری بوده است * مدتها بامر حکومت بنگاله پرداخته - آخر بدهلی رفته - در جنگ درجودهن به مهابهارت کشته شد * مدت حکومت او دو صد و پنجاه[3] سال بود * بعد ازان بست و سه نفر دیگر از فرزندانش بطن در بطن قریب دو هزار و دو صد سال حکومت کردند * پس ازان حکومت از خاندان شان انقراض پذیرفته به نوج گوریه[4] - که از قوم کایسته بود - رسید - و دو صد و پنجاه[5] سال او و فرزندانش هشت کس حکومت کرده - دولت سلطنت از خاندان او هم انقطاع یافته

---

(۱) در نسخهای قلمی بطناً بعد بطناً * (۲) در آئین نام راجهٔ اول بهگدت و بهگرت نوشته - در سیر المتأخرین سکهدت * (۳) در آئین و سیر دویست و هژده * (۴) در آئین و سیر بوج گوریا * و همین صحیح باشد * (۵) در اکثر نسخهای آئین پانصد و بیست سال - و در سیر چهار صد و هشتاد سال *

به ادسو[1] - که او هم کایسته بود - رسید * و یازده کس - او و اولاد او - بسلطنت رسیده هفت صد و چهارده سال سلطنت بنگاله کرده * و بعد ازان که سلطنت از خانهٔ او هم انقلاب کرده به بهوپال کایسته رسید - او و فرزندانش - ده کس - مدت شش صد و نود و هشت سال حکومت این ممالک کردند * چون دولت ایشان نیز زوال یافت - سکه سین[2] کایسته و فرزندانش - همگی هفت کس - یک صد و شصت[3] سال بحکومت ملک بنگاله پرداختند * و این شصت و یک کس مدت[4] چهار هزار و دو صد و چهل سال باستقلال کمال بر مسند حکومت این مملکت متمکن بودند * و چون زمان اقبال ایشان انقراض یافته - دولت ایشان سپری شد - سکه سین[5] قوم بید بر مسند فرماندهی جاگیر شد - و سه سال بنظم و نسق آن ممالک پرداخته رخت هستی بربست * بعد ازان بلال سین - که قلعهٔ گور تعمیر ساخته بود - پنجاه سال

---

(۱) در آئین و سیر ادسور * (۲) در آئین سوکه سین * (۳) در آئین و سیر یک صد و شش * (۴) در آئین "چهار هزار و پانصد و چهل و چهار سال" - در سیر "چهار هزار و سه صد و سی سال" * (۵) در آئین سکه سین از قوم بید مذکور نیست * بلال سین و لکهن سین و مادهو سین و غیرهم که اینجا بعد سکه سین قوم بید آورده در آئین بعد سوکه سین کایته مذکور کرده - و این هفت کس را از شصت و یک تن که ذکر شان بالا گذشت شمار نموده - آئین صفحه ۱۴۲ بنگرند *

بر وسادهٔ تخت حکومت متمکن بوده فوت کرد * بعد ازان لکهن سین هفت سال - بعد ازان مادهو سین ده سال[1] - و پس ازان کیسو سین پانزده سال - و بعد ازان سداسین هژده سال - و بعد ازان نوج[2] سه سال * چون نوبت اینها گذشت - راجهٔ لکهمنیا[3] پسر لکهن بر تخت حکومت نشست * دران وقت دار الراج[4] رایان بنگاله شهر ندیه بود[5] - و این ندیه شهری معروف و دار العلم هنود است * الآن که بنسبت سابق خراب و ویران گشته نیز در علم ضرب المثل است * منجمان آنجا - که در علم نجوم و کهانت شهرهٔ آفاق بودند - متفق اللفظ در زمان وضع حمل بمادر لکهمنیا اظهار کردند که درین[6] ساعت فرزند ادبار تولد شود - در اعانت ادبار شامت باشد - و اگر بعد[7] ازین بدو ساعت بزاید بسلطنت گذراند[8] * آن

---

(۱) در نسخه‌های قلمی قبل لفظ ده لفظ که نوشته * (۲) در آئین نوجه - و در سیر نوجه نوشته * (۳) در فرشته لکهمنه - در طبقات ناصری لکهمنیه * (۴) لفظ عربی را با لفظ هندی پیوند داده * صفحه ۲۳ حاشیه ۱ بنگرند * (۵) در آئین ندیا در طبقات ناصری نردیه * (۶) درین جمله بعض الفاظ ادبار و اعانت وغیره مشکوک است - شاید که جمله چنان باشد - درین ساعت اگر فرزند تولد شود در غایت ادبار و شامت باشد * در فرشته چنان نوشته - "اگر این فرزند درین ساعت تولد شود ظاهرا در شقاوت و ادبار روزگار خواهد گذرانید" * صفحه ۵۷۰ * (۷) در نسخه‌های قلمی بود * (۸) در نسخه‌های قلمی گذارند *

شیرزن فرمود تا هر دو پایش را بهم بسته سر نگون آویختند - و پس از دو ساعت فرود آوردند - و مقارن وقت مسعود فرزند بر زمین آمد - اما مادرش فوت کرد * راجه لکهمنیا هشتاد سال بسلطنت گذرانید - و در عدالت عدیل نداشت - و در سخاوت نظیرش نبود * گویند عطیات او کمتر از صد هزار نبوده است * و در اواخر عمرش - که کمال ایام سلطنتش بزوال قریب بود - منجمان آنجا براجهٔ لکهمنیا اطلاع کردند که از روی علم ما را چنین دریافت شده - که عنقریب سلطنت تو بزوال رسد - و دین تو درین ممالک رواج نیابد * رای لکهمنیا - این سخن را وقعی ننهاده - پنبهٔ تغافل و تجاهل بگوش نهاد * اما اکثری از رؤسای آن شهر خود را بجاهای خفیه افگندند * و این معنی از آمدن ملک اختیار الدین محمد بختیار خلجی ظهور یافت - چنانکه عنقریب مذکور خواهد شد *

شرح تسلط بعضی رایان هند بر ممالک بنگاله و سبب رواج بت پرستی در هند *

مخفی و مستتر مباد که در قدیم الایام رایان ممالک بنگاله صاحب جاه و حشم و عظیم الشان بوده اند - و اطاعت مهاراجهٔ هند - که صاحب سریر دهلی باشد - هم نمیکردند - چنانچه سورج (۱)

(۱) در نسخه‌های قلمی شرح به‌خای خطی نوشته شاید که سرج باشد چه در فرشته سورج دیده شد *

که راجهٔ عظیم الشان شده ممالک دکن را متصرف گردید[1] *
دران وقت گماشته‌هاي او قابض و متصرف گشتند * و در ممالک
هندستان رواج بت پرستي از زمان او شد * گویند در ابتدا
هند چنانچه از پدر خود حام بن نوح - علیه السلام - دیده و شنیده
بود بطاعت و عبادت ایزدي اشتغال داشت - و فرزندانش نیز
بهمان طریق بشیوهٔ یزدان پرستي اقدام مینمودند - تا در وقت
راي مهاراج شخصي از ایران آمده بپرستش آفتاب مضل مردم
هند گردید * بمرور ایام بعضی ستاره پرست و برخي آتش
پرست شدند * و در عهد راي سورج - برهمني - از کوهستان
جهارکهنڈ بملازمت او رسیده - هندوان را تعلیم بت پرستي
نمود - و گفت هر کس شبیه پدر و جد خود را از طلا و نقره
و سنگ ساخته بپرستش آن اشتغال نماید * و این امر از همه
شائع‌تر شد * و الیوم در مذهب کفار هندو پرستش بت و
آفتاب و آتش رائج[2] تمام دارد * بعضي بر آنند که آتش پرستي
از وقت گشتاسپ بادشاه ایران - که ابراهیم زردشت رواج داده -
تا کابل و سیستان و تمامي مملکت ایران رائج شد - بمرور ایام
در هندوستان نیز شیوع یافت - چنانکه[3] گذشت * دران وقت
ممالک بنگاله بتصرف راي هند در آمد - و رایان بنگاله باج

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي گردند * (۲) صفحه ۱۲ سطر ۷ بنگرند *
(۳) در نسخه‌هاي قلمي و چنانکه *

و خراج و انواع پیشکش گذرانیدند * بعد ازان چون شنگلدیپ[1] - از نواحی کوچ خروج کرده - بر کیدار غالب آمد - دران وقت راجه شنگلدیپ شهر گور را احداث نموده پای تخت ساخت - و مدتی بر ممالک بنگاله و تمامی مملکت هند فرمانروا بود * شنگلدیپ چهار هزار فیل و یک لک سوار و چهار لک پیاده بهم رسانیده - باد نخوت بکاخ دماغش پیچید - و خراج بادشاهان ایران - که بطریق معمول رایان هند میدادند - نداد * و چون افراسیاب کس بمطلب[2] باج و خراج فرستاد - بزجر و اهانت تمام بر گردانید * افراسیاب در خشم شده پیران ویسه را - که سپهسالار او بود - با پنجاه هزار ترک خونخوار فرستاد * در کوهستان کوچ نزدیک سرحد گهوزا[3] گهات بنگاله مقابله شده - تا دو شبا روز جنگ قائم بود * هرچند ترکان آثار شجاعت بظهور رسانیدند - و پنجاه هزار کس کشته[4] را علف تیغ ساختند - اما (بسبب) کثرت لشکر هند کاری پیش نرفت - و از ترکان نیز هزده[5] هزار کس کشته شد * روز سیوم آیت مغلوبیت از ناصیهٔ حال خود مشاهده نموده - پهلو از جنگ تهی کردند * و چون فوج هند

---

(۱) در فرشته شنگل - و خود مولف نیز جائی دیگر شنگل آورده - سطر ۷ صفحه ۵۷ بنگرند * (۲) در فرشته بطلب * (۳) در نسخه‌های قلمی اینجا گهوزا گهت * (۴) کشته اینجا بیکار * (۵) در فرشته اینجا سیزده - جلد ۱ صفحه ۲۰ *

غالب و ملک ایشان دور بود - جنگ[1] در گریز کرده - بکوهستان رفته - جائي محکمي بدست آورده - پناه کردند * و به افراسیاب عریضهٔ مشعر احوال فرستادند * دران وقت افراسیاب در شهر گنگ دژ - که مابین خطا و چین[2] و از شهر خان بالغ یکماهه راه آن طرف واقع است - اقامت داشت * بمجرد وصول عریضه و اطلاع احوال با یک لک سوار جرار انتخابي بقصد کومک[3] ایلغار کرد * و در وقتي که شنگل - رایان نواحي را طلبیده - و پیران را بمحاصره تنگ ساخته - نزدیک بود که همه را علف تیغ سازد - و هم[4] از گرد راه حمله کرد * هندوان را بحملهٔ اولینش دل از جا و دست از کار رفته - بفات النعش وار متفرق شدند * و پیران از ضیق محاصره بر آمده (به) ملازمت (در آمد) * افراسیاب از لشکر هنود آن قدر که توانست بخاک فنا انداخت * و شنگل - با بقیة السیف هزیمت خورده - بشهر لکهنوتي در آمد * و از تعاقب افراسیاب زیاده از یک روز در لکهنوتي مجال اقامت نیافته - بکوهستان ترهت گریخت * و ترکان - ممالک بنگاله را تاراج کرده - اثر آبادي نگذاشتند * و چون افراسیاب عازم بکوهستان ترهت شد - شنگل - بوساطت ایلچیان دانا استدعای عفو جرائم نموده - با تیغ

---

(۱) شاید که از جنگ گریز کرده باشد * (۲) در فرشته ختن * (۳) در برهان و غیاث کمک * (۴) اینجا و بیکار - در فرشته هم نیست - یا بجاي و - او باشد *

و کفن بخدمت شتافت - و التماس رفتن بولایت توران کرد * افراسیاب خوش شده - ممالک بنگاله (و) تمامي هندوستان به پسرش ارزاني داشته - شنگل را همراه خود برد - و در جنگ هاماوران[1] بر دست رستم کشته شد[2] * و در زمان حکومت راي جیچند - که بسبب بي پروائي او اکثر ممالک هندوستان رو بخرابي آورده بود - سالها هندوستان بحال اصلي نیامده - در تمامي قلمرو هندوستان بیرونقي پدید آمده بود * دران وقت بعض رایان ممالک بنگاله - فرصت یافته قابض الملک شده - دم استقلال زدند * و چون فور که از خویشان راجهٔ کمایون بود خروج کرده - اول ولایت کمایون را متصرف شد - بعد ازان راجهٔ دهلو برادر جیچند را - که دهلي آباد کردهٔ اوست - بجنگ اسیر کرده - قنوج را بتصرف آورد * بعد ازان لشکر به بنگاله کشید - (و) تا کنار دریاي اخضر بحیطهٔ تصرف خود در آورد * و این فور همان ست که بر دست سکندر کشته شد * بعد ازان راجه مدیو راتهور[3] - که مثل او راجهٔ عظیم الشان در هندوستان کم نشان میدهند - لشکر برده ممالک لکهنوتي را مفتوح ساخته - به برادر زادهاي خود تقسیم نمود * و نظم و نسق کلي نموده - با غنائم بیشمار به قنوج رفت * و بعد مرور ایام باز رایان بنگاله مستقل

---

(۱) در فرشته هماوران - در لغت هردو * (۲) اي شنگل کشته شد *

(۳) در فرشته رامدیو راتهور *

شده - مدتها بفراغ خاطر بحکومت پرداختند *

چون غرض مؤلف ذکر سلاطین اسلام ست - لهذا بشرح احوال رایان هندو نپرداخته - کمیت خوشخرام خامهٔ مشکین رقم را از طی این وادی عطف عنان نموده - بتحریر و تقریر کوائف (۱) حالات حکام و سلاطین اسلام اجازت جولان میدهد *

بیان ابتدای منور شدن ظلمت آباد بنگاله بشعاع آفتاب جهانتاب دین محمدی صلعم از رسیدن ملک اختیار الدین محمد بختیار خلجی و مسلط شدن او بران ممالک *

روضهٔ اول در ذکر حکومت حاکمان اسلام که از طرف سلاطین دهلی بنیابت درین ملک فرمانروائی کرده اند *

بر ضمائر بیضا نظائر مستخبران آثار سلاطین و حکام اهل اسلام مخفی و محتجب نماند که ابتدای شعاع خورشید دین محمدی در ممالک بنگاله از وقت سلطنت سلطان قطب الدین ایبک پادشاه دهلی ست * و وجه تسمیهٔ ایبک آنست که انگشت خنصر او شکسته بود - لهذا ایبک میگفتند * چون سلطان قطب الدین - در سنه تسعین و خمسمائه قلعهٔ کول را بجبر و قهر از کفار مستخلص ساخته - یک هزار اسپ و غنائم بیشمار بدست

---

(۱) صحیح کیفیات *

گفت[1] تمام این شهر مدرسه بود - و در لغت هند مدرسه را بهار گویند - لهذا این شهر بدین نام موسوم است *

و بعد ازان چون محمد بختیار مظفر و منصور مراجعت نموده - بخدمت سلطان پیوست - از ملازمان دیگر ممتاز و محسود الاقران گردید * و درجهٔ اعتلایش آن قدر ارتفاع یافت - که ارکان دولت سلطان قطب الدین را عرق حسد بحرکت آمده - در آتش رشک و غیرت میسوختند - و در افنا و دفع او همدستان[2] شدند * تا آنکه روزي در مجلس سلطان بتقریب قوت و زور بازویش متفق اللفظ بر زبان آوردند - که محمد بختیار از وفور قوت و زور ارادهٔ جنگ با فیل میکند * سلطان از راه تعجب از وي سوال کرد * محمد بختیار از جرأت جاهلیت انکار نکرد - و بدانست که مطلب ارکان دولت بر افناي اوست * الغرض روزي که جمیع خواص و[3] عام در دربار حاضر بودند - فیل سفید که مست بود در قصر سفید حاضر کردند * محمد بختیار دامن بر کمر زده - بمیدان در آمده - گرزی بر خرطومش زد - فیل نعره زنان گریخت * جمیع نظارگیان از حاضران و حاسدان ندای تحسین و آفرین بفلک رسانیده - متعجب گردیدند * سلطان - ملک محمد بختیار را بخلعت خاص و انعامات بیکران سرفراز

---

(۱) صحیح گفتند * (۲) در فرشته همداستان * (۳) صحیح خاص و عام یا خواص و عوام *

ساخته - بامرا فرمان داد که هریکي او را انعامات ارزاني دارند * چنانچه همگي امرا اموال بي پایان برو ایثار کردند * محمد بختیار هم دران مجلس تمامي آن اموال و چیزے از مال خاصهٔ خود بران افزوده بر حاضران تقسیم کرد *

القصه درین وقت حکومت ممالک بهار و لکهنوتي هم باو تفویض نموده - خود بجمعیت خاطر مفیض المرام[1] متوجه دار السلطنت دهلي گردید[2] * ملک بختیار دران سال صوبهٔ بهار را بعد فتح متصرف شده بنظم و نسق پرداخت * و سال دوم بممالک بنگاله در آمده - در هرجا تهانه نشانده - بشهر ندیه[3] - که دران آوان دار الراج ممالک بنگاله شده - عزیمت نموده روانه شد * راجهٔ آنجا - که لکهمنیا نام داشت و مدت هشتاد سال بحکومت آن ممالک گذرانیده بود - در زماني که بر سر مائده باکل ماکولات اشتغال داشت - بیک ناگاه محمد بختیار با هژده سوار تاخت آورده - تا خبردار شدن راجه بدرون سرایش داخل شده - تیغهای برق کردار صاعقه بار از نیام آهیخته - بده و زن در افتادند - و خرمن عمر اکثري را وقف صواعق محرقهٔ سیوف ساختند * و راجه لکهمنیا - از هول این واقعه دست و پا گم

---

(۱) بجای مقضی المرام آورده چه در فرشته جائي همچنین نوشته * (۲) فاعل فعل مذکور نکرده * (۳) در آئین ندیا - در فرشته نودیا *

کرده - تمامي خزانه و خدم و حشم بجا گذاشته - برهنه پا از پس پشت سراي بدر زده - در کشتي سوار شده - بسمت کامروپ گریخت * محمد بختیار - شهر را بجاروب غارت رفته - ویران مطلق ساخت * و شهر لکهنوتي را - که از قدیم دار الملک ممالک بنگاله بود - مجدداً دارالملک خود ساخته - بر چار بالش وسعت آباد بنگاله بفراغ خاطر متمکن گشت * و خطبه و سکه بنام سلطان قطب الدین جاري کرده - در رواج امور اسلام کوشید * ازان تاریخ مملکت بنگاله در تصرف سلاطین دهلي در آمد *

ملک اختیار الدین محمد بختیار اولین کسي ست از اهل اسلام که در ممالک بنگاله حکومت کرد * و در سنه ۵۹۹ تسعه و تسعین و خمسمائه چون سلطان قطب الدین بعد فتح قلعهٔ کالنجر بشهر مهونه - که پایتخت کالپي بود - رفته متصرف شد - ملک محمد بختیار از بهار عازم ملازمت شده - در وقتي که سلطان از مهونه متوجه بداؤن بود - رسید * انواع جواهر و اصناف نفائس بنگاله و نقود فراوان پیشکش گذرانید * و چندي همراه رکاب سلطان بوده - باز رخصت معاودت یافته - بممالک بنگاله آمد * و مدتي متمکن وسادهٔ فرماندهي آن ممالک بوده - بقلع و قمع بتخانه ها پرداخته - تعمیر مساجد نمود * پس ازان عازم ممالک خطا و تبت گردیده - با جمعیت ده دوازده هزار سوار جرار - از راه کوهستان مشرقي و شمالي بنگاله - براهنمائي یکي

از رؤسای کوچ[1] علی میچ[2] نام - که بر دست محمد بختیار باسلام مشرف شده بود - بران جبال رسید * علی میچ لشکر او را بسر زمینی که شهر آنجا را ابردهن[3] گویند و برهمن گدی نیز خوانند برد * گویند که آن شهر از آثار گرشاسپ شاه است * و پیش آن شهر دریائی موسوم به نمکدی[4] - که در عمق و وسعت سه چند نهر گنگ است - جاری ست * چون آن دریای زخار عریض و پهنا و متعسر المعبر است - از آنجا گذشته بعد ده روز بجائی رسید که پلی عظیم از سنگ تراشیده بطول بست و نه طاق بنا نهادهٔ باستانیان است * گویند گرشاسپ شاه - در وقت یورش هندوستان آن پل را ساخته - بملک کامروپ در آمده بود * القصه محمد بختیار - ازان پل عبور عساکر نموده - دو سردار صاحب فوج را بجهت محافظت آن پل نگاه داشته - عازم

---

(۱) در طبقات ناصری کوچ - در فرشته کونچ * (۲) در نسخه های قلمی مسیچ - در اسٹوارت میخ - در طبقات ناصری میچ * کوچ و میچ نام دو قبیله * در طبقات ناصری نوشته - " یکی از روسای قبائل کوچ و میچ که او را علی میچ گفتندی بر دست محمد بختیار اسلام آورده بود " - در فرشته نوشته - " یکی از روسای منچ ... گرفتار محمد بختیار گردیده بر دست او اسلام آورد و به علی منچ مشهور گردید " * (۳) در طبقات ناصری بردهن و مردهن - در فرشته ابردهن * (۴) در طبقات ناصری بنکمتی و بکمدی - در فرشته تیمکری *

پیشتر شد * رای کامروپ مصلحت بوقتن نداده گفت - اگر امسال یورش تبت موقوف نموده - سال آئنده جمعیت لائق بهم رسانیده - باستعداد تمام عزیمت آن طرف نمایند - من هم پیشرو لشکر اسلام بوده - کمر جانفشانی بر میان بندم * محمد بختیار - اصلا برین سخن گوش ننهاده - نهضت به پیشتر کرد - و بعد شانزده روز بزمین تبت پیوست * با قلعهٔ - که بنای گرشاسپ شاه (و) از بس حصین بود - جنگ شروع نمود - و خلائق بسیار از سپاه اسلام شربت ممات چشیدند - و کاری از پیش نرفت * و از مردم آن بوم - که (به) بندی و اسیری در آمده بودند - دریافت شد - که در پنج فرسنگی این قلعه شهری عظیم در غایت آبادانی ست * پنجاه هزار سوار ترک خونخوار تیرانداز دران شهر موجود است * هر روز (در) نخاس آن شهر قریب هزار پانصد راس اسپ ترکی بفروخت میرود * اسپان بدیار لکهنوتی از همان جا میروند * شما با این جمعیت قلیل خیال محال در سر دارید * محمد بختیار - از دریافت این احوال از ارادهٔ خود پشیمان شده - بی نیل مقصود مراجعت کرد * و چون سکنهٔ آن

---

(۱) در نسخه های قلمی خفتن * (۲) در نسخه های قلمی چشیدن *

(۳) در نسخه های قلمی بود * (۴) همچنان در نسخه های قلمی *

(۵) در طبقات ناصری نوشته - " هر روز بامداد در نخاس آن شهر بقدر پانصد هزار و پانصد اسپ فروخته شود" *

اطراف علف و غله را آتش زده - رخت خود در شعاب جبال کشیده بودند - هنگام معاودت تا پانزده روز مردم لشکر (را) یک مشت غله و ستوران را یک ساق علف بنظر نیامده *

نه آدم بجز قرص خور[1] دید نان -

نه حیوان علف دید جز کهکشان *

از غایت جوع مردم لشکر بگوشت ستوران دندان فرو بردند - و ستوران مرگ را بر زندگی ترجیح داده گردن زیر خنجر شان مینهادند * القصه باین حالت تبه تا[2] پل رسیدند * چون آن هر دو سردار - در یکدیگر خصومت کرده - از سر پل برخاسته رفته - و مردم آن نواح پل را شکسته - بودند - از ملاحظهٔ این شکستگی دل امیر و فقیر معاً چون کاسهٔ[3] چینی بشکست * محمد بختیار - غریق دریای تحیر و تفکر شده - از چارهٔ کار در ماند * بعد کنکاش بسیار خبر یافت که درین نزدیکی بتخانه ایست در غایت ارتفاع - و بتان زرین و سیمین در غایت عظمت در آنجا نصب اند * گویند بتی دران بتخانه بود که هزار من وزن داشت * الغرض محمد بختیار با فوج خود دران بتخانه ماسن کرد[4] - و بتدبیر ساختن معبر سرگرم گردید * رای کامروپ همگی سپاه

---

(۱) در نسخه های قلمی خوردند نان * (۲) در یک نسخهٔ قلمی تبه بابل و در دیگری به بابل * (۳) در نسخه‌های قلمی کاسه * (۴) در نسخه‌های قلمی کردند *

و رعایای ولایت خود را حکم کرد که دست بتاراج دراز سازند * مردم آن ولایت فوج فوج شتافته بمحاصره بتخانه پرداختند - و از هر طرف نی نیزه‌ها در زمین فرو برده - و در هم بافته - بشکل دیوارها ساختند * محمد بختیار دید که کار از کار میگذرد - و کارد باستخوان میرسد - بیک بار از بتخانه برآمده با جمعیت خود یورش نموده - بران حصار نیستان زد - و راهی سر کرده خود را از تنگنائی بیرون کشید * کفار آن ممالک تا لب آب بتعاقب پرداختند - و دست بغارت و قتل کشادند - تا برخی بآب تیغ و قدری بسیل آب غریق بحر فنا شدند * اما لشکر اسلام - چون بلب آب رسیدند - متحیر ایستادند * ناگاه یکی از لشکریان اسپ خود در آب راند - و بقدر یک تیر انداز پایاب یافت - تا تمامی لشکر از معائنهٔ این حال خود را در آب انداختند * چون زیر آب همه ریگ بود - باندک حرکت همه غرق آب گردیدند * بالجمله محمد بختیار با هزار سوار - و بقولی با سه صد سوار - پایاب گذشت - باقی همه وقف سیل آب گشتند * چون محمد بختیار ازان دریای زخار با جمعیت قلیلی بسلامت عبور کرده - از غایت خشم و انفعال - که زنان و فرزندان مقتولان و غریقان از کوچه و بام زبان به تشنیع و تقریع او میکشادند - بمرض دق مبتلا شد - و در دیوکوت رسیده بوطهٔ مرگ شد * و بقول بعضی علی مردان خلجی - که از امرای

او بود - دران بیماري سرش از تن جدا کرده - علم حکومت در ممالک لکهنوتي افراخت * حکومت ملک اختیارالدین محمد بختیار در بنگاله دوازده سال بود *

چون محمد بختیار از حکومت این جهان فاني در گذشته عازم جهان باقي گردید - ملک عزالدین خلجي بحکومت این[1] بنگاله عز امتیاز یافت * هنوز هشت ماه بیش نگذشته بود که علي مردان خلجي بقتلش مبادرت نمود *

حاکم شدن علي مردان خلجي در بنگاله *

بعد قتل عزالدین قاتلش - که علي مردان خلجي باشد - قابض ممالک بنگاله شد - و خود را سلطان علاءالدین مخاطب کرده - خطبه و سکه بنام خود جاري ساخت * باد نخوت و کبر در کاخ دماغش پیچید - و ظلم و بدعت آغاز نهاد * دو سال بحکومت پرداخت * آخر چون افواج سلطاني از دهلي رسید - جمیع خلجیان با افواج بادشاهي متفق شده[2] انتقام عزالدین ازو کشیدند * بعد ازان نوبت حکومت این ممالک به غیاث الدین خلجي رسید *

مسلط شدن غیاث الدین خلجي در بنگاله *

چون غیاث الدین خلجي بحکومت بنگاله فائز شد - ازانجا

---

(۱) شاید که بجای این زمین باشد * (۲) در نسخه‌های قلمي شد *

که در شهور سنه ۶۰۷ سبع و سبعمائه سلطان قطب الدین در لاهور بحالت چوگان‌بازی از اسپ افتاده وفات یافته بود - پسرش آرام شاه بر سریر سلطنت دهلی نشسته - سلطنتش بیرونقی تمام داشت - غیاث الدین - درین دیار تسلط تمام پیدا کرده - خطبه و سکهٔ این ممالک بنام خود ساخت - و چندی اطلاق سلطنت بر خویش کرده بحکومت پرداخت * و چون سریر دهلی بجلوس سلطان شمس الدین التمش زیب و زینت یافت - در سنه ۶۲۲ اثنا و عشرین و ستمائه لشکر به بهار کشید - و به لکهنوتی در آمد * سلطان غیاث الدین - تاب مقاومت در خود ندیده - سی و هشت زنجیر فیل و هشتاد هزار روپیه معه دیگر نفائس و تحف نذر گذرانیده - خود را از هواخواهان سلطان شمرد * سلطان شمس الدین خطبه و سکهٔ انجا بنام خود کرده - پسر مهین خود را سلطان ناصرالدین خطاب داده - ولایت لکهنوتی باو مفوض فرموده - و چتر و دوریاش مرحمت کرده - خود بدارالملک دهلی مراجعت فرمود * سلطان غیاث الدین بصفت (۱) عدالت و شجاعت متصف بود * ایام سلطنتش دوازده سال بود *

حکومت سلطان ناصرالدین پسر سلطان شمس الدین *

چون سلطان یافت الدین بحکومت بنگاله فائز شد - بعد

(۱) در نسخه های قلمی بعد لفظ بصفت - صوف و - نوشته *

مراجعت سلطان شمس الدین بجانب دهلي - غیاث الدین - که باطراف ممالک کامروپ رفته بود - معاودت کرده علم بغي افراشت * سلطان ناصرالدین بعد محاربهٔ عظیم اورا بقتل رسانید - و غنائم بسیار بدست آورده - و نفائس و تحائف این ملک باکثر مردم روشناس بدهلي فرستاد * و سه سال و چند ماه بحکومت بنگاله پرداخته - در سنه ۶۲۶ سته و عشرین و ستمائه در لکهنوتي شربت ناگوار اجل چشید * و حسام الدین خلجي - که یکی از امرایان محمد بختیار بود - بر ممالک بنگاله فائز شد *

حکومت علاءالدین خان *

چون سلطان شمس الدین - خبر وفات فرزند دلبند خود شنیده مراسم تعزیت بجا آورده - در سنه ۶۲۷ سبع و عشرین و ستمائه جهت اطفای آتش فتنه - که بعد وفات ناصرالدین در ممالک بنگاله وقوع یافته بود - به لکهنوتي در آمد - و با ملک حسام الدین خلجي - که طغیان ورزیده خلل تمام در نظم و نسق بنگاله انداخته بود - در سنه ۶۲۸ ثمان و عشرین و ستمائه جنگ کرده اورا گرفتار ساخت - بعد قلع بنای فساد و دفع فتنهٔ شورش حکومت آن ممالک به عزالملک ملک علاءالدین خان تفویض فرمود * و او بضبط و ربط آن ممالک پرداخته - خطبه و سکهٔ [illegible] درین دیار جاري داشت * مدت سه سال حکومت کرده معزول شد *

حکومت سیف الدین ترک *

بعد عزل عزالملک علاءالدین - سیف الدین ترک بفرمان نیابت بنگاله مباهات اندوخت * او هم سه سال متکي وسادهٔ فرماندهي بوده بزهر مقتول شد *

حکومت عزالدین طغاخان (۱) *

چون فلک شعبده‌باز دران هنگام زمام سلطنت دهلي به رضیه سلطان بنت سلطان شمس‌الدین سپرده بود - در عهد او حکومت لکهنوتي به عزالدین طغاخان مقرر شد * او به نظم و نسق آن ملک پرداخت - و مدتي کامیاب و کامروا بود * چون در سنه ۶۳۹ تسع و ثلاثین و ستمائه سلطان علاءالدین مسعود سریر سلطنت دهلي را زیب و زینت بخشید - طغاخان تحائف و نفائس بسیار مصحوب شرف الملک سفري بحضور سلطان به دهلي فرستاد * و سلطان چتر لعل و خلعت خاص مصحوب قاضي جلال الدین حاکم اوده برای عزالدین طغاخان مرحمت فرمود * و در سنه ۶۴۲ اثنا و اربعین و ستمائه سی هزار مغول افواج چنگیز خان - از راه کوهستان شمالي بولایت لکهنوتي در آمده - فتنه پرداز شدند * ملک عزالدین حقیقت حال بحضور سلطان علاءالدین التماس نمود * بدریافت این معني ملک قرا بیگ تیمور خان را -

---

(۱) در طبقات ناصري عزالدین طغان خان - و در فرشته اعزالدین طغاخان *

که از بندگان خواجه تاش بود - جهت امداد طغاخان با لشکر گران بلکهنوتی فرستاد * عندالمقابله افواج مغول تاب جنگ نیاورده - هزیمت خورده بملک خود بر گشتند * و در همان نزدیکی بتقریبانی چند میان عزالدین طغاخان و ملک قرابیگ تیمورخان مخالفت واقع شد * لهذا سلطان علاءالدین بمقتضای آنکه - ع -

دو فرمانده بیک کشور نگنجند[1] -

ملک قرابیگ تیمورخان را بحکومت لکهنوتی سرفراز فرموده - ملک عزالدین طغاخان را به دهلی طلب فرمود * مدت ایالت طغاخان سیزده سال و چند ماه بود *

حکومت ملک قرابیگ تیمورخان *

بعد از عزل عزالدین طغاخان - ملک قرابیگ تیمورخان - حاکم ممالک لکهنوتی شده - بضبط امور ملکداری پرداخت * تا ده سال بحکومت گذرانیده فوت کرد * و در عهد سلطنت ناصرالدین محمود بن سلطان شمس‌الدین التمش - در سنه ۶۵۵ خمس و خمسین و ستمائه حکومت لکهنوتی به ملک جلال‌الدین خانی[2] تفویض یافت *

---

(۱) در نسخه‌های قلمی نگنجد * (۲) در نسخه‌های قلمی جانی - و در فرشته و طبقات ناصری خانی *

حکومت ملک جلال الدین خانی *

چون ملک جلال الدین خانی بحکومت ممالک لکهنوتی شرف امتیاز یافت - یک سال کم و بیش بحکومت لکهنوتی گذرانیده - در سنه ۶۵۶ سته و خمسین و ستمائه معزول شده - حکومت آن دیار به ارسلان خان مقرر گردید *

حکومت ارسلان خان *

چون ارسلان خان بحکومت لکهنوتی رسید بنظم و نسق پرداخت * فی الجمله استقلالی بهم رسانیده - در سنه ۶۵۷ سبع و خمسین و ستمائه دو زنجیر فیل و جواهر بسیار و پارچهٔ نفیسهٔ[1] بیشمار بسلطان ناصرالدین فرستاده - و در همان زودی در لکهنوتی وفات یافت *

حکومت محمد تاتار خان *

بعد از وفات ارسلان خان پسرش محمد تاتار خان - که در همت و سخاوت و شجاعت و پاکدامنی شهرهٔ آفاق بود - بحکومت لکهنوتی مستقل گردیده - باطاعت سلطان ناصرالدین چندان سر فرو نمی آورد * و بعد چندی خطبهٔ ممالک لکهنوتی بنام خود خواند - و چندگاه بهمین منوال گذرانیده * و چون در سنه ۶۶۴ اربع و ستین و ستمائه سریر سلطنت دهلی بوجود پر جود سلطان

---

(۱) صفحه ۴۷ سطر ۱۴ بنگرند *

غیاث‌الدین بلبن[1] زیب و زینت یافت - و آوازهٔ بلند حوصلگی و استقلال مزاج و کمال عزم آن بادشاه در اکناف و اطراف شائع گشت - محمد تاتار خان مآل‌اندیشی کرده - شصت و سه زنجیر فیل معه دیگر تحائف و هدایا به دهلی ارسال نمود * چون سال اول جلوس بود - سلطان غیاث‌الدین این معنی را تفاؤل دانسته در شهر قبه‌ها بسته شادیها کرد - و امرا و ملوک و صدور نذور و پیشکشها گذرانیده - بانعامات سرفراز شدند * و فرستاده‌ها (را) بانعامات لائق سرفراز ساخته - رخصت معاودت فرمود * تاتارخان از عنایات سلطانی خوشدل شده - تن باطاعت داده - خود را در سلک امرای پادشاهی منتظم ساخت * سلطان غیاث الدین طغرل نام غلام ترک را بحکومت لکهنوتی سرفراز گردانید *

حکومت طغرل المخاطب[2] سلطان مغیث‌الدین *

چون[3] طغرل حکومت لکهنوتی یافت - ازانجا که در سخاوت و شجاعت و دلیری و چالاکی عدیم المثال بود - در اندک فرصت ضبط و ربط ممالک لکهنوتی نموده - تا کامروپ فتح نمود * در سال شش صد و هفتاد و هشت از لکهنوتی به جاجنگر[4] لشکر کشید -

---

(۱) در نسخه‌های قلمی بلبین * (۲) المخاطب به سلطان بایستی نگاشت - در دیگر جاها نیز حرف به مذکور نکرده * (۳) اینجا باندکی تغیر الفاظ از فرشته نقل کرده * (۴) در نسخه‌های قلمی سایج نگر - در فرشته و طبقات ناصری جاجنگر - در فیروز شاهی ساجنگر *

و رای آنجا را شکست داده - فیل و مال فراوان و امتعه و اقمشهٔ بی پایان بدست آورد * و بنابران که سلطان غیاث‌الدین پیر شده بود - و هر دو پسرانش با فوج گران در ملتان بمقابلهٔ مغلان بودند - در خیال سلطنت لکهنوتی افتاده - ازان فیلان و غنائم برای سلطان حصهٔ نفرستاد * و چون دران ایام سلطان در دهلی بیمار شده قریب یک ماه از خانه بیرون نیامد و اراجیف فوت سلطان در ممالک منتشر گردید - طغرل یک باره میدان را خالی دیده از پوست برآمد - و جمعیت فراوان بهم رسانیده - خود را سلطان مغیث الدین خطاب کرد - و چتر سرخ بر سر گرفته - خطبهٔ آن بلاد بنام خویش گردانید * مقارن آن حال سلطان شفا یافته - فرامین پادشاهی متضمن شفا و صحت مزاج رسید * طغرل - بحکم الشروع ملزم[1] - از کرده پشیمان نگردیده - دست اصرار بر دامن مخالفت زد * سلطان غیاث الدین چون بران حال اطلاع یافت - ملک ابتکین[2] مودراز را - که خطاب امین خان داشت و حاکم اوده بود - سر لشکر کرده - و صاحب صوبهٔ لکهنوتی گردانیده - با امرای[3] دیگر مثل تمرخان شمسی[4] و ملک تاج الدین پسر علی خان و جمال الدین قندهاری[5] جهت استیصال

---

(۱) در فرشته ملزم * (۲) در فیروز شاهی شهنین - در فرشته اینکین - در اسکندریه ایکتکین * (۳) در نسخه‌های قلمی باعرابی * (۴) در نسخه‌های قلمی شمی - در فرشته شمسی * (۵) در نسخه‌های قلمی قندری - در فرشته قندهاری *

طغرل گسیل کرد * و چون ملک ابتکین با لشکر موفور از آب سرو عبور نموده - و بر سمت لکهنوتی روان شد - طغرل هم بافواج شایسته بمقابله آمده * ازانجا که در سخاوت و بخشش بی‌نظیر بود - بعض امرا و سپاهیان - ترک رفاقت امین‌خان کرده - به طغرل پیوستند - و مشمول انواع رعایت شدند - لهذا روز محاربه شکست بر لشکر امین‌خان افتاد * و چون امین‌خان هزیمت خورده به اوده گریخت - سلطان از دریافت این‌خبر آشفته شده - دست بدندان گزید - و حکم فرمود تا امین‌خان را بدروازهٔ اوده[1] بحلق کشیدند - و بعد ازان ملک ترمیتی[2] را با فوج بسیار بدفع طغرل تعین فرمود * و طغرل - حملهٔ دلیرانه کرده این فوج را نیز شکست داده - غنیمت فراوان بدست آورد *

به نیروی اقبال آن شیر مست
دو بارهٔ سپاه عدو را شکست *

سلطان غیاث‌الدین - از استماع این خبر کلفت اثر غمگین و درهم شده - عزم ملوکانه کار بسته - بهمت عالی قرار رفتن خود داد - و فرمود تا کشتیهای بسیار در جون و گنگ مهیا کردند * و روز بوم شنبه سنام (و) سمانه[3] برآمد - و ملک سراج[4] را بحکومت

---

(۱) همچنین در طبقات اکبری * در فرشته بجای اوده - کاوره نوشته *

(۲) در نسخه‌های قلمی ترمتی - و در فرشته ترمتی - و در مطبوعه ترمتی * (۳) در فرشته سنام و سمانه - در طبقات اکبری سامانه و سام * (۴) همچنین در طبقات اکبری - مگر در فرشته سراج *

سمانه سرفراز ساخته - و پسر خورد[1] - بغرا خان - (را) با لشکر خاصه همراه گرفته - از سمانه برگشته بمیان دواب آمد * و ملک الامرا[2] فخرالدین کوتوال را به نیابت غیبت در دهلي گذاشته - و از گنگ عبره کرده - با آنکه موسم برسات بود ملاحظه نکرده - کوچ بکوچ جانب لکهنوتي یلغر[3] کرد * طغرل - که درین فرصت لشکر مستعد بهم رسانیده بود - با مال و اقبال و جمعیت تمام راه جاجنگر پیش گرفت - و خواست (که) آنرا متصرف شده درانجا بماند - و بعد ازان که سلطان معاودت به دهلي کند - باز به لکهنوتي درآید * اما چون سلطان به لکهنوتي رسید - چند روز توقف کرده سالار حسام‌الدین وکیل‌در بارگ را - که جد مؤلف تاریخ فیروز شاهي باشد - بضبط ممالک لکهنوتي مقرر فرموده - خود بعزم تنبیه طغرل بجانب جاجنگر روان شد * وقتي که بحدود سنارگام[4] رسید[5] - بهوج رای - که ضابط آنجا بود - بخدمت رسیده در سلک هواخواهان منتظم گشت - و تعهد نمود که اگر طغرل ارادهٔ گریختن بطرف دریا نماید نگذارد * اما چون سلطان بتعجیل تمام ازانجا گذشته منزل چند

---

(۱) در نسخه‌های قلمي لفظ خورد را در اکثر مقامات به و نوشته * اینجا شاید که بجای خورد - خون باشد * (۲) همچنین در طبقات اکبري - مگر در فرشته ملک فخرالدین * (۳) در صفحه ۵۷ سطر ۶ ایلغار آورده * (۴) همچنین در طبقات اکبري - در فرشته سنام * (۵) در نسخه‌های قلمي بعد لفظ رسید - حرف و نوشته *

شتافت - خبر طغرل منقطع گردید - و هیچ کس ازو نشان نمیداد * سلطان ملک باربگ[1] برس را فرمود که با هفت هزار سوار جرار انتخابي ده دوازده کروه پیش میرفته باشد * هر چند ایشان لوازم تتبع و تفحص بجا مي‌آوردند - اما از نشان طغرل اثری نمي‌یافتند - تا روزی ملک محمد تیرانداز[2] حاکم کول و برادر او ملک مقدر[3] - از لشکر مقدمه علیحده شده - با سي چهل سوار پیش پیش میرفتند * ناگاه در صحرا با بقالی چند دوچار شدند - آنها را گرفته متفحص شدند - و برای تخویف شروع بکشتن کرده یکی را گردن زدند - و دیگران فریاد بر آوردند که اگر مقصود شما متاع و اسباب است هرچه داریم گرفته ما را از جان[4] امان دهید * ملک محمد تیرانداز گفت ما را با مال و اسباب شما مدعائی نیست - غرض ما را سراغ طغرل است -

---

(۱) در فرشته باربگ برلاس - در طبقات اکبري باربگ نیکرس - در اسگوارث ملک باربک - در تاریخ فیروز شاهي ضیای برني باربك بیگترس * (۲) همچنین در طبقات اکبري - در فیروز شاهي و فرشته ملک محمد شیرانداز - در اسگوارث فقط محمد شیر * (۳) در فرشته ملک مقدر - در طبقات اکبري ملک مقدور - در فیروز شاهي مقدر * در نسخه‌های قلمي انجا مقدار و جائي دیگر مقدر * صفحه ۸۱ سطر ۸ بنگرند * (۴) در فرشته بجای از جان - بجان - و همین صحیح *

اگر راه نمائید[1] از جان و مال امان یابید - و الا هرچه بینید از خود بینید * بقالان گفتند ما غله باردوی طغرل برده بودیم - و بالفعل از همان جا می‌آئیم * از شما تا طغرل نیم فرسخ راه بیش نیست * امروز مقام کرده است - فردا کوچ کرده به جاجنگر خواهد رفت * ملک محمد تیرانداز - بقالان را با دو سوار پیش ملک باربگ[2] برس فرستاده - پیغام نمود که حقیقت حال را از بقالان بخاطر آورده بعجلت تمام برآیند - مبادا طغرل - ازانجا کوچ کرده بولایت جاجنگر - که مملکت بنگاله است - در آمده - با مردم آن حدود ساختگی[3] کرده - در جنگلی متواری شود * و خود با سواران برنشسته[4] پیشتر روان شد - دید که بارگاه طغرل ایستاده - و لشکرش بغفلت تمام آرام گرفته - و فیلان و اسپان بچرا مشغول اند * فرصت را غنیمت تصور کرده - متوجه بارگاه طغرل شد * و مردمان را گمان اینکه از ملازمان لشکر طغرل اند - هیچ کس متلاشی و متعرض ایشان نشد * چون محاذی بارگاه طغرل رسیدند - بیک باره شمشیرها کشیده هر که را در دربار یافتند بکشتند - و فریاد

---

(۱) در نسخه‌های قلمی نمائی * (۲) در نسخه‌های قلمی باربگ بیگ برس * (۳) بجای سازش آورده * (۴) در فرشته - "با سواران ترک بر پشته برآمده دید که" - در طبقات اکبری - "چون سواران ترکی بر پشته برآمدند دیدند که" * در فیروزشاهی - "بر بلندی برآمدند دیدند که" *

برآوردند که دولت[1] بلبن * چون طغرل نام بلبن شنید - بخیال آنکه سلطان رسید - یک باره دست و پا گم کرده - بسراسیمگی تمام از راه طهارتخانه بدر رفت - و بر اسپ بی‌زین سوار شده - از کمال اضطراب بیاران خود نپیوست - و خواست که خود را بآب که نزدیک لشکرگاه بود زده بیرون رود - و خود را گرد آورده به جاجنگر شتابد * قضا را از گم شدن طغرل تمامی امرا و سپاه برهم خورده هر کدام رو بجانبی نهادند * و ملک مقدر - که قتل طغرل بر دست او مقدر شده بود - بدنبال طغرل شتافته - در کنار آب باو رسید * تیر شکاری بر پهلوی او زده - از اسپ فرو انداخت - و خود از اسپ فرود آمده - سرش از تن جدا کرد - و چون مردم طغرل در تفحص ولی‌نعمت خود بودند - ملاحظه کرده - سر را زیر گل بکنار آب پنهان ساخته - تن او در آب انداخت - و جامه‌های خود کشیده - بجامه شستن مشغول شد * در این اثنا سلاحداران طغرل رسیدند - و خداوند عالم خداوند عالم گویان طغرل را میجستند - چون نیافتند راه فرار[2] پیش گرفتند * لمؤلفه[3] -

مر او را یکی تیر زد بر جگر -

---

(۱) در فرشته لفظ دولت مکرر ننوشته * (۲) در نسخه‌های قلمی فرا *

(۳) از مؤلف هرگز نیست - این همه ابیات باندک تصرف و تغییر از تاریخ فرشته نقل کرده - بجای از اسپ فقط اسپ نوشته - و مصراع آخرین را چنان سرائیده - ع - "هم از سوی کشته بیدل تمام" - و این محض الموزون شده -

فرود آمد از اسپ و ببرید سر *
چو شد طغرل آنجا بغفلت تلف -
بر آمد یکی شور از هر طرف *
شکستند یاران طغرل تمام -
هم از بیسری جمله گشتند رام *

درین هنگام ملک بارگ برس رسید - و مقدر پیش دویده بشارت فتح رسانید * ملک بارگ - تحسین و آفرینها کرده - سر طغرل را با فتحنامه بخدمت سلطان ارسال نموده * و روز دیگر با غنائم و اسیران لشکر طغرل بملازمت رفته - ماجرای فتح بعرض رسانید * و ملک محمد تیرانداز درجهٔ اعلی یافت - و برادرش ملک مقدر - طغرل‌کش نام یافته - بر مسند امارت متمکن گردید * و سلطان غیاث‌الدین - بعد ازان به لکهنوتی آمده - هنگامهٔ سیاست را گرم ساخت * هر دو طرف رستهٔ بازار شهر دارها نصب کرده - اعوان و انصار طغرل را - که اسیر و دستگیر شده بودند - بر دارها کشیدند * و زنان و فرزندان ایشان را هرجا که یافتند گرفتار کرده - بشهر لکهنوتی بسیاست غیر مکرر بقتل رسانیدند * تا آن زمان احدی از پادشاهان دهلی زنان و فرزندان مردم گنهگار را نکشته بود * بعد ازان اقلیم لکهنوتی به ولد خود بغراخان ارزانی داشته - خزانه وغیره - هرچه از اموال طغرل بدست افتاده بود - سوای فیل همه بوی داد - و مخاطب بخطاب سلطان ناصرالدین ساخته - و چتر بر سرش

گرفته - خطبه و سکهٔ آن ولایت بنام او گردانید * و در حین وداع وصیتی چند کرده گفت - فرمانروای لکهنوتی را با پادشاه دهلی - خواه خویش باشد خواه بیگانه - درافتادن و بغاوت ورزیدن لائق نیست * و اگر پادشاه دهلی قصد لکهنوتی کند - حاکم لکهنوتی را باید که عطف عنان نموده بجاهای دوردست رود - و چون پادشاه دهلی مراجعت نماید - باز به لکهنوتی در آمده کار خود بسازد * و در ستدن باج و خراج از رعایا میانه روی کار[1] نماید - نه این قدر ستاند که متمرد (و) سرتاب شوند و نه آن قدر که عاجز و زبون گردند * و نوکران خود را مواجب آن قدر دهد که ایشان را سال بسال کفایت کند - و از باعث معیشت و اخراجات لابدیه عسرت نکشند * و در امور ملکی شروع بمشورت اهل رای که مخلص و خیرخواه باشند نماید - و در اجرای احکام از هواپرستی اجتناب نموده برای نفس خود خلاف حق نکند[2] * و از تتبع احوال حشم غافل نبوده - نگهداشت خاطر و دلجوئی ایشان را از ضروریات شمرده - تغافلی[3] و سهولیت را کار نبندد - و هرکس (که) ترا برین تحریص نماید - او را دشمن دانسته سخن او را نشنوی * و خود را در پناه کسی اندازد که از دنیا اعراض نموده رو بجانب خدا آورده باشد *

---

(۱) در فرشته میانه‌روی را کار فرماید * (۲) در نسخه‌های قلمی نکند *

(۳) صحیح تغافل و سهولت *

حمایت از کهن دامان درویش (۱) -
ز صد سد سکندر قوتش بیش *

بعد ازان پسر را وداع نموده به دهلي مراجعت کرد - و بکوچ متواتر بعد سه ماه (۲) به دهلي رسید * ایام حکومت و سلطنت طغرل در بنگاله بست و پنج سال و چند ماه بود *

حکومت بغراخان المخاطب ناصرالدین بن غیاث الدین بلبن *

چون سلطان ناصرالدین در ممالک لکهنوتي فرمانروا شد - بعد چندی برادر کلانش - که سلطان محمد نام داشت و به خان شهید مشهور است - در ملتان بجنگ مغلان شهادت یافت - و سلطان غیاث الدین که با او دلبستگي تمام داشت در فراق او کاهیدن گرفت - سلطان ناصرالدین را از لکهنوتي طلب داشت * چون به دهلي رسید - مراسم تعزیت برادر بزرگ بجا آورده - در تسلي خاطر پدر (۳) کوشید * سلطان گفت که فراق برادر تو مرا رنجور و ضعیف ساخته است - و عنقریب وقت رحلت من

---

(۱) در فرشته داناي - صاحب طبقات اکبري این مصراع چنان آورده - حمایت را کهن دامان درویش * (۲) همچنین در فرشته - در نسخه‌هاي قلمي سه سال * (۳) در نسخه‌هاي قلمي مذکور *

است - درین وقت جدائي از من لائق نیست - چرا که جز تو وارثی ندارم * پسرت کیقباد و پسر برادرت کیخسرو خورد اند - و تجارب روزگار ندیده اند * اگر ملک بدست ایشان افتد - از عهدهٔ محافظت نتوانند برآمد * و هرکه بر تخت دهلي نشیند ترا اطاعت او لازم خواهد شد * پس میباید که تو حاضر باشي * ناصرالدین قبول نموده در خدمت پدر ماند * همین‌که اندک آثار صحت در پدر مشاهده کرد - بعجلت تمام به بهانهٔ شکار از شهر برآمده - بی رخصت سلطان به لکهنوتي آمد * سلطان را گران آمد - و باز بیمار شده در سنه ۶۸۵ ازین جهان گذران در گذشت * و چون سلطان معزالدین کیقباد - بعد وفات جد خود - بعمر هژده سالگي در دهلي بر تخت سلطنت نشست - و بمقتضای جواني در لهو و لعب افتاده - بجز شاهد و شراب از امور مملکت مستغني گردید - و ملک نظام‌الدین - در فکر استیصال خانوادهٔ بلبني شده - معزالدین را بران آورد که پسر عم خود را - که کیخسرو باشد - از ملتان طلب داشته - در اثنای راه بکشت - و اکثری از امرای خیرخواه را از میان برداشت - سلطان ناصرالدین بخراسان - در لکهنوتي خبر غفلت پسر و استیلای ملک نظام‌الدین شنیده - مکتوبات نصیحت‌آمیز به پسر نوشت - و به رمز و اشارت بر اندیشهٔ حریف دغلي ایما کرد - سودمند نیفتاد * لاعلاج شده - بعد فوت سلطان بلبن بدو سال در سنه ۶۸۷ بقصد انتزاع ملک دهلي

با نصائح[1] فرزند - لشکر کشید * و چون[2] به بهار رسیده فرود آمد - و چون سلطان ناصرالدین از بهار بکنار آب سرو رسیده نزول فرمود -

نصب[3] شد اعلام شهنشاه دهر
بر لب[4] گهگر به حوالی شهر *
گهگر ازین سو (و) سرو زان طرف
از تف لشکر بلب آورده کف[5] *
تیغزن مشرق ازان سوی آب -
کرد چو روشن که رسید آفتاب -
بر لب آب آمد و آراسته صف -
تافت دو خورشید ز هر دو طرف *

الغرض بعد (حصول[6]) قرب جوار - سلطان ناصرالدین خاطر از استخلاص دهلی پرداخته طالب صلح گردید * و سلطان معزالدین -

---

(۱) بجای بانصائح شاید که بانصاح یعنی به انصاح باشد * (۲) در فرشته چنان نوشته - "سلطان معزالدین کیقباد چون خبر توجه پدر و وصول او به بهار شنید او نیز ساختگی لشکر کرده متوجه آن حدود شد و در عین گرمی بلب آب گهگر رسیده فرود آمد وسلطان ناصرالدین از استماع این خبر از بهار بکنار آب سرو رسیده نزول نمود" * در نسخه‌های قلمی عبارت اینجا بی ربط * (۳) از قران السعدین * (۴) در نسخه‌های قلمی چنان نوشته - بر لب آب گهگر حوالی شهر * (۵) در نسخه‌های قلمی گفت * (۶) در فرشته لفظ حصول مذکور *

از اغوای ملک نظام‌الدین از صلح ابا نموده - عازم جنگ شد * و بعد ازان که سه روز از طرفین مراسلات واقع شد - روز چهارم سلطان ناصرالدین بخط خود نوشت - که ای فرزند اشتیاق دیدار بسیار است - و بیش ازین طاقت و شکیبائی[1] در فراق تو مرا نمانده * اگر نوعی نمائی که این سوختهٔ آتش حرمان بوصال تو رسد - و یعقوب صفت یک بار دیگر چشم زمد رسیده از مشاهدهٔ طلعت یوسفی روشن گردد - در پادشاهی و عیش و عشرت تو خلل نخواهد شد * و این بیت دران[2] ثبت کرد -

گرچه (که) فردوس مقامی خوش است -
هیچ به از لذت دیدار نیست *

سلطان معزالدین - از مطالعهٔ مکتوب پدر متأثر[3] شده - خواست (که) جریده بملاقات پدر رود * نظام‌الدین مانع آمد - و چنان کرد که سلطان با کوکب و دبدبهٔ پادشاهی بقصد ملاقات از کنار آب گهگر کوچ کرده - در صحرا رو آورده[4] - بکنار آب سرو فرود آمد * و چنان مقرر شد که - بواسطهٔ حفظ مرتبهٔ پادشاه[5] دهلی - ناصرالدین از آب سرو گذشته بدیدن کیقباد آید - و کیقباد بر تخت نشسته باشد * پس بغراخان بر کشتی سوار شده از آب بگذشت -

---

(۱) در فرشته - طاقت شکیبائی * (۲) در فرشته - دران نامه * (۳) در یک نسخهٔ قلمی - متاثره * (۴) همچنین در فرشته - در نسخهٔ قلمی - در صحرای اوده * (۵) در نسخهٔ قلمی - بادشاهی *

و متوجه بارگاه معزالدین کیقباد گشت * کیقباد - بیطاقت شده - از تخت فرود آمده - بر پای پدر افتاد - و یک دیگر را در کنار گرفته - بوسه بر سر و روی همدیگر داده - گریه ها کردند * بعد ازان پدر - دست پسر گرفته - بر بالای تخت[1] نشاند - و خواست که خود پیش تخت ایستد * پسر - از تخت فرود آمده - پدر را بر تخت نشاند - و خود بادب پیش او نشست - و لوازم شادمانی بجا آوردند * بعد از ساعتی سلطان ناصرالدین برخاست - و از آب گذر نموده - به بارگاه خود رفت * و از طرفین تحفه ها ارسال نموده * چند روز متواتر سلطان ناصرالدین برای ملاقات پسر رفته - در یکدیگر[2] محبتها داشتند * و روز رخصت نصیحتی چند گفته - پسر را در آغوش گرفته - رخصت نمود - و گریان و نالان بمنزل خود رفت - و آن روز طعام نخورد - و با محرمان خود گفت که امروز پسر را وداع آخرین کردم * پس ازان جا نهضت فرموده - بمملکت خود باز آمد * و چون سلطان معزالدین کیقباد در آخر سنه ۶۸۹ کشته شد - و سلطنت از خاندان غوریه به سلسلهٔ خلجیه انتقال یافت - و سلطان جلال الدین خلجی بر تخت دهلی نشست - سلطان ناصرالدین - صرفه بجز اظهار اطاعت و متابعت

---

(۱) در نسخه‌های قلمی بعد لفظ تخت الفاظ فرود آمده پدر را بر تخت از سهو کاتب غلط نوشته شده * (۲) بجای در - با صحیح *

ندیده - چتر و خطبه بر طرف ساخته - همچو سائر امرا سلوک نمود * و باقطاع لکهنوتي قانع شد - و تا عهد سلطان علاءالدین و سلطان قطب‌الدین بهمین منوال گذرانید * ایام حکومت سلطان ناصرالدین در بنگاله شش سال بوده است *

فرمانروائي بهادر شاه *

در زمان سلطنت سلطان علاءالدین - بهادر خان - که از خویشان سلطان ناصرالدین (و) یکی از امراي کبار سلطان علاءالدین بود - بایالت بنگاله ممتاز شده - مدتها بر مسند ایالت متمکن بوده - خطبه و سکهٔ سلاطین دهلي جاري داشت * در عهد سلطان قطب‌الدین خلجي - سلطنت بنگاله بخود قرار داده - خود را بهادر شاه نامیده - خطبه و سکهٔ ممالک بنگاله بنام خود کرد - و ظلم و تعدي آغاز نهاد * چندي برین منوال گذشت * و اما چون نوبت سلطنت دهلي به غیاث‌الدین تغلق شاه رسید - و در سنه ۷۲۴ عرائض از لکهنوتي مشعر بر ظلم و بیداد حکام آن دیار رسیده - سلطان تغلق شاه با لشکرهاي مستعد متوجه ممالک بنگاله گردید * چون به توهت رسید - سلطان ناصرالدین - که بسبب سلامت‌روي او در عهد علائي تغیر انقطاعش نشده بود و در گوشهٔ لکهنوتي میبود - طاقت[1] مقاومت با تغلق شاه در خود[2]

---

(۱) در فرشته - "تاب مقاومت تغلق شاه نیاورده" * (۲) در نسخه‌هاي قلمي حق *

ندیده - رضا بقضا داده - از لکهنوتي کوچ فرموده - به توهت رفته - ملازمت نمود - و تحف و پیشکش بسیار گذرانیده * سلطان غیاث‌الدین تغلق شاه باحترام او کوشیده - چتر (و) دورباش داده - اقطاعش بدستور سابق بحال او مقرر داشت * و بهادر شاه را - که داعیهٔ سرکشي داشت - بدرگاه آورده داخل زمرهٔ امرا گردانید * او نیز تن باطاعت سلطان داده سلوک امرایانه پیش گرفت * سلطان غیاث‌الدین - پسر خواندهٔ خود تاتارخان را والي سنارگام[1] ساخته - محافظت[2] سنارگام و گور و بنگاله نیز به سلطان ناصرالدین رجوع کرده - به دهلي مراجعت فرمود * اما در همان زودي سلطان ناصرالدین بجوار رحمت حق پیوست * عهد حکومت بهادرشاه در بنگاله سي و هشت سال بوده است *

حکومت قدرخان *

چون سلطان غیاث‌الدین تغلق‌شاه از بنگاله مراجعت کرد - هنوز به دهلي نرسیده در اثناي راه در ماه ربیع‌الاول سنه ۷۲۵ در زیر سقف قصر نواحدات وفات یافت * پسرش الغخان بر تخت سلطنت دهلي جلوس نموده - خود را محمد شاه نامیده - جمیع امرا را بمناصب و جاگیر سرفراز ساخت * و ملک بیدار خلجي را

---

(۱) در فرشته سنارگام - و در طبقات اکبري بعض جا سنارگام و بعض دیگر جا ستارگام - در فیروزشاهي سنارگام * (۲) در نسخهٔ قلمي مخاطب *

که از امرای کبار او بود - تدرخان خطاب داده - اقطاع لکهنوتی را - که از وفات سلطان ناصرالدین خالی بود - باو تفویض نمود * و تاتارخان را - که تغلق شاه والی سنارگام کرده بود و برادر خواندهٔ سلطان محمد شاه میشد - بهرامخان خطاب داده - در یک روز صد زنجیر فیل و هزار راس اسپ و یک کرور اشرفی نقد بخشیده - و چتر و دورباش مرحمت فرموده - ولایت بنگاله و سنارگام باو مقرر داشته - بتعظیم و احترام تمام باز رخصت به بنگاله فرمود * و او چهارده سال به نظم و نسق آن ممالک پرداخته - از دست فخرالدین - که ملازم او بود - مقتول شد - چنانکه تذکره میشود *

روضهٔ ثانی در ذکر سلاطین که در ممالک بنگاله بر سریر سلطنت جلوس فرموده خطبه بنام خود خوانده اند *

باید دانست که از وقت سلطنت سلطان قطب‌الدین ایبک تا عهد پادشاهی سلطان غیاث‌الدین محمد تغلق شاه - هفده کس از سلاطین مدت یک صد و پنجاه سال در دهلی سلطنت کردند * و در ممالک بنگاله حاکمان از طرف پادشاه دهلی به نیابت حکومت و فرماندهی میکردند - و خطبه و سکهٔ پادشاه دهلی در ممالک بنگاله جاری ماند * و اگر کسی از حاکمان بنی ورزیده خطبه و سکه بنام خود کرد - سلاطین دهلی - گوشمالی[1] او را واجب دانسته - زود بسزا

(۱) فصیح گوشمال *

رسانیدند * اما چون - در عهد سلطنت محمد شاه - قدرخان بحکومت و نیابت لکهنوتی فائز شد - و چهارده سال در لکهنوتی مانده بنظم و نسق ممالک پرداخت - ملک فخرالدین - که سالحدار قدرخان بود - مداخلت در امور ملکی بهم رسانیده - استعداد تمام پیدا کرد - و داعیهٔ ریاست و حکومت در دلش متمکن شده - در کمین فرصت می بود - تا قابو یافته - باغی شده - ولی نعمت خود را کشته - بر ممالک بنگاله فرمانروا شد * چون سلطنت محمد شاه پادشاه دهلی بیرونقی تمام پیدا کرده بود - گرفتاری او را در امورات دیگر بخاطر آورده - دست از اطاعت پادشاه دهلی کشیده - اسم سلطنت بر خود اطلاق نمود * پادشاه دهلی بسبب هرج مرج سلطنت خود دست تصرف بر ممالک بنگاله رسانیدن نتوانست * ازان وقت سلطنت بنگاله از دهلی جدا گردید * و این فخرالدین پادشاه اول است که خطبهٔ سلطنت در ممالک بنگاله بنام خود خواند *

ذکر سلطنت سلطان فخرالدین *

چون سلطان فخرالدین بر سریر سلطنت لکهنوتی جلوس[1] فرمود - مخلص خان غلام خود را با لشکر آراسته بجهت ضبط ممالک اتصالی بنگاله فرستاد * ملک علی مبارک - عارض لشکر قدرخان - با لشکر مستعد قتال بمقابلهٔ او درآمده - بعد از محاربه و مقابلهٔ بسیار مخلص خان را بقتل آورده - تمامی حشم او را متصرف شد *

---

(۱) در نسخهای قلمی جلو بجای جلوس *

سلطان فخرالدین - که نودولت بود و از امرای خود نیز اطمینان خاطر نداشت - نتوانست که بر سر علی مبارک رود * و ملک علی مبارک - جمعیت تمام بهم رسانیده - بخود را سلطان علاءالدین خطاب داد - بر سر سلطان فخرالدین لشکر کشید - و در سنه ۷۴۱ بعد از جنگ او را دستگیر ساخت - و بسیاست رسانیده انتقام قدر خان گرفت * آری -

ای کشته کرا کشتی کامروز ترا کشتند -
فردا بکشند آنرا کامروز ترا کشته *

بعد ازان سلطان علاءالدین - فوجی معتمد بطور تهانه در لکهنوتی گذاشته - خود بعزم ضبط محال دیار بنگاله مراجعت نمود * حکومت سلطان فخرالدین دو سال و پنج ماه بود *

سلطنت یافتن علی مبارک المخاطب سلطان علاءالدین *

گویند در ابتدای حال ملک علی مبارک از ملازمان معتمد ملک فیروز رجب بود * و ملک فیروز برادرزادهٔ سلطان غیاث‌الدین تغلق‌شاه و پسر عم سلطان محمد شاه بود * چون سلطان محمد شاه بر تخت سلطنت دهلی جلوس نمود در سال اول جلوس ملک فیروز را نائب بارگه ساخت * دران اوان از حاجی الیاس - کوکهٔ علی مبارک - خطائی بوقوع آمد - و بسبب آن از دهلی گریخت *

چون ملک فیروز از علی‌مبارک درخواست او نمود - علی‌مبارک متفحص شد * چون اثری از سراغ او نیافت - پیش ملک فیروز از گریختن او اطلاع نمود * ملک فیروز بروی اعتراض فرموده او را از قرب حضور دور ساخت * علی‌مبارک روانهٔ سمت بنگاله گردید * در اثنای راه بعالم رویا (با) حضرت شاه مخدوم جلال‌الدین تبریزی - قدس الله سره - در خورد - و عجز و منتها نموده حضرت مخدوم را خوش ساخت - تا حضرت مخدوم فرمودند که ما ترا صوبهٔ بنگ دادیم - اما برای ما هم مکانی راست خواهی کرد * علی‌مبارک - انگشت قبول بدیده نهاده - پرسید که در کدام جا حکم تیار ساختن مکان میشود * فرمودند که در بلدهٔ پنڈوه جائی که سه خشت بالای هم بیابی - و یک گل صدبرگ تازه و تر زیر آن خشتها بینی - همان جا باید ساخت * چون به بنگاله رسید - با قدرخان ملازمت نموده - طرح اقامت افگند - تا رفته رفته خدمت بخشیگری لشکر قدرخان باو تفویض یافت * و چون ملک فخرالدین از قدرخان بغی ورزیده - ولی‌نعمت خود را کشته - اطلاق سلطنت بر خود نمود - علی‌مبارک - خود را سلطان علاءالدین خطاب داده - لشکر برفخرالدین کشیده - چنانچه مذکور شد - انتقام ولی‌نعمت خود از فخرالدین گرفت * و باستظهار تمام - تهانه در لکهنوتی گذاشته - متوجه ضبط دیگر ممالک بنگاله شد * چون خطبه و سکهٔ ممالک بنگاله بنام خود ساخت - سرشار نشهٔ عیش

و کامراني بوده - ايماي حضرت مخدوم را از خاطر سهو کرد - تا شبي در خواب ديد که حضرت مخدوم فرمودند که اي علاءالدين سلطنت بنگاله يافتي و حکم ما را فراموش ساختي * علاءالدين روز ديگر تفحص نشان خشتها نموده - چون مطابق فرمودهٔ حضرت مخدوم براي العين مشاهده کرد - همان جا مکاني - که اليوم آثار آن موجود است - راست کرد * در همان ايام حاجي الياس هم در پنڈوه وارد شد * سلطان علاءالدين او را چندي محبوس ساخت - اما آخر باستعفاي مادرش - که دايهٔ سلطان علاءالدين بود - از قيد رها کرده - و بپايهٔ اعتبار رسانيده - در مجلس خود راه داده * حاجي الياس - باندک فرصت لشکر را بخود موافق ساخته - روزي باتفاق خواجه سرايان سلطان علاءالدين را کشته - خود را شمس الدين بهنگره لقب ساخته - ديار لکهنوتي و بنگاله را متصرف گرديد * سلطنت سلطان علاءالدين يک سال و پنج ماه بود *

سلطنت حاجي الياس المخاطب سلطان شمس الدين (بهنگره) *

چون سلطان علاءالدين کشته شد - و سلطنت بنگاله به حاجي الياس علائي رسيد - خود را سلطان شمس الدين خطاب داده - در بادهٔ شريفهٔ پنڈوه بر سرير سلطنت نشست * چون بنگ بسيار ميخورد لهذا به شمس الدين بهنگره اشتهار يافت * در استرضاي مردم

و دلجوئي سپاه مساعي جميله مبذول داشت * پس از چندگاه
سامان لشکر نموده به جاجنگر رفت - و ازان جا نفائس و پیشکش
بسیار و فیلان بزرگ بدست آورده - بدارالملک خود مراجعت نمود *
و بسبب اختلال سلطنت دهلي - که در وقت سلطان محمد شاه رو
داده بود - تا سیزده سال سلاطین دهلي متعرض حال بنگاله نشدند *
سلطان شمس الدین بکمال استقلال بمشاغل سلطنت بنگاله قیام ورزید *
بتدریج تا حدود بنارس متصرف گردید - و شوکت و عظمت
بیش از پیش[1] بهم رسانیده * تا نوبت سلطنت دهلي به فیروزشاه
بن رجب رسید - در صدد استرداد ملک بنگاله گردید[2] * گویند دران
(زمان) سلطان شمس الدین حوضي بتقلید حوض شمسي دهلي
تیار ساخت * سلطان فیروزشاه - که از شمس الدین خار خار بوده
در تاب میبود - در سنه ۷۵۴ متوجه دیار لکهنوتي (شد) - و بکوچ
متواتر - متصل بلدهٔ پنڈوه - که دارالملک سلاطین بنگاله بود - رسیده -
و در جائي که الیوم فیروزپور آباد است مضرب خیام ساخت -
و ازانجا سواري فرموده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت * سلطان شمس الدین -
پسر خود را با جمعي در قلعه گذاشته - خود بقلعهٔ اکداله[3] - که
حصانت تمام داشت - پناه برده متحصن گردید * فیروزشاه متعرض
حال مردم سکنهٔ پنڈوه نشده - پسر سلطان شمس الدین را بجنگ

---

(۱) در فرشته جائي بیش از بیش * (۲) فاعل گردید - فیروزشاه *
(۳) در فرشته اکداله *

اسیر کرده - متوجه قلعه اکداله شد * در اول روز جنگ عظیم واقع گردید * بعد ازان مدت بست و دو روز بمحاصرهٔ قلعه پرداخت * چون کار از پیش نرفت - فیروزشاه خواست که تغیر مکان نموده بکنار آب گنگ فرود آید * پس بنفس نفیس تفحص جاي مناسب میکرد * سلطان شمس‌الدین - بخیال آنکهٔ فیروزشاه بعزم مراجعت سوار شده است - از قلعه برآمده صفوف جنگ آراست - لمؤلفه -

ز شمشیر (و) تیر و سنان (و) تفنگ
شد از هر دو طرف[1] گرم بازار جنگ *
تن پهلوانان تهي شد ز روح -
چو گل بر رخ شان شگفته جروح *

بعد قتال بسیار از طرفین مردم بیشمار کشته و خسته گردیدند * آخرالامر نسیم ظفر بر پرچم فیروزشاهي وزید - و شمس‌الدین - تاب نیاورده گریخته - باز بقلعه تحصن جست * چهل و چهار زنجیر فیل بزرگ - که از جاجنگر آورده بود - با چتر و علم معه دیگر اسباب سلطنت و حشم بدست بهادران فیروزشاه افتاد * گویند در همان عرصه مخدوم شیخ راجا بیابانی - که سلطان شمس‌الدین اعتقاد کمال در حق آن جناب داشت - ارتحال بعالم بقا کردند * سلطان شمس‌الدین - بلباس فقیرانه از قلعه برآمده - بجنازهٔ شیخ حاضر شد *

---

(۱) بجاي لفظ طرف سر یا رو بایستي نگاشت - یا بجاي هر دو طرف هر طرف *

بعد فراغ از تجهیز و تکفین جریده سر سواري با سلطان فیروزشاه ملازمت نمود - و بي آنکه پادشاه معلوم کند باز بقلعه آمد * چون سلطان دریافت احوال نمود تاسف خورد * القصه چون مدت محاصره امتداد کشید - و موسم برسات در رسید - ازانجا که در موسم برسات ولایت بنگاله یکسر آب میشود - و تردد متعذر تمام میگردد - سلطان فیروزشاه صلح گونه درمیان آورد * سلطان شمس‌الدین - که از ضیق محاصره عاجز آمده بود - فی‌الجمله گردن باطاعت نهاده - طالب صلح گردید * فیروزشاه - پسر سلطان شمس‌الدین را با دیگر اسیران بلاد لکهنوتي رها کرده - علم مراجعت افراشت * و در سنه ۷۵۵ سلطان شمس‌الدین پیشکش بسیار و نفائس شاهانهٔ بیشمار مصحوب رسولان سخندان براي سلطان فیروزشاه فرستاد * سلطان نیز طریقهٔ التفات با رسولان مسلوک فرموده رخصت معاودت ارزاني داشت * و چون سلطان شمس‌الدین از فیروزشاه دغدغهٔ تمام داشت - لهذا در سنه ۷۵۷ ایلچیان دانا و سخن‌سنج به دهلي فرستاده التماس صلح نمود * فیروزشاه قبول کرده ایلچیان را بعزت و حرمت تمام رخصت فرمود * ازان وقت درمیان دهلي و بنگاله حدود بسته شد - و پادشاهان دهلي - بران عهود و مواثیق قائم بوده - متعرض حال سلاطین بنگاله نشدند - و بارسال تحف و هدایا از طرفین سلوک پادشاهانه در یکدیگر مرعي داشتند (۱) * و در سنه ۷۵۸

---

(۱) بجاي یایکدیگر یا در حق یکدیگر *

سلطان شمس‌الدین از بنگاله ملک تاج‌الدین را با چند نفر امرا برسم رسالت با تحف و پیشکش بسیار باز به دهلي فرستاد * و سلطان فیروزشاه - تفقد بر حال رسولان بیش از پیش[1] فرموده - بعد[2] چند روز اسپان تازي و ترکي با دیگر تحف و هداياي نفیسه - مصحوب ملک سیف‌الدین شحنه فیل - براي سلطان شمس‌الدین در عوض فرستاد * چون دران نزدیکي سلطان شمس‌الدین در بنگاله وفات یافته بود - ملک تاج‌الدین و ملک سیف‌الدین قریب چهار[3] کروه رسیده بودند - که خبر وفات سلطان شمس‌الدین شیوع یافت * ملک[4] سیف‌الدین حقیقت حال را به دهلي عرض داشت - و بموجب فرمان سلطان اسپان را در عوض مواجب سپاهیان متعینه بهار داده - تحف[5] و نفائس نیز - و ملک تاج‌الدین به بنگاله آمد * مدت سلطنت شمس‌الدین شانزده سال و چند ماه بود *

ذکر سلطنت سکندر شاه بن شمس‌الدین *

---

(۱) در فرشته بیش از بیش * (۲) از فرشته نقل کرده - صفحه ۵۷۶ جلد ۲ بنگرند * (۳) بجاي چهار بهار باشد چنانکه از فرشته و استواري مفهوم میشود * کاتب بهار را چهار خوانده و لفظ کروه از طرف خود افزوده باشد * (۴) در فرشته چنان نوشته - "ملک سیف‌الدین حسب‌الحکم اسپان را باموالی بهار داده و ملک تاج‌الدین به دهلي رفت" * (۵) در نسخه‌هاي قلمي چنان نوشته - "تحف و نفائس هر دو ملک تاج‌الدین" *

چون[1] سلطان شمس‌الدین بهنگره جهان گذران را پدرود کرد - روز سیوم - بتجویز امرا و سران سپاه - فرزند بزرگ او سکندر شاه - بر تخت سلطنت بنگاله اجلاس نموده - دامن عدل و احسان بر مفارق عالمیان مبسوط گردانیده - نوید امن و امان در داد * و استرضای خاطر سلطان فیروزشاه اهم دانسته - پنجاه زنجیر فیل با[2] اقسام امتعه و اقمشه برسم پیشکش مرسول نمود * و در همان ایام فیروزشاه پادشاه دهلی بعزم تسخیر ممالک بنگاله در سنه ۷۶۰[3] روان شد * چون به ظفرآباد رسید - برسات شروع گردید * سلطان همان جا مقام کرد - و ایلچی نزد سکندر شاه فرستاد * سکندر شاه از ارادهٔ پادشاه دهلی متردد بود - که در همان آوان ایلچی فیروزشاه رسید * سکندرشاه - بزودی تمام حاجب خود را معه پنج زنجیر فیل و با تحف و هدایا همراه ایلچی فرستاده - ابواب مصالحه کشاده - اما اثری بران مترتب[4] نشد * بعد انقضای ایام برشکال سلطان فیروزشاه به لکهنوتی شتافت * چون موکب سلطانی حدود پنڈوه را معسکر ساخت - سکندرشاه - خود را مرد میدان ندیده - برسم پدر بحصار اکداله متحصن گشت * فیروز شاه در تضییق محصوران کوشید * چون کار بر آنها

---

(۱) از فرشته نقل کرده - صفحه ۵۷۷ جلد ۲ بنگرند * (۲) در نسخه‌های قلمی وبا - در فرشته فقط و * (۳) دریک نسخهٔ قلمی ۶۶۰ - در فرشته ۷۶۰ و همین صحیح * (۴) در نسخه‌های قلمی مرتب *

تنگ شد - سکندر شاه - چهل زنجیر فیل با مال بسیار و تحف و نفائس بیشمار پیشکش فرستاده - و پیشکش هرساله قبول نموده - در صلح زد * فیروز شاه قبول فرموده علم مراجعت بدارالملک خود افراشت * پس ازان سکندر شاه باستقلال تمام سالي چند شاه عیش و عشرت داد * و در سنه ۷۶۶ مسجد آدینه بنا کرد - اما هنوز باتمام نرسیده بود که نامهٔ عمرش تمام شد - و عمارت مسجد نیم‌گله ماند * الآن قدري از تعمیرات آن مسجد در جنگل پنڈوه - از آبادي پنڈوه بمفاصلهٔ یک کروه - موجود است * نقیر آنرا ملاحظه کرده * الحق خوب مسجدي ساخته - و مبلغ خطیر در تعمیر آن صرف شده باشد * سعی او مشکور باد * گویند سکندر شاه را از زن سابق هفده پسر بوجود آمده - و از زن دیگر یک پسر - مسمی به غیاث‌الدین - که در حسن اخلاق و جمیع اوصاف بر همه برادران فائق و در امور سلطنت و جهانداري انسب و لائق بود * لهذا زن اولین - آتش حسد و حقد مشتعل ساخته - خواهان دفع غیاث‌الدین شده - در صدد ایذا و آزار او قابوجو میبود - تا روزي فرصت یافته - بحضور پادشاه دست ادب بر سینه نهاده - میخواست که مرکوز خاطر خود را بعرض رساند * سلطان از طرز اداي زن بتفرس دریافت - و فرمود چه التماس داري بگو * زن گفت تمنائي که هست اگر پادشاه در اخفاي آن قسم یاد فرماید - و حتي‌الامکان متوجه انجاح شود - بپایهٔ عرض

رسانم * پادشاه در اخفاي آن قسم یاد کرد - و مبالغه نموده فرمود -

تمنائي که داري جلوه‌گر کن -
لبت آئینهٔ خاک[1] جگر کن *

زن مکار از روي پرکاري عرض نمود که از حرکات غیاث‌الدین خلجاني تمام در دل دارم * او درین فکر است که قاصد ضرر جان پادشاه شده - قلع و قمع پسران من نموده - خود متکي وسادهٔ سلطنت شود * اگرچه مرا بمنزلهٔ فرزند است - و نمیخواهم که مضرت جاني باو رسد - اما چون سلامتي[2] نفس پادشاه (مقدم است) - سررشتهٔ حزم و احتیاط از دست نداده - علاج واقعه پیش از وقوع نماید - و اصلح آنست که او را بزندان حبس نماید - یا که حدقهٔ دیدگانش از نور بصارت عاطل سازد * سلطان - از اصغاي این حرف برهم شده - فرمود که این چه آیهٔ (؟) غرض[3] است که با شربت دولتخواهي آمیختي - و چه نائرهٔ حسد انباغي ست که بتمنا[4] ریختي * شرم نداري که تو هفده پسر داري و این ضعیفه همین یک پسر * هرچه بر خود نپسندي بر دیگري مپسند * زن باز با الحاح تمام التماس نمود که هرگز حسد و بغض را در این معني مدخلي نیست - انچه لوازم

---

(۱) شاید که چاک یا خال باشد * (۲) تصحیح سلامت * (۳) در نسخهاي قلمي عرض * (۴) شاید که بخرمن تمنا باشد مگر لفظ تمنا نیز اینجا بیمحل مي‌نماید *

خیرخواهي ست بجا آوردم - آینده پادشاه اختیار دارد * سلطان قفل سکوت بر درجک دهان نهاده ساکت ماند - و با دل خود گفت - چون غیاث‌الدین پسر خلف است و لیاقت سلطنت دارد - گو قاصد جان من است باش باش *

فرزند خوش است اگر خلف زاد -
گر نا خلفي (۱) بود تلف باد *

سلطان غیاث‌الدین را پس ازان مطلق العنان ساخت * اما غیاث‌الدین - که از مکر و خداع آن زن همواره متشکی بود - روزي به بهانهٔ شکار سوار شده بطرف سنارگام گریخت * و عنقریب فوجي مستعد کارزار بهم رسانیده با پدر درخواست (و) پیغام سلطنت کرد * و متعاقب - بعزم استخلاص مملکت - با فوج عظیم از سنارگام کوچیده - سنارگدهي را مضرب خیام ساخت * ازین طرف پدر هم با لشکر قیامت‌اثر طبل استقبال نواخت * روز دیگر در میدان گوالپاره - طرفین به تسویهٔ صفوف پرداخته پا بجنگ قائم کردند * لمؤلفه -

پسر با پدر کین برآراسته -
محابا شد از سینه برخاسته *
پدر رشتهٔ مهر و الفت گسیخت -
تو گفتي که شفقت ز عالم گریخت -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي و گر نا خلف *

اگرچه غیاث‌الدین به پهلوانان و جنگ‌آوران لشکر خود بمبالغهٔ تمام فرمان داده بود که حتی الامکان سعي بلیغ نموده پادشاه را زنده دستگیر نمائید - اما ازانجا که تقدیر بقوع دیگر بود - سکندر شاه بر دست یکي از پهلوانان لشکر غیاث‌الدین نادانسته کشته شد * هنوز قاتلش بر سر استاده بود - که یکي ازان میان - سکندر شاه را کشته دیده - پرسید که اینرا که کشت * او گفت من کشتم * گفت حیف نکردي سلطان سکندر است * پس هر دو خائف و ترسان پیش غیاث‌الدین رفتند - و گفت[1] که اگر بیم آن باشد که اگر دست خود باز دارم مقتول شوم - درین صورت سبقت نموده میتوان کشت * غیاث‌الدین گفت البته میتوان کشت - و بعد تامل گفت ظاهرا[2] تو سلطان را کشتهٔ * گفت بلي نا دانسته زخم نیزه بر سینهٔ سلطان زدم - هنوز رمقي دارد * غیاث‌الدین - بعجلت تمام رفته - از اسپ فرود آمد - و سر پدر بزانوي خود نهاد - و اشک بر رخساره روان کرد - و گفت - اي پدر چشم را کن - و وصیتي فرما تا بجا آرم * سلطان چشم باز کرد - و گفت - کار من آخر شده است - سلطنت ترا مبارک باشد *

تو سرسبز باشي بشاهنشهي -
که من کردم از سبزه بالین تهي *

این بگفت و طائر روحش طیران نمود * غیاث‌الدین - مصلحت در

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي گفتند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي ظاهر *

توقف خود ندیده - چند کس امرا را برای تجهیز و تکفین پدر گذاشته - خود جلوریز متوجه پتنه شد - و بر سریر سلطنت جلوس فرمود * مدت سلطنت سکندر شاه نه سال و چند ماه بود * و با حضرت مخدوم علاءالحق - قدس الله سره - معاصر بود *

ذکر سلطنت غیاث الدین بن سکندر شاه *

چون سکندر شاه در تهخانهٔ زمین استراحت کرد - سریر سلطنت بنگاله بوجود ذوی(۱) الجود سلطان غیاث‌الدین زیب و زینت یافت * اول چشمان برادران علاتی را کندیده پیش مادر شان فرستاد - و خاطر خود را از دغدغهٔ برادران فارغ پرداخت(۲) - بعد ازان عدل و داد پیش نهاد - و همت ساخته تمام عمر بعیش و عشرت گذرانید * نقل است که نوبتی سلطان غیاث‌الدین - به بیماری صعب مبتلا شده - از زندگی مایوس گشت * و سه کس از ندمای محرم حرم خود را - که یکی سرو(۳) و دیگری گل و سیومی لاله نام داشت - بغسالگی مقرر ساخت * و چون حق تعالی صحت بخشید - آنها را به تیمن برگزیده - منظور نظر بیش از پیش(۴) ساخت * انباغان دیگر از راه حسد بطعن غسالگی حرف میزدند -

---

(۱) در نسخه‌های قلمی همچنین * (۲) بجای پرداخت ساخت باشد ورنه لفظ فارغ بیکار * (۳) در نسخه‌های قلمی پیش لفظ سرو از نوشته *

(۴) محاوره بیش از پیش *

تا روزي در حالت انبساط بحضرت سلطان اظهار این معني کردند * سلطان را این مصرع در خاطر گذشت - ع -

ساقي - حدیث سرو و گل و لاله میرود *

مصرع دیگر نتوانست بهم رسانید - و از شعراي پاي‌تخت هم (کسي) از عهدهٔ مصرع دیگر نتوانست برآمد * پس سلطان مصرع خود را نوشته مصحوب رسول بخدمت خواجه شمس الدین حافظ به شیراز فرستاد * خواجه حافظ بدیهه[1] مصرع دیگر فرمود - مصرع -

این[2] بحث با ثلاثهٔ غساله میرود *

این مصرع دیگر خالي از کرامات غیب اللساني نیست * و غزلي تمام بنام او گفته فرستاد * پادشاه نیز صلهٔ لائق در عوض آن عنایت نمود * این دو بیت ازانست -

شکرشکن شوند همه طوطیان هند
زین[3] قند پارسي که به بنگاله میرود *

حافظ - ز شوق مجلس سلطان غیاث‌الدین[4]
خامش مشو که کار تو از ناله میرود *

الحق سلطان غیاث‌الدین پادشاه خوب بود - و در متابعت شرع شریف سر موئي قاصر نمیشد * چنانچه منقول است که روزي

---

(۱) اي في البدیهه * (۲) در اصل وین * (۳) درنسخه‌هاي قلمي این *
(۴) در نسخه‌هاي قلمي غیاث‌الدین *

در حالت تیراندازي - (تیر) سلطان غیاث‌الدین به پسر بیوه زني رسید * بیوه زن پیش قاضي سراج الدین دادخواه شد * قاضي متحیر شد که اگر رعایت پادشاه کنم بدرگاه خدا ماخوذ شوم - و اگر نکنم طلبیدن او کار دشوار است * آخر بعد از تأمل بسیار پیادهٔ را بطلب پادشاه فرستاد - و خود درّه زیر مسند گذاشته در محکمه نشست * پیادهٔ قاضي چون بدربار رسید - رسیدن پیش سلطان محال دانسته - اذان آغاز کرد * سلطان - اذان بیوقت شنیده - باحضار مؤذن فرمان داد * چون حاجبان درگاه او را بحضور بردند - سلطان از موجب اذان بیوقت استفسار نمود * گفت مرا قاضي سراج‌الدین تعین کرده که پادشاه را در محکمهٔ شریعت برم * چون رسیدن بحضور متعسر(۱) بود - باین حیله خود را رسانیدم * حالا برخیز و بمحکمه حاضر شو * پسر بیوه زني را که زخم تیر زدهٔ مستغیثه است * پادشاه في‌الفور برخاست - و نیمچهٔ شمشیري زیر بغل پنهان گرفته - روان شد * چون پیش قاضي رسید - قاضي - اصلا با پادشاه ملتفت نشده - فرمود که استرضاي خاطر این ضعیفه بکن * سلطان بطوري که توانست او را راضي ساخته - و گفت - ایها القاضي - اینک ضعیفه راضي شد * پس قاضي رو بضعیفه کرد - و پرسید که بداد خود رسیدي و راضي شدي * گفت بلي راضي شدم * آنگاه

---

(۱) درنسخه‌هاي قلمي متغیر - بجایش متعسر باشد یا متعذر *

قاضي بشگفتگي تمام برخاست[1] - و تعظیم سلطان نموده - بر مسند نشاند * سلطان شمشیر از بغل برآورد - و گفت - اي قاضي - من بموجب حکم شرع در محکمهٔ تو حاضر شدم - اگر یک سر مو امروز از اداي شرع خلاف از تو مشاهده میکردم - بهمین شمشیر گردنت میزدم[2] * شکر خدا که خیر شد * قاضي نیز درّه از زیر مسند برکشید - و گفت - اي سلطان - امروز اگر از تو اندک تجاوز از امور شرع معائنه میفرمودم - بخدا که بهمین درّه پشت تو سرخ و سیاه میکردم - ع -

رسیده بود بلائي[3] ولي بخیر گذشت *

سلطان - خوشوقت شده - قاضي را بانعام و اکرام نوازشها فرموده خود راضي و شاکر مراجعت فرمود * سلطان غیاث‌الدین از ابتداي حال با حضرت نور قطب‌العالم - قدس الله سره - اعتقاد تمام داشت - و همعمر و همسبق بودند - چنانچه هر دو بخدمت شیخ حمیدالدین کنج نشین ناگوري[4] کسب علوم نموده بودند * و مدت العمر در خدمت قطب‌العالم قاصر نشد * و آخر در سنه ۷۷۵ بحیله و تزویر راجه کانس - که زمیندار آن ناحیه بود - بدغا کشته شد * مدت سلطنت غیاث‌الدین هفت سال و چند

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي برخواست نوشته * (۲) در نسخه‌هاي قلمي میبودم * (۳) در نسخه‌هاي قلمي بلا بجاي بلائي * (۴) در نسخه‌هاي قلمي ناگوري *

ماه بود * و در رساله دیده شد که شانزده سال و پنج ماه و سه روز سلطنت کرده ودیعت حیات سپرد *

سلطنت سیف الدین ملقب سلطان السلاطین *

چون سلطان غیاث الدین از تنگنای جسمانی بوسعت آباد روحانی شتافت - امرا و سران سپاه سیف الدین پسر او را - سلطان السلاطین لقب نهاده - بر تخت پدر جلوهٔ جلوس دادند *

یکی میرود دیگر آید بجای -
جهان را ندارند بی کدخدای *

و او پادشاه حلیم المزاج و کریم الطبع و شجاع بود * مدت ده سال بسلطنت بنگاله گذرانیده - در سنه ۷۸۵ مرحله پیمای طریق عدم گردید * و در رساله سه سال و هفت ماه و پنج روز نوشته * و الله اعلم بالصواب *

سلطنت شمس الدین بن سلطان السلاطین *

بعد از وفات سلطان السلاطین - شمس الدین نام - پسرش بمشورت اعیان و ارکان دولت - قدم بر سریر جهانداری گذاشت * و بدستور اسلاف مراسم سلطنت و حکومت تقدیم رسانیده - چندی بعیش و کامرانی گذرانیده * و در سنه ۷۸۸ بمرض طبعی (۱) یا بخداع راجه کانس - که دران وقت تسلط تمام پیدا کرده بود - ره نورد

---

(۱) در نسخه‌های قلمی بمرض * جرنل ایشیاتک سوسائٹی بنگاله حصه ۱ نمبر ۳ سنه ۱۸۷۳ - صفحه ۲۵۹ بنگرند *

منزل فنا گردید * و بعضي نوشته اند که این شمس‌الدین پسر سلطان السلاطین نبوده - اما متبني بوده است - و نام او شهاب‌الدین بود * بهر تقدیر ایام سلطنت او سه سال و چهار ماه و شش روز بود * و اصح آنست که راجه کانس - که زمیندار بتهوریه[1] بود - بر وي خروج کرده - او را بقتل آورد - و اسم سلطنت بر خود گذاشت *

مسلط شدن راجه کانس زمیندار *

چون سلطان شمس‌الدین رخت هستي بر بست - راجه کانس زمیندار هندو - بر تمامي قلمرو بنگاله استیلا یافته - بر مسند حکومت مربع نشست * و ظلم و سفاکي بنیان نهاد * و صدد[2] قتل مسلمین پرداخته - اکثري از علما و مشائخ را مقتول تیغ ستم کرد * و میخواست که بیخ اسلام را از قلمرو خود مستاصل سازد * گویند روزي شیخ بدرالاسلام - ولد شیخ معین‌الدین عباس - پیش آن بدفرجام بی سلام[3] نشستند * گفت اي شیخ چرا بر من سلام نکردي * شیخ فرمود اهل علم را سلام بکافر کردن روا نیست - خصوصاً چون تو کافر ظالم سفاک را که خون مسلمانان سبیل کرده * ازین سخن آن ملحد ناپاک ساکت شده - و همچو مار پیچ و تاب خورده - در صدد قتل گردید * روزي در مکاني - که دروازهٔ تنگ و کوچک

---

(۱) جرنل مذکور - صفحه ۲۶۳ بنگرند * (۲) بجاي در صدد قتل مسلمین شده * (۳) در نسخه‌هاي قلمي اسلام - جرنل ایشیاتک سوسائٹي بنگاله حصه ۱ نمبر ۳ - سنه ۱۸۷۳ - صفحه ۲۶۴ بنگرند *

داشت - نشست و شیخ را طلب کرد * شیخ چون رسید مطلب او دریافت - اول پا را درون گذاشت - بعد ازان سر فرو نکرده[1] داخل شد * آن مردود را آتش خشم در اشتعال آمده - گفت شیخ را در صف برادرانش نشانند * فی‌الفور آن جناب را شربت شهادت چشانیدند * و بقیهٔ علما را همان روز بر کشتی نشانده بدریا غرق ساخت * حضرت نور قطب‌العالم - قدس الله سره - از استیلای آن کافر و قتل مسلمین بیطاقت شده - بسلطان ابراهیم شرقی - که دران زمان تا سرحد بهار در قبض تصرف او بود - نامه نوشت - بدین مضمون که کانس نام حاکم این ملک کافر بیدین است - ظلم و خونریزی شعار خود ساخته - اکثری از علما و مشائخ را کشته - و غریق بحر فنا ساخته - الحال در صدد قتل بقیهٔ (اهل) اسلام است * میخواهد که بنای اسلام را ازین ملک منهدم سازد * ازانجا که معونت و محافظت مسلمین بپادشاه اسلام لازم و واجب است - بناءً علی هذا بدو کلمه متصدع اوقات شریف گشت * مامول آنکه قدم نزول اجلال بر سر سکنهٔ این محال و منت بر حال این شکسته بال نهند - که رهائی مسلمانی چند از شکنجهٔ جفای این ظالم شود * والسلام[2] * چون مراسله بحضور سلطان ابراهیم گذشت - باعزاز تمام و اکرام مالاکلام (وا) کرده - مطالعه کرد * و قاضی شهاب‌الدین

---

(۱) در نسخه‌های قلمی سر فرو کرده * (۲) در نسخه‌های قلمی والسلام *

جونپوري - که از فضلاي وقت و سرآمد علماي عصر بود - و سلطان در تعظيم و توقير او بسيار ميکوشيد - و در روزهاي متبرک در مجلس سلطان بر کرسي سيمين مي‌نشست - ترغيب تمام کرد - و گفت که بر جناح استعجال بايد روان شد که درين يورش فوايد ديني و دينوي متصور است - يعني هم ملک بنگاله در حوزهٔ تصرف درآيد - و هم ديدار حضرت شيخ - که منتج حسنات حال و مآل است - با ضميمهٔ ثواب دادرسي زمرهٔ اهل اسلام بحصول پيوندد * سلطان ابراهيم - خيمه بيرون زده - طبل ارتحال نواخته - بکوچ متواتر با فوج بحرموج باندک ايام به بنگاله رسيده * و سراي فيروزپور مضرب خيام ساخت * راجه کانس - از دريافت اين حال مضطر شده - بملازمت حضرت قطب‌العالم شتافته - بعجز و الحاح و زاري درآمد - و گفت رقم عفو بر صحيفهٔ جرائم اين گنهکار کشيده - تسلط سلطان ابراهيم ازين ملک باز دارند * حضرت مخدوم فرمودند که براي سفارش کافر ظالم مانع پادشاه اسلام نمي توانم شد - خاصه آنکه حسب الطلب (۱) و اشارت ما آمده باشد * کانس لاعلاج شده سر بر قدم گذاشت - (و) گفت هرچه رضاي حضرت باشد قبول ميکنم * فرمود تا بشرف اسلام مشرف نشوي من سفارش تو نميتوانم کرد * کانس انگشت قبول بر ديده نهاده * اما زن آن ضال - او را بچاه ضلالت انداخته - مانع استيعاب سعادت اسلام گرديد * آخر پسري

---

(۱) حسب طلب بايد *

دوازده ساله را - که جدو[1] نام داشت - بخدمت حضرت قطب‌العالم بود - و گفت من پیر شدم - تارک دنیا خواهم شد - همین پسر را مسلمان ساخته سلطنت بدگاله او را بخشید * حضرت قطب‌العالم سفل پان از دهان خود برآورده بدهن جدو گذاشتند[2] - و تلقین شهادت نموده - بخلعت اسلام مشرف ساختند - و جلال‌الدین نام او کرده - حسب‌الحکم در شهر منادی زده - خطبهٔ سلطنت بنام او خواندند * و امور شرع شریف ازان تاریخ رواجی دیگر یافت * بعد ازان حضرت قطب‌العالم - بملاقات سلطان ابراهیم رفته - معذرت قدوم نموده - درخواست معاودت پادشاه کردند * سلطان ازین معنی کوفته‌خاطر شده رو به قاضی شهاب‌الدین کرد * قاضی گفت - ای حضرت - سلطان حسب استدعای شما دریتجا رسیده - اکنون شما خود حمایت و جانبداری او نموده - وکیلانه پیش آمدید - چه تصور توان کرد * حضرت فرمودند که آن‌وقت حاکم[3] ظالم بر اهل اسلام مسلط شده بود - الحال که به یمن قدوم سلطانی پادشاه بشرف اسلام مشرف شده - جهاد بر کافر لازم است - نه بر اهل اسلام * قاضی لاجواب شده ساکت گردید * اما چون مزاج سلطان برهم شده بود - پاس خاطر سلطان نموده - بامتحان علوم (و) کمالات آن حضرت اقدام نموده -

---

(۱) در نوشته جنمل و آن غالباً جتمل یا جیمل باشد - در استوارت چیتمل * جرنل ایشیاتک سوسائتی صفحه ۲۶۶ بنگرند * (۲) درنسخه‌های قلمی گذاشتن * (۳) در نسخه‌های قلمی بدل لفظ حاکم و نوشته *

ملزم و منفعل گردید * و بعد سوال و جواب بسیار - حضرت قطب فرمودند که بر درویشان بچشم حقارت و انکار نگریستن و طالب امتحان شدن جز خسارت نتیجهٔ نه بخشد * نزدیک است که بحال تباه بمیری * و در روی سلطان نیز نگاه غضب‌آلود نمودند * القصه سلطان ناخوش (و) کوفته‌خاطر به جونپور رفت * گویند در همان زودی سلطان ابراهیم و قاضی شهاب‌الدین جونپوری وفات یافتند[1] * آری - ع -

با[2] دل‌شدگان هرکه درافتاد برافتاد *

اما راجه کانس شنید که سلطان ابراهیم وفات یافت - سلطان جلال‌الدین را از سلطنت معزول کرد - و خود بر سریر شرارت متمکن شد * و بحکم مذهب باطل خود چند گاو از طلا ساخته - جلال‌الدین را از دهان گاوان انداخته از راه سفرهٔ گاوان برآورد - و آن طلا را به برهمنان تقسیم کرد - و پسر را تلقین مذهب خود نمود * ازانجا که جلال‌الدین تلقین‌فرمودهٔ حضرت قطب‌العالم بود از دین مستقیم خود برنگردید - و سخن کفار در دل او مؤثر نیفتاد * و راجه کانس - باز نوای شقاوت افراخته - در فکر قلع و قمع مسلمانان گردید * و چون ظلم و ستم او از حد گذشت - روزی شیخ انور پسر حضرت قطب‌العالم شکایت آن ظالم پیش

---

(۱) در نسخه‌های قلمی یافت * (۲) این مصرع از حافظ شیراز است - در اصل چنانست - " با درد کشان هرکه درافتاد برافتاد " *

پدر برد - گفت حیف باشد که باوجود همچو شما قطب وقت مسلمانان از دست این کافر در ایذا و آزار باشند * حضرت شیخ دران وقت بعبادت و یاد الهي مستغرق بودند - باستماع این معني در غضب آمده فرمودند که این ظلم وقتي فرو نشیند که خون تو بر زمین افتد * شیخ انور دانست که هرچه بر زبان پدر بزرگوارش گذشت شدني ست * بعد از لحظهٔ عرض نمود که هرچه در بارهٔ فقیر ارشاد شد عین صواب است (۱) * دربارهٔ برادر زاده‌ام شیخ زاهد چه حکم میشود * فرمودند طبل نیکنامي زاهد تا قیامت * القصه راجه کانس (۲) - زیاده از سابق در ظلم و جور اصرار کرده - بتدریج بر خادمان و لواحقان آن حضرت نیز دست تعدي دراز نمود - و اسباب و اثاثهٔ آنها بتاراج داد * شیخ انور و شیخ زاهد را دستگیر نموده * چون سخن حضرت شیخ زاهد شنیده بود در قتل آنها جرأت نکرده به سنارگام فرستاد - و تاکید ساخت که زر مدفون پدر و جد ایشان ازانها معلوم کرده خواهند کشت * و چون بعد رسیدن سنارگام تهدید بسیار کردند - و از زر که هرگز مدفون نبود نشان نیافتند - اول شیخ انور را شربت شهادت چشانیدند - و چون قصد شیخ زاهد نمودند - ایشان فرمودند که در فلان موضع دیگ کلان مدفون است * چون کاویدند - آوندي

---

(۱) در نسخه‌های قلمي ثواب * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اینجا کنس نوشته *

کلان بر آمد - وغیر از یک اشرفي دیگر دران ندیدند * گفتند دیگر چه شد * فرمود ظاهرا کسی دزدیده باشد * و این معني از تلقین غیب بوده است * گویند روزي که شیخ انور را در سفارگام شهید کردند - و خون مبارک ایشان بر زمین رسید - همان روز راجه کانس در همان وقت از دارالراج خود بدوزخ شتافت * و بقول بعضي پسرش جلال الدین - که در حبس بود - با خدمتگاران اتفاق نموده - او را کشت * مدت حکومت و ظلم آن سفاک را هفت سال نشان میدهند *

ذکر سلطنت جلال الدین پسر راجه کانس *

بعد ازان جلال الدین باستقلال تمام بر تخت سلطنت جلوس نمود * اکثر کافران را - علی الرغم پدر - مسلمان نمود - و زناردارانرا) - که گاو طلا خورده بودند - بعنف و زجر تمام گوشت گاو خورانید (۱) * و حضرت شیخ زاهد را از سفارگام طلبیده در اعزاز و احترام کوشید - و خدمتها نمود - و اکثر بملازمت حاضر میشد * و امور مملکت و جهانداري را چنانچه باید و شاید میکرد * در زمان سلطنت او مردم برفاهیت و آسودگي تمام میگذرانیدند * گویند در عهد او شهر پنگره آن قدر آباد شد که تقریر نتوان کرد * و مسجد و حوض و تالاب جالاي و سرائي در گور بنیاد نهاد * و مجدداً ابتداي آبادي گور در وقت او شد * مدت هفده سال سلطنت

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي خورانیدند *

نمود * در سنه ۸۱۲ خانهٔ گور را منزل‌گاه ساخت * الیوم گنبدی بر مقبرهٔ او در پنجوره موجود است - و قبر زن و پسرش هم در پهلوی او در همان مقبره است *

سلطنت احمد شاه بن جلال الدین *

چون سلطان جلال الدین در مضجع خاک خوابید - پسرش احمد شاه - بتجویز امرا و سران سپاه - بر سریر سلطنت بجای پدر جلوس نمود * از بسکه تندمزاج و ظالم و سفاک بود خونها ناحق ریختی - و شکمهای زنان حمادار میدرید * چون نوبت ظلم بحد رسید - و صغار و کبار از تعدی او بجان آمدند - شادی خان (و) ناصر خان - که هر دو غلام بودند - و درجهٔ امارت داشتند - متفق شده احمد شاه را بقتل آوردند * و این واقعه در سنه ۸۳۰ رودادهٔ * مدت سلطنت او شانزده[1] سال و بقولی هژده سال بوده است *

سلطنت ناصر خان[2] غلام *

چون سریر سلطنت از وجود احمد شاه خالی ماند - شادی خان خواست که ناصر خان را از میان برداشته خود متصدی امر سلطنت گردد * ناصر خان - بر مافی الضمیر او مطلع شده - سبقت نموده - شادی خان را بقتل آورد * و خود از روی جرأت قدم بر تخت سلطنت گذاشته شروع در انتظام امور نمود * امرا

---

(۱) نزد متأخرین شانزده * (۲) در فرشته ناصرالدین *

و ملوک سلطان احمد شاه تاب فرمانبرداري او نیاورده او را هم بقتل رسانیدند * سلطنت او هفت روز و بقول بعضي نیم روز بود *

سلطنت ناصر شاه[1] *

چون ناصر خان غلام بسزاي کردار خود مقتول شد - امرا و ملوک اتفاق نموده یکي از نبائر سلطان شمس الدین بهنگره را - که لیاقت این شغل خطیر داشت - ناصر شاه خطاب کرده - بر تخت سلطنت اجلاس دادند * ناصر شاه آئین معدلت و سخاوت پیش نهاد خاطر ساخت - تا مردم خورد و بزرگ مرفه الحال بوده - جراحتهاي ظلم احمد شاهي رو بالتیام آورد * و عمارت گور و قلعه از احداث آن پادشاه عالي جاه است * مدت سي و دو سال بسلطنت بنگاله پرداخته مانند دیگران از این جهان[2] پدرود کرد - و بقول بعضي ایام سلطنت او از بست و هفت سال تجاوز ننمود *

سلطنت باربک شاه[3] بن ناصر الدین *

چون ناصر شاه رخت هستي بربست - پسرش باربک شاه متکي وساده سلطنت گردید * مردي دانشمند و متشرع بود * در عهد او مردم سپاهي مرفه و آسوده حال بودند * و او هم مدت العمر بعیش و عشرت گذرانیده - در سنه ۸۷۹ عازم

---

(۱) در فرشته ناصر الدین شاه * (۲) بجاي " این جهان را پدرود کرد " * (۳) غالباً به کاف فارسي باشد چنانکه صاحب غیاث اللغات تحقیق کرده *

ملک عدم گردید * مدت سلطنت او هفده یا شانزده سال بود *

سلطنت یوسف شاه *

بعد از وفات بارک شاه - پسرش یوسف - بتجویز امرا و معارف ممالک - بر سریر فرمانروائي جلوس فرمود * و او پادشاه حلیم و خیرخواه خلق و نیکبخت و صاحب علم و ریاضت بود * هفت سال و شش ماه سلطنت (کرده) - در سنه ۸۸۷ راه‌نورد سفر آخرت گردید *

سلطنت فتح شاه بن یوسف شاه *

بعد از فوت یوسف شاه - پسرش سکندر شاه بر تخت سلطنت نشست * فی الجمله مایهٔ سودا داشت * چون قابلیت این امر عظیم نداشت - امرا و اعیان تعمق کرده - همان روز او را از سلطنت معزول نموده - پسر دیگر یوسف شاه را - که فتح شاه نام داشت - بر سریر فرماندهي متمکن ساختند * و او مردي دانا و عاقل بود * رسم ملوک و سلاطین سلف را پیش نهاد همت خود ساخته - امرا را فراخور مرتبهٔ هریکی منزلت داده - با خلائق طریق نوازشها مسلوک داشت * در زمان او اسباب عیش و نشاط بر روي مردم بنگاله مفتوح گردید * چون در بلاد بنگاله رسم بود که هر شب پنج هزار پایک بنوبت حاضر میشدند (۱) - و بطی الصباح پادشاه

---

(۱) در فرشته بنوبت پهره میداشتند *

ساعتي برآمده سلام آن جماعه گرفته رخصت میداد - آنگاه جماعت دیگر حاضر میشدند * روزي خواجه سراي فتح‌شاه - که بارنگ نام داشت - با پایکان اتفاق نموده - فتح شاه را بکشت * و این واقعه در سنه ۸۹۹ وقوع یافت * سلطنت فتح‌شاه هفت سال و پنج ماه بود *

سلطنت بارنگ خواجه‌سرا مخاطب سلطان شاهزاده *

چون بارنگ خواجه‌سرا - نمکحرام بیدولت - بقتل ولي نعمت خود اقدام نمود - بمقتضاي آنکه - ع -

بیشه چون خالي بود روباه شیریها کند -

خود را سلطان شاهزاده لقب نهاده - و بر اورنگ فرماندهي مربع نشست * هر جا که خواجه‌سرائي بود نزد او جمع آمد * و مردم دون‌همت را بمال فریفته بر خود (۱) فراهم آورد * در افزوني شوکت و قوت کوشید - و چون قابوي خود برابر دید - در فکر دفع امراي بزرگ صاحب جمعیت گردید * ازان جمله سر و سرکردهٔ جمیع امرا ملک اندیل حبشي - که در سوحد مي بود - بر این معني مطلع گشته - در صدد تدبیر و اندیشهٔ آن شد که بچه لائق (۲) خود را بهاي تخت رسانیده کارش بکفایت رساند * دران اثنا خواجه سراي

---

(۱) در فرشته بر گرد خود جمع کرد * (۲) در فرشته طریق *

خون گرفته[1] را بخاطر رسید که (او را طلب داشته - بحیله و تدبیر مقید گرداند - پس فرمان طلب صادر فرمود) * ملک اندیل فرمان طلب را از لطیفهٔ غیبي انگاشته - با جمعیت شایسته خود را بحضور رسانید * و چون بهوشیاري و احتیاط تمام بدربار آمد و شد میکرد خواجه سرا در دفع او عاجز شد * تا روزي مجلسي ترتیب داده - با ملک اندیل گرمجوشي بیش از بیش نموده - مصحف اقدس بمیان آورد - و گفت دست بمصحف بگذار که بمن آسیبي نرساني * ملک اندیل قسم یاد کرد که تا تو بر تخت باشي مضرت نرسانم * و بسبب آنکه جمیع مردمان ازان خواجه (سراي) بیدولت خونین‌دل بودند - ملک اندیل نیز در انتقام خون ولي‌نعمت مستعد بوده - دربانان را با خود متفق ساخته - فرصت میجست * تا آنکه شبي آن کافرنعمت - شراب وافر خورده سرشار شده - بر تخت خفته بود - ملک اندیل برهنمونیي دربانان بقصد قتل او بحرم‌سرا در رفت * چون او را بر تخت خفته یافت - قسم بیادش آمده

---

(۱) در تاریخ فرشته - که ماخذ این حکایت است و جملهٔ پیشین و پسین لفظ بلفظ ازان ماخوذ - چنان نوشته - " خواجه‌سراي خون گرفته را بخاطر رسید که او را طلب داشته بحیله و تدبیر مقید گرداند پس فرمان طلب صادر فرمود ملک اندیل حبشي آنرا لطیفهٔ غیبي دانسته با جمعیت خود بحضور آمد " و کاتب سهواً سطري قلم انداز کرده *

متأمل شد * ناگاه[1] آن اجل گرفته - بقدرت قادر مطلق که یکي را از تخت نخوت بخاک مذلت اندازد و دیگري را کلاه سروري بر تارک گذارد - بسبب غلیان مستي شراب غلطیده از تخت فرود افتاده * ملک اندیل خوشوقت شده تیغ برو انداخت - اما کارگر نیامد * سلطان شاهزاده - هوشیار شده - خود را در مقابلهٔ شمشیر برهنه دیده - با ملک اندیل درآویخت - و چون قوي و عظیم الجثه بود - ملک اندیل را در کشتي بزیر انداخت - و خود بر فراز سینهٔ او نشست * ملک اندیل - که موي سر او را در دست خود محکم گرفته بود - نگذاشت - و به یغرش خان - که بیرون حجره ایستاده بود - آواز داد که جاد خود را بمن برسان * یغرش خان ترک با جمعي از حبشیان فيي الفور بدرون آمد - و ملک اندیل را بزیر دیده در انداختن تیغ متأمل شد - چه[2] که در اثناي تلاش کردن شمعها در زیر دست و پاي یکدیگر آمده بود (و) خاموش شده - و خانه تاریک بود * ملک اندیل فریاد برآورد که من موي سر او را بدست دارم - و او چندان عریض و جسیم است که بدن او سپر من شده است * تو بي تأمل تیغ بینداز - که تیغ ازو گذاره نخواهد شد - و اگر گذاره شود و بمن رسد رسیده باشد - من[3] و صد هزار همچو من در قصاص خون

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي گاه * (۲) در نوشته - "چه در اثناي تلاش و گرفتن یکدیگر شمعها زیر دست و پا آمده بود" * (۳) در نسخه‌هاي قلمي پیش لفظ من یا نوشته و آن سهو کاتب باشد *

ولي نعمت اگر کشته شوند هنوز اندک است * یغرش خان آهسته شمشیري چند بر پشت و پهلوي سلطان شاهزاده زد * و سلطان شاهزاده خود را بمرگ انداخت * ملک اندیل برخاسته باتفاق یغرش خان و حبشیان بیرون رفت * و تواچي باشي[1] بخوابگاه سلطان شاهزاده رفته چراغ روشن کرد * و سلطان شاهزاده - او را ملک اندیل تصور کرده - پیش از روشن (شدن) چراغ - از خوف جان بالاي تخت بر نیامده - بمخزن گریخته بود * و تواچي باشي چون متوجه آن مخزن شده بدرون رفت - سلطان شاهزاده باز خود را بمرگ انداخت * و او فریاد برداشت که حیف است که غداران صاحب صارا[2] هلاک کردند - و سلطنت را[3] برباد دادند * سلطان شاهزاده - او را از خیرخواهان و صدیقان خود خیال کرده - آواز برآورد که اي فلان خاموش باش که من زنده‌ام - و پرسید که ملک اندیل کجا ست * تواچي گفت او - بگمان آنکه پادشاه را بقتل رسانیده است - بخاطر جمع بخانهٔ خود رفته * سلطان شاهزاده باو گفت که بیرون رفته فلان فلان امرا را جمع کرده بر او[4] تعیین کن که ملک اندیل را کشته سرش بیارند - و دروازه‌ها را به پیادگان نوبتي سپرده بگو که مسلح شده هوشیار

---

(۱) در نوشته - " و تواچي باشي حبشي که بیرون ایستاده بود " *

(۲) درنسخه‌هاي قلمي یار ملک بجاي صارا هلاک چنانکه در نبشته است *

(۳) درنسخه‌هاي قلمي بجاي را سرا نوشته * (۴) بجاي بر او شاید که بر آن باشد - یعني بر آن امر تعیین کن که *

باشند * تواچي حبشي گفت بسر و چشم - اینک رفتم که علاج بر اصل[1] کنم * و بیرون آمده[2] احوال را آهسته بگوش ملک اندیل گفت * ملک اندیل - باتفاق تواچي باز باندرون درآمده - بزخم خنجر کار او را باتمام رسانید - و در همان مخزن گذاشته درش را مقفل ساخت * و بیرون شده کس بطلب خان‌جهان وزیر فرستاد * و بعد از حاضر شدن او در تعیین پادشاه لوازم کنکاش بتقدیم رسانیدند * و چون فتح شاه را جز طفل دوساله نمانده بود در اندیشه شدند که او قابل سلطنت نیست - چگونه او را بر تخت نشانند * پس علی الصباح جمیع امرا باتفاق - بخانهٔ زن فتح[3] شاه رفته - داستان شب را بعرض رسانیدند - و گفتند که چون شاهزاده طفل است بیکي باید سپرد[4] که تا کلان شدن او مهمات سلطنت را متشي[5] باشد * مادر شاهزاده - چون بر فکر ایشان آگاه شد - دانست که چه میگویند[6] * جواب داد که من با خدا عهد کرده ام که هرکس قاتل فتح شاه را بکشد پادشاهي باو ارزاني دارم * ملک اندیل در آغاز از اقبال این معني ابا نموده - اما آخر چون جمیع امرا

---

(۱) در فرشته همچنین لفظ باغه * (۲) در فرشته همچنین - در نسخهای قلمي آمد * (۳) همچنین در فرشته * در نسخهای قلمي باریگ شاه بجای فتح شاه نوشته و آن از قرینه غلط معلوم میشود * (۴) همچنین در فرشته - مفعول فعل مذکور نکرده * (۵) در فرشته متشي میباشد باشد * (۶) در نسخهای قلمي میشوید *

دران مجلس حاضر شده باتفاق تکلیف نمودند قدم بر تخت گذاشت * مدت طغیان سلطان شاهزاده بقولي هشت ماه و بقولي دو نیم ماه بود * بعد از واقعهٔ سلطان شاهزاده سالي چند این رسم در بنگاله بود که هرکه (کشنده[1]) حاکم خود را بکشد - و آن قدر فرصت یابد که بجاي او بر تخت نشیند - همه مردم مطیع و منقاد او باشند - و متعارض[2] حال او نشوند * ایام حکومت سلطان شاهزاده در رساله شش ماه دیده شد * والله اعلم بالصواب *

سلطنت ملک اندیل حبشي المخاطب فیروز شاه *

چون ملک اندیل حبشي بطالع فیروز عروس مملکت بنگاله را در آغوش کشید - خود را فیروز شاه خطاب داده - بدارالملک[3] گور رفته - همان جا طرح اقامت انداخت * و در طریق معدلت و احسان مساعي جمیله بکار برده - خلائق را در مهد امن و امان نگاه داشت * ازانجا که در ایام امارت کارهاي بزرگ و نمایان از دست او بظهور آمده بود - سپاه و رعیت - از وي در حساب[4] شده - در زمان سلطنت او پیرامن سرکشي نگشتند * و در بذل و بخشش بي‌نظیر بود * خزائن و دفائن ملوک پیشین را - که بچندین سعي و مشقت فراهم آورده بودند - باندک فرصت صرف مستحقان و محتاجان نمود * گویند باري در یک روز یک لک روپیه بمساکین

---

(۱) در فرشته «چنین» * (۲) بجاي «متعرض» * (۳) در نسخهاي علي بدارالملک * (۴) از وي در حساب شده - این الفاظ در فرشته نیست *

بخشید * ارکان دولت را این اسراف[1] خوش نه آمد - در یکدیگر[2] گفتند که این حبشي قدر زري که بي مشقت و محنت بدست آمده است نمیداند * تدبیري[3] باید اندیشید که قدر زر شناخته دست از اصراف[4] و تصرفات بیجا کوتاه کند * پس آن زر را در صحن جمع کردند - تا پادشاه بچشم خود ببیند - شاید که قدر این زر شناخته در نظرش بسیار نماید * و چون سلطان زر را ملاحظه کرد پرسید که این زر را چرا درین جا گذاشته اند * ارکان دولت عرض کردند این زر همان است که براي مسکینان عطا شده است * فرمود ازین قدر چه خواهد شد - یک لک دیگر اضافه نمایند * ارکان دولت متحیر شده زر را بفقرا تصرف نمودند * ملک اندیل - سه سال سلطنت کرده - در سنه ۸۹۹ مریض شده - شمع زندگانیش به مرصر اجل منطفي گشت * و اصح آنست که فیروز شاه هم از دست پایکان کشته شد * مسجد و منارة و حوض در شهر گور از محدثات اوست *

سلطنت سلطان محمود بن فیروز شاه *

چون فیروز شاه به نهانخانهٔ عدم شتافت امرا و وزرا پسر بزرگ او را - که محمود نام داشت - بر فراز تخت سلطنت جلوهٔ اجلاس دادند * و حبش خان نام غلام حبشي مدارالمهام امور مالي و

---

(۱) در نسخه‌های قلمي اصراف * (۲) بجای یکدیگر * (۳) در نسخه‌های قلمي تدبیریکه * (۴) اصراف بفتح اول جمع صرف *

ملکي شد * آن قدر در امورات پادشاهي محیط گردید که از سلطنت جز نامي بر محمود شاه نگذاشت * و محمود شاه بمجبوري میگذرانید - تا آنکه حبشي دیگر - که او را سیدهي بدر دیوانه میگفتند - از اوضاع او تنگ آمده حبش خان را بکشت - و خود متصدي امور سلطنت شده - پس از چندگاه با سرداران پایکان اتفاق نموده - وقت شب سلطان محمود را نیز بقتل رسانید * و علي الصباح بتجویز امراي درگاه - که با او همزبان بودند - بر تخت برآمده خود را مظفر شاه خطاب داده * ایام سلطنت محمود شاه یک سال بود - و در تاریخ حاجي محمد قندهاري مرقوم است که سلطان محمود شاه پسر فتح شاه (است) * جشن خان - غلام باربک شاه - بحکم سلطان فیروز شاه تربیت او میکرد - (و) بعد وفات سلطان فیروز شاه سلطان محمود را بر تخت نشاند * و چون شش ماه بران بگذشت - حبش خان را هوس سلطنت در سر افتاد * ملک بدر دیوانه حبش خان را کشته خود - چنانکه گذشت - بر سریر سلطنت نشست *

سلطنت سیدهي بدر المخاطب مظفر شاه *

چون مظفر شاه بر تخت سلطنت در بندا گور جلوس فرمود -

---

(۱) بجاي در بر باید * (۲) در فرشته سیدي - (۳) همچنین در فرشته ، صفحه ۵۸۴ جلد ۲ * (۴) همچنین در فرشته ، در لحظه‌ای قامي به تربیت او متکفل و این بی‌معني * (۵) در فرشته سیدهي *

از بسکه سفاک و بیباک بود - اکثری از علما و صلحا و اشراف ملک را مقتول ساخت - و رایان کفره را - که بخصومت سلاطین بنگاله کمر بسته بودند - لشکرکشی نموده بقتل رسانید * و سید حسین شریف مکّی را بمنصب وزارت نواخته - صاحب اختیار امور سلطنت گردانید * و در جمع نمودن خزائن راغب گشته - بتجویز سید حسین - مواجب سوار و پیاده را کم کرده - در تعمیر خزانه کوشید - و در تحصیل خراج نیز سختگیریها پیش نهاد - لهذا عالمی از دست مظفرشاه متأذی شده متنفر گردیده * رفته (رفته) سید حسین نیز دل دگرگون کرد - تا کاری بجائی رسید که در سنه ۹۰۳ بسیاری از امرای کبار او[1] بر گشته خروج کردند - و سلطان مظفرشاه با پنج هزار حبشی و سه[2] هزار افغان و بنگالی در قلعهٔ گور متحصن گشت - و مدت چهار ماه میان مردم درون و بیرون جنگ واقع شد - و هر روز جمعی کثیر بقتل میرسیدند * گویند دران ایام که سلطان مظفر متحصن بود - هرکرا گرفته پیش او می آوردند - از کمال قهر و غضب - که طائفهٔ حبشی را می باشد - شمشیر کشیده بدست خود می کشت - چنانچه عدد قتیلان خاصهٔ او بچهار هزار رسید * آخر مظفرشاه - با جمعیت خود از شهر برآمده - با امرا - که سید حسین شریف سرگروه همهٔ آنها بود - صف آرائی نمود - و از طرفین بست هزار کس علف تیغ و تیر گردیدند *

---

(۱) درفرشته از او بجای او * (۲) درفرشته سه درنسخه‌های قلمی سی *

شد از کشته ها پشته پرداخته -

تو گوئي حصاري دگر ساخته *

آخر نسیم ظفر بر پرچم لواي امرا وزیده[1] - مظفر شاه با جمعي از مقربان و مخصوصان در میدان کشته شد * و بقول حاجي محمد قندهاري - دران ایام از اول تا آخر[2] در جمیع معارک یک لک و بست هزار کس از مسلمانان و کافر بعالم فنا شتافتند * و سید حسین شریف مکّي بسلطنت رسیده علم جهانباني افراشت * و در تاریخ نظام‌الدین احمد[3] مسطور است که چون طبائع مردم از بدسلوکي مظفر شاه نفرت گرفت - سید شریف مکّي - این معني را بخاطر آورده - سردار پایکان (را) با خود موافق ساخته - شبي با سیزده نفر بحرم سرا درآمده - مظفر شاه[4] را بقتل آورده - صباح آن بر تخت سلطنت نشسته - خود را سلطان علاءالدین نامید * مدت سلطنت مظفر شاه سه سال و پنج ماه بود * مسجدي از تعمیرات او در گور مانده بود *

سلطنت علاءالدین سید حسین شریف مکّي *

چون سید حسین شریف مکّي در ایام وزارت اخلاق جمیله با جمیع مردم مرعي داشته - همیشه بگوش خلائق میرسانید که مظفر شاه

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي وزیده * (۲) در نسخه‌هاي قلمي تا بجاي تا - در فرشته من اول الی آخره * صفحه ۵۸۵ - جلد ۲ * (۳) در فرشته لفظ احمد ننوشته * (۴) در نسخه‌هاي قلمي بمظفر *

از بسکه خسیس و دني المزاج است - هرچند من - اورا در باب رفاه سپاه و امرا ناصح شده - مانع از قبائح اعمال میشدم[1] - سودمند نیفتاد - بجمع کردن زر مشغول میشود * ازین سبب امرا اورا مشفق و مهربان و غمخوار[2] خود تصور میکردند * چون نیکونهادي او و بدنفسي مظفر شاه در عوام معروف و در خواص مشهور بود - لهذا در آن روز که مظفر شاه کشته شد جمیع امرا در باب تعین پادشاه کنکاش کرده بسلطنت سید شریف مکّي راغب گشتند * و گفتند اگر ترا پادشاه سازیم بما چگونه سلوک[3] خواهي کرد * گفت انچه مدعاي شما باشد خواهم کرد - و عجالة الوقت هرچه در شهر بر روي زمین باشد بشما میگذارم - و هرچه در زیر زمین است من بتصرف مي‌آرم * خواص (و) عوام بطمع مال قبول آن امر کردند - و بتاراج شهر گور - که از مصر گوي سبقت ربوده بود - شتافتند *

بدین گونه شهري بتاراج رفت -
تو گفتي که جاروب غارت بروفت *

سید شریف مکّي باین آساني چتر پادشاهي گرفت - و خطبه

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي سیشوم * در فرشته چنان نوشته - "بگوش خلائق میرسانید که مظفر شاه خسیس است و قابل پادشاهي نیست و هرچند من اورا در باب سپاه و امرا نصیحت کردم سود نیفتاده" *
(۲) در نسخه‌هاي قلمي بعد لفظ غمخوار لفظ از نوشته و آن محل معني * (۳) همچنین در فرشته - در نسخه‌هاي قلمي مسلوک *

و سکه بنام خود کرد * مؤلف گوید که اهل تواریخ سید شریف مکّي نام او نوشتند - و چون بسلطنت رسید خود را علاءالدین خطاب کرد - اما در تمامي مملکت بنگاله و نواحي گور نام او حسین شاه[1] مشهور السنهٔ خاص و عام است * چون نام حسین شاه در تاریخ نیافتم - لهذا تردد داشتم - بعد تلاش بسیار از عبارات کتابه‌ها - که در خرابهٔ بلدهٔ گور الیوم بر سنگ دروازهٔ کلان[2] اثر قدم رسول - صلعم - و سونه[3] مسجد و بعضي مزارات دیگر - که از تعمیرات سلطان حسین شاه و پسر او نصرت شاه و پسر دیگر او محمود شاه است - کنده آن موجود است - مستفاد شد که سیدالسادات علاءالدین ابوالمظفر شاه حسین سلطان بن سید اشرف الحسیني ست - و بشهور[4] و سنین سید شریف مکّي کتابه‌ها همه موافق است - دفع شبه و تردد گردیده * بخاطر میرسد که ظاهرا پدر بزرگوار او - سید اشرف حسیني - شریف مکّه بوده باشد - لهذا او هم به شریف مکّي مشهور شد - وگونه نام آن جناب سید حسین بوده است * در رساله بنظر آمد که حسین شاه و برادرش یوسف همه پدر خود سید اشرف حسیني از متوطنان شهر ترمذ[5] بودند ،

---

(۱) جرنل ایشیاتک سوسائتي حصه ۱ نمبر ۳ سنه ۱۸۷۲ع صفحه ۲۲۲ بنگونه * (۲) بعد لفظ کلان در نسخه‌هاي قلمي نوشتند * (۳) یعني سونا بمعني طلا * (۴) در نسخه‌هاي قلمي شهور - درین صورت پیش لفظ کتابه‌ها لفظ در قلم‌انداز شده باشد * (۵) بدال مهمله نیز خوانند *

بحسب اتفاق وارد بنگاله شده - در ضلع راده[1] بموضع چاندپور سکونت گرفته - هردو برادر پیش قاضی انجا بتحصیل (و) کسب علوم مشغول شدند * و بدریافت نجابت اینها قاضی دختر خود را به حسین شاه تزویج نمود * پس ازان بخدمت مظفر شاه اختیار ملازمت نموده - بپایهٔ وزارت رسید - چنانکه مذکور شد * چون بر سریر سلطنت در بلدهٔ گور جلوس فرمود - بعد از چند روز مردم را از تاراج شهر منع نمود * و چون ممنوع نشدند - دوازده هزار تاراجی را بقتل رسانید - تا ازان عمل دست کشیدند * و تفحص کرده بسیاری از اموال را بتصرف خود درآورد * ازان جمله یک هزار و سه صد کشتی طلا بود - چه از قدیم‌الایام رسم در ملک لکهنوتی و بنگاله چنان بود که مردم دولتمند کشتیها از طلا ساخته طعام در وی میخوردند - و در روزهای جشن و طوی در مجلس هر کسی‌که کشتیهای طلا زیاده حاضر میشد موجب زیادتی فخر و اعتبار او در اقران میگردید * و این رسم تا حال در مردم اغنیا و صاحب حشمت استمرار دارد * سلطان علاءالدین حسین شاه - چون مرد دانا و عاقل بود - امرای اصیل را رعایتها نمود - و بندگان خاص خود را نیز بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسانید * و پایکان را - که حرام‌نمکی و خاوندکشی شعار[2] خود ساخته بودند - از چوکی

---

(۱) جائی دیگر راده - صفحه ۱۴۴ سطر ۱۵ * (۲) در نسخه‌های قلمی شعر *

دادن منع فرموده[1] - و جمله را یکقلم برطرف کرد - تا مضرتی باو نرسد * و بجای پایکان در چوکی و نوبت سرهنگان را مقرر کرد * و حبشیان را نیز یکقلم از تمامی قلمرو خود اخراج نمود * چون این زمره هم بشرارت و خاوندکشی و شورپشتی مشهور شده بودند - در جونپور و هندوستان جا نیافتند - اکثر بجانب گجرات و دکن شتافتند * اما سلطان علاءالدین حسین شاه - کمر معدلت استوار بسته - برخلاف دیگر سلاطین بنگاله - پای تخت خود در اکداله[2] - که متصل شهر گور بود - مقرر کرد * و غیر از حسین شاه احدی از سلاطین بنگاله سوای پنڈوه و بلدهٔ گور جای دیگر پای تخت خود نکرده[3] * چون خود اشراف[4] و نجیب بود - بمقتضای کل شی یرجع الی اصله - سادات و مغل و افغان را دستها گرفته عمال خوب جا بجا برگماشت - تا ملک بقرار آمده - تزلزل و انقلاب - که در زمان سلاطین حبشی وغیره بهم رسیده بود - برطرف شد * و گردن کشان مملکت جملگی[5] سر بر خط فرمان او نهادند * و رایان اطراف را مطیع ساخته - تا اڑیسه تسخیر نموده - مالگذاری گرفت * بعد ازان عزیمت فتح ممالک

---

(۱) فرمود اینجا تصحیح * (۲) در نسخه‌های قلمی اینجا یکداله و جای دیگر اکداله صفحه ۹۶ سطر ۱۱ بنگرند ؛ در فرشته اکداله . صفحه ۵۸۷ جلد ۲ * (۳) در نسخه‌های قلمی نکرده‌اند * (۴) نجیبی شریف .

(۵) در فرشته لفظ جملگی درین جمله ننوشته .

آشام - که مابین شمال و مشرق بنگاله واقع است - پیش نهاد همت ساخته - با لشکر جرار از پیاده و کشتیهای بیشمار متوجه آن دیار گردید * و آن مملکت را مفتوح ساخته - با فوج دریاموج دران ممالک درآمد * و تمامی آن ولایت را تا کامروپ و کامته وغیره - (که) در تحت تصرف رایان عظیم‌الشان مثل روپ نرائن و مال‌کنور و کوسا لکهن و لچهمی‌نرائن وغیره بود - مسخر نموده - اموال و اسباب بسیار ازان ولایت بتصرف آورد - چنانکه[1] افغانان مکانهای آنها را شکسته تعمیر مکانها[2] کرده بودند * و راجهٔ انجا - تاب مقاومت نیاورده - ملک را خالی کرده - بکوهستان گریخته بود * سلطان - پسر خود را با فوجی گران بضبط آن حدود گذاشته - خود مظفر و منصور به بنگاله مراجعت فرمود * و بعد مراجعت سلطان - پسرش دران جا بضبط و حراست پرداخت * اما چون موسم برسات رسید - و از طغیان آب طرق و مسالک مسدود گشت - راجه - با اعوان و انصار خود از کوه فرود آمده - آن لشکر را محاصره نموده - بجنگ پرداخته - و راه آذقه[3] مسدود کرده - در اندک فرصت همگی را علف تیغ ساخت[4] * و سلطان - بر کنار آب بهته[5] قلعهٔ راست کرده - در آبادی و معموری

---

(۱) جمله بی ربط است * (۲) در نسخه‌های قلمی مکانهای - بعد این لفظ شاید که چیزی قلم انداز شده * (۳) صاحب غیاث‌اللغات به زای هوز تحقیق کرده * (۴) در نسخه‌های قلمی ساختند بصیغهٔ جمع * (۵) استوارت بتیا آورده و نوشته که آن نام نهری ست که آن را گندک نیز گویند *

ممالک بنگاله غایت سعي و اهتمام مبذول داشت * و مساجد و لنگرخانه در هر سرکار جا بجا تعمیر و مقرر ساخته - فقرا و عزلت گزینان را املاک بسیار عنایت فرمود * و بجهت خرج لنگرخانهٔ قدوة المشائخ شیخ نور قطب العالم - قدس الله سره - مواضع متعدده تعین فرمود - و هر سال از اکداله - که پاي تخت او بود - بزیارت مزار فائض الانوار حضرت شیخ نور قطب العالم - قدس الله سره - بقصبهٔ پنڈوه مي آمد * و از برکت اخلاق حمیده و سیر پسندیده - و وفور عقل و کیاست - سالهاي دراز باستقلال کمال[1] در امر سلطنت پرداخت * و در سنه ۹۰۰ سلطان حسین شرقي - که سلطنت ممالک جونپور میکرد - از سلطان سکندر شکست خورده - و از تعاقب او مجال اقامت نیافته - به کهل گانو[2] رسید - و پناه و التجا باین آستان آورد * سلطان علاءالدین حسین شاه - عزت او را نگاه داشته - اسباب عیش و عشرت مهیا ساخت - تا از فکر و تردد سلطنت باز آمده - بقیهٔ عمر درهمین جا بسر برد * و در آخر ایام سلطنت او محمد بابر پادشاه در هندوستان مسلط شد * سلطان حسین شاه در سنه ۹۲۷ باجل طبعي طبل ارتحال ازین جهان فاني کوفت * مدت سلطنت او بست و هفت سال - و (نزد) بعضي بست و چهار سال - و بقول بعضي بست و نه سال و پنج ماه - بود * از سلاطین بنگاله مثل علاءالدین حسین شاه پادشاهي دیگر

---

(۱) در نسخهاي قلمي بکمال * (۲) پاي دیگر کهلگام - صفحه ۱۳۴ *

نشد * و آثار خیر او درین ملک مشهور افواه خواص و عام[1] است *
هژده پسر داشت * نصرت شاه بعد از پدر جانشین گردید *

ذکر سلطنت نصرت شاه بن علاءالدین حسین شاه *

چون سلطان علاءالدین حسین شاه برحمت ایزدي پیوست ۰
اعیان سلطنت و ارکان دولت پسر کلانش (را) - که نصرت شاه نام
داشت - و به نصیب شاه معروف است - (و) عاقل و عادل
و پسندیده‌خو - و نسبت بدیگر برادران در امور سلطنت شایسته
و لائق‌تر - بود - بر تخت سلطنت اجلاس دادند * پسندیده‌ترین کاري
که ازو بظهور آمده این بود که برادران را بقید و حبس نداده ۰
مناصب هریکي را - از انچه پدر عنایت فرموده بود - دو چند
ساخت * و راجهٔ ترهت را دستگیر نموده بقتل رسانید * و دو
سردار نامي را - که[2] یکي علاءالدین - و دیگري مخدوم‌عالم ۰
که به شاه‌عالم اشتهار دارد - (و) هردو داماد حسین شاه بودند ۰
بضبط حدود ترهت و حاجي‌پور تعین نموده دران جا گذاشت *
و چون بابر پادشا - سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودي را کشته -
بر سواد اعظم هندوستان مسلط گشت - اکثر امراي افغان گریخته

---

(۱) صفحه ۶۲ حاشیه ۳ بنگرید * (۲) که اینجا مثل معني ست ۰
یا لفظ بود بعد لفظ علاءالدین بیفزایند *

به نصرت شاه آنجا آوردند * و در آخر سلطان محمود - برادر سلطان ابراهیم - نیز از مملکت خود برکنده شده به بنگاله آمد * نصرت شاه - دلجوئی هریکی نموده - فراخور مرتبه و حالت آنها و گنجائش مملکت خود - هریک را به پرگنات و قصبات لائق نوازش فرموده * و دختر سلطان ابراهیم را - که بآن ملک افتاده بود - بعقد و ازدواج خود درآورد * و استیلای افواج مغل بخاطر آورده قطب شاه را بافواج گران بنواح بهرائچ گسیل کرده * و او را دران جا با مغلان چند کرت جنگ واقع شد - و مدتی بمقابله هم نشستند * اما خان‌زمان - دامان بابر پادشاه - تا جونپور متصرف شد [illegible] در سنه ۹۳۵ (۱) بابر پادشاه در جونپور آمده - تمامی اطراف و جوانب را بحیطهٔ تصرف خود درآورده بود - و عازم شد که به بنگاله رفته آنرا نیز بقبض و تصرف خود درآورد - نصرت شاه - مآل‌اندیشی نموده - تحف و هدایای نفیسه و ایلچیان کاردان فرستاده (۲) - از راه عجز و زاری درآمد * بابر پادشاه بنا بر صلاح وقت صلح کرده مراجعت فرمود * و چون بابر پادشاه پنجم ماه جمادی‌الاول (۳) سنه ۹۳۷ شنقار (۴) شد - و همایون پادشاه بر سریر دهلی قائم‌مقام گردید - آوازه افتاد که پادشاه دهلی در صدد تسخیر بنگاله است - لهذا نصرت شاه در سنه ۹۳۹ - بواسطهٔ

---

(۱) که آنجا بیکار * (۲) در نسخه‌های قلمی فرستاد * (۳) صحیح جمادی الاولی * (۴) در نسخه‌های قلمی به شنقار *

اظهار اخلاص و محبت و خصوصیت - تحائف نفیس مصحوب (ملک[1]) مرجان خواجه‌سرا نزد سلطان بهادر گجراتي فرستاد * ملک مرجان - در قلعهٔ مندو[2] با سلطان بهادر ملازمت نموده - بخلعت خاص سرفراز گشت * و دران مدت نصرت شاه باوجود سیادت مرتکب فسق و فساد و انواع ظلم و بیداد - که شرح آن موجب کدورت خاطر همگنان است - گردید - و عالمي از جور او متأذي شد * در همان اثنا روزي بزیارت قبر پدر خود - بمقام اکناکه که در شهر گور بود - سوار شد * قضا را در همان جا خواجه سرائي را بنا بر وقوع تقصیري وعید سزاي کردارش کرد * خواجه سرا - از ترس جان خود با دیگر خواجه سرایان [illegible] مواجعت بدولتخانه - در سنه ۹۴۳ بقتل آورد * مدت سلطنت او شانزده[3] سال بود * بعضي سیزده سال و کمتر ازان نوشته اند * بناي مکان اثر قدم رسول - صلعم - در سنه ۹۳۹ - و مسجد طلائي - که عوام آنرا سونه[4] مسجد گویند - در سنه ۹۳۲ - احداث شده - از تعمیرات نصرت شاه بن سلطان علاءالدین حسین شاه در خرابهٔ گور الیوم با شکستگي در و دیوار موجود است * و بناي مزار فائض‌الانوار حضرت مخدوم اخي سراج‌الدین در سعدالله پور نیز از آثار خیر آن پادشاه است * مؤلف گوید که در همه کتابها - که بر سنگها

---

(۱) همچنین در فرشته * (۲) در منتخب اللباب ماندو * (۳) محققین شانزده بدون نون تحقیق کرده اند * (۴) صفحه ۱۳۱ حاشیه (۳) بنگرند *

کنده آن موجود است - نام او نصرت شاه بن سلطان علاءالدین حسین شاه میفویسد[1] - و در کتب تواریخ نام او نصیب شاه - بالنون[2] و الصاد مهمله و یای تحتانیه و بای موحده - مرقوم است * ظاهرا تصحیف و سهو شده باشد - چرا که در عبارت کنده‌های[3] کتابهٔ سنگین غلطی را مدخلی نیست *

سلطنت فیروز شاه بن نصرت شاه *

چون سلطان نصرت شاه شربت ناگوار اجل چشید - پسرش فیروز شاه بتجویز امرا بر تخت سلطنت فرماندهی جلوس نمود * هنوز سه سال سلطنت کرده بود که سلطان محمود بنگالی - (که) یکی از هجده پسر سلطان علاءالدین حسین شاه بود - و نصرت شاه او را بامارت سربلندی داده بود - و تا زندگی نصرت شاه سلوک امرایانه میداشت - درین وقت قابو یافته - فیروز شاه را بقتل آورده - بر سریر سلطنت - بورثهٔ پدر شرف - جلوس نمود *

ذکر سلطنت سلطان محمود بن علاءالدین *

چون محمود شاه بر سریر سلطنت جلوس نمود - مخدوم عالم برنهٔ او - که بحکومت حاجی‌پور مامور بود - علم بغی افراشته - با شیر خان - که در نواحی سهسرام (؟) بود - رابطهٔ محبت

---

(۱) بجای میفویسد نوشته بایستی نوشت * (۲) بجای به نون رسانا *

(۳) در نسخه‌های قلمی این اضافت بعد لفظ کنده‌ها قلم‌انداز شده *

و اخلاص درست کرد * محمود شاه قطب خان حاکم منگیر[1] را بتسخیر ولایت بهار[2] و استیصال مخدوم عالم (گسیل[3] کرد) - و شیر خان هرچند در صلح زد[4] فایده نکرد * آخر باتفاق افغانان دل بر مرگ نهاده قرار[5] جنگ داد * چون تقارب فئتین رو داد جنگی عظیم وقوع یافت - و قطب خان در جنگ کشته شد - و شیر خان فیل و اسباب او را متصرف گشته قوی گشت * بعد ازان مخدوم عالم - بقصد انتقام یا بارادهٔ سلطنت - علم بغی افراشته - با محمود شاه جنگ کرده مقتول شد * و شیر خان افغان در همان زودی - که دران وقت بسلطنت دهلی رسیده بود - لشکر به بنگاله کشید * امرای بنگاله - در محافظت در[6] تیلیاگڈهی و سکری[7] گلی کوشیده - یک ماه جنگ کردند * آخرالامر تیلیاگڈهی و سکری گلی مفتوح شد - و شیر خان به بنگاله درآمد -

---

(۱) در فرشته همچنین جلد ۱ صفحه ۴۲۸ - در نسخه‌های قلمی منکبر *

(۲) در نسخه‌های قلمی به‌حای حطی نوشته - و آن سهو کاتب باشد *

(۳) مؤلف اینجا از فرشته نقل کرده - و الفاظ گسیل کرد از سهو کاتب قلم‌انداز شده * (۴) در نسخه‌های قلمی - در صلح زد و فائده نکرد - در فرشته - "در صلح زد و ملایمت نمود فائده نکرد" * کاتب یا الفاظ ملایمت نمود از سهو نقل نکرده یا حرف و از طرف خود درآورده * (۵) در فرشته قرار بجنگ داد * (۶) بجای در شاید که دره باشد - صفحه ۱۴۴ سطر ۱۰ بنگرند * (۷) در استوارت سکلی گلی *

و محمود شاه هم صف کشیده برابر آمد - و جنگ صعب واقع شد * سلطان محمود - از میدان شکست خورده - بقلعهٔ[1] متحصن گشت - و عرضداشت مشتمل بر استمداد بحضور همایون پادشاه دهلي فرستاد * همایون شاه در سنه ۹۴۴ متوجه تسخیر ولایت جونپور شده * چون دران وقت شیر خان در بنگاله بود - همایون پادشاه بپاي حصار چنار رفته بمحاصره پرداخت * غازي خان سور - که از طرف شیر خان در قلعه بود - علم مدافعه افراشت - و تا شش ماه محاصره امتداد کشید * آخر بتدبیر رومي خان سرکوبها[2] ساخته قلعه را مفتوح ساخت * و شیر خان هم - در باب انتزاع قلعهٔ گور مساعي جمیله بکار برده - کار بر محصوران تنگ ساخته * اما چون دران ایام یکي از زمینداران بهار سر بفساد برداشته مصدر فتنه‌ها شده بود - ناگزیر شیر خان - مصلحت در توقف ندیده - جلال خان پسر خود و خواص خان را - که از امراي معتبر او بود - بمحاصرهٔ قلعه گذاشته خود به‌بهار رفت * و جلال خان پسر شیر خان با محمود شاه جنگ میداشت - تا آنکه کار بر محصورین تنگ شده - و غله در شهر نایاب گردید * روز یکشنبه

---

(۱) در فرشته - در حصار گور متحصن شد * (۲) در فرشته چنان نوشته - "رومي خان که صاحب اهتمام توپخانهٔ پادشاهي بود در دریا سرکوبها ساخته قلعه بتصرف سپاه مغل درآمد" *

سیزدهم ماه فروردي[1] - مطابق ششم ذوالقعده[2] سنه ۹۴۴ - جلال خان
با دیگر امرا - مثل خواص خان وغیره - طبل جنگ کوفت *
سلطان محمود نیز از ضیق محاصره تنگ آمده بود - از قلعه برآمده
بحرب پرداخت * چون ایام دولتش بزوال رسیده بود - و اقبال
شیر خان یاوري نمود - سلطان محمود - تاب جنگ نیاورده -
از راه بهته گریخته - بدر رفت - و پسران محمود شاه گرفتار شده -
قلعهٔ گور با دیگر غنائم بدست جلال خان پسر شیر خان آمد *
و جلال خان و خواص خان بقلعه درآمده بقتل و اسیر و غارت
(و) نهیب پرداختند * و شیر خان هم - از فتنهٔ بهار اطمینان
حاصل کرده - دنبال سلطان محمود نمود * چون بعد بقرب مبدل
شد - سلطان محمود - لاعلاج برگشته - جنگ کرد - و زخم گران
برداشته - از معرکه گریخت * شیر خان - مظفر و منصور جلوریز
به گور رسیده - بنگاله را متصرف گشت * مسجد جامع در
سعدالله‌پور از تعمیرات سلطان محمود بن سلطان علاءالدین حسین
شاه الآن موجود است * از عبارت کندهٔ آن مستفاد شد که وي
پسر سلطان علاءالدین حسین شاه است * و ایام سلطنت محمود شاه
پنج سال نشان میدهند *

---

(۱) همچنین در اسقوارت - در نسخه‌هاي قلمي فبروردي * (۲) صحیح
ذي‌القعده - صفحه ۹۴ حاشیه ۳ بنگرند *

جلوس فرمودن نصیرالدین محمد همایون پادشاه بر سریر بلدهٔ گور *

چون سلطان محمود - از جنگ شیرخان زخمدار گریخته - عازم ملازمت سلطان محمد همایون پادشاه شد - در وقتي که سلطان همایون پادشاه قلعهٔ چنار را مفتوح ساخته بود - در درویش پوره رسیده - ملاقات کرده عجز و الحاح تمام نموده - التماس یورش بنگاله کرد * سلطان - نظر ترحم بحال او مبذول داشته - میرزا دوست بیگ را در قلعهٔ چنار گذاشته - در اوائل سنه ۹۴۵ بعزیمت تسخیر بنگاله رایت نهضت افراشت * شیرخان بدریافت این معني جلال خان و خواص خان را بمحافظت درهٔ تیلیاگدهي - که سر راه بنگاله واقع[1] است - فرستاد * و این تیلیاگدهي و سکري[2] گلي جائي ست درمیان ولایت بهار و بنگاله در غایت استحکام - که از یک طرف کوه شامخ و جنگل قلب و صعب دارد که بهیچ وجه دخول دران ممکن نیست - و از جانب دیگر نهر گنگ که عبور ازان نهایت مشکل است * سلطان همایون شاه جهانگیر[3] بیگ

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي واقعه * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اینجا سانکري گلي و پیش ازین سکري گلي - صفحه ۱۳۰ سطر ۱۱ - و پائین نیز سکري گلي نوشته * (۳) در فرشته و اسکوارت جهانگیر قلي بیگ * و جائي دیگر در نسخه‌هاي قلمي همچنین نوشته * صفحه ۱۳۵ سطر ۹ بنگرند * در منتخب اللباب خافي خان جهانگیر بیگ *

مغل را بتسخیر تیلیاگڈهي و سکري‌گلي روانه فرمود * روزي که جهانگیر بیگ دران جا رسید - وقت فرود آمدن - جلال خان و خواص خان - با فوج مستعد یلغر کرده - بر سوش ریختند * افواج مغل - تاب نیاورده شکست فاحش[1] یافته - و جهانگیر بیگ زخمي شده - بحال تباه مراجعت کرده - باردوي سلطاني رسیدند * اما چون همایون پادشاه به تیلیاگڈهي و سکري‌گلي نزول اجلال فرمود - جلال خان و خواص خان - تاب حملهٔ همایوني در خود ندیده - بجانب کوه گریخته - ازان جا پیش شیرخان به گور رسیدند * افواج سلطاني ازان کوچهٔ تنگ بآساني گذشته منزل بمنزل روان شد * و چون کهل‌گام[2] مضرب خیام فلک‌احتشام شد - محمود شاه - که همراه رکاب بود - دران منزل شنید که هردو پسرانش - که بقید جلال خان افتاده بودند - کشته شدند * و ازین غم و غصه روز بروز میکاست - و در همان زودي رخت هستي بربست * و چون شیر خان - از رسیدن افواج سلطاني مطلع شده مضطر گشته - خزائن و دفائن سلاطین گور و بنگاله برداشته - بسمت راڈها گریخت - و ازان جا بجانب کوهستان جهارکهنڈ روان شد - همایون پادشاه شهر گور را - که دارالملک بنگاله بود - بي مانعي مسخر ساخته - و بنا بر تجنیس مذموم شهر را جنت‌آباد نام کرده - خطبه و سکهٔ پادشاهي جاري نمود * و سنارگام و چاٹگام وغیره بنادر در حوزهٔ تصرف پادشاهي درآمد * چندي بعیش و عشرت

---

(۱) بجای فاش * (۲) پیش ازین کهل‌گانو - صفحه ۱۳۵ سطر ۱۱ بنگرند *

پرداخته - دنبال شیر خان نکرده - این چنین دشمن قوي را سهل انگاشتند * هنوز از سه ماه زیاده دران جا نمانده بودند که از بدي آب و هواي انجا اسپان و شتران بسیار تلف شدند - و اکثر مردم بیمار گردیدند * بیک ناگاه خبر رسید که افغانان براه جهارکهنڈ رفته قلعهٔ رهتاس را مسخر نمودند - و فوجي بحراست قلعه گذاشته - و شیر خان خود به مونگیر آمده امراي پادشاهي را - که در مونگیر بودند - علف تیغ ساخت * و قضیهٔ تسلط میرزا هندال - که در دهلي[1] وقوع یافته بود - نیز شیوع یافت * پادشاه - از دریافت خبر دهلي مضطر شده - جهانگیر قلي بیگ را بصوبه‌داري بنگاله سرفراز ساخته - و ابراهیم بیگ را - که او هم از امراي کلان بود - با پنج هزار سوار انتخابي برفاقت او گذاشته - بر سبیل سرعت عازم اکبرآباد گردید * و این معني در سنه ۹۴۶ وقوع یافت *

بر تخت نشستن شیر شاه در شهر گور *

چون سلطان همایون پادشاه در سنه ۹۴۶ متوجه آگره گردید - شیر خان بر بي‌سامانيِ سپاه و مخالفت میرزا هندال مطلع شده[2]

---

(۱) در فرشته نوشته - "درین وقت خبر رسید که هندال میرزا در آگره و میوات علم بغي و مخالفت افراشته خطبه بنام خود خوانده شیخ بهلول را بقتل رسانید" - جلد ۱ صفحه ۴۲۳ * آگره بجاي دهلي صحیح باشد چه مؤلف خود پائین میگوید - عازم اکبرآباد گردید - و دو سطر پستر می‌نگارد - متوجه آگره گردید * (۲) در نسخه‌هاي قلمي شد *

با لشکر مستعد از رهتاس روان شد * و در وقتي که اردوي سلطاني به چوسا[1] رسید - سر راه گرفته مدت سه ماه در برابر نشست - و هر قدر که توانست مزاحمت رسانید * آخر شیخ خلیل نامي درویشي را - که مرشد شیر خان بود - از راه حیله و خدیعت بخدمت سلطان فرستاده - طالب صلح گردید * سلطان بنا بر اقتضاي وقت قبول فرمود - و چنان مقرر شد که بنگاله و رهتاس از شیر خان باشد - و زیاده‌طلبي نکند - و سکه و خطبهٔ پادشاهي دران حدود باشد * پس برین اقرار شیر خان بحلف قرآن مجید مبادرت نمود * سپاه سلطاني را ازین سوگند خاطر جمع شد * اما شیر خان - روز دیگر بافواج افاغنهٔ مستعد و مکمل - غافل[2] بر لشکر پادشاهي برآمده - فرصت صف‌آرائي نداد - و بعد از جنگ غالب آمده - گذرها را - که کشتیها دران جا بود - مسدود ساخت * ازین ممر شاه و گدا و امیر و وزیر[3] شکسته و بدحال از تعاقب افغانان خود را بي‌اختیار بآب گنگ زدند - چنانچه سواي هندوستانیان قریب بست هزار کس مغل غرق شدند * و پادشاه نیز خود را بآب زده بمدد یکي از سقایان بمشقت تمام

---

(۱) در فرشته چوسا = در اسکوارت چوسار و آن غلط است - در آئین نیز چوسا * (۲) لفظ یافته بعد لفظ غافل شاید که قلم‌انداز شده - در فرشته - ایشان را غافل یافته * (۳) بجاي وزیر غالباً فقیر باشد چه پیشتر شاه و گدا آورده *

بساحل نجات رسید - و با برخي از مردم - که پیمانهٔ عمرشان لبریز نشده بود - بجانب اکبرآباد متوجه شد * شیرخان - بعد از حصول[1] این فتح شگرف - مراجعت نموده به بنگاله آمد - و با جهانگیر قلي بیگ بدفعات جنگ کرده - آخر بدغا و حیله نزد خود طلبیده - او را با مردم رفقاي او بقتل آورد * و بقیهٔ افواج را که در دیگر جا بود نیز علف تیغ ساخته - خطبه و سکه بنام خود ساخت - و ولایت بنگاله و بهار یکقلم بتصرف خود درآورد * و ازان وقت خود را شیرشاه خطاب داد - و آن سال در بند و بست مملکت پرداخته قوت و شوکت تمام پیدا کرد * و در آخر سال خضرخان را بحکومت بنگاله گذاشته - خود بجانب اکبرآباد نهضت کرد * و ازان طرف افواج همایوني - باوجود نفاق برادران - یک صد هزار کس باستقبال شتافت - و در سنه ۹۴۷ روز عاشورا در نواحي قنوج بر لب آب گنگ طرفین مقابل شدند * و افواج مغل که[2] ارادهٔ فرود آمدن بر منزل داشتند - افغانان قریب پنجاه هزار سوار رسیدند * لشکر پادشاهي بي‌جنگ هزیمت خورد * و شیرشاه - تا خوشاب تعاقب نموده - مراجعت به اکبرآباد کرد *

حکومت خضرخان در گور *

چون خضرخان از جانب شیرشاه بحکومت بنگاله مقرر شد -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بعد حصول ازین فتح * (۲) اي همین که *

دختر یکي از سلاطین بنگاله را بعقد خود درآورده - در نشست و برخاست و دیگر تجملات سلوک پادشاهانه مرعي داشت * و چون شیر شاه در اکبرآباد ازین معني خبر یافت - مآل‌اندیشي نموده - علاج واقعه پیش از وقوع واجب دانسته - بر جناح استعجال بجانب بنگاله کوچ فرمود * و خضر خان چون بطریق استقبال بملازمت رسید - شیر شاه او را محبوس ساخته - ولایت بنگاله بچند کس قسمت نموده - ملوک‌الطوائف ساخت - و قاضي فضیلت را - که از علماي ولایت آگره بود - و بحسن و دیانت و امانت اتصاف داشت - امین ولایت گردانیده - صلاح و فساد ملک را در قبضهٔ اقتدار او سپرده - خود مراجعت نموده به اکبرآباد رفت *

ذکر ایالت محمد خان سور در بنگاله *

چون در سنه ۹۵۲ شیر شاه - در تسخیر قلعهٔ کالنجر بحکم تقدیر - از آتش باروت نقب - که بزیر حصار حفر نموده بودند - بیخبر سوخت - و پسر خورد او - که جلال خان نام داشت - بر سریر سلطنت دهلي جلوس فرموده - خود را اسلام شاه خطاب داد - که در السنهٔ افواه عوام به سلیم شاه معروف است - محمد خان سور - که از امراي کبار و خویشان سلیم شاه (و) بعدل و انصاف و حسن اخلاق معروف بود - بحاکمي ممالک بنگاله ممتاز گشت - و چند سال تا آخر

عهد سلطنتش[1] راه یافته بود - علم مخالفت افراخته - متوجه تسخیر چنار و جونپور و کالپي گردید * محمد شاه عدلي هیمو بقال (را) - که از امراي کبار او بود - بافواج عظیم همراه گرفته - بر سر محمد خان رفت - و در موضع چهپرگته[2] - که پانزده کروهي کالپي‌ست - بین الفریقین جنگ صعب اتفاق داد * مردم بسیار از طرفین شربت فنا چشیدند - و محمد خان نیز جام ممات نوشید * امراي بقیة‌السیف رو بهزیمت نهاده - در جهوسي[3] فراهم گردیده - پسرش خضر خان را بسلطنت برداشته * بهادر[4] شاه بقصد انتقام خون پدر خود در صدد جمعیت لشکر شده - بسیاري

---

(۱) بعد لفظ سلطنتش چند سطر از سهو کاتب قلم‌انداز شده - وعبارت بي ربط و مطلب خبط گردیده * در اسٹوارت در ذکر محمد خان سور چنان نوشته - "گویند که این سردار تا آخر عهد سلطنت سلیم بغایت عدل و انصاف و نهایت حسن اخلاق حکم رانده * چون در سنه ۹۶۰ محمد عدلي - که بشهوت پرستي و عشرت رغبت تمام داشت - برتخت سلطنت مسلط گردید - آن حاکم بنگاله (محمد خان سور) - خود را از اطاعت قاتل پسر ولي نعمت خویش بري دانسته - از تسلیم کردن حکومت سلطان ابا نمود و حکم فرمود تا سکه بنام خودش زدند" * تاریخ بنگالهٔ چارلس اسٹوارت چاپ کلکته سنه ۱۸۲۷ صفحه ۹۲ * از تاریخ فرشته نیز همین مضمون مستفاد میشود * صفحه ۱۵۱ حاشیه ۱ نیز بنگرند * (۲) در فرشته و اسٹوارت چپرگته * (۳) در اسٹوارت جوري * (۴) خطاب خضر خان که احوالش پائین مي آید *

از ممالک پورب را بتصرف آورده - به بنگاله آمد *

فرماندهی خضر خان المخاطب بهادر شاه *

چون بهادر شاه بافواج جرار بممالک بنگاله درآمد - شهباز خان نام سرداري - که از طرف محمد شاه عدلي دران وقت حکومت گور داشت - بجنگ پیش آمد * امراي شهباز خان - غلبه از طرف بهادر شاه دیده - به بهادر شاه پیوستند * شهباز خان - با بقیهٔ جمعي که همراه داشت - پا بجنگ قائم نموده - در میدان جنگ بقتل رسید *

کسي را که دولت کند یاوري -
که یارد که با وي کند داوري *

بهادر شاه - مظفر و منصور شهر گور را بتصرف آورده - سکه و خطبه بنام خود جاري کرد * بعد ازان بر سر محمد شاه عدلي لشکر کشید - و مابین سورج‌گده و جهانگیره جنگ صعب رو نمود * محمد شاه - در معرکه زخمهاي کاري برداشته - بقتل رسید * و این محمد شاه مبارز خان ولد نظام خان سور است - که برادرزادهٔ شیر شاه و عموبچه و خسرپورهٔ سلیم شاه بود * بعد از وفات سلیم شاه روز سیوم - پسرش فیروز شاه (را) - که خواهرزادهٔ او میشد - کشته - خود بر تخت سلطنت دهلي نشسته - خود را محمد شاه عادل خطاب داده بود * چون لیاقت

سلطنت نداشت - افغانان او را عدلي[1] گفتند - و باندک تغير اللسان او را اندلي میخواندند - و اندلي بلغت هندي بمعني نابينائي ست * و بعد ازان بهادر شاه - مدت شش سال سلطنت ممالک بنگاله کرده - بخوابگاه عدم شتافت *

سلطنت جلال الدين بن محمد خان *

بعد از وفات بهادر شاه - برادرش جلال الدين بر تخت سلطنت جلوس کرد - و پنج سال در شهر گور بحکومت بسر برده - بتسخير مملکت گور نهضت فرمود *

فرمانروائي پسر جلال الدين *

بعد از وفات سلطان جلال الدين - پسر او - که نامش معلوم نشد - بر سرير حکومت نشسته - کوس فوت پنجروزه نواخت - و هنوز از هفت ماه و نه روز بيش نگذشته بود که غياث الدين - او را بقتل درآورده - زمام امور سلطنت بنگاله در قبضهٔ اقتدار خويش کرد *

سلطنت غياث الدين *

چون سلطان غياث الدين عروس مملکت بنگاله را در آغوش

---

(۱) در منتخب اللباب نوشته که مبارز خان فيروز خان را بکشت و خود را به محمد شاه عادل مخاطب ساخت - عوام الناس بوجه آن خون بيگناه او را عدلي شاه خواندند - و چون ديگر کارهاي بي‌موقع ازو بظهور رسيد ظريفان عدلي را به اندلي که بزبان هندي بمعني کور باشد مبدل ساختند *

کشید - هنوز بر بستر بیغمي از یک سال و یازده روز بیش استراحت نفرموده بود که تاج خان کراني زور آورده او را بقتل رسانید - (و) بضرب تیغ آبدار انتزاع سلطنت نمود *

فرماندهیٔ تاج خان کرانی *

تاج خان کراني از امراي سلیم‌شاه و حاکم سنبهل بود - در وقت تخلل محمد شاه عدلي از گوالیار گریخته راه بنگاله پیش گرفت * محمد شاه عدلي فوجي گران در پیٔ او گسیل کرد * در نواحيِ چهبرامپور[1] - که چهل کروهيِ اکبرآباد و سي کروهيِ قنوج است - طرفین بیکدیگر مقابل شده - جنگ نموده - تاج خان شکست یافته بجانب چنار متوجه شد * و در راه بعضي عمال خالصهٔ محمد شاه عدلي را بدست آورده - از نقد و جنس انچه توانست وصول نموده - و یک حلقهٔ فیل - که یک صد زنجیر باشد - از پرگنات گرفته - به براهران خود - عماد[2] خان و الیاس خان - که حاکم بعضي ولایت[3] کنار گنگ و خواص پور تانده بودند - ملحق شد - و علم مخالفت مرتفع ساخت * چون محمد شاه از گوالیار بر سر کرانیان لشکر کشید - کنار گنگ طرفین مقابل هم شدند * هیمو بقال - که سردار و سپه‌سالار بود - یک حلقهٔ فیل همراه

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي چهپرا - در فرشته چهبرامپور و همین صحیح باشد * جلد ۱ صفحه ۴۴۰ * (۲) در فرشته عماد و سلیمان و الیاس * (۳) در فرشته ولایات *

گرفته - از آب عبره نموده - جنگ کرده غالب آمد * و چون ابراهیم خان سور - که شوهر خواهر عدلي بود - گریخته دهلي را بتصرف آورده - مورد فتنه گردید - ناچار عدلي از کرانیان دست بردار شده - بآن طرف شتافت * و کرانیان مستقل شدند * و چنانکه گذشت - چون تاج خان شهر گور را بتصرف خود درآورد - قریب نه سال بامر حکومت آن (بوده) و فتح ممالک نموده - بطور دیگران رخت هستي بربست *

فرماندهیٔ سلیمان کرانی *

در اوائل حال سلیمان خان یکي از امراي شیرشاه بود * شیرشاه او را بحکومت صوبهٔ بهار سرفراز ساخت - و در زمان سلطنت سلیم شاه نیز بدستور معهود بانتظام صوبهٔ بهار مي پرداخت * و چون سلیم شاه هم مسافر ملک آخرت گردید - و در هندوستان ملوک الطوائف شد - و در هر سري سوداي سلطنت و در هر دلي تمناي مملکت متمکن گشت - سلیمان خان - بعد وفات تاج خان برادرش - باستقلال کمال حاکم بنگاله و بهار شده - شهر گور را - بسبب ناسازيِ آب و هواي انجا - ویران ساخته - قصبهٔ تانده را آباد ساخت * و در سنه ۹۷۵ ولایت اوڈیسه را بتصرف درآورد - و نائب مستقل دران مکان با فوج معتمد گذاشته - خود عازم تسخیر ملک کوچ شد * و اطراف و جوانب آنرا بحیطهٔ تصرف درآورده - هنوز محاصرهٔ شهر میداشت - که دران اثنا خبر رسید

که گردن‌کشان اوڈیسه باز علم بغي افراشتند * ناگزیر ازان جا برخاسته به ڈانڈه - که دارالملک او بود - مراجعت نمود * و چند گاه بهمین منوال تزلزل در هندوستان بود * و چون محمد همایون پادشاه از ایران مراجعت به هندوستان نمود - سلیمان خان - مآل‌اندیشي نموده - عرضداشت مبنی اظهار اعتقاد و اخلاص - معه تحف و هدایا - ارسال نمود - و ازان طرف هم - بمقتضاي صلاح وقت که قلع و قمع شیرخانیان درپیش بود - پیشکش و هدایا تشریف پذیرائي یافته - فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر دلاسا و تسلي صدور یافت - و بخلعت بحالي بدستور سرمایهٔ افتخار اندوخت * و بعد ازان هرچند سلیمان خان خطبه و سکهٔ ممالک بنگاله بنام خود کرده بود - اما[1] خود را حضرت اعلی میگفت - و بحسب ظاهر با جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه ملائمت نموده - گاه گاه تحف و هدایا میفرستاد * قریب شانزده سال حکومت بنگاله باستقلال تمام نموده - در سنه ۹۸۱ بر بستر خاک استراحت فرمود * و او بسیار تندمزاج و جفا پیشه وسخت‌گیر بود * و در تاریخ فرشته حکومت تاج خان کراني ننوشته - و حکومت سلیمان خان بست و پنج سال مینویسد * چون برادرانش را - از ابتدا - حکومت این ممالک تفویض بود - و تاج خان بعد ازان آمد - لهذا همگي ایام حکومت آنها را بر یک کس ختم کرد * والله اعلم بالصواب *

---

(۱) عبارت اینجا بی ربط - غالباً چنان باشد . و خود را حضرت اعلی میگفت اما بحسب *

فرماندهی بایزید خان بن سلیمان خان *

بعد از وفات سلیمان - پسرش بایزید خان - اطلاق سلطنت بر خود نموده - بر مسند فرماندهی بنگاله جلوس نمود * هنوز یک ماه بیش نگذشته بود - و بقولی یک سال و شش ماه سلطنت نموده بود - که هانسو نام افغانی - که پسر عم بایزید و برادر او بود - قصد او نموده - او را بدیوانخانه بدغا قتل ساخته - میخواست که خود متصدی امور سلطنت گردد * لودی خان - که سردار عمده و معتبر سلیمان خان بود - ابا نموده - بقتلش اقدام نموده * بقولی بعد دو و نیم روز برادر کوچک - که داؤد خان نام داشت - بعوض خون برادر خود هانسو را کشت * بر هر تقدیر بعد از بایزید داؤد خان برادرش جانشین برادر خود شده *

ذکر سلطنت داؤد خان بن سلیمان خان *

چون داؤد خان بر سریر حکومت بنگاله متمکن شد - پرگاروار محیط نقطهٔ سلطنت بنگاله گردیده - خطبه و سکهٔ قلمرو بنگاله بنام خود ساخت * و بواسطهٔ شرب مدام - و مصاحبت ارذال (۱) و اوباش - و کثرت خیول و خدم - و وفور استعداد و حشم - و فراوانی اسباب و دولت - و افزونی شان و مکنت - که چهل هزار سوار خوش اسپه - و سه هزار و سه صد

---

(۱) در نسخه‌های قلمی اردال *

زنجير فيل - و يک لک و چهل هزار پياده - از قسم تفنگچي و برق‌انداز و بان[1] انداز و کماندار - و بست هزار توپ - که ازان جمله اکثر قلعه شکن - و بسيار نوارهٔ جنگي - و ديگر آلات و ادوات حرب - که مستعد و موجود داشت - نخوت‌آرا شده - حوصلهٔ ممالک‌ستاني و کشورگيري بخاطر آورده - حواشي ممالک محمد اکبر پادشاه را مزاحمت رسانيد * هرچند دولتخواهان ازين امور مانع آمده - نسخهٔ نصائح خواندند - بگوش هوش نشنيد * منعم خان - المخاطب به خان‌خانان - که از طرف محمد اکبر پادشاه حاکم جونپور بود - و منصب پنجهزاري داشت - بحکم پادشاه متوجه بقلع و قمع داؤد خان شد - و او برخي از امراي مغل را پيشتر از خود گسيل کرد * داؤد خان از دريافت اين معني - لودي خان افغان را - که از امراي عمدهٔ او بود - بمقابلهٔ مغلان تعين نمود * در پتنه مقابلهٔ طرفين رو داده - چندي بجنگ پرداختند * آخرالامر فريقين بصلح راضي شده - هردو لشکر بولايت خودها مراجعت کردند * اما جلال‌الدين محمد اکبر پادشاه قبول صلح نه نموده - راجه تودرمل را - به[2] منصب هزاري سرفراز کرده - صاحب اهتمام بنگاله نموده - پيش خان‌خانان فرستاد - و امرايان و افواج ديگر را - بپاشيليقي[3] خان مذکور -

---

(۱) درنسخه‌هاي قلمي با انداز * (۲) درنسخه‌هاي قلمي که بجاي به *

(۳) درنسخه‌هاي قلمي بپاس سليقي - و اين بيمعني *

بنا بر استیصال داؤد خان نامزد کرد - و در باب تسخیر مملکت بهار مکرر فرمان به خان‌خانان اصدار فرمود * چون دران وقت میان داؤد خان و لودي خان في‌الجمله نزاعي بهم رسیده بود - لودي خان کوفته‌خاطر شده - به خان‌خانان ابواب ملائمت مفتوح داشته - نسبت محمد اکبر پادشاه اظهار اطاعت و انقیاد نمود * قتلوخان نام سرداري - که با لودي خان نفاق داشت - سلسلهٔ عداوت جنبانیده - به داؤد خان شکایت کرد - که او با امراي اکبري[1] سازش دارد - و در نهاني یکرو و یکداستان است * داؤد خان از اطلاع این معني به لودي خان عتابت[2] عجزآمیز نوشته - با خود متفق ساخته - پیش خود برد - و خلاف مروت کرده - لودي خان را - که بحسن راي و تدبیر (و) شجاعت و مردانگي معروف و موصوف بود - بقتل آورد - و خود با جمعیت تمام بکنار آب سون سر راه بر لشکر اکبر شاه گرفت - و جائي[3] که آب سون و سرو و گنگ الحاق یافته است بر روي دریا جنگ عظیم واقع شد * لمؤلفه -

برآمد ز داور برنا و پیر
شپا شاپ پیکان فشا فاش تیر *
چکا چاک خنجر بگردون رسید -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اکبري * (۲) در فرشته عتابات * (۳) در فرشته - " جائي که آب سون به گنگ ملحق میشد " *

جگر چاک شد خون به جیحون رسید *
تبرزین بخود(۱) یلان گشته غرق -
چو تاج خروسان جنگی بفرق *

عاقبت الامر اقبال اکبری غالب آمده - و افغانان منهزم شده - رو بگریز نهاده - به پتنه رفتند * و چند کشتی ایشان بدست مغلان افتاد * خان‌خانان هم متعاقب از دریا گذشته جلو ریز متوجه به پتنه شد - و آن قلعه را - که داؤد خان در وی متحصن گشته بود - محاصره کرده طرح جنگ انداخت * لمؤلفه -

چو بر قلعه افتاد شان طرح جنگ -
ز طرفین غریدن توپ و تفنگ *
ز آواز غریدن توپ و دود
چو ابر سیه کاندرو رعد بود *
ز باریدن گوله‌ها چون تگرگ
روان شد دران فوجها سیل مرگ *

چون این خبر به محمد جلال‌الدین اکبر پادشاه رسید - دانست که بی‌توجه او فتح قلعهٔ پتنه غیرممکن است - لهذا همت ملوکانه کار بسته - خود با جمیع شاهزاده‌ها و امرا در یک هزار کشتی نشسته - و رنگارنگ پوششها بر کشتیها افگنده - در عین بارش باران متوجه شد * و چون بحوالی پتنه رسید - خبر یافت

(۱) در نسخه‌های قلمی بجولان بالا بجای بخود یلان *

که عیش خان نیازي[1] - که از سرداران معتبر آن افغان بود - از قلعه برآمده - با خان‌خانان جنگ کرده کشته شد - و مردم قلعه در فکر گریز اند * پادشاه خان‌عالم[2] را با سه هزار سوار بفتح قلعهٔ حاجي‌پور تعین فرمود * و او بدان جا رفته - قلعه را از دست فتح خان انتزاع کرده - بتصرف آورد * داؤد خان - از دریافت فتح قلعهٔ حاجي‌پور - ایلچیان کاردان بدرگاه اکبري فرستاده - استعفاي جریمه نمود * اکبر شاه فرمود بعد ملازمت عفو تقصیرات خواهد شد - و اگر بملازمت نمي‌آید از سه کار یکي اختیار کند - یا خود تنها بمقابلهٔ من بیاید - یا یکي از امراي (خود) را تنها بفریسد[3] تا بامراي من جنگ کند - یا یک فیل جنگي بفریسد تا با فیل من جنگ نماید - هرکه مظفر شود ملک ازو باشد * داؤد خان - از استماع این پیام هراسان شده - صرفه در اقامت پتنه ندیده - وقت شب از دروازهٔ آهني برآمده - و بکشتي سوار شده - و اسباب و حشم را همان جا گذاشته - بجانب بنگاله گریخت * قلعهٔ حاجي‌پور و پتنه مفتوح شد - و محمد اکبر پادشاه بست و پنج کروه تعاقب منهزمان نموده -

---

(۱) در منتخب اللباب خافي خان چاپ کالج پریس سنه ۱۸۶۹ع نیازي نام طائفهٔ افغان نوشته * در نسخه هاي قلمي تیازي * (۲) در اسکوارت همچنین - در نسخه‌هاي قلمي اینجا جان عالم نوشته و جاي دیگر خان عالم * صفحه ۱۶۱ سطر ۵ بنگرند * (۳) بجاي بفرستد *

چهار صد زنجیر فیل داؤد خان با دیگر لوازم حشمت بدست بهادران مغل افتاده - هرکه گریخت جان بسلامت برد - ما بقی علف تیغ ساخته - مغعم خان را بضبط آن نواح و دفع[1] داؤد خان مامور ساخته - خود از دریاپور علم مراجعت افراشت * چون خان‌خانان به سکری‌گلی رسید - داؤد خان بیطاقت شده بجانب اوڈیسه گریخت * و بعضی از امرای اکبری - مثل راجه تودرمل وغیره - که دنبال او به اوڈیسه رفته بودند - از دست جنید خان - پسر داؤد خان - دو کرت شکست یافتند - و مغعم خان بر این معنی آگاه شده[2] خود بجانب اوڈیسه رفت * داؤد خان باستقبال برآمده - چون مقاربت فئتین رو داد هردو لشکر تعبیهٔ صفوف نمودند * لمؤلفه -

دلیران بمیدان کشیدند صف -
همه خنجر و تیر و نیزه بکف *
دو سو فوج قائم شده چون دو کوه -
یکی بی‌شکوه و دگر با شکوه *
نمودند هریک همی دستبرد -
هم از توپ و تیر و سنان زد و خورد *
ز خون دلیران هردو سپاه
روان گشته سیلی دران رزمگاه *

---

(۱) بجای ودفع درنسخه‌های قلمی واقع * (۲) درنسخه‌های قلمی شد *

بمیدان فتاده ز بس کشته‌ها -
بهر سو نمودار شد پشته‌ها *

گجرا[1] نام افغاني - که بشجاعت و تهور رستم وقت بود - و هراول فوج داؤد خان بار تعلق داشت - بر هراول خان‌خانان - که خان‌عالم بود - حمله‌هاي مردانه آورده - فوج هراول را برهم زد - و خان‌عالم را بقتل رسانید - (و) پاي ثبات هراول را متزلزل ساخت * و جمعي - که میان قُول و هراول بودند - از صدمهٔ داؤد خان برهم خورده - پناه بقُول بوده - باعث تفرقه نیز شدند * و خان‌خانان - با جماعهٔ قلیلي که مانده بود - مقابل با گجرا شده - بحسب اتفاق گجرا و خان‌خانان بیکدیگر رسیدند * لمؤلفه -

دو شمشیرزن چون بهم شد دو چار -
کشیدند تیغ از دو سو آبدار *
همي این بران وان برین زخم زد -
بدان سان که از جنگجویان سزد *
نشد بر زره‌ها یکي کارگر -
دگر بود در پیش رو شان سپر *
ز شمشیر گجرا سرانجام کار -
تن خان‌خانان شده زخمدار *

---

(۱) در اکبرنامه و طبقات اکبري گوهر *

دیگر یاران درمیان آمدند -
میان دو سردار حائل شدند *

خان خانان - با آن حال جنگ کنان - از معرکه بیرون رفته بایستاد - و چون لشکر متفرقه برو جمع شد - باز متوجه حرب گجرا گردید * قضا را در عین گرمي حرب تیري بر مقبل گجرا رسید * لمؤلفه -

چو گجرا دگر بار آمد بجنگ -
ز شست قضا شد کشاده خدنگ -
به پیشانیش چون رسید از صفا -
گذر کرد پیکان ز سوي قفا (۱) *
بر افتاد گجرا بمیدان چو کوه -
ز افتادنش گشت بیدل گروه *
چو دولت ز داؤد خان رو بتافت -
ز هر جانب ادبار بر وي شتافت *
گریزان (شد) از جنگ داؤد خان -
که دیگر نبودش ظفر را گمان *

داؤد خان - فیلان و جمیع اسباب حشم را گذاشته - به بیدلي تمام از میدان گریخت * همه اسباب بدست افواج مغل آمد * و راجه تودرمل وغیره امراي پادشاهي بتعاقب داؤد خان شتافتند *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي قفا *

داؤد خان - چون بنواحي دریاي چین رسید - در پاي قلعه - که کنار نهر کتک بود - پناه برد - و چون راه گریز مسدود بود - ناچار اهل و عیال را در قلعه گذاشته - خود کفن در گردن انداخته - و دل بر مرگ نهاده - بعزم جنگ برگشت * راجه تودرمل چگونگي حال را به خان خانان اعلام نمود * خان خانان بارجود زخمها بر جناح استعجال بانجا شتافت * اما داؤد خان بتوسط یکي از امرایان حرف صلح درمیان آورد - و چون بناي آشتي استحکام یافت - بملاقات منعم خان رفت * خان خانان - سلوک مروت و فتوت مرعي داشته - کمر (و) خنجر و شمشیر مرصع بجواهر قیمتي باو داده - ولایت اوڈیسه و کتک بنارس[1] را به داؤد خان مسلم داشته - باقي ممالک را متصرف شده - بشوکت و عظمت تمام مراجعت فرموده - ببلدهٔ ٹانده آمده - (به) امر حکومت پرداخت * چون در سفرات سابق - از عهد محمد بختیار خلجي تا زمان شیر شاه - بلدهٔ گور پاي تخت سلاطین بنگاله بود - و بواسطهٔ ناسازي آب و هواي انجا با مردم غیر بومي - افغانان خواص پور ٹانده را احداث نموده نشیمن گاه حکام ساختند - خان خانان - بفکر تعمیر بلدهٔ گور شده - بدان جا رفت -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي کتک و بنارس - مگر صحیح کتک بنارس - چه کتک را کتک بنارس نیز میگفتند - چنانکه در آئین اکبري و طبقات اکبري مذکور است *

و آن شهر را مجدداً تعمیر ساخته - نشیمن خود کرد * و در همان زودي از عدم موافقت آب و هواي انجا بیمار شده - در نوزدهم رجب سنه ۹۸۳ ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد * داؤد خان - از دریافت خبر وفات خان‌خانان - باتفاق افغانان باز بنگاله و بهار را متصرف گشت - و في‌الفور بعزم استخلاص خواص پور تانده آمد * امراي اکبري تاب توقف نیاورده - کلهم بیرون رفتند * داؤد خان باستقلال کمال بحکومت پرداخت *

حکومت نواب خان‌جهان در ممالک بنگاله و کیفیت قتل داؤد خان *

چون خبر وفات منعم‌خان خان‌خانان در دهلي رسید - محمد اکبر پادشاه حسین قلي خان ترکمان را - بخطاب خان‌جهان نواخته - بحکومت بنگاله تعین نمود * و چون خان‌جهان دران نواح رسید - خواجه مظفرعلي ترهتي - که نوکر بهرام‌خان بود و خطاب مظفرخان یافته نامزد بهار شده بتسخیر قلعهٔ رهتاس آمده بود - با لشکر بهار و ترهت و حاجي‌پور وغیره با وي ملحق شد * و جمیع امراي اکبري با آنها متفق شده عازم تسخیر قلعهٔ تیلیاگدهي و سکري‌گلي شدند * داؤد خان نیز - با لشکر قیامت اثر - دران محل که مابین گدهي و تانده است - بمقابلهٔ خان‌جهان شتافت * اما خان‌جهان - بحملهٔ اول

گدهي را مفتوح ساخته - قریب یک هزار و پانصد افغانان را بقتل درآورد - و متوجه آن موضع - که معسکر داؤد خان بود - شد * چون بعد بقرب مبدل گردید - پانزدهم شهر محرم سنه ۹۸۳ روز پنجشنبه - طرفین (۱) بآراستن صف سپاه قیام نمودند * لمؤلفه -

دو پرخاشگر صف برآراستند -
ستیزآوران جنگ میخواستند *
چو شد گرم بازار جنگ و ستیز -
کشیدند بر یک دگر تیغ تیز *
ز غریدن توپ و قهقاه بان
بلرزید بر خویشتن آسمان *

کالاپهاز - که از امراي نامدار داؤد خان بود - بر جورنغار (۲) خان جهان تاخته برهم زد - و مظفرخان بر برنغار (۳) داؤد خان رانده از جا برداشت (۴) - و دران حالت خان جهان بر قول داؤد خان حمله برد - و جنگ صعب درگرفت * لمؤلفه -

ده و ن برآمد دران رزمگاه -
بسي خلق شد کشته از دو سپاه *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي " طرفین صف بآراستن سپاه " * (۲) در نسخه‌هاي قلمي جورنغار * (۳) در نسخه‌هاي قلمي برانغار * (۴) در نسخه‌هاي قلمي برخواست *

ز بس کشته‌ها پشته‌ها گشته بود -
شد آثار روز قیامت نمود *
یل نامور خان‌جهان در نبرد
برآورد از فوج داؤد[1] گرد *
بهر سو که شمشیر افراختی
عدو را سر از تن جدا ساختی *
و زین سوی داؤد با تیغ تیز
بر آورد از فوج او رستخیز *
بهر سو که با تیغ رو می‌نهاد
به پایش سر خود عدو می‌نهاد *
اگر بر سواری زدی تیغ کین -
دو پاره شدی تا بقربوس زین *
وگر نیزه بر سینهٔ کس زدی[2] -
سنانش ز پشتش ترازو شدی *
به نیروی بازوی[3] آن شیر مست
بسی را بکشت و بسی را بخست *
و لیکن چو اقبال یاری نکرد -
بمیدان قدم استواری نکرد *

---

(۱) در نسخه‌های قلمی اوداد بجای داؤد * (۲) مؤلف قافیهٔ زدی با شدی جائز داشته * (۳) بجای بازوی شاید که بازویش باشد *

هزیمت شد و مال و اسباب باخت -
دو اسپه بسوي ري ادبار تاخت *

چون همای فتح و ظفر بر لشکر اکبر شاه سایه انداخت - و داؤد خان از معرکه فرار نمود - بهادران لشکر خان‌جهان - تعاقب از دست نداده - دنبال نمودند - تا آنکه داؤد خان را - اسیر دستگیر نموده - نزد خان‌جهان آوردند - و خان‌جهان - وجودش را مایهٔ فتنه و فساد دانسته - حکم بقتل او کرد * لمؤلفه -

سرش را بریدند از تیغ کین -
شد از خون داؤد رنگین زمین *
شده تخت شاهي ز شاهان تهي -
ز بنگاله شد ختم نام شهي *

جنید خان - پسر داؤد خان - که زخم گران برداشته از معرکه بدر رفته بود - بعد دو سه روز تن مجروح او از روح تهي گردید * خان‌جهان آن قدر ممالک - که در ضبط خان‌خانان بود - بقبض درآورده - تمامي فیلان افغانان را با دیگر غنائم بخدمت اکبر پادشاه مرسول داشته * و مظفر خان - نقارهٔ مراجعت نواخته - به پتنه رفته - در سنه ۹۸۴ متوجه تسخیر قلعهٔ رهتاس گشت *

کیفیت مستاصل شدن بعضي امراي داؤد خان *

چون مظفرخان عازم مراجعت بسمت پتنه شد - در اثناي راه

محمد معصوم خان را بر سر حسین‌خان افغان - که دران نواح بود - گسیل کرد - و او حسین خان را گریزانیده در پرگنه - که جاگیر او بود - درون قلعه فرود آمد - و کالاپهاز با هشت صد سوار بر سر معصوم خان آمده محاصره کرد * معصوم خان فرجهٔ دیده دیوار عقب قلعه را شگافته برآمد - و با کالاپهاز جنگ درداد * قضا را در عین گرمی جنگ فیل ادبار - که فیل جنگی کالاپهاز بود - بخرطوم اسپ معصوم خان را زیر کرد - و او را پیاده ساخت * دران اثنا جوانان تیرانداز بضرب تیر فیلبانش را کشتند - و فیل بی‌فیلبان[1] بحسب اتفاق بر فوج خود حمله کرد - و بسیاری از افغانان را هلاک و پامال ساخت * ازین سبب شکست بر افغانان افتاد - و کالاپهاز کشته شد - و فیل او باز گردید * ولایت اوڈیسه و کتک‌بنارس و تمامی ممالک بنگاله و بهار - باهتمام و سعی خان‌جهان بالتمام داخل دیوان محمد اکبر پادشاه شد - و دولت سلاطین بنگاله اختتام و انقراض پذیرفت - و دیگر کسی صاحب سکه و خطبه دران ممالک نشد * و امرای بزرگ افغانان - بطور[2] حسین خان و کالاپهاز - چنانکه ذکر شد - یکتمام مستاصل شدند - و بعضی باقصای ممالک بنگاله در جنگلها خزیدند * در سنه ۹۸۷ خان‌جهان ترکمان داعی حق را لبیک اجابت گفت - و افغانانی - که نام و نشان شان مفقود بود -

---

(۱) در نسخه‌های قلمی بی‌فیلبانان * (۲) در فرشته مثل *

سر از گوشها برآورده - مکرر در فکر امارت و ایالت شدند * ازان جمله عثمان خان نام - سردار عمدهٔ[1] افاغنه - باجتماع افغانان پرداخته - سر بشورش برداشت * محمد اکبر پادشاه خان‌اعظم مرزا عزیز کوکه (را) با دیگر امرای عمده بر ممالک بنگاله و بهار تعین نمود * و او مساعی جمیله در قلع و قمع افاغنه بتقدیم رسانید * و چون دفع مادهٔ فساد افاغنه بکلی صورت نمی‌بست - لهذا در سنه ۹۹۰ شهباز خان کنبو[2] بکومک افواج سابق لاحق گشت - و با عثمان‌خان جنگها رو داد * و افواج قاهره دست از قتل و اسیر (و) غارت و نهیب آن جماعه نمی‌کشیدند * بالجمله در حین حیات اکبر شاه دولت افاغنه رو بزوال نهاد - اما چون استیصال کلی نشده بود - بعد شنقار شدن اکبر پادشاه - که در سنه ۱۰۱۴ - هزار و چهارده - هجری وقوع یافته بود - عثمان خان خروج نموده آب رفته را در جوی شمشیر آورد * و قریب بیست هزار افغان فراهم آورده - خطبهٔ آن نواح بنام خود خوانده - و بغرور جمعیت موفور دست و پا زدن آغاز نهاد * و امرای پادشاهی را - که درین ملک بودند - بحساب نه آورده - بر ممالک محروسهٔ پادشاهی دست تطاول دراز کرد *

اکنون خامهٔ بدائع‌نگار بتحریر حالات ناظمان بنگاله - که از پیشگاه آسمان‌جاه پادشاهان چغتائی بخلاع نظامت بنگاله مخلع

---

(۱) بعد لفظ عمده درنسخه‌های قلمی بر نوشته * (۲) بعض کمبوه خوانند *

شده - لوای حکومت برافراشته - این دیار را از خس و خاشاک وجود اشرار پرداخته اند - می‌پردازد *

روضهٔ ثالث در ذکر حکومت ناظمانی که از حضور سلاطین تیموریهٔ دهلی بنظامت بنگاله ممتاز شدند *

نظامت راجه مان سنگه *

چون - بتاریخ نوزدهم جمادی الثانی سنه ۱۰۱۴ هجری - نورالدین محمد جهانگیر پادشاه - در ارک مستقرالخلافهٔ اکبرآباد - بر اریکهٔ سلطنت جلوس فرمود - ازانجا که خبر طغیان عثمان خان متواتر از روی وقائع و اخبار و عرائض امرا رسیده بود - هم در روز جلوس راجه مان‌سنگه را خلعت فاخره با چارقب و شمشیر مرصع و اسپ خاصه عطا فرموده - بنظامت صوبهٔ بنگاله امتیاز بخشید - و وزیرخان بدیوانی و تنقیح این صوبه مباهات اندوخت * بعد رسیدن درین ملک - عثمان بدگوهر مبادرت بر مبارزت نمود - و در یکدگر جنگها واقع شد * عثمان بجبرگی و خیرگی تمام سلوک غائبانه می‌نمود * چون ایام جنگ امتداد کشید و استیصال افاغنه میسر نشد - لهذا در همان سال جلوس راجه مان‌سنگه را ازین خدمت خلع فرمودند - و قطب‌الدین خان کوکلتاش - بخلعت و کمر عقلل و اسپ با زین مرصع - جیغهٔ افتخار بر تارک اعتبار زد * نظامت راجه مان‌سنگه هشت ماه و چند روز بود *

نظامت قطب‌الدين خان *

چون قطب‌الدين كوكلتاش - نهم شهر صفر سنه ۱۰۱۵ - بخلعت نظامت صوبهٔ بنگاله و منصب پنجهزاري ذات و سوار و دو لک روپيه مدد خرج خان مذكور و سه لک روپيه مدد خرج كومكيان - سرمايهٔ افتخار اندوخت * بعد رخصت شدن از حضور والا درين ملک رسيده - هنوز چند ماه بيش نگذشته بود - كه از دست علي قلي بيگ استجلّو - كه مخصوص بخطاب شيرافگن خان بود - كشته شد * و تفصيل اين اجمال آنكه - علي قلي بيگ استجلّو سفرچي شاه اسمٰعيل پسر شاه طهماسپ صفوي بود * بعد فوت شاه اسمٰعيل - از راه قندهار به هندوستان آمده - در ملتان به عبدالرحيم خان خان‌خانان - كه متوجه فتح تبّته و ملک سند بود - ملازمت نمود * خان‌خانان او را غائبانه در سلک بندگان پادشاهي منسلک ساخت - و او دران يورش مصدر ترددات نمايان و خدمات شايان گرديد * چون خان‌خانان مظفر و منصور ازان يورش مراجعت بحضور نمود - حسب‌الالتماس او بمنصب لائق سرفرازي يافت - و درهمان ايام صبيهٔ مرزا غياث[1] بيگ طهراني را - كه مسماة[2] مهرالنسا نام بود - نامزد او كردند *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي عنايت بيگ - مگر در ديگر كتب تاريخ غياث بيگ *

(۲) لفظ مسماة اينجا بيكار - و بود بجاي داشت درست *

و وقتي که حضرت عرش‌آشیاني از اکبرآباد متوجه فتح دکن شدند - و شاهزادهٔ ولي‌عهد باستیصال رانا[1] دستوري یافت * علي قلي بیگ بکومک شاهزاده متعین گشت - و آن جناب - التفات تمام بحال او مبذول فرموده - بخطاب شیرافگن خان اختصاص بخشیدند * و بعد جلوس بر اورنگ جهانباني - جاگیر او در بردوان بصوبهٔ بنگاله عنایت فرموده او را بدان صوب رخصت کردند * بعد ازان - چون دنائت طبع و فتنه‌جوئي و بدخوئي او معروض حضور شد - لهذا قطب‌الدین خان را در وقت رخصت بنگاله اشارتي رفته بود که اگر او را بر جادهٔ صواب راسخ‌قدم و ثابت‌قدم بینند فبها و الا نه[2] روانهٔ درگاه فلک‌اشتباه سازد - و اگر در آمدن تعلل نماید بسزا رساند * چون قطب‌الدین خان به بنگاله رسید - آخر از حرکات و سکنات و طرز معاش او بدگمان شد * هرچند حضور خود طلب نمود - عذرهاي نامسموعه[3] پیش آورده نیامد * قطب‌الدین‌خان حقیقت را بدرگاه والا عرضداشت نمود * فرمان صادر شد که بنوعي که در هنگام رخصت حکم شده بود - سزاي ناهنجاري در دامن روزگارش نهد * خان مذکور - بمجرد ورود فرمان - بلا توقف - جریده بر سبیل یلغار متوجه بردوان شد * شیرافگن خان - از دریافت خبر رسیدن خان موصوف - جریده

---

(۱) ای رانای اودي‌پور * (۲) نه بیکار * (۳) صفت بصیغهٔ مؤنث آورده برعایت موصوف - مگر آن جمع فارسي است *

با دو کس جلودار باستقبال شتافت * و در وقت ملاقات - مردم قطب الدین خان هجوم آورده چون انگشتری دور او فرا گرفتند * او گفت این چه سلوک و کدام روش است * خان معزی الیه[1] - مردم را از هجوم مانع آمده - تنها همراهش شده - بسخن پرداخت * شیرافگن آیهٔ دغا از صفحهٔ حال مطالعه نمود * پیش ازان که از طرف ثانی حرکتی رو دهد - علاج واقعه قبل وقوع واجب دانسته - بچستی تمام شمشیری بر شکم قطب الدین خان زد - که روده و احشایش بیرون افتاد * خان مسطور - بهر دو دست شکم خود را گرفته - آواز[2] بر آورد که مگذارید که این حرامخوار بیرون رود * آئینه خان نام کشمیری - که از بنده‌های عمدهٔ او بود[3] - اسپ را برانگیخته شمشیری بر فرقش زد * شیرافگن خان بهمان حال بیک ضرب کار او هم باتمام رسانید * درین وقت ملازمان قطب الدین خان - از اطراف هجوم آورده - بزخمهای پیهم کارش ساختند * این شیرافگن خان همان است که زن او نورجهان - بیگم جهانگیر پادشاه - مشهور السنهٔ خاص و عام است * یکی از شعرا گوید -

نورجهان گرچه بصورت زن است
در صف مردان زن شیرافگن است -

---

(۱) در نسخه‌های قلمی معزالیه * (۲) در نسخه‌های قلمی او را *
(۳) در نسخه‌های قلمی بود او *

بعد کشته شدن قطب الدین خان نظامت صوبهٔ بنگاله به جهانگیر قلي خان - که ناظم صوبهٔ بهار بود - تفویض گردید - و اسلام خان بجاي او بحکومت صوبهٔ بهار اختصاص یافت *

نظامت جهانگیر قلی خان *

در اواخر سنه ۱۰۱۵ - (که) سال دویم[1] از جلوس جهانگیري بود - جهانگیر قلي خان - که ناظم صوبهٔ بهار بود - بحکومت بنگاله بلندپایگي یافت * و او لاله بیگ نام داشت - (و) از غلام زاده هاي میرزا حکیم بود * بعد وفات میرزا - بخدمت حضرت عرش آشیاني پیوست - و آن حضرت بشاهزادهٔ بلنداقبال - نورالدین محمد جهانگیر - مرحمت فرمودند * صاحب نعش قوي بود - و کارهاي عمدهٔ ازو متمشي میگشت - و در امور مسلماني و حق پرستي رسوخ تمام داشت * بعد رسیدن در بنگاله - هنوز بضبط و ربط کما ینبغي نپرداخته بود که لشکر اجل برسرش تاخت * حکومت او یک سال و چند ماه بود * چون خبر وفات او بحضور رسید - اسلام خان - ولد شیخ بدرالدین فتحپوري - که نظامت صوبهٔ بهار داشت - بحکومت این دیار امتیاز یافت * و حکومت صوبهٔ بهار و پتنه به افضل خان - ولد شیخ ابوالفضل علامي - مقرر گردید *

---

(۱) دیگر جا دویم نوشته *

حکومت نواب اسلام خان و کیفیت قتل عثمان خان *

چون - سال سیوم از جلوس - نظامت صوبهٔ بنگاله به اسلام خان تفویض یافت - در باب اطفای نائرهٔ شورش و طغیان عثمان خان تاکید بلیغ شد * خان موصوف - بعد رسیدن در جهانگیرنگر - به تنظیم و تنسیق ممالک پرداخت * چون حسن انتظام و ربط و ضبط امور نظامت معروض حضور گردید - لهذا - سال چهارم از جلوس - بپاداش حسن خدمت - بعنایات منصب پنجهزاری ذات و سوار سر امتیاز باوج فلک سود * خان موصوف انواج گران - بسرکردگی شیخ کبیر و شجاعت خان - ترتیب نموده - باستیصال آن مایهٔ طغیان - یعنی عثمان خان - بر گماشت - و دیگر امرای نامدار - مثل کور خان پسر قطب الدین خان کوکه - و افتخار خان - و سید آدم بارهه - و شیخ اچهه - و معتقد خان - و پسران معظم خان - وغیره بندههای پادشاهی - بکومک مقرر گشتند - چون بحدود متعلقهٔ عثمان رسیدند - نخست میانجی سخن‌دان[1] بتدابیر اصلاح مزاج نکبت‌امتزاج[2] آن مایهٔ طغیان نوستاد - تلقی شاهوار نصائح ارجمند را گوشوارهٔ گوش داش ساختند - ازانجا که آن بد سرشت در اصل جوهر ناقابل (بود) - و لیاقت شناخت این

---

(۱) در نسخههای قلمی سخن دانا - (۲) در نسخههای قلمی نکبت -

جوهر نداشت - قدر این شبچراغ ندانسته - خزف‌پاره‌هاي افکار لایعني را در کیسهٔ ادبار خود فراهم آورد - و در مقابل آن گوهر تابان شبهٔ مزخرفات خود را در چید - و فرستاده را بی نیل[1] مقصود رخصت مراجعت داد - و خود آمادهٔ قتل شده - سمند مبادرت (و) مبارزت را گرم‌مهمیز ساخته - بر کنار نالهٔ[2] پر از لاي و خلیش جنود ادبار آراست * چون خبر این جرأت و بي‌تمیزي او سامعه‌آشوب امراي جهانگیري شد - سال هفتم از جلوس - اواخر ماه ذیحجه سنه ۱۰۲۰ - بتسویهٔ صفوف اقبال پرداخته - قدم تهور در میدان جلادت و شجاعت افشردند * و ازان طرف عثمان نیز - ترتیب افواج شقاوت امتزاج نموده - در عرصهٔ ادبار بمقابلهٔ اقبال صفوف قتال پیراست * بهادران رزمجو - از طرفین بمقابله و مجادله پرداخته - داد بسالت و شجاعت دادند * لمؤلفه -

صفوف از دو سو گشت چون رو برو
فتادند در یکدگر سو بسو *
ز توپ و تفنگ و سنان و ز تیر
شده گرم هنگامهٔ دار (و) گیر *
ز بس دود و از گرد تا آسمان
ممیز نمي شد زمین و زمان *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي بی نیل در مقصود * (۲) در نسخه‌های قلمي بعد لفظ نالهٔ حرف گه نوشته *

شد از شور و غوغای هردو سپاه
همه عرصهٔ حشر آن رزمگاه *
روان هر طرف گوله و تیر و بان
ز جنگ‌آوران کرد خالی جهان *
تن پهلوانان طپان[1] هر طرف
چو مرغان مذبوح در هر دو صف *

در عین گرمی هنگامهٔ جنگ و بارش تیر و تفنگ - عثمان - پردلی[2] بکار برده - فیل مست جنگی پیشا پیش خود گرفته - بر فوج هراول حمله آورد * بهادران نبردآزما - پای ثبات افشرده - دست باستعمال سیف و سنان کشاده - کارنامهٔ رستم و سام طی کردند * سید آدم بارهه و شیخ اچهه - که سرداران فوج هراول بودند - داد مردی داده جان‌نثار شدند * درین وقت چپقلش از طرفین در صفوف رو داد * افتخار خان سردار صف برنغار[3] - و کشور خان سردار فوج جرنغار[4] - با جمعی کثیر از نمکخواران - بساغر شهادت رحیق سقاهم ربهم شراباً طهورا پیمودند - و از صفالغان نیز جم غفیری بدار الجهنم شتافتند * عثمان چون دید که چندین از سران و نامداران فوج پادشاهی سرشار جام شهادت شدند - و صفوف از مردان

---

(۱) صحیح تپان * (۲) در نسخه‌های قلمی بزدلی * (۳) در نسخه‌های قلمی بران غار - صفحه ۱۶۵ سطر ۱۳ نیز بنگرند * (۴) در نسخه‌های قلمی جرانغار - صفحه ۱۶۵ سطر ۱۲ نیز بنگرند *

کار خالي شد - بار دیگر بچه نام فیلي مست را پیش رو داشته - خود بر فیل عماري‌دار سوار شده - بذات خود بر فوج هراول تاخته - حمله‌هاي پیهم نمود * ازین طرف شجاعت خان - با خویشان و برادران خود - بمقابله و مدافعه پرداخته - لوازم شجاعت و تهور بتقدیم رسانید (۱) * اکثري از خویشانش راوق شهادت نوشیدند - و بسیاري زخمهاي چهره‌افروز برداشته دست از کار کشیدند * چون آن فیل به شجاعت خان رسید - خان موصوف اسپ را جولان داده نیزه بر خرطوم فیل زد - و بچابکي تمام تیغ از کمر کشیده دو زخم متواتر بر مستکش فرود آورد - و چون برمتصل شد - جمدهر کشیده دو زخم دیگر رسانید * فیل - از غایت مستي پرواي این حربه‌ها نکرده - بغضب تمام پیش آمد - (و) راکب و مرکوب را زیر کرد * آن شجاع - چستي کار برده - سبک از اسپ جدا شده - راست بایستاد * درین حالت جلودار خان مسطور شمشیر دودستي بر دست فیل زد - و زخم کاري افتاد - چنانکه فیل بزانو درآمد * شجاعت خان - بمدد کاري جلودار - فیلبانش را بزیر انداخت - و بجمدهر زخم دیگر بر خرطوم فیل زد * فیل ازین زخم فریادکنان گریخت - و قدمي چند رفته بیفتاد * اسپ شجاعت خان صحیح و سالم برخاست - و خان مذکور برنشست * مقارن این حال - فیلي دیگر بر علمدار تاخته معه علم زیر کرد *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رسانیدند *

شجاعت خان آواز داد که خبردار مردانه باش من زنده ام اینک رسیدم * جمعي که گرد پیش علمدار بودند پردل شده حربه‌های کاري انداخته - فیل را مجروح ساخته گریزانیدند - و علمدار را سوار ساختند * درین وقت که جنگ کوته‌یراق درمیان آمده - اکثري شهید و بقیة السیف جریح شده طاقت دست جنبانیدن نداشتند * اقبال پادشاهي بجلوه در آمد - گلولهٔ تفنگي بر پیشانی عثمان بدنهاد خورد - و او را بر عماري نگونسار ساخت * اگرچه دانست که جانبر نیست - با این هم لشکر را ترغیب جنگ میکرد * و چون آثار مغلوبیت از ناصیهٔ بخت خود مشاهده نمود - عنان ادبار منعطف ساخته - با رمق خشاشه به بنگاله رسید * و افواج منصور تا[1] لشکرگاه بتعاقب پرداخته عنان کشیدند * عثمان نیمي از شب گذشته بگذشت * ولي خان برادرش و مبارز خان پسرش - خیمه و لوازم حشم را همان جا گذاشته - لاش آن بدمعاش را برداشته - بمخیم خود شتافتند * شجاعت خان بدریافت این واقعه ارادهٔ تعاقب نمود - اما دولتخواهان - عذر کوفتگي و ماندگي لشکر و تجهیز و تکفین مقتولان و تیمار مجروحان در پیش آورده - دران روز مصلحت تعاقب ندادند * مقارن این حال - معتقد خان - که در آخر بخطاب لشکرخاني سرفراز گشته - و عبد السلام خان - پسر عبد المعظم خان - وغیره بندهاي پادشاهي - با سه صد

---

(۱) در نسخهاي قلمي تا *

سوار و چهار صد بندوقچي تازه در رسيدند * شجاعت خان - اين مردم را همراه گرفته - بتعاقب آن گروه شقاوتپژوه پرداخت * ولي خان - قانيه بر خود تنگ ديده - پيغام كرد كه مايهٔ اين طغيان عثمان بود - نتيجهٔ كردار خود يافت - و ما همه تابع فرمانيم - اگر پيمان امان يابيم - سر بر آستان نهاده - فيلان عثمان را برسم پيشكش بگذرانيم * شجاعت خان و معتقد خان - دلداري نموده - عهود (و) مواثيق درميان آوردند * روز ديگر ولي خان و ممريز خان با جميع برادران و خويشان بملاقات شجاعت خان آمدند - و چهل و نه زنجير فيل پيشكش گذرانيدند * شجاعت خان و معتقد خان - آنها را همراه گرفته - مظفر و منصور در جهانگيرنگر به اسلام خان پيوستند (۱) * اسلام خان عرضداشت متضمن نويد اين فتح در اكبرآباد بحضور پادشاه ارسال داشت - شانزدهم شهر محرم سنه ۱۰۲۱ بحضور شاهنشاهي گذشته بمطالعه درآمد * و در جلدوي چنين خدمت نمايان بمنصب ششهزاري - و شجاعت خان باضافهٔ منصب و (خطاب) رستم‌زماني - سرفراز شدند - و سائر بندهاي پادشاهي - كه در استيصال عثمان خان مصدر ترددات نمايان شده بودند (۲) - هر يكي بمناصب ارجمند ممتاز شدند * طغيان عثمان خان هشت سال بود - و در سال هفتم از جلوس - مطابق سنه ۱۰۲۲ هجري - استيصال او بوقوع آمد * و سال

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي پيوست * (۲) در نسخه‌هاي قلمي بود *

هشتم از جلوس - اسلام خان را با مردم مگ - که حیوان بصورت انسان اند - جنگ درمیان آمد * جمعي از مردم مگ را - که در قید آمده بودند - همراه پسر خود - هوشنگ خان - بحضور پادشاه ارسال داشت * و در همان سال - که سنه ۱۰۲۲ هجري باشد - در بنگاله داعی حق را لبیک اجابت گفت - و حکومت این ملک به قاسم خان برادر او تفویض یافت *

نظامت قاسم خان *

چون حکومت بنگاله به قاسم خان - برادر اسلام خان - مقرر گردید - پنج سال و چند ماه متکی وسادهٔ نظامت بوده - چون آشامیان - در حدود ممالک محروسه - سر بشورش برداشته - سید ابابکر را از جمدهر (؟) دستگیر کرده بردند - و تدارک این معني کما حقه از خان موصوف متعذر شد - لهذا خان مذکور معزول شده - و ابراهیم خان فتح جنگ بانجام امور این ملک مقرر گشت *

نظامت ابراهیم خان و آمدن شاه‌جهان در بنگاله *

ابراهیم خان فتح جنگ در سنه ۱۰۲۷ - مطابق سال سیزدهم جلوس والا - بحکومت صوبهٔ بنگاله و ولایت اوڑیسه سربلند گردید * و وي احمد بیگ خان - برادرزادهٔ خود را - حاکم اوڑیسه نموده - خود در جهانگیرنگر طرح اقامت انداخت - (و) در رتق و فتق امور ملکداري پرداخت * چون در زمان حکومت او واقعات سترگ رو داد - لهذا اجمالاً بتفصیل آن مي پردازد - سال هفدهم

از جلوس سنه ۱۰۳۱ - بعرض پادشاه جهانگیر رسید که دارای ایران عزم انتزاع قلعهٔ قندهار دارد - بنا بران زین‌العابدین - بخشی احدیان - در برهانپور نزد شاهزاده شاهجهان فرمان باین مضمون رسانید که شاهزاده - بر جناح استعجال - با افواج و توپخانه و افیال - متوجه ملازمت حضور گردد * شاهزاده - از برهانپور نهضت فرموده - در ماندو رسیده - معروض داشت که موسم برسات نزدیک است - ایام بارش در قلعهٔ ماندو[1] گذرانیده - متوجه درگاه خواهد شد * و پرگنهٔ دهولپور را بجاگیر خود التماس نمود - و دریا خان افغان را بحراست انجا تعین فرمود * چون پیش از وصول عرضداشت - در همان ایام - حضرت خدیو جهان صبیهٔ نورمحل را - که از شیرافگن داشت - برای شاهزاده شهریار خواستگاری فرموده بودند - و پرگنهٔ مذکور بالتماس نورمحل بجاگیر شهریار تنخواه شده - شریف الملک - ملازم شاهزاده شهریار - قلعهٔ دهولپور را بتصرف خود داشت * مقارن آن دریاخان رسیده خواست بر قلعه دست تصرف دراز کند - از طرفین نائرهٔ قتال اشتعال یافت * قضارا تیری بر حدقهٔ شریف الملک رسیده چشمش را از نور عاطل ساخت * وقوع این واقعه باعث برهمی مزاج بیگم شده - آتش فتنه بالا گرفت - و بتحریک بیگم خدمت قندهار به شهریار تعلق یافت * و میرزا

---

(۱) در نسخه‌های قلمی ماندو و گذرانیده - در سیر المتأخرین و منتخب اللباب قلعهٔ ماندو *

رستم[1] صفوي باتالیقی شاهزاده و سپه سالاری لشکر ممتاز گردید * شاهجهان - از دریافت اشتعال آتش فساد - افضل خان - خلف ابوالفضل علامي - را - که بعد عزل از صوبهٔ بهار بدیوانی شاهزاده امتیاز یافته بود - معه عرضداشت روانهٔ حضور ساخت - تا بآبیاري ملاطفت و مدارا هیجان غبار فتنه را تسکیني دهد - و آزرم و ادب از میان نرود * ازانجا (که) بیگم در مزاج پادشاه تصرف تمام داشت - او را راه سخن نداده بحصول مطالب رخصت مراجعت داد - و بمنصدیان درگاه اعلی حکم[2] شد که محالات متعلقهٔ شاهجهان را - که در سرکار حصار و میان دواب واقع[3] است - بجاگیر شهریار تنخواه نمایند - و بشاهزادهٔ بلنداقبال فرمان شد که صوبهٔ دکن و گجرات و مالوه بآن فرزند عنایت شد - ازین صوبجات در هر جا که خواهند اقامت نموده بضبط آن حدود پردازند * و جمعي از بندهها را بجهت یورش قندهار طلب شده است - بر سبیل استعجال روانهٔ حضور نمایند * و غرهٔ خورداد سال هجدهم از جلوس والا سنه ۱۰۳۲ - آصف خان بصاحب صوبگي ممالک بنگاله و اوڈیسه دستوري یافت * چون صبیهٔ آصف خان در عقد ازدواج شاهجهان بود - بعضي مگس طینتان - آصف خان را بجانبداري

---

(۱) در منتخب اللباب همچنین مگر در نسخههای قلمي انجا نسیم صفوي و جائی دیگر رستم صفوي * صفحه ۲۰۵ سطر ۴ بنگرند *

(۲) در نسخههاي قلمي حاکم * (۳) در نسخههای قلمي واقعه *

شاهجهان متهم داشته - بیگم را باین آوردند که مهابت خان را - که از قدیم با آصف خان خصومت دارد - و با شاهجهان بی اتفاق است - از کابل باید طلبید - و فرامین عالم‌مطاع و نشانهای بیگم بطلب او صادر گردید * مهابت خان - از کابل رسیده - بسعادت ملازمت حضور سرمایهٔ افتخار اندوخت * و به شریف[1] - وکیل شاهزاده پرویز - حکم شد که بسرعت تمام شتافته - شاهزاده پرویز را با لشکر صوبهٔ بهار بحضور آرد * و چون بیگم از جدائی برادر اضطرار خاطر داشت - همان سال دویم ماه آذر حکم شد که آصف خان عطف عنان نموده بدرگاه رسد * القصه شاهجهان - از دریافت خبر مقدمات مذکور و بی التفاتی حضرت شاهنشاهی و نقار خاطر نورجهان بیگم - مقرر نمود که قاضی عبد العزیز - متوجه درگاه والا شده - مطالب ایشان را بعرض همایون رساند - و پیش از فراهم آمدن عساکر از اطراف و اقطار ممالک و رسیدن شاهزاده پرویز - خود بخدمت پدر بزرگوار شتابد - بحتمل که غبار فتنه فرو نشیند * فی الجمله قاضی موصوف بر کنار آب لودیانه داخل لشکر فیروزی شد* ازانجا که خاطر همایون باغوای بیگم آشفتگی تمام داشت - قاضی را بار حضور نداده - به مهابت خان حکم شد که او را مقید دارد * درین نزدیکی شاهجهان هم - بافواج فراوان - بنواح اکبرآباد - در فتحپور مضرب خیام ساخت - و موکب

---

(۱) شاید که شریف خان باشد - صفحه ۲۰۴ سطر ۱۶ بنگرند *

اقبال پادشاهي از سرهند معاودت فرمود - و سائر امرا و منصبداران از محالات جاگیر خودها آمده - بسعادت زمین‌بوس فائز شدند و تا رسیدن بدارالخلافهٔ دهلي جمعیت موفور فراهم آمد - و هواداري فوج به عبدالله خان مقرر گشته - حکم شد که یک گروه پیشتر از اردوي معلی فرود آمده باشد - اما شاهجهان - مآل‌اندیشي فرموده - بخود قرار داد که اگر باین جمعیت اندوه بمقابله شتابد - احتمال دارد که کار بجائي رسد که تدارک‌پذیر نباشد - لهذا با خان‌خانان و بسیاري از بندهها - از راه راست عطف عنان نموده - بست گروه جانب جنوب شتافتند - و راجه بکرماجیت و داراب[2] خان پسر خان خانان را - با جمعي از بندهها - بمقابلهٔ لشکر فیروزي گذاشتند - تا اگر فوجي - بتحریک بیغم - بتعاقب تعین شود - نامبردهها سد راه آنها شوند - تا وقتي که فتنه اطفا پذیرد - و تاریخ بستم جمادي‌الاول سنه ۱۰۳۲ خبر معاودت شاهزاده شاهجهان معروض حضور گردید - بیغم - بتحریک مهابت‌خان - آصف خان و خواجه ابوالحسن و عبدالله خان و لشکر خان و فدائي خان و نوازش خان وغیره (۱) - با جمعیت بست و پنج هزار سوار - بمقابله برگماشت - و ازان طرف راجه بکرماجیت و داراب خان - ترتیب افواج نموده - در برابر

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي - اسپرلي و سلطنت‌خان - (۲) در نسخه‌هاي قلمي دارخان - و پائین دراخان و دراخان -

آمدند - و از طرفین بجنگ تیر و تفنگ اقدام نمودند * چون عبدالله خان با شاهجهان یکدل بود - اقرار[1] داشت که - هرگاه افواج باهم مقابل شوند - بوقت فرصت - خود را بخدمت شاهزادهٔ والا تبار رسانم * درین وقت تابو یافته جلوریز بلشکر شاهزاده پیوست * راجه بکرماجیت - که (بر) ارادهٔ عبدالله خان مطلع بود - شادان و فرحان نزد داراب خان شتافت - تا نوید آمدن او رساند * قضارا گلولهٔ تفنگ بر پیشانی راجه رسید - فی‌الفور بیفتاد * ازین ممر سررشتهٔ انتظام افواج شاهزاده از هم گسیخت * با آنکه مثل عبدالله خان سردار - بنای فوج هراول پادشاهی را منهدم ساخته - بلشکر شاهزاده متفق شده بود - تا هم داراب خان وغیره - سرداران لشکر - پای همت خود را بر جای داشتن نتوانستند * ازان طرف رفتن[2] عبدالله خان و ازین طرف کشته شدن راجه بکرماجیت افواج را از نسق انداخت - و دست و دل لشکریان از کار رفت * آخر روز افواج طرفین بجای خودها رفته قرار گرفتند * الحاصل موکب شاهنشاهی از اکبرآباد بصوب اجمیر نهضت فرمود - و شاهزاده شاهجهان بجانب ماندو رایت مراجعت برافراشت * و بست و پنجم ماه مذکور شاهزاده پرویز را با عساکر بیشمار بتعاقب شاهجهان رخصت نمودند *

---

(۱) بجای اقرار شاید که قرار باشد * (۲) در نسخه‌های قلمی قبل لفظ رفتن و کشته شدن حرف از نوشته و آن مخل معنی *

عنان اختیار شاهزاده و نظم و نسق امور عساکر بصوابدید رای مهابت خان مفوض شد * چون شاهزاده پرویز - با عساکر نصرت مآثر - از کریوهٔ چاندا عبور نموده - بولایت ماندو درآمد - شاهجهان - با جمعیت خود - از قلعه فرود آمدند - و رستم خان را با جمعی بمقابله فرستادند * بهاءالدین برقنداز - از مخصوصان رستم خان - که در سلک بندگان منسلک بود - از مهابت خان عهود (و) مواثیق گرفته - در کمین فرصت نشست * وقتی که افواج طرفین برابر هم صف آرا شدند - رستم خان - اسپ برانگیخته - خود را بلشکر پادشاهی ملحق ساخت * این رستم خان بدسرشت را - شاهزادهٔ والا قدر از منصب سه بستی (۱) بوالا پایهٔ پنجهزاری و خطاب رستم خانی نواخته - بصوبه داری گجرات سرفراز فرموده بودند - و اعتماد کمال بروی داشتند * درین وقت که او را سالار سپاه ساخته بمقابلهٔ شاهزاده پرویز تعین فرمودند - حقوق تربیت چندین ساله را بر طاق بیوفائی گذاشته - به مهابت خان پیوست * از وقوع این حرکت افواج شاهزاده یکقلم برهم خورد - و اعتماد از میان برخاست * اکثری - جامه پیمای شوارع ناحق شناسی شده - رو بفرار آوردند * شاهزادهٔ - از اطلاع این حال - باقی مانده را پیش خود طلبیده - از آب نربدا عبور فرموده - کشتیها را بآن طرف کشیده - بیوم بیگ بخشی را

---

(۱) در نسخه‌های قلمی بشتی *

با جمعي بر كنار آب گذاشته - خود با خان خانان و عبدالله خان وغيره بصوب قلعهٔ اسير و برهانپور شتافت * محمد تقي بخشي نوشتهٔ خان‌خانان را - كه نهاني نزد مهابت خان فرستاده بود - گرفته - بخدمت شاهزاده شاهجهان آورد * در عنوان مكتوب اين بيت نوشته بود -

صد كس بنظر نگاه ميدارندم -
ورنه بپريدمي[1] ز بي‌آرامي *

شاهزاده او را - با داراب خان پسرش - از خانه طلب داشته - آن نامه را در خلوت بوي بنمود - و وي جواب معقول نيارست[2] داد - لهذا او را با فرزندانش - متصل دولتخانه - نظربند نگاه داشتند - و فال بد مضمون بيت راست آمد * مهابت خان - پنهاني نوشته‌ها فرستاده - خان‌خانان را بسخنان مردم‌فريب از راه برد * و خان‌خانان - بطريق مشورت - بخدمت شاهجهان التماس نمود كه چون زمانه بناسازي ست - اگر چندي بمقتضاي آنكه -

زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز -

طرح صلح اندازند - قرين مصلحت و موجب رفاهيت بنده‌هاي خدا خواهد بود * شاهجهان - اطفاي آتش فتنه را فوز عظيم پنداشته - خان‌خانان را در خلوت برده - اول بسوگند مصحف

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي پريدمي * (۲) در نسخه‌هاي قلمي نيارست *

خاطر خود را از طرف او مطمئن ساختند - و او - دست بمصحف برده - بغلاظ و شداد سوگند خورد که هرگز ازان جناب روي اخلاص نتابد - و طريق بيوفائي نه پيمايد - و در انچه قرين صلاح و خيرخواهي طرفين باشد كوشد * شاهجهان - پس از دلجمعي خود - خان‌خانان را رخصت فرموده - داراب خان را - با فرزندان او - در خدمت خود نگاه داشتند * و مقرر شد كه مشارالیه - این طرف آب متوقف شده - بمراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید * و چون خبر صلح و رخصت خان‌خانان انتشار یافت - مردماني - كه بر كنار آب تعین بودند - لوازم حزم و احتیاط را گذاشته - سررشتهٔ استحكام گذرهاي آب را از دست دادند * شبي در حالتي كه اینها در گران خواب غفلت بودند - جماعتي از جوانان كارگذار - اسپان بآب در زده - مردانه عبور نمودند * شورش عظیم برخاست - مردم از هول دست و پا گم كردند * بیرم بیگ دست مدافعه كوتاه دیده پاي همت نتوانست افشرد - و تا خود را جمع كند - مردم بسیاري از آب گذشته بودند * خان‌خانان - حرف سوگند را از لوح خاطر زدوده - نامهٔ وفا درنوردید - و توسن بیوفائي را گرم مهمیز نموده - به مهابت خان پیوست * بیرم بیگ مضمحل و خجل خود را بخدمت شاهزادهٔ عالي‌قدر رسانیده * شاهزاده - از دریافت بیوفائي خان‌خانان و عبور اشكر پادشاهي از آب نوبدا - توقف در برهانپور

قرین مصلحت ندانسته - در عین شدت برشکال و طغیان آب از دریای تبتی عبور فرموده - از راه ولایت قطب‌الملک بصوب اوڈیسه رایت نهضت افراشت *

ذکر رسیدن موکب شاهجهانی در بنگاله و کشته شدن ابراهیم خان فتح‌جنگ *

چون موکب شاهجهانی در ولایت اوڈیسه رسید - احمد بیگ خان - برادرزادهٔ ابراهیم خان ناظم بنگاله - که از قبل عم خود نیابت اوڈیسه داشت - دران آوان بر سر زمینداران نواح رفته بود * بیک ناگاه خبر تشریف‌آوری شاهزاده دریافته - نقد همت درباخت - و دست ازان مهم باز داشته - بموضع پپلی - که جای حاکم‌نشین آن صوبه بوده است - مراجعت نموده - نقد و جنس اشیای خود را همراه گرفته به کتک - که از پپلی دوازده کروه سمت بنگاله واقع است - رفت - و دران جا نیز مجال اقامت ندیده - به بردوان نزد صالح بیگ - برادرزادهٔ جعفر بیگ - رفته کیفیت واقعه ظاهر ساخت * صالح بیگ تصدیق رفتن رایات منصور شاهزاده نمیکرد * درین وقت نوشتهٔ عبدالله خان بطور استمالت بنام صالح بیگ رسید * او مستمال نشده قلعهٔ بردوان را مستحکم نموده متحصن گشت * و چون بردوان مضرب خیام فلک احتشام شد - عبدالله خان بمحاصره پرداخته قافیه بر وی تنگ ساخت * چون کار بدشواری

کشید - و ابواب کومک مسدود یافت - لاعلاج عبدالله خان را دید * خان موصوف فوطه در گردنش انداخته بحضور اقدس آورد * چون این خار از راه برداشته شد - رایات دولت‌آیات بطرف راجمحل ارتفاع یافت * و چون این خبر به ابراهیم خان فتح‌جنگ - که ناظم صوبهٔ بنگاله بود - رسید - بدریای حیرت فرورفت * با آنکه افواج کومکی او در سرحد مگ و دیگر امکنه متفرق بودند - در اکبرنگر عرف راج‌محل پای همت افشرده - باستحکام حصار و فراهم آوردن سپاه و ترتیب لشکر و اسباب رزم پرداخت * درین حین نشان شاهزاده بنام او صدور یافت - مضمون آنکه بحسب تقدیر انچه شدنی بود از قوه بفعل آمد - اکنون (۱) که از عساکر فیروزی باین طرف شد - اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک (از) جولانگاه نگاهی بیش نیست - و مطلب ازین عالیتر است - لیکن چون این سرزمین پیش ما افتاده سرسری هم نمیتوان گذاشت - اگر او ارادهٔ رفتن بدرگاه پادشاهی داشته باشد - دست تعرض از جان و مال و ناموس او کشیده - می فرمائیم که بخاطر جمع روانهٔ دهلی شود - و اگر توقف درین ملک مصلحت داند - ازین ملک بهرجا که پسند نماید اختیار نموده آسوده و مرفه‌الحال نشسته باشد * ابراهیم خان در جواب نوشت که

---

(۱) عبارت اینجا بی ربط - شاید که چنان باشد - اکنون که عساکر فیروزی مآثر باین طرف متوجه شد »

بندگان حضرت این ملک را به پیر غلام خود سپرده‌اند - سر من است و این ملک - تا جان دارم می‌کوشم - خوبیهای عمر گذشته معلوم - از حیات مجهول الکمیت چه مانده است - اکنون سوای این آرزوئی ندارم که حقوق تربیت ادا نموده - در راه وفا جان نثار شده - بسعادت شهادت فائز شوم * القصه ابراهیم خان اول خواست که در قلعهٔ اکبرنگر متحصن شود - اما چون قلعهٔ کلان بود - و آن قدر جمعیت - که از هرطرف محافظت چنانچه باید توان نمود - با خود نداشت - لهذا در مقبرهٔ پسرش - که حصار مختصر داشت - تحصن جست * درین حال جمعی از بنده‌ها - که متعینهٔ[1] تهانجات بودند - آمده حصار مقبره را محاصره نمودند - و از درون و بیرون آتش تیر و تفنگ مشتعل گشت * درین وقت احمد بیگ خان هم رسیده داخل حصار شده - از آمدن او دلهای محصوران (را) فی‌الجمله تقویتی پدید آمد * چون اهل و عیال اکثری دران طرف آب بودند - عبدالله خان و دریا خان افغان خواستند که از آب گذشته بدان طرف لشکرآرا شوند * ابراهیم خان از دریافت این معنی مضطر شده - احمد خان را همراه گرفته - سراسیمه بدان سو شتافت - و دیگر مردم را بحراست حصار مقبره گذاشت - و کشتیهای جنگی پیشتر از خود گسیل کرد تا سر راه بران فوج گرفته نگذارد که

---

(۱) بجای متعین *

از آب گذرانیده شود - اما پیش از رسیدن کشتیها دریا خان
از دریا گذشته بود * ابراهیم خان - بعد وقوف این معنی -
احمد بیگ را - از آب گذرانیده - بر سر دریا خان فرستاد * چون
مقابل هم شدند - بر کنار آب بین الفریقین جنگ صعب رو داد -
و جمعی کثیر از همراهیان احمد بیگ مقتول شدند * احمد بیگ -
مجال توقف و تاب مقاومت ندیده - مراجعت نمود * ابراهیم خان
(و) جمعی از جوانان خوش اسپه بر جناح استعجال بدو رسیدند *
دریا خان - از دریافت این خبر - گروهی چند پس نشست -
و عبدالله خان بهادر فیروزجنگ نیز - چند کروه بالا رفته -
برهنمونی زمینداران از آب گذشته - به دریا خان پیوست *
بالاتفاق در زمینی - که یک طرف بدریا متصل و جانب دیگر
جنگل عظیم بود - پای همت انشرده - نبرد آراستند * ابراهیم خان -
از آب گنگ عبره نموده - متوجه میدان کارزار گشت * سید
نورالله را - که از منصبداران بود - با هشت صد سوار هراول
و احمد بیگ خان را با هفت صد سوار طرح ساخت - و خود
با هزاران سوار و پیاده در غول پای ثبات استوار کرد - و بعد
مقابلهٔ فئتین جنگ عظیم واقع شد * نورالله - تاب اقامت
نیاورده - از جای خود متحرک شد - و جنگ به احمد خان
رسید * وی - مردانه با جنگ قائم نموده - زخمهای کاری
برداشت * ابراهیم خان - از مشاهدهٔ این حال صبر نکرده -

جلوریز تاخت * درین تاختن سررشتهٔ افواج از انتظام رفت *
اکثری از رفقای او عار فرار اختیار نمودند - و ابراهیم خان با
معدودی چند پای غیرت در میدان افشرد * هرچند مردم جلو او
را گرفته خواستند ازان ورطهٔ هلاک بیرون کشند - قبول نه نموده
گفت وقت من مقتضی این کار نیست - چه بهتر ازین که
جان‌نثار شده در زمرهٔ نمکحلالان شمرده شوم * مقارن این حال -
مردم از اطراف هجوم آورده بزخمهای جان‌ستان کارش تمام
ساختند - و فتح نصیب اولیای دولت شاهزادهٔ جوان‌بخت شد *
و جمعی - که در حصار مقبره تحصن داشتند - از دریافت
این واقعه - مضمحل شدند * درین هنگام - نقبی را - که
از بغده‌های (؟) شاهزاده بپای حصار رسیده بود - آتش دادند -
و جوانان پیکارپژوه گرم‌گیر از اطراف و جوانب دویده بحصار
درآمدند * درین حمله عابد خان دیوان و میر تقی بخشی
و جماعتی دیگر از مردم روشناس بزخم تیر[1] و تفنگ جان‌نثار
شدند - و حصار نیز مفتوح شد * مردم قلعه اکثری سر و پا
برهنه گریختند - و گروهی - که گرفتاری[2] عیال ربقهٔ رقبهٔ شان
بود - آمده ملازمت کردند * چون عیال و اطفال و امتعه و اموال

---

(۱) همچنین در دیگر جاها - صفحه ۱۷۷ سطر ۷ و صفحه ۲۱۵ سطر ۱۲
بنگرند - غالباً تیر تفنگ باشد چه تیر تفنگ بمعنی غلولهٔ تفنگ باشد *
(۲) در نسخه‌های قلمی گرفتار *

ابراهیم خان در جهانگیرنگر بود - موکب شاهجهان از راه دریا بدان طرف عازم شد * احمد بیگ خان - برادرزادهٔ ابراهیم خان - که پیشتر بدان جا رسیده بود - جز اطاعت چارهٔ ندیده - بوسیلهٔ مقربان درگاه ملازمت نمود * و وکلای سرکار بضبط اموال ابراهیم خان مامور شدند * سوای امتعه و اقمشه و فیل و عود و عنبر وغیره نفائس - چهل لک روپیه نقد بضبط درآمد * شاهزادهٔ بلنداقبال داراب خان پسر خان خانان را - که تا حال مقید بود - از قید برآورده - سوگند گرفته - حکومت بنگاله باو تفویض کردند * و زن او را با یک دختر و یک پسر - شهنواز خان - همراه گرفتند * و راجه بهیم پسر راجه کرن را با فوج گران برسم منقلا بصوب پتنه گسیل کردند * متعاقب - خود با عبداللّٰه خان و دیگر بنده‌ها رایت عزیمت افراشتند * چون صوبهٔ پتنه در تیول شاهزاده پرویز مقرر بود - مخلص خان دیوان خود را بحکومت آن ملک مقرر داشته - الٰه یار خان - پسر افتخار خان - و شیر خان افغان را بفوجداری انجا گذاشته بودند * بمجرد رسیدن راجه بهیم - پای همت آنها متزلزل شده از جا رفت - و آن قدر قوت در دل نیافتند که حصار پتنه را مستحکم نموده - تا رسیدن کومک - متحصن شوند * از پتنه برآمده بجانب الٰه‌آباد شتافتند * راجه بهیم - بی تحریک سیف و سنان - بشهر درآمده - صوبهٔ بهار را متصرف شد * و متعاقب - شاهزادهٔ جهان‌ستان بوفق‌بخش - و جاگیرداران

آن صوب بشرف ملازمت مشرف - گشتند * سید مبارک - که قلعه‌داري رهتاس بذمهٔ او مقرر بود - قلعه را بزمیندار سپرده - بشرف استلام عتبهٔ سنیهٔ شاهزاده شتافت * شاهزاده - عبدالله خان را با فوجي بسمت صوبهٔ الهآباد - و دریا خان را با جمعي بطرف صوبهٔ اوده - تعین فرمودند - و بعد چندي - بیرم بیگ را بحکومت صوبهٔ بهار گذاشته - خود نیز رایات عزیمت بآن طرف افراشتند * و پیش ازان که عبدالله خان از گذر چوسا[1] عبور نماید - جهانگیر قلي خان - پسر خان اعظم کوکه[2] - که بخدمت جونپور اختصاص داشت - هراسان شده - جاي خود گذاشته - نزد مرزا رستم به الهآباد رفت - و عبدالله - جلوریز - در قصبهٔ جوسي - که آن روي گنگ مقابل الهآباد واقع است - رسیده - معسکرآرا گردید * و چون کشتیهاي کلان از بنگاله همراه رفته بود - بضرب توپ و تفنگ از آب عبور نموده - در معمورهٔ الهآباد لشکرگاه ساخت - و موکب اقبال شاهزاده شاهجهان در جونپور نزول اجلال فرمود *

جنگ نمودن شاهجهان با عساکر پادشاهي و رفتن بسمت دکن *

چون خبر عزیمت شاهجهان بصوب بنگاله و اوڈیسه بعرض

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اینجا جوسه و بیشتر چوسا نوشته - صفحه ۲۰۲ سطر ۴ بنگرید * (۲) در نسخه‌هاي قلمي کوکا *

شاهنشاهي رسید - به شاهزاده پرویز و مهابت خان - که در دکن بودند - فرمان رفت که ازان جا - بر جناح استعجال - متوجه صوبهٔ الهآباد و بهار شوند - تا اگر ناظم بنگاله سد راه موکب شاهجهاني نتواند شد - ایشان با عساکر نصرت‌مآثر بمقابله پردازند * و مقارن این حال - خبر کشته شدن نواب ابراهیم خان فتح‌جنگ ناظم بنگاله سامعه‌آشوب شد - لهذا مکرر فرامین بتاکید تمام اصدار یافت * شاهزاده پرویز - با مهابت خان و دیگر امرا - بصوب بنگاله و بهار عنان معاودت منعطف ساختند * چون سران لشکر شاهجهان - کشتیها را بجانب خود کشیده - گذرهاي آب گنگ را مستحکم و مضبوط نموده بودند - ازین ممر چندي متوقف شده[1] - به تردد تمام موازي سي منزل کشتي از زمینداران بدست آورده - براهنموني آنها گذري براي عبور اختیار نموده - از آب عبره کردند * روزي چند طرفین بمقابلهٔ همدیگر صف‌آرا شدند * چون عساکر پادشاهي قریب چهل هزار (بود) و لشکر شاهجهان از ده هزار زیاده نبود - لهذا دولتخواهان شاهجهان مصلحت در صف[2] جنگ نمي‌دیدند * راجه بهیم - پسر رانا کرن - بر خلاف دیگر خیرخواهان پاي جهالت افشرده - بطور راجپوتان بمبالغه و اغراق تمام - اصرار و استبداد نمود که بدون جنگ صف رفاقت من متصور نیست * ناگزیر شاهزادهٔ والاجاه - پاس

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي شد * (۲) شاید که جنگ صف باشد چنانکه پائین نوشته * در منتخب اللباب نیز جنگ صف *

خاطر او را اهم دانسته - با وجود قلت سپاه - قرار بجنگ صف داد *
از طرفین - ترتیب صف نموده - پا بجنگ قائم نمودند * لمؤلفه -

ز طرفین افواج بستند صف -
همه خنجر و تیر و نیزه بکف *
بمیدان فشردند پای قتال -
شده آتش حرب در اشتعال *
نخست از دو سو توپ بندوق بان (۱)
شده بر سر فوج آتش فشان *
ز دود ارابه ازان دو سپاه
تو گفتی که برخاست ابر سیاه *
همه گوله باران برنگ تگرگ (۲) -
نمودار گردید طوفان مرگ *
سر و دست (و) پهلو و پای سران
بروی هوا بود هر سو پران *
ز خون هر طرف گشت نهری روان -
چو ماهی تن پهلوانان طپان *
بهر سو روان تیر خاراشگاف -
بهر تن که بنشست بگذشت صاف *

---

(۱) واو عطف نوشته * (۲) درنسخه‌های قلمی تونگ و آن سهو کاتب باشد *

ز تیغ و سنان سینه‌ها چاک چاک -
تن پهلوانان فتاده بخاک *
ولی فوج شاهی بسان نجوم
بر افواج شهزاده کرده هجوم *
گرفتند گردش دران داوری -
چو بر گرد انگشت انگشتری *
ز افواج شاه جهان راجه بهیم -
بفن شجاعت بسی مستقیم -
بدین گونه این چیرگیها چو دید -
نیاورد در دل هراسی پدید *
تن چند زان قوم همراه او (۱)
رها کرد بر فوج اعدا جلو *
برانگیخت اسپی چو شیری بجنگ -
برآهیخت تیغی برنگ نهنگ *
بیک حمله مردانه صفها درید -
بچستی بقول مخالف رسید *
کسی کو شدش سد ره زان سپاه
سرش را برانداخت بر خاک راه *
ولیکن جوانان جنگ آزما

---

(۱) قافیهٔ او با جلو صحیح نباشد *

چو دیدند که[1] ناگه آمد بلا -
ز هر جانب اسپان برانگیختند -
بران پیلتن پهلوان ریختند *
تنش را بشمشیر کردند چاک -
ز مرکب بر انداختندش بخاک *
دگر از سران سپاه و خدم
نیارست بر یاریش زد قدم *

گوله‌اندازان - از معائنهٔ این حال - توپها را گذاشته پس‌پا شدند - و توپخانه بدست مردم پادشاهي افتاد * دریا خان وغیره افغانان و دیگر سرداران سپاه جنگ ناکرده - پا بگریز نهادند * افواج پادشاهي - از اطراف و جوانب چون حلقهٔ پرکار سر بهم آورده - شاهزاده را چون نقطه درمیان گرفتند * سواي فیلان نشان و طوغ و قورچیان خاصه - (که) پس پشت شاهزاده بودند - و عبد الله خان - که بجانب دست راست باندک فاصله ایستاده بود - احدي نماند * درین وقت تیري باسپ سواري خاصهٔ شاهزاده رسید * عبد الله‌خان چون دانست که شاهزادهٔ عالي‌قدر از میدان عنان‌تاب نخواهد شد - جلو گرفته - بالحاح و اقتراح تمام از میدان[2] برآورده - اسپ سواري خود را پیش کشید - (و) بالتماس بسیار سوار ساخت * بالجمله از رزمگاه تا رهتاس عنان منازعت باز

---

(۱) باندان هاي مختفي * (۲) در نسخه‌هاي قلمي زمینداران *

نکشیدند * چون در همان ایام شاهزاده مرادبخش قدم بعالم شهود نهاده بود - و کوچهاي طولاني متعذر مي نمود - لهذا ایشان را در ظل حمایت ایزد منان سپرده - خدمت پرست خان را - با چندي از بندهاي معتمد - بخدمت ایشان مقرر داشته - خود - با دیگر شاهزادهها و پرستاران حرم دولت - با کمال آهستگي و وقار بسمت پتنه و بهار علم نهضت افراشتند * درین وقت - عرائض دنیاداران دکن - علي الخصوص ملک عنبر حبشي - متضمن بر التماس توجه بدان صوب مکرر رسید * و شاهزاده - بعد[1] از انعطاف عنان - داراب خان پسر خان خانان را - که سوگندها داده بحکومت و حراست صوبهٔ بنگاله سرفراز کرده بودند - طلب فرمودند - که در کوچ خود را بملازمت رساند * داراب خان - از ناراستي و درشت[2] خوئي - صورت این معني از خیال دیگر بخاطر آورده - عرضداشت نمود که زمینداران - از هر طرف محاصره نموده - طرق مسدود نموده اند - ازین ممر برآمدن متعسر[3] دانسته از خدمت والا متعذرام * شاهزاده از آمدن او مایوس شده - و جماعتي - که مصدر تردداتي[4] تواند[5] شد - نیز در رکاب نمانده بود - لاعلاج - با خاطر

---

(۱) در نسخههاي قلمي بعد ازان عطاف * (۲) شاید که زشتخوئي باشد * (۳) در نسخههاي قلمي متعذر - همچنین جائي دیگر - صفحه ۲۰۷ سطر ۱۱ بنگرید * (۴) بجاي تردداتي در نسخههاي قلمي بر دولت * (۵) در نسخههاي قلمي تواند -

پرآشوب - بآشفتگي تمام - پسر داراب خان را حوالهٔ عبد الله خان فرموده - به اکبرنگر شتافتند - و کارخانجات بیوتات را - که دران جا گذاشته بودند - همراه گرفته - از همان راه که از دکن آمده بودند علم مراجعت افراشتند * عبد الله خان - از دریافت بی ادائي و بدطینتي داراب خان - پسر جوان او را مقتول ساخته - آبله هاي دل شکست * هرچند که شاهزاده نشان فرستاده از قتل او مانع شده بود - اما مؤثر نیفتاد * و چون خبر نهضت شاهجهان از بنگاله بصوب دکن بعرض پادشاه رسید - فرمان شد که شاهزاده پرویز که بتعاقب شاهجهان به بنگاله رفته است - مخلص خان - بر سبیل استعجال - نزد شاهزادهٔ مذکور رفته - سزاولي نموده - ایشان را با امراي عظام روانهٔ دکن نماید * لهذا شاهزاده پرویز - صوبهٔ بنگاله را بجاگیر نواب (مهابت) خان و پسرش خانه زاد خان تنخواه داده - عنان معاودت بصوب دکن معطوف داشتند *

مقرر شدن صوبهٔ بنگاله در جاگیر نواب مهابت خان و پسر او *

چون صوبهٔ بنگاله بجاگیر نواب مهابت خان و پسرش خانه زاد خان مقرر شد - از خدمت شاهزاده مرخص شده - به بنگاله شتافت - و احکام بنام زمینداران آن ملک صادر شد که دست تعرض از داراب خان کوتاه داشته - او را روانه بملازمت سازند * داراب خان بي مانعي آمده با مهابت خان

ملازمت نمود * اما چون خبر آمدن او نزد خان موصوف بعرض حضرت شاهنشاهي رسید - فرمان جهان‌مطاع بنام مهابت خان بدین مضمون عز اصدار یافت که در زنده گذاشتن آن بدفرجام چه مصلحت بخاطر آورده - مي‌باید که - بمجرد اطلاع بر مضمون فرمان - سر آن سرگردان تیه بطالت و ضلالت را روانهٔ حضور پرنور سازد * و خان معزي‌اليه[1] - حکم والا را کاربند شده - سرش بریده بدرگاه جهان‌پناه ارسال داشت * و چون مهابت‌خان فیلاني - که در صوبهٔ بنگاله وغیره بدست آورده بود - بدرگاه آسمان‌جاه ارسال نداشت[2] - و نیز مبالغ خطیر از مطالبات سرکار بذمهٔ او مي‌برآمد - لهذا فرمان شد که عرب دست غیب - نزد خان مشارالیه رفته - فیلان را باز یافت نموده - بحضور والا شتابد - و بگوید که اگر او را حسابي خرد پسند باشد - بدرگاه والا حاضر شده - مطالبه را بدیوانیان عظام مفروغ سازد * مهابت‌خان نخست فیلان را روانهٔ بارگاه عالم‌پناه ساخت - پس ازان - پسر خود خانه‌زاد خان را بصوبه داري این ممالک بنگاله مقرر داشته - خود - با جمعیت چهار پنج هزار راجپوت خونخوار یکرنگ - عازم اسلام عتبهٔ سنیهٔ حضور گردید * و پیش‌نهاد خاطرش اینکه اگر حرف بر ناموس و مال و جان او آید - هرگاه کار بجان و کارد باستخوان رسد -

---

(۱) در نسخه‌های قلمي معزاليه - صفحه ۱۷۳ سطر ۳ بگوند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي داشت -

حتی‌الامکان پاس عزت ناموس خود داشته - با اهل و عیال نثار شود * و چون خبر رسیدن او معروض حضرت اقدس گردید - اول حکم شد که تا او مطالب سرکار پادشاهي را بدیوانیان اعلی مفروغ نسازد - و مدعیان خود را بر طبق عدالت راضي نه نماید - راه کورنش و ملازمت مسدود است * بعد ازان برخوردار - پسر خواجه[1] نقشبندي را - که بحکم شاهنشاهي خان مذکور دختر خود را با وي منسوب کرده بود - بحضور طلب فرموده - بخواري و بیعزتي تمام زنجیرها زده دست و گردن بسته - سرنوشته بزندان سپردند * مهابت خان هنگام صبح با جمعیت خود سوار شده - مراتب عبودیت و بندگي را ترک کرده - گستاخانه و بي‌باکانه - دروازهٔ گلاب‌بازي را درهم شکسته - با چهار پانصد راجپوت بدرون رفته - مراسم کورنش و زمین بوس بتقدیم رسانیده - بلباس سیر و شکار - سمت منزل خود مراجعت نمود * القصه چون موکب شاهنشاهي بصوب ٹهٹه رفته بود - به مهابت خان حکم شد که عزیمت بسمت ٹهٹه نماید * و در همان ایام شاهزاده پرویز وفات یافت * اما چون شریف خان - در قلعهٔ ٹهٹه متحصن گشته - باستحکام پرداخت - بندگان شاهجهاني عازم سمت دکن شدند * مهابت خان - بعد رسیدن انجا - مکرر عرائض بخدمت شاهجهان فرستاده - اظهار رسوخ عقیدت نمود - و ازان طرف

---

(۱) در سوانح‌المتأخرین خواجه عمر نقشبندي *

مستمال شده - بخدمت شاهزادهٔ عالي‌قدر شرف‌اندوز گشت - لهذا صوبهٔ بنگاله - از تغیر خانه‌زاد خان پسر مهابت خان - به مکرم خان ولد معظم خان مقرر گردید - و ولایت پتنه به میرزا رستم صفوي تفویض شد * گویند روزي که سند نظامت بنگاله - از تغیر خانه‌زاد خان - بنام نواب مکرم خان در شاه‌جهان‌آباد نوشته شد - شاه نعمت‌الله فیروزپوري قصیدهٔ در مدح خانه‌زاد خان نوشته فرستاد - و در قصیده یک بیت - که مشعر بر معزولي او بود - داخل کرد - و آن این است -

من در هوایت اي گل خندان چو عندلیب -

سرو تو نوبهار و تماشاي دیگران *

خانه‌زاد خان چون آن بیت مطالعه کرد - بر تغیري خود مطلع شده - فکر روانگي خود نمود - و بعد یک ماه فرمان تغیري باو رسید *

نظامت نواب مکرم خان *

در سال بست و یکم از جلوس - مطابق سنه ۱۰۳۵ - مکرم خان بنظامت صوبهٔ بنگاله فرق عزت برافراخت * چند ماه بیش نگذشته بود - که بحسب اتفاق - فرمان پادشاهي بنام او شرف صدور فرمود * خان موصوف بسواري کشتي باستقبال فرمان شتافت * چون وقت نماز عصر نزدیک شد - بملازمان فرمود که کشتي را بر کنار کشند - تا نماز گذارده متوجه مطالب شود *

ملازمان خواستند که سر کشتي گردانیده بساحل آرند * مقارن این حال - بادي تند وزید - سر کشتي بجانب دیگر بگردید * طوفان تند و تلاطم امواج کشتي را غرق ساخت * مکرم خان - با رفقا و مصاحبان خود - آشنایَ دریاي فنا گشت - و احدي ازان گرداب هلاک سر بساحل نجات نکشید *

نظامت نواب فدائي خان *

چون سانحهٔ غرق شدن مکرم خان بعرض والا رسید - سال بست و دویم از جلوس - سنه ۱۰۳۶ هجري - نواب فدائي خان بحکومت صوبهٔ بنگاله جیغهٔ مباهات بر کلاه افتخار زد * و چون دران ایام سواي اقمشهٔ نفیسهٔ این ملک و فیل و عود و عنبر وغیره تحف و هدایا - زر نقد ارسال حضور نمیشد - درین وقت - برخلاف سابق - مقرر گشت که هرسال پنج لک روپیه پیشکش حضور و پنج لک روپیه بصیغهٔ پیشکش نورجهان بیگم - که مجموعه[1] ده لک روپیه باشد - داخل خزانهٔ عامره میکرده باشند * چون - بست و هفتم صفر سنه ۱۰۳۷ هجري - پادشاه نورالدین محمد جهانگیر - در هنگام مراجعت از کشمیر - در قصبهٔ راجور[2] رحلت سفر آخرت نمود - و ابوالمظفر شهاب‌الدین شاه‌جهان - که دران زمان در حدود دکن بود - خروج نموده - بحسن تدبیر

---

(۱) بجاي مجموع * (۲) در سیرالمتاخرین راجوري *

آصف جاه آصف خان - بعد قلع و قمع برادران - بر تخت سلطنت دهلي جلوس فرمود * صوبهٔ بنگاله از تغیر فدائي خان به قاسم خان مفوض گشت *

نظامت نواب قاسم خان *

چون قاسم خان - بخدمت نظامت صوبهٔ بنگاله - گل افتخار و اعزاز را زیب دستار عزت و مفاخرت (ساخت) - بدستور نظامان ماضیه - بنظم و نسق امور نظامت پرداخته - در تنبیه و اخراج فسده مساعی جمیله بتقدیم رسانید * سال ششم از جلوس شاهجهان - بر فرقهٔ نصاری و پرتگیس - که در بندر هوگلي مسلط شده بودند - فوج‌کشي نموده - بعد جنگ فتحیاب گردید * در جادري این فتح مورد تحسین و عنایات شاهنشاهي شد * اما در همان زودي داعی حق را لبیک اجابت گفت *

نظامت نواب اعظم خان *

بعد ازان نواب اعظم‌خان بخلعت نظامت صوبهٔ بنگاله ذخیرهٔ مباهات اندوخت * و او از عهدهٔ عاملداري کما حقه نتوانست بر آمد - و نظم و نسق ملک برهم خورد تا انکه آشامیان - سر بشورش برداشته - اکثر محالات و پرگنات متعلقهٔ ممالک محروسه را تاخت و تاراج نمودند - و عبدالسلام را - که با جمعیت هزار

سوار و پیادهٔ بسیار در نواح گواهتي رفته بود - معه اموال و اجناس بیقیاس اسیر کرده بردند * چون سانحه بحضور پرنور حضرت خدیو گیهان شاهجهان معروض گردید - اعظم‌خان معزول شد - و اسلام خان - که در امور نظم و نسق ملکي مهارت تمام داشت و از امراي کبار جهانگیري بود - بخلعت صوبه‌داري بنگاله مخلع شد *

حکومت نواب اسلام خان *

چون نواب اسلام خان بحکومت صوبهٔ بنگاله سر تفاخر افراخت - ازانجا که مرد کاردان و سلیقه شعار بود - بعد رسیدن در صوبه - از رتق و فتق مهمات نظامت کما ینبغي پرداخته - ارادهٔ تنبیه آشامیان بدنهاد - و تسخیر ملک کوچ بهار و آشام - پیش نهاد خاطر نموده - عنان عزیمت بدان صوب معطوف ساخت - و بجنگهاي متواتره[1] و قتال متکاثره تنبیه آن گروه شقاوت پژوه نموده - محالات پادشاهي از حیطهٔ تصرف آن سگ[2] طینتان برآورده - بر ملک کوچ بهار رفت * و آن ملک را بجنگهاي صعب مفتوح ساخته - اکثر قلعجات آشام را نیز مسخر ساخت - و در استیصال آشامیان شوم سرگرم جنگ و پیکار بود * درین ضمن - بجهت وزارت - طلب اسلام خان از حضور شاهجهان شد - و فرمان

---

(۱) صفت بصیغهٔ جمع آورده مگر جنگها جمع فارسي‌ست * همچنان در صفحه ۲۲۱ سطر ۵ * (۲) در نسخه‌هاي قلمي سنگ طینتان *

بنام نواب سیف خان اصدار یافت که نظامت بنگاله به شاهزاده محمد شجاع مقرر شد - تا رسیدن شاهزاده لوازم نیابت بجا آورده از امور مرجوعهٔ آن ملک خبردار باشد * اما چون اسلام خان در عین گرمی کارزار عازم ملازمت حضور شد - مهم آشام ناتمام ماند - بلکه باعث مزید شورش و فساد آشامیان بدنهاد گردید * و این معنی در اواخر سال یازدهم از جلوس شاهجهان رو داد *

حکومت شاهزاده محمد شجاع *

در سال دوازدهم از جلوس شاهجهانی - شاهزاده محمد شجاع داخل ممالک بنگاله شده - در اکبرنگر عرف راجمحل رخت اقامت انداخته - همان جا طرح عمارات عالی نموده - مکانات دلنشین احداث فرموده * و نواب اعظم خان را - که نائب و خسر آن شاهزاده بود - به جهانگیرنگر فرستاد * امورات نظم و نسق ملک - که از رفتن اسلام خان برهم خورده بود - مجدداً رونق تازه گرفت * مدت هشت سال بنظم و نسق آن ملک پرداخت * سال هشتم از جلوس - شاهزاده محمد شجاع بحضور طلب شد - و نواب اعتقاد خان بخلعت نظامت صوبه‌داری این ملک کوس نوبت بنجوزه نواخت *

نظامت نواب اعتقاد خان *

چون نواب اعتقاد خان بخلعت نظامت بنگاله از حضور مخلع شده (۱) درین ملک رسید - دو سال بنظم و نسق پرداخته -

(۱) در نسخه‌هایی قلمی شد *

در سال بست و دوم از جلوس شاه‌جهان - معزول شد - و سلطان محمد شجاع را کرت دوم نظامت این ممالک مسلم شد *

کیفیت حکومت شاه شجاع دفعهٔ دوم و مآل حال او *

چون کرت ثاني شاهزاده محمد شجاع در بنگاله رسید - مدت هشت سال باستقلال کمال در ضبط و ربط ملک پرداخته - فتح ممالک نموده - داد کامیابي و کامراني داد * و سال سیم از جلوس - مطابق سال ۱۰۶۷ هجري - اعلی حضرت شاه‌جهان بعارضهٔ بدني مبتلا شدند - و بسبب آنکه ایام بیماري امتداد کشید و ارکان دولت از دیدار فائض‌الانوارش محروم بودند - تخلل عظیم در انتظام امور سلطنت رو داد * چون از شاهزاده‌ها غیر داراشکوه کسی در حضور حاضر نبود - لهذا عنان اختیار ملکي بدست او داد * و او - خود را ولي عهد تصور نموده - زمام حل و عقد امور سلطنت بقبضهٔ اقتدار خود مستحکم درآورد * ازین جهت شاهزاده مراد بخش در گجرات خطبه بنام خود خوانده * و محمد شجاع در بنگاله اسم سلطنت بر خود اطلاق کرده - لشکرکشي نموده - به پتنه و بهار رفت - و ازان جا عزیمت پیشتر نموده - متصل به بنارس رسید * داراشکوه از دریافت این اخبار - در عین اشتداد مرض - اعلی‌حضرت را تکلیف عزیمت داد - تا آنکه بهشتم محرم سنه ۱۰۸۶ - مطابق سي و یکم از جلوس - رایات

عظمت و اجلال از دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد بسمت مستقرالخلافهٔ اکبرآباد نهضت فرما شدند * نوزدهم صفر - مستقرالخلافه مخیم سرادقات عز و اجلال گردید * ازان جا داراشکوه راجه جي سنگه کچهواهه را - که عمدهٔ راجه‌هاي عظام و رکن رکین سلطنت بود - با چندي از امراي کبار - مثل دلیر خان و صلابت خان و ایزد سنگه وغیره امراي پنجهزاري و چهارهزاري وغیره (و) افواج بیشمار پادشاهي و لشکري فراوان از نوکران خود - با توپخانه و سائر آلات حرب - بسرداري سلیمان‌شکوه - مهین خلف خویش - بجنگ محمد شجاع تعین نمود * چنانچه چهارم ماه ربیع الاول سنه مذکور - از دارالخلافه کوچیده - بدان مهم رهگرا گردیدند - و بعد قطع منازل از بلدهٔ بنارس گذشته - در موضع بهادرپور - که بمفاصلهٔ[1] دو نیم کروه از بلدهٔ مرقوم بر کنار آب‌گنگ واقع است - بفاصلهٔ یک و نیم کروه از لشکرگاه محمد شجاع - مضرب خیام ساختند * و طرفین بهوشیاري و خبرداري پرداخته - در صدد فرصت بوده - از طرفي پیش دستي بظهور نمي آمد - تا آنکه - بست و یکم جمادي الاول - به بهانهٔ تبدیل مکان آوازهٔ کوچ انداخته - صباح آن بارادهٔ جنگ مسلح و مکمل شده - کوس جنگ نواخته - بانگ حي علی[2] الیورش در دادند - و بر سر محمد شجاع - که از خبر

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اینجا مفاصله و پائین فاصله نوشته * (۲) بر قیاس حي علی الصلوة *

دیروز غافل شده بتسویهٔ صفوف قتال و آرایش آلات حرب و جدال نپرداخته سرمست بادهٔ غفلت و بیخبری و مخمور خواب شیرین سحری بود - بیک ناگاه مانند بلای ناگهانی حمله برده - از هر طرف ریختند * محمد شجاع - سراسیمه از خواب بیدار گشته - بر ماده فیل سوار شده - حرکت مذبوحی کرد * چون کار از کار گذشته بود و راجه جی‌سنگه دلیرانه از جانب میسره نزدیک رسید - لاعلاج عنان‌تاب شده - خود را بر نواره‌ها - که از بنگاله همراه رفته بود - رسانیده - کشتی هزیمت تند براند - و خزانه و توپخانه و دواب و کارخانجات را با تمامی اردو وقف تاراج ساخته - بسرعت هرچه تمامتر از پتنه گذشته - به مونگیر رسیده - در صدد محافظت آن مکان شده - چندی متوقف شد * مردم سلیمان شکوه - بغارت و تاراج و قتل و اسیر پرداخته - بتعاقب محمد شجاع شتافته به مونگیر رسیدند * محمد شجاع - دران جا هم مجال توقف ندیده - بسرعت برق و باد راه‌نورد شد - (و) یکسر داخل اکبرنگر گردید * افواج پادشاهی تا حدود صوبهٔ پتنه و بهار بعمل و دخل خود آوردند * اما چون اورنگزیب عالمگیر بهادر در همان زودی از دکن عزیمت حضور نموده - در حدود نربدا با فوجهای انبوه مقابله نموده - بعد مقابلهٔ بسیار و خونریزی بیشمار - شکست فاحش[1] یافته - به شاهجهان‌آباد

---

(۱) بجای فاش *

شتافت * و عالمگیر داخل شهر شده - سلطان محمد پسر کلان را بملازمت شاه‌جهان فرستاده - پادشاه را نظربند ساخت * و داراشکوه را بعد محاربات بسیار بقتل درآورده - در ماه مبارک رمضان سنه ۱۰۶۹ هجري - بر سریر سلطنت دارالخلافهٔ شاه‌جهان‌آباد جلوس فرمود * و سلیمان‌شکوه هم - از دریافت خبر هزیمت داراشکوه - تعاقب شاه شجاع گذاشته - به شاه‌جهان‌آباد مراجعت نمود * محمد شجاع - مناقشهٔ داراشکوه و اورنگزیب را طولاني تصور نموده - میدان خالي دیده - باغواي علی‌وردي خان[1] و مرزاجان بیگ وغیره ارکان دولت - بار دیگر آب رفته را در جوي شمشیر آورده - بداعیهٔ وراثت سلطنت بنگاله - با لشکر جرار خونخوار - متوجه دارالخلافهٔ هندوستان گردید * چون - پیش از رسیدن - معاملهٔ انجا مفروغ شده - اورنگزیب عالمگیر برتخت نشسته بود - از دریافت این خبر عالمگیر - با تمامي افواج به هندوستان - بر جناح استعجال نهضت فرموده[2] - و در مقام کچهوه[3] فئتین مقابل شده - داد مقابله دادند * لمؤلفه -

شده قائم از هردو سو فوجها -
چو کوهی بمیدان فشردند پا *

---

(۱) در سیرالمتأخرین اله وردي خان نوشته * (۲) فاعل فرموده اگر عالمگیر باشد بجاي هندوستان به هندوستان خوانند * (۳) در سیرالمتأخرین و منتخب اللباب کهجوه - در اصل کجوه *

سپاه از دو جانب چو نزدیک شد -
ز گرد سیه[1] دهر تاریک شد *
چو از هردو سو کوفتند[2] طبل جنگ -
کشادند شیران به پرخاش چنگ *
ز کوس و کورگه[3] برآمد خروش -
جهان را ز بس شور کر گشت گوش *
ز توپ و ز بندوق و از بان و تیر
سلامت ز گیتی شده گوشه‌گیر *
ز دود ارابه - که شد بر هوا -
بپوشید بر چشم عالم سما *
شده گرم در جان‌ستانی سنان -
پیام اجل گفت در گوش جان *
چنان برق شمشیر آتش فروخت -
کزو خرمن زندگیها بسوخت *
ز بس آتش حرب شد مشتعل -
بر افلاک بهرام را سوخت دل *

بعد از کشش و کوشش بسیار (و) دستبرد بیشمار - افواج عالمگیر مغلوب و منهزم شد - و پادشاه عالمگیر - با معدودی چند از امرا و خواص و جمعی پیاده‌های تفنگچی - پای ثبات در میدان

---

(۱) با سپه باشد * (۲) سکتهٔ حرفی * (۳) درنسخه‌های قلمی زکورکه *

فشرده - فرزين‌بند تهور را در بساط نبرد قائم ساخت * علي وردي خان - مير بخشي شجاع شاه - بعزم دستگير كردن آن حضرت رخ آورده - خواست كه كشت رسانده مات كند * ازانجا كه حق تعالي جوهر عقل سلاطين را فوق عقول جمهور خلائق آفريده است - و در تدابير جنگ منصوبه درست دارند - آن والانطرت ليلاج[1] فطنت - بمقتضاي الحرب خدعة - خان مذكور را بتطميع وزارت فريب داده - فرمود كه اگر محمد شجاع را - از فيل فرود آورده - بر اسپ سوار نمائي - بازي ما قائم ميماند * خان مذكور - بطمع خام با خداوند نعمت قديم شطرنج كج باخته - شيوهٔ دغابازي بكار برده - بحضور محمد شجاع عرض كرد كه فتح و نصرت نصيب اوليائي دولت (شد) و پيل‌بند فوج حريف شكست خورد - ليكن چون گوله و بان و تير و تفنگ از هر طرف مي‌آيد - مبادا - در سواري فيل - چشم زخم رسد - صلاح دولت آنكه بر اسپ سوار شوند - باقبال خداوندي پادشاه عالمگير را - زچ ساخته - بطرفة العين در گوشهٔ كمان دستگير كرده مي‌آرم * همين كه شاه شجاع بر اسپ سوار شد - خان مذكور خبر به عالمگير فرستاد * آن حضرت فوراً بحكمت عملي شاديانهٔ فتح نواخت - و چون مردم سپاه شاه شجاع را بر فيل نديدند - يكبارگي غلغلهٔ فتح عالمگير و مقتول شدن شاه شجاع در تمامي لشكر افتاد -

---

(۱) صحيح لجلاج -

سپاه - تصدیق کشته شدن شاه شجاع نموده - یکبارگي راه فرار پیمودند * شاه هرچند جهد کرد سودي نه بخشید * ازانجا مثل مشهور است - شجاع[1] جیت بازي هارے اپنے هاته[2] هارا * فوج عالمگیر باز فراهم شده حمله نمودند * شاه شجاع - چون دید که بازي از دست رفت - ناگزیر عار فرار اختیار نموده - خود را به بنگاله رسانید - و درهٔ تیلیاگدهي و سانکري[3] گلي را مستحکم (کرده) - در اکبرنگر نشست * عالمگیر پادشاه نواب معظم خان خان خانخانان سپه سالار را بصوبه داري بنگاله مامور و متعین ساخت * و بست و دو کس امراي نامدار - مثل نواب اسلام خان و دلیر خان و داؤد خان و فتح‌جنگ خان و احتشام خان وغیره را - بسرکردگي[4] سلطان محمد - بتعاقب شجاع برگماشته - خودبدولت مظفر و منصور - بدارالخلافت مراجعت فرمود *

حکومت نواب معظم[5] خان خان‌خانان *

چون نواب معظم‌خان خان‌خانان سپه‌سالار - خلعت صوبه‌داري ممالک بنگاله را زیب قامت افتخار گردانیده - با فوج دریا موج - راه نورد بسمت بنگاله شد - ازانجا که شاه شجاع درهٔ تیلیاگدهي و سکري گلي را استحکام داده بود - عبور ازان هردو درهٔ

---

(۱) در استوارت - " شجاع جیت بازي اپنے هاته هارا " * (۲) در نسخه‌هاي قلمي هات * (۳) در نسخه‌هاي قلمي دیگر جا سکري گلي * (۴) در نسخه‌هاي قلمي سرکردي * (۵) مشهور به میر جمله *

دشوارگذار محال دانسته - با جمعیت دوازده هزار - دواسپه براه جهارکهند و کوهستان - خود را در بنگاله رسانید * چون افواج نزدیک رسید - سلطان شجاع - در اکبرنگر استقامت خود ندیده - علي ردي خان را - که مایهٔ فتنه و فساد بود - بقتل آورده - خود در ثانده آمده - مورچال بسته - بخودداري کوشید * چون افواج مقابل شد و آب گنگ درمیان حائل بود - روزي شریف خان مایهٔ فتنه (و) فتح جنگ خان - بر کشتیها سوار شده - عبور نموده - و متعاقب - فوج دیگر هم سوار شده * ازین طرف - مردمان سلطان شجاع - بمجرد رسیدن شریف خان - مقابل شدند * قریب هفتاد کس - که بر خشکي فرود آمده بودند - کشته و خسته گردیدند * دیگر کشتیها از میان آب رجع القهقري نمودند * سلطان شجاع حکم بکشتن مجروحان کرد - شاه نعمت الله فیروز پوري مانع آمدند * سلطان شجاع - که بخدمت ایشان اعتقاد کمال داشت - شریف خان را - معه تمامي مجروحان - حوالهٔ ایشان کرد * ایشان تیمارداري نموده - بعد اندمال جراحتها - رخصت باشکر آنها نمودند * اما سلطان محمد - تقي (؟) با هم خود ساخته - جریده بملاقات آمد - و انواع شفقت بزرگانه از هم خود دیده - اقامت نمود * سلطان شجاع دختر خود را بازدواج او درآورد - سلطان محمد - از طرف سلطان شجاع - با عساکر بنگاله - که خان خانان و دلیر خان وغیره باشند - چند نوبت جنگها کرد -

آخر چون مزاج سلطان شجاع را غافل و کم تدبیر یافت - باز مراجعت کرده - بلشکر پادشاهي ملحق شد - و ازان جا به شاه جهان آباد بملازمت پدر رفته محبوس گردید * و حکم تعاقب سلطان شجاع بنام خان خانان بتاکید تمام ورود یافت * القصه روزي که دلیر خان وغیره از پگله گهات عبره نمودند - پسر دلیر خان - با جمعی از مردم کاري - غریق بحر فنا گشت * اما سلطان شجاع - معه متعلقان و معتمدان خود - بر نواره هاي پادشاهي - که از جهانگیرنگر طلبیده بود - بر نشسته - کشتی هزیمت به جهانگیرنگر تند براند * خان خانان هم از راه خشکي بتعاقب شتافت * سلطان شجاع - دران جا هم مجال اقامت نیافته - با معدودي چند - راه ملک آشام گرفت - و ازان جا بولایت ارخنگ[1] رسیده - بمرزبان انجا - که از نسل سادت (؟) بود - پناه آورد * و در همان زودي - دران ملک - بخداع مرزبان آن مرزبوم یا[2] باجل طبعي درگذشت * چون - در ایام هرج مرج سلطان شجاع - بیم نرائن[3] - راجهٔ کوچ بهار - جسارت نموده - با جمعیت انبوه - بر گهوراگهات تاخت نمود - جمعی کثیر از ذکور و اناث مومن سکنهٔ انجا را باسیري برد * و بقصد تسخیر

---

(۱) در نسخه هاي قلمي انجا برخنگ نوشته * صفحه ۱۴ سطر ۱ و حاشیه ۵ بنگرند * (۲) در نسخه هاي قلمي تا * (۳) در اسکوایت همچنین - در منتخب اللباب بهیم نراین *

ملک کامروپ - که هاجو و گواهتي توابع آنست - و داخل ممالک محروسهٔ پادشاهي بود - سهوانانهه نام وزير خود (را) - با جم غفير - گسيل کرد * و از دريافت اين چيرگي و خيرگي - راجهٔ آشام نيز کوته‌انديشي نموده - جمعيتي[1] عظيم - براه خشکي و تري - بسمت کامروپ روانه نمود * مير لطف‌الله شيرازي - که فوجدار ملک کامروپ بود - از دو طرف سيل بلا بر خود متوجه ديده - بسبب ياس از امداد و تيقن بر عدم کومک از حضور - بسواري کشتي خود را بر جناح استعجال - به جهانگيرنگر رسانيده - از ورطهٔ آفت نجات يافت * و سهوانانهه نيز - خود را مرد ميدان گروه آشام نديده - فحواي العود احمد را کاربند شده - بملک خود رجع القهقري نمود * آشاميان - بي منازعتي ملک کامروپ را متصرف شده - بجاروب غارت روفتند - و نقير و قطمير و صامت و ناطق آن ديار را جبراً و کرهاً[2] بملک خود برده - بهدم ابنيه و تخريب امکنه پرداخته - آثار عمرانات نگذاشته - عرصة الملک را قاعاً و صفصفاً ساختند * چون سلطان شجاع بحال خود گرفتار بود - کفرهٔ آشام - فرصت وقت يافته - حوالي موضع کدي‌باري - که پنج منزل جهانگيرنگر است - بتصرف آورده در موضع تب سله - قريب کدي‌باري - تهانه ساخته - عام جسارت و شرارت افراشتند * لهذا چون خان‌خانان به جهانگيرنگر رسيد -

---

(۱) پيش‌لفظ جمعيتي درنسخه‌هاي قلمي با نوشته * (۲) شايد که قهراً باشد *

چندي در نظم و نسق امورات ملکي پرداخته - نوارهاي جنگي و توپخانه وغیره آلات رزم مهیا ساخته - احتشام خان را بحراست جهانگیرنگر و نواح آن گذاشته - و راي بهگوتي داس شجاعي را بمعاملات مالي و ملکي مقرر فرموده - سال چهارم از جلوس اورنگزیب بهادر - مطابق سنه ۱۰۷۲ هجري - توپخانه وغیره را براه دریا - و خود - با جمعیت دوازده هزار سوار جرار و پیادهٔ بیشمار - براه خشکي از طرف کوهی - که تهانهٔ سرحدي ملک پادشاهي بود - روانه شده - بعزم تسخیر ممالک کوچ‌بهار و آشام سمند عزیمت را گرم مهمیز ساخت * و در اندک فرصت بر ملک کوچ بهار استیلا یافته - تا گواهٹي مسخر نمود * پس ازان افواج قاهرهٔ بانتزاع ممالک آشام یورش نمودند * دران ایام حکم پادشاهي صدور یافت که عازم ملک ارخنگ شده - فرزندان(۱) و اهل حرم شاه شجاع را - از وبال نکال مکان و زندان ارخنگ نجات داده - بحضور والا روانه سازد * خان موصوف در جواب فرمان عرضداشت نمود که عساکر فیروزي که به تسخیر ملک کوچ بهار و ولایت آشام سرگرم جنگ و پیکار است - معاملهٔ آن هردو جا را نامفروغ گذاشته عازم ارخنگ شدن مقتضاي مصلحت نیست - این دولتخواه - مهم ارخنگ را بسال آینده انداخته - امسال در استخلاص ممالک کوچ بهار و ولایت آشام مي پردازد * بعد ازان -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي پیش لفظ فرزندان حرف و نوشته *

بست و هفتم جمادي الثاني سنه مذکور - از گواهتي کوچيده داخل ملک آشام گرديد - و بمحاربات تري و خشکي راه[1] جنگل و کوهستان و نهرها را بپاي جرأت و جلادت طي نمود * و در هر جائي که (رفت) تهانهٔ محکم نشانيده - قلعه و حويلي راجهٔ آن ملک را محاصره نموده بحرب و ضرب بسيار مفتوح ساخت - و غنيمت بيشمار بدست آورد * و بجنگهاي متواتره و متکاثره - آشاميان شوم[2] - مغلوب گرديده - پهلو از جنگ تهي کرده - بالاي کوه بهوتنت گريختند - و تمامي آن ملک بحوزهٔ تصرف درآمد * آخرالامر راجهٔ انجا - غاشيهٔ اطاعت بر دوش و حلقهٔ انقياد در گوش کشيده - وکلاي معتبر با تحف و هدايا نزد خان‌خانان فرستاد - و پيشکش پادشاهي قبول کرد * و دختر خود را - معه امتعه و اقمشهٔ نفيسه و فيلان وغيره نفائس آن ديار - معه بدلي[3] پهوکن - براي پيشکش عالمگير پادشاه روانه کرد * پهوکن مذکور - با تمامي پيشکشها - در سواد شهر رسيده - داخل خيمه شد - و در تهيهٔ روانه شدن بدارالخلافه بود * ازانجا که جادو و سحر آشاميان مشهور آفاق است - خان‌خانان را سحر کارگر شد * از مدتي درد گرده و جگر داشت - روز بروز زياده مي‌شد - تا کار بهلاکت

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رده * (۲) در نسخه‌هاي قلمي بعد لفظ شوم حرف و نوشته * (۳) خافي خان در منتخب اللباب لفظ بدلي مذکور نکرده و نوشته که پهوکن وزير راجهٔ آشام بود *

کشید * هرچند بمداوا پرداخت - مفید نیفتاد * لاعلاج میر مرتضی وغیره سرداران را گذاشته - در هر جا تهانه نشانیده - جریده بکوه رسید - و ازان جا - از استیلای مرض بسواری کشتی عازم جهانگیرنگر شد * و بر دو کروهی خضرپور - بتاریخ دویم شهر رمضان المبارک سنه ۱۰۷۳ هجری - و سال پنجم[1] جلوس والا - بر کشتی ودیعت حیات نمود * متعاقب - مردمان تهانجات نیز برخاسته آمدند * و دختر راجه با پیشکش همان جا ماند - اما آن راجه دختر خود را در خانه نگرفت *

حکومت نواب امیرالامرا شایسته خان *

پس از فوت خان‌خانان - صوبه‌داری ممالک بنگاله بنام امیرالامرا شایسته خان مقرر شده - خان موصوف در بنگاله رسید * چند سال بضبط و ربط قرارواقعی پرداخته - داد سخاوت و عدالت و رعیت‌پروری داد * بیوه‌های شرفا و نجبا و بی‌مایگان را دیهات و زمینها معاف کرده مالک املاک ساخت * غمازان[2] اشراف خزانه اصلی نداشت باز بخلعت بحالی ممتاز شده به بنگاله آمد * اما چون خان مذکور - راضی به بودن این ملک نبوده - همیشه عرائض متضمن این معنی بحضور والا ارسال می‌نمود که غلام

---

(۱) درمنتخب اللباب شروع سال ششم نوشته * (۲) عبارت اینجا بی ربط - شاید که چنان باشد - غمازان ازین حال به عالمگیر خبر دادند شایسته خان خود بحضور رسیده حقیقت حال را وا نمود و چون اسراف خزانه الخ *

ارادهٔ قدمبوس ملازمان حضور دارد - امیدوار است که خدمت این صوبه بنام دیگري مقرر شود - و از حضور منظور نمي‌شد * آخر بعد اصرار بسیار - از تجویز تمام نظامت به نواب ابراهیم خان - خلف یار وفادار - علي‌مردان خان - تفویض یافت * و آثار خیر نواب امیرالامرا در بنگاله - بلکه در تمامي قلمرو هندوستان - معروف و مشهور است * یکي این است که در عهد نظامت او - ارزاني غله بحدي بود که پشیز یعني دمڑي را غله یک آثار (۱) ارز بازار فروخت میشد * در وقت مراجعت بدارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد - بر دروازهٔ مغربي قلعهٔ جهانگیرنگر طلاق نوشت که کسي که نرخ غله را بهمین دستور ارزان نماید این در را بکشاید * ازان عهد تا وقت شجاع‌الدین محمد خان آن دروازه بند بود * در عهد نیابت سرفراز خان کشاده شد - چنانچه مذکور خواهد شد * و تعمیر کثرهٔ و عمارات امیرالامرا در جهانگیرنگر موجود است *

نظامت نواب ابراهیم خان *

چون نواب ابراهیم خان بخلعت نظامت صوبهٔ بنگاله قامت مباهات آراست - در جهانگیرنگر رسیده - به تنظیم و تنسیق ملک پرداخته - ابواب نصفت و عدالت و ترحم بر ضعفا مفتوح ساخته - مجوز آزردن موري نشد * و در هنگامي که پادشاه اورنگزیب عالمگیر - در ملک دکن - بجنگ ابوالحسن - عرف تانا شاه - والي آن ملک -

---

(۱) بجاي سیر *

و سيوا و سنبها مرهته - زمينداران ستاره‌گده وغيره - سركشان آن ممالک - تا دوازده سال مشغول بودند - بسبب امتداد ايام در اكثر ممالک پادشاهي تخلل رو داد * در صوبهٔ بنگاله ضلع بردوان - سوبهاسنگه - زميندار چيتوه (و) برده - مصدر هنگامه‌پردازيها شد - و رحيم خان بيني‌بريده - كه سرگروه افاغنه بود - با جمعي از افغانان - با او رفيق گشته * كشن رام - زميندار بردوان - كه از سابق بسبب بي‌اندامیهاي او كوفته و گرفته خاطر بود - با جمعيت خود - بجنگ او مبادرت نموده - مقتول گرديد * و زنان و عيال او - معه تمامي اسباب و مال - اسير حبال نكال و وبال شدند - و پسرش جگت راي - تن تنها راه فرار پيموده - سمت جهانگيرنگر - كه دارالنظامت بود - گريخت * نوراللّه خان - فوجدار چكلهٔ جسر و هوگلي و بردوان و ميدني پور - كه مرد متمول و تجارت پيشه (بود) و منصب سه هزاري داشت - بملاحظه اين حال - كام نا كام بعزم تنبيه و [illegible] شقاوت‌پژوه - از جسر حركت كرد - و از صولت آمد آمد حريف جرأت مقابله نيافته - در قلعهٔ هوگلي تحصن جست - و از نصاراي اولنديز - كه در چوچره بودند - استمداد نمود * حريف - بدريافت خبر شتردلي[1] آن طائر زرين - بچستي و چالاكي تمام بمحاصرهٔ قلعه پرداخته - بمحاربه و مقابله قافيهٔ محصوران تنگ ساخت * و آن خانه‌برانداز شجاعت - بقول شيخ سعدي - رحمة الله عليه - كه -

(۱) در نسخه‌هاي قلمي شيردلي * صفحه ۲۲۵ سطر ۹ بنگرند *

چو نتوان عدو را بقوت شکست -

بنعمت بپـــاید در فتنه بست -

دست از مال و اسباب لکوک برداشته - خلاص جان خود مغتنم انگاشت * یک بیني و دو گوش - لنگوته بند - از قلعه برآمد - و قلعهٔ هوگلي - معه تمامي اسباب و حشم - بدست حریف آمد * از وقوع این معني عالمي متزلزل گردید * اعیان و اشراف شهر و اطراف و تجار و رؤساي اکناف - معه ننگ و ناموس خودها - در چوچوا - که ایمن‌آباد بود - پناه جستند * سردار اولندیز دو منزل جهاز مملوي چهولداران[1] و آلات حرب بپاي قلعه رسانیده - بضرب گولهٔ توپ عمارات قلعه را منهدم ساخت * و از بارش گوله ها خرمن حیات اکثري وقف سیل فنا گردید * سوبها سنگه[2] - عهده برآ نه شده - بطرف سانگام - که متصل هوگلي بود - منهزم شد - و انجا هم مجال اقامت ندیده - بسمت بردوان رجع القهقري نموده - بسرکردگي رحیم خان مسطور - سمت ندیا و مرشدآباد - که دران وقت مخصوص‌آباد نام داشت - لشکرکشي نمود * نسوان و عیال کشن رام مقتول - که اسیر پنجهٔ قهر سوبها سنگه

---

(۱) جمع چهولدار معرب لفظ انگریزي بمعني لشکري که بلفظ سولدر یا سولجر باشد * و لفظ چهولداري بمعني خیمهٔ کوچک از همین لفظ ماخوذ است * (۲) در نسخه‌های قلمي پیش ازین سوبها سنگه و اینجا و پائین سوبهاو سنگه نوشته *

بودند - ازان جمله دختر کشن رام بحلیهٔ حسن و جمال آراسته و به پیرایهٔ عصمت و عفت پیراسته بود * آن بدنهاد ناپاک‌کیش می‌خواست که دامن عصمتش را بلوث فجور بیالاید * قضارا شبی آن سگ‌سرشت خواست که آن آهوی چین را صید خود کند - و باغوای شیطانی بروی تطاول کرد * آن شیرزن بکارد تیز چون غمزهٔ چشم خون‌ریز - که از بهر چنین روز با خود پنهان داشت - از زیر ناف تا شکمش بردرید - و بهمان کزلک جان‌گزا رشتهٔ حیات خود نیز ببرید * چون آتش خانمان‌سوز منطفی گشت - شعلهٔ دیگر - یعنی برادر[1] آن بدهمت - که همت سنگه نام داشت - بخانه‌سوزی خلائق سر کشیده - با جمعیت سابق و لاحق - دست بغارت و نهیب ملک پادشاهی دراز کرد * و رحیم خان - بقوت فوج و قوم - خود را رحیم شاه مخاطب ساخته - کلاه نخوت بر تارک استکبار کج نهاده - و جمعی کثیر از ارذال و اوباش و جهلای بدمعاش فراهم آورده - آتش شرارت را دوبالا ساخت - تا آنکه از بردوان تا اکبرنگر - آن روی آب گنگ - نصفی از ممالک بنگاله را بحیطهٔ تصرف خود در آورد * و از نمکخواران پادشاهی هرکه تن باطاعت او نداد گرفتار شکنجهٔ عقوبت گشت * ازان جمله - در نواح مرشدآباد - شخصی - نعمت خان نام - از قدویان پادشاهی - با چندی

---

(۱) در نسخه‌های قلمی برادران آن *

از خویشان و رفیقان خود - سکونت داشت * چون پهلو از
رفاقت رحیم شاه تهي کرد - رحیم شاه تشنهٔ خون او شده - سوش
طلب داشت * او نیز - پیمانهٔ عمر خود را لبریز دیده - مستعد
جام شهادت گردیده - بمیدان خرامیده * تهور خان نام - خواهرزادهٔ
او - که اسم با مسمی بود - اسپ را بجولان آورده - حمله هاي
مردانه نمود * آخرش افواج غنیم گردش گرفتند - و از هر طرف
آتش حربه حوالهٔ او کردند - تا شربت شهادت چشید - و رفقاي
او نیز یک یک - پیرامن لاش او - به بستر فنا استراحت کردند *
نعمت خان - از وقوع این سانحه - بی زره و سلاح بجامهٔ یکتهي
شمشیر حمائل نموده - بر اسپ بادپا سوار شده - افواج مخالف
را از میمنه و میسره دریده - خود را بقلبگاه رسانیده - زخمي
بر سر رحیم شاه زد * قضا را تیغ - ضرب بر مغفرش خورده -
بشکست - و از هیجان خشم قبضه را بر رویش پرتاب کرده -
قبضهٔ دست بر کمربند حریف زده - بقوت بازو او را از زین
در ربوده - بر خاک انداخت - و بچستی تمام از اسپ جسته -
بر فراز سینه‌اش نشست - و جمدهر از کمر کشیده بر گلویش
راند - اتفاقاً در حلقهٔ زره آن بدگهر گره شده بحلقش نرسید *
درین اثنا - یاوران رحیم شاه رسیده بزخم شمشیر و نیزه مجروحش
ساختند - تا دستش از کار ماند * او را - از بالایش کشیده -
بخاک انداختند * رحیم شاه - حیات دوباره یافته - صحیح

و سالم ماند * و آن مجروح را - با رمق جان در حالت غش بخیمه بردند * از غلیان عطش چشم بطلب آب کشاد * چون کسان رحیم شاه مشربهٔ آب آوردند - خوردن آب را بر طبع خود گوارا نکرده - با لب تشنه جام شهادت چشید * زمینداران نواح و منهیان متواتر این خبر موحش بحضور نواب ابراهیم خان در جهانگیرنگر عرضداشت نمودند * خان مذکور - ازانجا که -

اگر چند با قوت شیر بود

بکین خواستن نرم شمشیر بود -

از غایت شادمانی - بر زبان راند که جنگ مادا خونریزی خلق خدا ست - چه ضرور که خونهای مردم طرفین ریخته شود * و چون - از روی وقایع و اخبار - کیفیت این سوانح بعرض والا در دکهن رسید - فرمان پادشاهی بنام زبردست خان - خلف ابراهیم خان - متضمن تفویض خدمت فوجداری چکلهٔ بردوان و میدنی‌پور وغیره و تاکیدات در باب تنبیه غنیم عاقبت‌وخیم شرف اصدار یافت - و نیز بنام ناظمان و فوجداران صوبهٔ اوده و الهآباد و بهار حکم محکم صادر گردید که (از) اوطان و اماکن رفقای غنیم هر جا که سراغ بیابند - زن و بچهٔ آنها را اسیر و دستگیر نمایند - یا هرکه از رفاقت غنیم اجتناب کند امان جان یابد - و هرکه تن برفاقتش داده نیل بدنامی بر چهرهٔ حال خود کشد ناموسش برباد دهند * و این معنی بعمل آمد * و متعاقب -

صوبه داري بنگاله و بهار بنام نتيجهٔ دودمان سلطنت - شاهزاده عظيم‌الشان - مفوض گشته - حكم شد كه با جمعي از بندگان پادشاهي عازم ممالک بنگاله شود * اما خان ذي‌شان - زبردست خان - بمجرد ورود منشور لامع‌النور - نوازه‌هاي جنگي و توپخانهٔ سلطاني از جهانگيرنگر ترتيب داده - با فوج دريا موج - بسواري كشتي سمند عزم رزم را گرم مهميز ساخت * رحيم شاه - بسنوح خبر آمد آمد عساكر قاهره - بعجلت هرچه تمامتر - با لشكر بيشمار از پياده و سوار - بر لب آب گنگ رسيده - پاي اقامت قائم كرد * زبردست خان - كشتيها را بساحل رسانيده - بچالاكي تمام - مقابل معسكر حريف مورچال بندي كرده - بارادهٔ صف جنگ صف كشيد - و اضراب ارابه - چون سد سكندر - برابر مورچال آن ياجوج‌صفتان قائم ساخت * روز ديگر از مورچال برآمده - بتسويهٔ صفوف پرداخته - ميمنه و ميسره و قلب و جناح (و) هراول و چنداول از پهلوانان مسلح و مكمل و كنداوران زره‌پوش و خنجرگذار برآراست - و ارابه‌ها را پيشاپيش آن حصار آهني چيده - مانند موج دريا متحرک گشته - كوس جنگ زد * چون صداي طلب حربي بگوش رحيم شاه خورد - سراسيمه شده - با افواج افاغنهٔ عفريت‌كردار - باستقبال افواج پادشاهي رخ بميدان نهاده - يورش كرد (۱) * ازين طرف - خان

(۱) در نسخه‌هاي قلمي كردند *

ذي‌شان - بشلک توپخانهٔ آتش‌افشان و استعمال بندوق و بان - اشارت کرد * توپچیان و برقندازان و بانداران در لوازم آتش‌باري قاصر نشدند - و متعاقب - مبارزان پیکارپژوه بر سر مقاهیر ریختند - و خرمن حیات آن خسان را وقف برق شمشیر ساختند * لمؤلفه -

بزوپین و شمشیر آویختند -
بسي خون دران رزمگه (۱) ریختند *
ز دود ارابه و گرد (۲) سپاه
زمین تا فلک گشته یکسر سیاه *
ز بس ریزش خون دران دشت جنگ
یکي بحر مواج شد سرخ رنگ *
سر پهلوانان شده چون حباب -
تن شان چو ماهي شناور در آب *

بعد خونریزي بسیار - افاغنهٔ خذلان‌شعار راه فرار اختیار کردند - رحیم شاه رو از میدان برتافت * زبردست خان زبردست و چالاک - استیلا یافته - زده زده - بهائم‌سیرتان را به بنگاه رسانید * و تا سه پاس کامل آتش حرب مشتعل بود * آخر روز - از شدت حرارت هوا و تردد و تلاش بي‌انتها - راکب از کار و مرکوب از رفتار متعذر شده - دست از اشتعال نائرهٔ حرب کوتاه ساخته - در همان نبردگاه فروکش شدند - و بکفن و دفن مقتولان و تیمار

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رزمگاه * (۲) و اینجا متحرک آورده *

(و) مرهم مجروحان پرداختند * و شب بهوشیاري و بیداري و طلایه و یزک‌داري بسر بردند * چون روز دیگر خسرو خاوري - بر نیله‌خنگ سوار (شده) و خنجر زرنگار آهیخته - در میدان سپهر تاخت - (و) سیاهی[1] افواج شب و سپاه انجم بیک حمله‌اش ناپدید بل معدوم گردید - دیگر بار منصور و مقهور بتسویهٔ صفوف و تهیهٔ مصاف پرداختند - و بعد تقارب فئتین - به نیزه و شمشیر و جمدهر بچپقلش درآویختند * نمکخواران پادشاهي - کمر فدویت و جان‌نثاري بر میان جان بسته - بجان‌ستاني فئهٔ باغیه پرداخته - از کشته پشته ساختند * و پس از رد[2] و بدل دو پاس پاي ثبات افاغنه متزلزل گردید * و رحیم شاه - عار فرار اختیار نموده - پشت جنگ داده - بحال تباه راه مرشدآباد پیش گرفت * زبردست خان - مقدار یک فرسخ راه پاشنه‌کوب آن شوربختان زد و برد کرده - جمعي کثیر را ازان مخذولان اسیر و قتیل نموده - و اموال و اسباب و اسلحه و اسپان بغارت داده - شادیانهٔ فتح نوازان مراجعت نموده - بر خیمه زد - و اسباب مغروته بسپاه بخشیده - (در) لوازم دلجوئي سران لشکر - علی حسب درجاتهم - قصور نکرد * و سه روز مقام کرده - به تیمار زخمیان پرداخت * و در باب انسداد راه و رسد غنیم - پروانجات بنام

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي سپاهي * (۲) در نسخه‌هاي قلمي دو بدل دو پاش بجاي رد و بدل دو پاس *

زمینداران و گذربانان - بتهدید تمام - روانه نمود * و مجروحان لشکر را - با نفائس امتعه و غنیمت - به جهانگیرنگر گسیل کرد * و جواسیس برای تجسس خبر فراریان بهرسو گماشت * اما رحیم شاه - بحالت تباه سراسیمه به مرشدآباد رسیده - باجماع سپاه جهد بلیغ نمود * قلیلی ازان منهزمان بی‌ساز و برگ و جمعی دیگر از گرسنگان بی‌جوشن (۱) و ترک فراهم آورده - مهر خزائن و قفل صنادیق برداشت - و بدادن اسپ و سلاح و ریزش زر بکمال استعجال لشکر آراسته - مستعد جنگ نشست * زبردست خان - روز چهارم - از جنگ‌گاه نقارهٔ کوچ نواخته - بسراغ حریف راه‌نورد مرشدآباد گشت * درین اثنا - زمینداران نواح نیز آمده بملازمت سرفراز شده همراه لشکر شدند * بعد قطع منازل - سمت شرقی در زمین قاع (و) هموار (۲) مضرب خیام ساخت * رحیم شاه - کثرت جمعیت حریف بخاطر آورده - خود را مرد میدان آن صف‌شکنان ندیده - به بیدلی تمام جانب بردوان گریخت * و آن زبردست - بزبردستی تمام لوازم تعاقب بجا آورده - فرصت یک مقام نمی‌داد *

حکومت شاهزادهٔ والاگهر محمد عظیم‌الشان و قتل ابراهیم خان *

چنانچه سابقاً مذکور شد - چون شاهزادهٔ والاگهر -

---

(۱) در نسخه‌های قلمی جوش * (۲) در نسخه‌های قلمی هموارهٔ *

محمد عظيم الشان - خلف محمد معظم بهادر شاه - از پيشگاه خلافت - با عطاي خلعت خاصه و جواهر و شمشير مرصع و اضافهٔ منصب و ماهي مراتب - (به) تنبيه فئهٔ باغيه - بصوبه داري بنگاله و بهار مخصوص و مرخوص شد * با هردو پسران خود - که سلطان كريم الدين و محمد فرخ سير باشند - از ولايت دكن متوجه آن ممالک شده - بر جناح استعجال - از راه صوبهٔ اوده و الهآباد بصوبهٔ بهار رونق افزا گرديد * و يرليغ قضاتبليغ باحضار زمينداران و عمال و جاگيرداران و غيره اصدار فرمود * و آنها - با پيشكشها و نذور - باريابي مجرا شده - علي قدر مراتبهم - هر يكي بخلاع فاخره شرف امتياز يافت * و بنظم و نسق امور سلطنت پرداخته - باج و خراج بخزانهٔ عامره داخل كردند * و امورات مالي و ملكي به ديوانيان باديانت و كاركنان باكفايت مقرر و مفوض گرديد - و تحصيلداران بر امكنه و محالات تعين شدند * بيک ناگاه خبر فتح زبردست خان و هزيمت رحيم شاه از روي اخبار دريافت شد - شاهزادهٔ بلند حوصله - بخيال آنکه ماهي فتح و ظفر که شايان شكار مابدولت باشد صيد دام ديگري شود - و قرعهٔ مجراي حسن خدمتي بنام غيري افتد - (و) يقين است که زبردست خان[1] - که نبيرهٔ نواب علي مردان خان است - در

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اين سبحان نوشته - و آن سهو كاتب است * صفحه ۲۲۲ سطر ۲ و صفحه ۲۲۷ سطر ۱۲ بنگرند *

جلدوي چنين خدمتي نمايان بصوبه داري بنگاله كلاه مباهات بر هوا خواهد انداخت - از صوبهٔ بهار - يلغر كرده بعجلت هرچه تمامتر - داخل راج‌محل گرديد - و بعزم تنبيه غنيم سمند عزم را گرم مهميز ساخته - افواج بحر امواج به بردوان كشيد * و زبردست خان را بدو كلمهٔ تحسين و آفرين و استمالت و دلداري هم سرفراز نفرمود[1] * خان موصوف - از بي‌التفاتي شاهزاده بيدل شده - و اين قدر محنتهاي شاقه را لاحاصل انگاشته - عازم استلام عتبهٔ سنيهٔ خلافت گشت - و از شكوه شاهزادگي اعتنا[2] نكرده - طبل كوچ نواخته - جاده‌پيماي مسلك دكهن گرديد * رحيم شاه - كه از هيبت صولت آن شير بيشهٔ وغا مانند روباه و شغال در سوراخ موش و مار مي‌خزيد - فرصت وقت يافته - بار ديگر آب رفته در جوي آورد - و غالبانه در اطراف بردوان و هوگلي و نديا دست تعدي دراز كرد * و سكنهٔ آن ممالك را بتاراج داده - يكقلم بي‌چراغ - بلكه كنام سباع و آشيان بوم و زاغ ساخت * شاهزاده - بعد رفتن زبردست خان - بدلجمعي تمام - يرليغ و نشان - متضمن تسلي و استمالت زمينداران و فوجداران - به جهانگيرنگر فرستاده - خود نيز - آهسته آهسته از اكبرنگر رايت انتهاض افراشته - فرسنگ به فرسنگ

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي نفرمودند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اعتبار - غالباً اعتنا باشد چنانكه در صفحه ۲۳۴ سطر ۱۳ *

به آسودگی سپاه - راه‌پیما شد * و عمال و فوجداران و زمینداران هریکی با جمعیت لائقه از محالات خودها - با نذور و پیشکش - شرف‌اندوز آستانه بوسی شده - همراه رکاب سعادت‌انتساب - راه‌گرا گشتند * رحیم شاه عاقبت‌تباه - آمد آمد شاهزاده را افسانه شمرده - مانند بخت[1] در خواب غفلت می‌غنود * چون خبر قرب وصول افواج ظفرامتزاج سامعه[2]آشوب آن برگشته بخت شد - به یکبار مضطربانه افواج افاغنه را - که در دور و نزدیک پراگنده بودند - فراهم آورده - مستعد بجنگ نشست * آن شاهباز اوج سلطنت - از جم غفیر آن عصافیر پروا نکرده - تنها بی‌تامل و توزک و تجمل روان (شده) - در سواد بردوان مخیم خیام ساخت - و گوش حال آن ضال نکبت‌مآل را بدر شاهانهٔ نصائح گرانبار ساخت - و در صورت اقبال و انکار حکم آن والاگهر وعده (و) وعید فرمود * آن باطل‌پژوه گوهر آبدار احکام والای شاهزاده را بظاهر گوهر گوش و بباطن سنگریزهٔ چشم خود ساخت - یعنی در صورت تن باقبال داده انگشت قبول بر دیده گذاشت - و بمعنی خار غدر و مکر در مزرع دل کاشت * خواجه انور برادر کلان خواجه عاصم را - که سردار عمده و صاحب الوس و انیس جلیس انجمن میمنت‌مانوس شاهزاده بود و در

---

(۱) بعد لفظ بخت غالباً لفظ خود قلم انداز شده * (۲) در نسخه‌های قلمی سامع *

خلا و ملا پایهٔ وزارت داشت - بدستگیري خود استدعا نمود - تا اگر خواجهٔ مذکور آمده بعهد (و) میثاق و حلف خاطرنشان نماید - فردا صباح همراه او بحضور آمده استعفاي جرائم کند * شاهزادهٔ راست‌کردار - غافل از خداع آن غدار - التماس او را بدرجهٔ اجابت مقرون ساخته - بخواجهٔ موصوف امر فرمود که علي‌الصباح بخیمه‌اش رفته - مستمال ساخته - بوقت دربار بحضور آورده - ملازمت کناند * روز دیگر - خواجهٔ مزبور - امتثال امر خداوندي را کاربند شده - بي‌احتیاط لوازم حزم با چندي از خویشان و یاران سوار شده - محافظي معتبر رحیم شاه ایستاده - خبر فرستاد - و خود سواره چشم براه ماند * رحیم شاه - که افواج افاغنه را مسلح ساخته در خیمهٔ خود پنهان داشته درصدد دغا بود - با فرستاده ابواب تملق و لبق مفتوح داشته - درخواست آمدن خواجهٔ مسطور بمکان خود کرد * خواجه مذکور - باندیشهٔ آنکه مبادا از آتش خس‌پوش دودي خیزد - در رفتن خود تعلل نموده - بعهد و پیمان رحیم شاه را مي‌طلبید * و چون درخواست طرفین تکرار یافت - و مطلب کرسي‌نشین نشد - ناگاه رحیم شاه - با افواج مسلح از مورچال برآمده - هرزه گویان - بمقابلهٔ خان موصوف شتافت - و از جراحت اللسان کار بجراحت السنان کشید * خواجه انور - آب زیر کاه را دریافته - از آمدن خود نادم گشته - خواست

بي حصول گوهر مقصود عطف عنان نمايد * رحيم شاه - سبقت نموده - بجنگ مبادرت نمود * ناگزير خواجه انور مقابل شده - مردانه و دليرانه بكارزار پيوست - و ترددات نمايان نموده - زخمهاي چهره افروز برداشته - با جمعي از رفقاي خود - بروضهٔ رضوان شتافت * افاغنه - ميدان خالي ديده - شمشيرها علم كرده - برارذوي معلي شاهزاده تاختند * لمؤلفه -

چو آن زبدهٔ خاندان شهي
ازان فال نگريست آن گمرهي -
هم از حالت خواجهٔ انورش
خبر شد كه از تن جدا شد سرش -
چو گلنار شد چهره اش از غضب -
سلاح از سلاحدار كرده طلب *
ببر كرده جوشن بسر مغفرش -
سراپا شده آهني پيكرش *
حمائل يكي تيغ الماس وار -
يكي خنجرش در كمر استوار *
يكي آفتابي سپر بر كتف -
يكي نيزهٔ آبگونش بكف *
برآويخته ترگشي از كمر

کمان کیانی فگنده ببر *
کمندی بفتراک هودج به بست -
یکی گرز آهن گرفته بدست *
بفرمود تا سروران سپاه
شتابند یکسر بدرگاه شاه *
بفرمان او لشکر جنگجو
نهادند در حضرت شاه رو *
چو شهزاده بر فیل گشته سوار -
نموده چو خورشید بر کوهسار *
بزد طبل جنگ و بجنبید فوج -
بدانسان که دریا درآید بموج *
بمیدان رسید و علم برفراشت -
بترتیب افواج همت گماشت *
برآراست قلب و جناحین خویش -
یمین و یسار و پس آهنگ و پیش *
ز بسیاری فوج و رعب شهی
زمین کرد از بیم پهلو تهی *
سواره ستاده بمیدان جنگ -
همی کرد بر پیش دستی درنگ *

چون بساط نبرد آراسته شد - و افواج سوار و پیاده - مانند

مهره‌هاي شطرنج - هريكي بمحل اليق[1] تعبيه گرديد - رحيم‌شاه - به كجبازيِ حريفانه - دستبرد نمايان بظهور رسانيده - با جماعهٔ افاغنهٔ جوشن‌پوش خنجرگذار - بحمله‌هاي مردانه صفها دريده - بقلب رسيده - شاه جويان و عظيم‌الشان گويان - اسپ بر فيل سواري رسانيده - رخ به شه‌مات نهاد * سواران و پياده‌گان ركاب ظفرانتساب - تاب حمله‌هاي آن خيره‌سران نياورده - شاه را بحالت زچ بمقابل حريف پيل‌بند گذاشته - رميدند * فرزين‌بند انتظام افواج از هم گسست * رحيم شاه چاربند ميكه[2] كنبر را بريده نوبت بزنجير رسانيده * درين اثنا - حميد خان قريشي - كه باندك مفاصله استاده بود - بمشاهدهٔ اين جرأت - اسپ را جولان داده - ع -

چو تيري كه آن بر جهد از كمان -

با رحيم شاه مقابل شد - و گفت اي پاجي عظيم‌الشان منم و تير خاراشگاف از تركش بر كشيد و پهلويش زد * لمؤلفه -

كمان را برآورد از نيم‌لنگ -
ز تركش برآورد تير خدنگ *
به پيوست سوفار بر چرم گور -
نظر دوخت بر سوى آن پيل‌زور *
رها شد چو سوفار تيرش ز شست

---

(۱) در يک نسخهٔ قلمي الايق و در دو ديگر اليق * (۲) در آخر بيان نظامت نواب سرفراز خان نيز اين الفاظ مذكور است *

به پهلوي آن دیو جنگي نشست *
گذارا ز پهلو به پهلو شده -
ز سنجیدگیها ترازو شده *

متواتر تیري دیگر بر گردن اسپ او زد - سر و گردن بیفشاند * رحیم شاه از دو زخم پهلو بي‌تابانه بر زمین افتاد * خان مذکور بچستي تمام از اسپ برجست و بر سینه‌اش نشست - و سرش از تن جدا کرده بر نیزه گردانیده * بمجرد معائنهٔ این حال - افواج افاغنهٔ خذلان شعار رو بفرار نهاده - و اعلام شقاوت آن باطل‌پژوهان نگونسار افتاد * نسائم فتح و ظفر بر پرچم اعلام شاهي وزید - و شادیانهٔ نصرت و فیروزي بلندآوازه گردید - و گلبانگ از زمین بفلک رسید * غازیان عساکر نصرت‌مآثر - تا خیمه‌گاه منهزمان بتعاقب پرداخته - هرچه[1] از نقیر و قطمیر پیش آمد طعمهٔ نهنگ تیغ خون‌آشام بهادران گردید * بقیة السیف - خسته و مجروح - راه گریز پیمودند * غنائم بسیار و اسیران بیشمار بدست لشکریان افتاد * شاهزادهٔ بلند اقبال - همعنان فتح و نصرت - داخل بردوان شد - و زیارت مزار فائض‌الانوار حضرت شاه ابراهیم[2] سقا و اداي نذورات نموده - بقلعه درآمد - و تهنیت‌نامهٔ[3] این اعوان

---

(۱) بجای هرچه شاید که هرکه باشد * (۲) در استوارنامهٔ بهرام * (۳) کاتب اینجا چند سطر قلم‌انداز کرده * شاید که چنان باشد - تهنیت‌نامهٔ این فتح بحضور پادشاهي ارسال داشت و فوجي براي استیصال اعوان الخ *

و انصار افاغنهٔ وخیم العاقبة بهر سو گماشت - هرجا که از نام و نشان آنها سراغ مي يافت اسير و قتيل مي نمود - تا در اندک فرصت قلع بردوان و هوگلي و جسر از لوث وجود افاغنه پاک گشت * و خرابيها - که از ظلم غنيم بوقوع آمده بود - رو بآبادي نهاد * جگت راي - پسر کشن رام زميندار مقتول بردوان - بخلعت زميندارئ ورثهٔ آباي خود سرفراز گرديد * همچنين ديگر زمينداران آن نواح - که از دست افاغنه متاذي[2] جلاي وطن شده بودند - هر يکي به استمالت نامه متسلي شده - بجاي و مقام موروثي خودها قائم شدند - و بندوبست محالات خالصه و جاگيرات مجدداً نموده - شروع تحصيل کردند * و ارباب تيول و ايمه و آل تمغا بر محالات معينهٔ خودها دخيل شدند * حميد خان قريشي - در جلدوي جانبازيها - باضافهٔ منصب و خطاب شمشيرخاني و بهادري و خدمت فوجداري سلهت و بنداسل[3] از[4] حضور والا پايه گرديد * و ديگر فدويان خاص - که مصدر تردداتِ نمايان شده بودند - در خور خدمات هر يکي - علي قدر درجاتهم - (به) مناصب و مراتب امتياز يافتند * شاهزاده در قلعهٔ بردوان -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي پسرش * (۲) شايد که متاذي و جلا وطن باشد * (۳) در استوارت نيز همچنين * (۴) بجاي از حضور والا پايه گرديد شايد که از حضور والا بلند پايه گرديد باشد چنانکه بلند مرتبه در صفحه ۲۶۹ سطر ۱۵ * درصورت اول لفظ والا صفت پايه باشد *

که حاکم‌نشین انجا بود - مسکن ساخته - طرح عمارات انداخت - و مسجد جامع تعمیر نمود * و در هوگلي شاه‌گنج - عرف عظیم گنج - بنام نامي خود آباد ساخت * و حاصلات سائر[1] را - سواي امتعه و اقمشه که دران وقت ممنوع بود - مروج نمود - و محصول بخشیدند - بطریق تمغا - از مال مسلمین چهل‌یک[2] و از هنود و نصاری چهل‌دو مقرر فرمود * علما و صلحا و شرفا را معزز و مرفه مي‌داشت - و در مجلس شریف و نجیب علوم[3] فقه و اصول و احادیث و مثنوي مولوي روم - رحمة الله علیه - و تواریخ مذکور میشد - و (به) نصیحت درویشان و خداپرستان میل تمام داشت - و استدعاي همت در باب حصول سلطنت مي‌نمود * روزي سلطان کریم الدین و محمد فرخ‌سیر را بخدمت صوفي بایزید - که از اجلهٔ اتقیاي وقت در بردوان سرخوش داشت - فرستاده استدعای قدم‌رنجه نمود * بعد رسیدن ایشان - آن درویش صفاکیش سلام سنت الاسلام ادا نمود * سلطان کریم الدین شکوه شاهزادگي را کار فرموده - اعتنا نکرد * و فرخ‌سیر - پیاده پا پیش رفته - بتعظیم و تسلیم - اقدام نمود - و بادب استاده - بعد گذارش سلام - اداي پیام پدر کرد * درویش - از طرز ادب فرخ‌سیر راضي شده - دست او را گرفته - گفت بنشینید شما پادشاه هندوستان هستید - و همت بحال او مبذول داشت - و تیر دعاي

---

(۱) قسمي از محصول * (۲) در نسخه‌هاي قلمي چهل و یک * (۳) علوم مذکور میشد و مثنوي مذکور میشد - این محاورهٔ مؤلف باشد *

درویش بهدف اجابت رسید - و از نتیجهٔ حسن ادب انچه پدر
مي‌خواست به پسر عطا گردید * چون درویش بملاقات عظیم الشان
رسید - شاه - استقبال نموده - بعذرخواهي قدوم پرداخته - در باب
انجاح مطلب دلی خود استدعاي همت کرد * درویش فرمود
که انچه شما مي‌خواهید پیشتر به فرخ سیر داده شد - اکنون تیر از
دست جسته را قابلیت عود نیست - و خیرباديي در حق شاهزاده
گفته - مراجعت بحجرهٔ خود کرد * القصه شاهزاده - از نظم و
نسق امورات اطراف چکلهٔ بردوان و هوگلي و هجلي و میدني‌پور
وغیره دلجمعي نموده - بسواري نوارهاي پادشاهي - ساختهٔ شاه
شجاع - بسمت جهانگیرنگر علم نهضت افراشت - و بعد وصول
بضبط و ربط مهمات آن نواح پرداخت * چون بعضي حرکات
ناملائم شاهزاده - مثل رسم سوداي خاص و سوداي عام - و جشن
ایام هولي بدستور هنود - و پوشیدن لباس زعفراني و ارغواني
در موسم بسنت - که نوروز راجه‌هاي هند است - خلاف شرع - از
روي عرائض منهیان و واقعه نویسان - بعرض عالمگیر رسید - بر مزاج
پادشاه گران آمد * شقهٔ خاص - بتهدید تمام - باین عبارات
که چیرهٔ زعفراني بر سر - و حلهٔ ارغواني در بر - سن شریف چهل
و شش - آفرین برین ریش و فش (رسید) - و در باب امتناع سوداي
خاص - باین مضمون بر فرد واقعه دستخط خاص فرموده واپس نمود (۱) -

(۱) در نسخه‌هاي قلمي آمده *

که ظلم عام را سوداي خاص نام نهادن چه سزاوار - و سوداي خاص را با سوداي عام چه کار *

آنانکـــه خرند مي فروشند -
ما خود نخريم و نه فروشيم *

و از راه عتاب - براي عبرت - منصب پانصدي کم گرديد * و ترجمهٔ (سوداي خاص و) سوداي عام چنين است که مال تجارت جهازهاي آمدني بندر چاٹگام وغيره کلهم بسرکار شاهزاده خريد شده سوداي خاص نام ميکردند - پس ازان بدست سوداگران اين ملک مي فروختند آن وقت سوداي عام نام مي نهادند * اما چون فرد وقائع - مزين بدستخط خاص پادشاه - بمطالعهٔ شاهزاده درآمد - ازان سودا دست بردار شد * پادشاه عالمگير ميرزا محمد هادي را - که مرد سليقه شعار و عامل‌پيشهٔ با ديانت و امانت بود - (و) بخدمت ديواني صوبهٔ اوڈيسه اختصاص داشت - و در اکثر محالات متعلقهٔ اوڈيسه کفايت نمايان بظهور آورده در زمرهٔ اهل خدمات نام‌آور شده در راستي و درستي نظير و عديل نداشت - و در ايام محاصره و محاربهٔ دکن خدمات شايسته بتقديم رسانيده منظور نظر عالمگير شده بود - بخطاب کارطلب‌خاني مخاطب ساخته بخدمت ديواني ممالک بنگاله سرفراز نمود * چون - دران ايام - سررشتهٔ انتظام مهمات مالي و ملکي و رتق و فتق تشخيص و تحصيل و مداخل

و مخارج خزانهٔ عامره در قبضهٔ اختیار دیوان صوبه مي‌بود - و ناظم بنسق و نظم امور سلطنت و تنبیه و تادیب سرکشان و متمردان (و) انهدام ابنیهٔ باغیان و زورطلبان مي‌پرداخت - و سواي جاگیر مشروط نظامت و منصب ذات و انعامات دست‌انداز بر مال پادشاهي نمي‌شد - و ناظم و دیوان مدار اجراي کار و بار صوبه بر دستورالعمل - که سال بسال از پیشگاه سلطنت اصدار مي‌یافت - مي‌داشتند - و سر موئي تفاوت و تجاوز بعمل نمي‌آوردند - خان مذکور - از پیشگاه خلافت - مختارکار صوبهٔ بنگاله شده - به جهانگیرنگر رسیده - بعد حصول ملازمت شاهزاده - باجراي امورات ملکي پرداخت * و مداخل و مخارج خزانه تعلق به خان مذکور گرفته - دست تصرف شاهزاده از دخل (و) خرج خزانه کوتاه گردید * خان موصوف - ملک بي‌خار و سرسبز و زرخیز دیده - شروع به تشخیص نمود - و عمال دانا و کفایت‌شعار در هر پرگنه و چکله و سرکار برگماشت * و تشخیص مال و سائر کما ینبغي نموده - یک کرور روپیه را - طومار کلي محالات خالصه و جاگیرها درست ساخته - ارسال حضور کرد * چون در سوالف ایام - بسبب ناسازي آب و هواي بنگاله - کسي از عمده‌ها برضامندي خود قبول خدمات این ملک نمي‌کرد - و این باغ سبز را - دیولاخ و مهلک انسان پنداشته - دیوانیان عظام بجاگیر منصبداران

تقسیم[1] و تنخواه مي دادند - لهذا خالصه کمتر بود - حتی که مواجب سپاه متعینهٔ رکاب شاهزاده و نقدیان از مالواجب محالات صوبه کفایت نمي کرد - و از صوبجات دیگر تنخواه مي رسید * خان مذکور در باب تجویز جاگیرات منصبداران بنگاله بصوبهٔ اوڈیسه عرضي نمود - و بدستخط پذیرائي مزین شد * خان مذکور - تمامي جاگیرات سیرحاصل - سواي نظامت و دیواني - از بنگاله خارج نموده - بصوبهٔ اوڈیسه - که محال خراب و کم حاصل و زورطلب و مواسات (؟) بود - تنخواه داده - کفایت بنگاله از شکم زمینداران و جاگیرداران برآورده - توفیر خزانهٔ عامره نموده * و بجزرسي تمام کفایت نمایان بظهور رسانیده - سال بسال جمع صوبه مي افزود - و مورد تفضلات پادشاهي مي شد * ازانجا که شاهزاده - دست تصرف خود از خزانه کوتاه دیده - همواره سوءمزاج[2] مي بود - مجراي حسن خدمتي خان مذکور - که بحضور پادشاه ظهور یافت - علاوه خار حسد

---

(۱) در نسخه‌های قلمي همچنین * در استوارت چنان نوشته - در عهد نظامت دیوانان زمان سلف بسیاری از ممالک بنگاله را - بخیال ناموافقت آب و هوا و قلت زراعت - بجاگیرهای منصبداران فوج تقسیم کرده بودند * (۲) مؤلف سوء مزاج را صفت انگاشته و جائي دیگر سوءمزاجي آورده و یا اینجا در اصل سوء مزاج مي نمود باشد *

در دل شاهزاده شکست - و آتش عناد پنهاني مشتعل[1] شده - مي‌خواست - بطوري که بظاهر موجب بدنامي نشود - او را ازین عالم بگذراند[2] - و این مطلب کرسي‌نشین نمي‌شد - آخرالامر - جماعهٔ نقدیان ملازمان قدیم پادشاهي را - که - بغرور کثرت الوس و جمعیت وفور - در جهانگیرنگر بناظم و دیوان سر فرود نمي‌آوردند تا بدیگر چه رسد - و بلاف شمشیرزني دیگري را سهیم خود ندانسته - در شورپشتي و سلحشوري[3] مشهور السنهٔ خاص و عام بودند - بوعدهٔ انعامات و اضافه از خود ساخته - عبدالواحد سردار آنها را با خود متفق نمود - و ترغیب داد که به بهانهٔ طلب و تنخواه - هرجا که قابو یابند - بر وي ریخته - کارش باتمام رسانند * آن گروه شرارت پژوه - باشارت شاهزاده در صدد قتل خان موصوف شده - انتظار وقت فرصت مي‌کشیدند * ازانجا که خان مذکور - لوازم حزم و احتیاط را مرعي داشته - همیشه[4] خود پیش با رفقاي او مسلح و مکمل سوار مي‌شد - و هنگام آمد و رفت دربار بهوشیاري تمام مي‌بود - روزي -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي مستقل * (۲) در نسخه‌هاي قلمي نگذارند بصیغهٔ جمع - و آن غلط باشد - و اگر نگذارد بصیغهٔ واحد خوانند بجاي ازین عالم درین عالم باید آورد * (۳) در نسخه‌هاي قلمي سلحشوري * (۴) شاید که چنان باشد - همیشه خود - و پیش رفقاي او - مسلح و مکمل سوار مي‌شد * از استعارت نیز همین مضمون مستفاد مي‌شود -

علی‌الصباح سوار شده - عازم ملازمت شاهزاده گردید * جماعهٔ نقدیان - در اثنای راه - به بهانهٔ طلب و تنخواه - شورش نموده - یکباره بهجوم عام ریختند * خان مذکور - بجرأت تمام مقابل شده - آنها را از پیش راند * و تصور این فتنه از جانب شاهزاده تصدیق نموده - جوشان و خروشان - بحضور شاهزاده رسیده - سررشتهٔ ادب گسیخته - حریفانه دست بجمدهر کرده - زانو بزانوی شاهزاده مقابل شده نشست - و گفت این همه غوغا از اشارات شماست - دست ازین حرکت کوتاه کنید - ورنه اینک جان ما با جان شما * شاهزاده قافیهٔ رهائی تنگ دید[1] و از هیجان خشم پادشاهی چون بید لرزید * و عبدالواحد را - با جماعهٔ او طلب فرموده - از فتنه و فساد مانع شد - و برفق و ملاطفت بدلجوئی خان مذکور پرداخت * خان مسطور - از شر اعدا ایمن شده - بدیوان عام آمده - حساب طلب آن جماعه کرده - بر زمینداران تنخواه داده - آنها را یکقلم بر طرف نمود * و کیفیت شرارت و بی‌اندامی آنها - داخل وقائع و سوانح کرده - ارسال حضور والا نمود - و روداد - بمواهیر ارباب دخل درست کرده - معه عرضی خود نیز - روانهٔ حضور ساخت * و از سوء مزاجی[2] شاهزاده اندیشه نموده - خیال تجنب از خدمت شاهزاده و اقامت بجای دوردست در دل بست * بعد تجویز و کنکاش

---

(۱) در نسخه‌های قلمی دیده * (۲) بجای سوء مزاج *

بسیار - سرزمین دل‌چسپ مخصوص‌آباد - که خبر چار حدود صوبه ازان جا توان گرفت - و مثل مردمک چشم - جانب شمال و مغرب چکلهٔ اکبرنگر[1] و درهٔ سانکری‌گلي[2] و تیلیاگڈهي دروازهٔ بنگاله - و مغرب و جنوب رو به بیربهوم و پچیت[3] و بشن‌پور راه جهارکهنڈ و جنگل و کوهستان دره‌هاي آمد و شد غنیم و افواج دکن و هندوستان - و جنوب و شرقي چکلهٔ بردوان و راه اوڈیسه و هوگلي و هجلي وغیره بنادر آمدنی جهازهاي تجاران نصاری وغیره و چکلهٔ جسر و بهوسنه - و شرقي و شمالي چکلهٔ جهانگیرنگر - که دران وقت دارالامارت این صوبه بود - ملحق به تهانجات سرحدي - مثل تهانهٔ اسلام‌آباد عرف چاٹگام و سلهٹ و رنگماٹي - و چکلهٔ گهوزاگهاٹ و رنگپور و کوچ بهار - در وسط اماکن معتبرهٔ صوبه واقع است - قرار یافت * خان مذکور - بي اجازت شاهزاده - معه عملهٔ زمینداران و قانون‌گویان و ارباب دفاتر دیواني خالصهٔ شریفه به مخوص‌آباد آمده مسکن گزید * اما چون اخبار فتنه‌پردازی نقدیان - از روي وقائع و سوانح و عرضي کارطلب خان متضمن شکایت شاهزاده - در دکن بحضور اقدس گذشت - فرمان عتاب‌آمیز بنام شاهزاده - باین مضمون که کارطلب خان نوکر

---

(۱) پیش لفظ چکله در نسخه‌هاي قلمي و نوشته * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اینجا سانکري‌گلي - مگر در اکثر جا سکری‌گلي نوشته * (۳) در نسخه‌هاي قلمي پچیت *

پادشاهي ست اگر سر موئي ضرر جاني يا مالي باو خواهد رسيد انتقام آن ازان بابا گرفته خواهد شد - و نيز حکم گذاشتن صوبهٔ بنگاله و اقامت نمودن در صوبهٔ بهار - بتاکيد تمام - صدور يافت * شاهزاده - سربلند خان را با سلطان فرخ سير نائب مناب گذاشته - خود - با سلطان کريم الدين و خدمهٔ محل و تتمهٔ افواج همراهي - ازان جا علم نهضت افراخته - به مونگير[1] رسيد * و عمارات مکلف[2] - تعميرات شاه شجاع - که از سنگ مرمر و سنگ موسيٰ بود - بي مرمت ديده در تعمير و مرمت آن صرف مبالغ خطير تصور نموده - بودن انجا خوش نکرد * و آب و هواي پتنه - که لب گنگ است - پسند کرده رخت اقامت افگند - و بموجب حکم پادشاه عالمگير شهر عظيم آباد بنام خود آباد ساخت - و قلعهٔ و شهرپناه باستحکام و متانت تمام احداث کرد * و کارطلب خان در مخصوص آباد - بعد انقضاي سال - مجمل[3] نموده - عازم اردوي معلي گرديد * و کاغذات تشخيص و طوامير جمع (و) واصل باقي و مداخل و مخارج صوبه درست ساخته - از درب[4] نرائن - قانونگوي صوبهٔ بنگاله - درخواست دستخط کرد * ازانجا (که) دران ايام کواغذ مالي و ملکي بدون دستخط قانونگويان

---

(۱) بجاي مونگير در اسٹوارت راج محل * (۲) بجاي مکلف از تکلف *
(۳) صفحه ۲۹۳ سطر ۴ بنگرند * در اسٹوارت نوشته که همهٔ حساب درست کرده عازم بارگاه گرديد * (۴) در اسٹوارت ضرب نرائن *

در دیوان کل پادشاهي منظور نمي‌شد - آن عاقبت وخیم - بطمع خام ناعاقبت اندیشي نموده - در دستخط ایستادگي بکار برده - خواهان سه لک روپیه در وجه رسوم قانونگوئي گردید * هرچند خان مذکور - عندالضرورت - وعدهٔ دادن یک لک روپیه بعد مراجعت از حضور کرد - تا هم قبول نکرده در دستخط مضائقه داشت * اما جي نرائن قانونگوي - که شریک وسهیم درب نرائن بود - مآل‌اندیشي نموده - دستخط خود ثبت کرد * خان مذکور - با وجود مخالفت شاهزاده - پرواي دستخط درب نرائن نکرده - عازم حضور اقدس گردید - و تحائف و پیشکشهاي بنگاله بحضور پادشاهي و وزیر و ارکان سلطنت گذرانیده - و زرهاي توفیر و کفایتهاي جاگیر بجناب عالمگیر رسانید * و کاغذات صوبه بمستوفي و دیوان کل سپرده - مجراي حسن خدمت و دیانت و امانت بظهور رسانیده - مورد تفضلات و عنایات شاهنشاهي شد * و از حضور والا - به نیابت شاهزاده - بنظامت صوبهٔ بنگاله و اوڈیسه - بانضمام خدمت دیواني و خطاب مرشدقلي خان و عطاي خلعت فاخره و علم و نقاره و اضافهٔ منصب - ذخیرهٔ مباهات اندوخت *

مقرر شدن نظامت بنگاله به نواب جعفرخان نیابةً از طرف شاهزاده عظیم‌الشان *

چون مرشدقلي خان از حضور والا - بعطاي خلعت نظامت بنگاله نیابةً و دیوانی صوبهٔ بنگاله و اوڈیسه اصالةً - بدستور سابق - مخصوص و مرخوص شده - در صوبه رسیده - دیوانی بنگاله به سید اکرم خان و نیابت اوڈیسه به شجاع الدین محمد خان - داماد خود - مسلم داشت * و بعد رسیدن مخصوص آباد - آبادي شهر بنام خود کرده - موسوم به مرشدآباد نمود - و دارالضرب مقرر ساخت * و چکلهٔ میدني پور را - از صوبهٔ اوڈیسه خارج کرده - با بنگاله منضم ساخت * و زمینداران صوبه را بالکل مقید و اسیر کرده - و عمال واقف کار و دیانت شعار بر محالات تعین نموده - آمدنی مفصل را فرق و مالگذاري بحضور مقرر داشت - و دست تصرف زمینداران از دخل و خرج مالواجب یکقلم کوتاه گردانیده - وجه معیشت آنها بر نانکار گذاشت * و عاملان - بموجب حکم او - شقدار و امین دیه بدیه هر پرگنه فرستاده - اراضی مزروع و افتاده را جریب نموده - و فرداً فرداً برعایا وا رسیده - رعایاي نادار را تقاوي داده - بتکثیر زراعت سعي فراوان بکار برده - در هر محال اضافه و توفیر بظهور رسانیدند * و کاغذات هست و بود قرار واقعي درست ساخته - آمدنی خام فصل بفصل تحصیل کرده - از توفیر مال و سائر و افزونی محصول زراعات و کفایت اخراجات - زرهاي مضاعف واصل خزانه ساختند * مگر زمینداران بیربهوم

و بشن‌پور بحمایت[1] انبوهی جنگل و کوه و کریوه - خود بملازمت حاضر نشده - وکلاي آنها رجوع و حاضر بوده بسوال و جواب معاملات مي‌پرداختند - و وجه پیشکش مقرري و نذور و فرمایشهاي حضور مي‌رسانیدند * مرشدقلي خان - بسبب آنکه اسدالله - زمیندار بیربهوم - مرد آزادمشرب و فقیر وضع بود - و نصفي ازملک خود در وجه مدد معاش بعلما و صلحا و درویشان داده - و یومیهٔ مسکینان و محتاجان مقرر داشت - از استیصال او[2] اغماض عین نموده - بتدارک[3] شوخي زمیندار بشن‌پور در حین کثرت اخراجات مهم و قلت مداخلت آن ملک باعث شد * و راجه‌هاي تپره و کوچ‌بهار و آشام - که خود را چهتردهاري و والي ملک قرار داده - سر اطاعت بپادشاهان هندوستان فرو نیاورده - طلا و نقره بنام خود مسکوک میکردند - باستماع آوازهٔ تسلط خان موصوف - راجهٔ آشام - کرسي

---

(۱) پیش لفظ بحمایت در نسخه‌هاي قلمي که نوشته و آن محل معني *

(۲) بجاي او در نسخه‌هاي قلمي و * (۳) عبارت اینجا بي‌ربط - شاید که بعض لفظ قلم‌انداز شده * استوارت نوشته که مرشدقلي خان زمینداران بیربهوم و بشن‌پور را از تعمیل چنین احکام جابرانه معذور داشت - اسدالله زمیندار بیربهوم را بلحاظ دینداري و علما نوازي و غربا پروري او - و آن دیگر زمیندار را بسبب آنکه مقامش در جنگلهاي دشوارگذار متصل کوهستان جارکنڈ (جهارکهنڈ) واقع بود و اخراجات تحصیل از مقدار محاصل ملکش افزون مي‌نمود *

و پالکي دندان فيل و نافه‌هاي مشک و سرباذگ و لام دانگ (؟) و پرهما و کوچين (؟) و مروحهٔ طاوسي و قطاس وغيره - نذور و پيشکش داده - باطاعت و انقياد پيش آمده * همچنين راجهٔ کوچ‌بهار نيز لوازم نذور و پيشکش بتقديم رسانيده * خان مذکور خلعت براي آنها فرستاد - و اين معني سال[1] سال بعمل مي‌آمد * خان مذکور نوعي ضبط و ربط محالات بنگاله نموده بحکمت عملي در انتظام امور ممالک پرداخت که در عمل او مهم غنيم بوقوع نيامد - و خرج سه بندي و نگاهداشت سپاه يکقلم نبود - همگي دو هزار سوار و چهار هزار پياده نوکر مدامي داشته ملک‌گيري کرد * از ناظر احمد - که پيادهٔ بود - تحصيل و زرکشي بنگاله مي‌شد * و او آن قدر ضابط (بود و) حکم ناطق داشت که پيادهٔ او بضبط و نسق ملکي و تنبيه سرکشي کافي بود * رعب و هراس خان مسطور آن قدر در دل اداني و اعالي نقش بسته که زهرهٔ شير مردان از حضور شدن او آب ميشد - و زمينداران خورد را بار در مجلس نمي‌داد * و متصديان و عاملان و زمينداران عمده مجال نشستن در حضور نداشتند - بلکه چون پيکر تصوير نفس گم کرده مي‌ايستادند * و زمينداران[2] و هنود را[3] سواري پالکي ممنوع بود - بر جواله‌ها سوار مي‌شدند * و متصديان هم

---

(۱) بجاي سال بسال * (۲) شايد که زمينداران هنود باشد * مگر در اسکوارت زمينداران و هنود مالدار * (۳) بجاي را در نسخه‌هاي قلمي از *

در سواري او بر اسپان سوار مي‌شدند * و منصبداران با ساز و یراق سپاهیانه به مجرا مي‌رفتند * و روبروي او کسی را کسی سلام نمي‌توانست کرد - و اگر از کسی خلاف قاعده بعمل مي‌آمد معاتب مي‌گردید * و در هفته دو روز دیوان مظالم نمودی - وبداد مستغیثان وارسیدی * یکی از اوصاف معدلتش آنکه بقصاص مظلومی بحکم شریعت پسر خود را کشت * در امور عدالت و نظم و نسق امور مملکت و آداب سلطنت رعایت احدی منظور نداشتی * و اعتماد کلي بر متصدیان نداشت - افراد جمع خرج و واصل‌باقي - هر روز ملاحظه کرده - بدستخط خود مزین ساختی * و در آخر ماه - اقساط خالصه و جاگیر بیباق میگرفت - و تا زر اقساط داخل خزانه نمي‌شد متصدیان و عاملان و زمینداران و قانون‌گویان و دیگر عمله و فعله را در کچهري و دیوان‌خانهٔ چهل‌ستون نشانیده - محصلان شدید گماشته - فرصت اکل و شرب بلکه بول و غائط ندادی - و هرکاره‌ها در پي محصلان تعین کردی - تا مبادا احدی - بطمع خام رشوت گرفته - قطرهٔ آبی بحلق آن تشنه‌کامان رساند * هفته هفته بی‌آب و دانه بر آنها میگذشت - با[1] این همه زمینداران را بر سه پایه معکوس و معلق آویختی - و کف پا از سنگها مي‌خراشید - و تازیانه بران مي‌زد - و بضرب شلاق دقیقهٔ ناموعي نگذاشتی *

(۱) در نسخه‌های قلمي تا *

و عمال زمینداران را - که مالواجب سرکار (را) متصرف شده بضرب و شلاق هم اداي زر باقي نمي‌کردند - با زن و فرزند - مسلمان مي‌ساخت * ازان جمله اودي نرائن - زمیندار چکلهٔ راج‌شاهي - که مرد هندوستان‌زاد و قابل و مستعد بود - و تحصیل خالصه تعلق باو داشت - (و) غلام‌محمد و کالیا جماعه‌دار - با جمعیت دو صد سوار - رفیق او بودند - باخذ مطالبه بپایهٔ اعتراض آمده مستعد بجنگ شد * مرشدقلي خان محمد جان چیله را با فوجي به تنبیه او گسیل کرد - و متصل راج باژي تقارب فئتین رو داد - و جنگ درمیان آمد * غلام‌محمد جماعه‌دار مقتول شد - و اودي نرائن - از ترس غضب خان مسطور - خود را خود کشت - و زمینداري او به رام جیون و کالو کنور[1] - زمینداران[2] آن روي گنگ - که عمدهٔ زمینداران مالگذار بنگاله بودند - تفویض یافت * چون آن سال باتمام رسید - در آغاز سر سال - در ماه فروردي[3] - پوته کرده - یک کرور سه لک روپیه خزانهٔ پادشاهي - بحمل دو صد ارابه - با جمعیت شش صد سوار و پانصد پیادهٔ برقنداز - روانهٔ حضور مقدس نمود - و کفایت جاگیرات و خاص‌نویسي علاوهٔ آن ارسال کرده * و حلقه‌هاي افیال و اسپان تانگن و جاموشان ارنه و آهو خانه[3] و طیور شکاري ملبوس

---

(۱) در اسفوارت کانو کنور * در نسخه‌های قلمي زمیندار بصیغهٔ واحد *

(۲) در نسخه‌های قلمي فبروردي * (۳) شاید که آهوی خانه باشد *

خاص جهانگیرنگر و سپرهای کرگ و سیتل‌پاتی زربافت و مسهری گنگاجلی سلهت - که[1] مار را بران یارای مرور نبود - با دیگر نفائس چون عاج و کونبه (؟) و نافه‌های مشک و سربانگ و دیگر تحائف فرنگ و هدایای کله‌پوشان نصاری و غیره سر موسم ارسال حضور والا ساخت * و هنگام ارسال خزانه - خود با ارباب دخل سوار شده با جهنائی[2] ده (؟) همراه میرفت و داخل[3] وقائع و سوانح می‌نمود * و ضابطهٔ روانگی خزانه چنین بود که هرگاه ارابه‌های خزانه در صوبهٔ دیگر داخل می‌شد - صوبه‌دار انجا - کسان خود فرستاده - ارابه‌های خزانه را در قلعه طلب داشته - تبدیل ارابه‌ها و بدرقه کرده - ارابه و بدرقه از طرف خود داده - روانه می‌ساخت - و همچنین صوبه‌داران دیگر بعمل می‌آوردند - تا خزائن و تحائف و پیشکش بحضور اورنگزیب میرسید * و چون مجرای حسن سایقهٔ او منظور حضور مقدس گردید - مورد تفضلات پادشاهی شده - کارش بالا گرفت - و بخطاب مؤتمن‌الملک علاءالدوله جعفرخان نصیری ناصر جنگ مخاطب شد - و بمنصب هفت هزاری ذات و عطای ماهی‌مراتب سرفراز شده - در سلک امرای عظام منسلک گشت * و تقرر جمیع خدمات بنگاله بی‌تجویز او پذیرا[4] نمی‌شد * و منصبداران حضور - ملک بنگاله را گلستان بی‌خار شنیده -

---

(۱) این وصف سیتل پاتی باشد * (۲) شاید که تا حوالی ده باشد *

(۳) در نسخه‌های قلمی دخل * (۴) در نسخه‌های قلمی بذیرائی *

تعیناتی بنگاله درخواست میکردند * نواب جعفر خان هر کسی را که می‌خواست عرضی نموده بتعیناتی خود می‌طلبید * یکی از آنها نواب سیف خان است - که خان مسطور درخواست تعیناتی او از حضور والا نموده متعینهٔ خود ساخت * شمهٔ از احوال او در صدر کتاب مسطور شده است * نواب سیف خان تا عهد نظامت نواب مهابت‌جنگ در حین حیات (۱) بود * از بس که (از) خاندان عمده بود گاهی با نواب مهابت‌جنگ ملاقات نکرد * نواب معزی‌الیه هرچند درخواست ملاقات کرد منظور نه نمود * هرگاه نواب مهابت‌جنگ - بطریق سیر و شکار - بآن طرف عازم می‌شد - با افواج خود آمده سد راه می‌گشت - اما هر وقت که نواب را احتیاج بکومک می‌گردید - افواج شایسته می‌فرستاد * بعد وفات او پسوش خان بهادر مسلط بر ملک پورنیه و اطراف آن شد * نواب مهابت‌جنگ دختر نواب سعید احمد خان بهادر صولت‌جنگ - برادرزادهٔ خود - را با خان‌بهادر منسوب ساخت - و روز چهارم از تزویج آن دختر وفات یافت * باین تقریب - اموال و اسباب خان بهادر را بضبطی درآورده - او را نظربند ساخت * ناچار خان بهادر - بر اسپی سوار شده به شاه‌جهان‌آباد گریخت * نواب مهابت‌جنگ ملک پورنیه را به صولت‌جنگ تفویض نمود * نواب صولت‌جنگ - با جمعیت شایسته - دران جا

---

(۱) حین حیات بجای قید حیات آورده *

بنظم و نسق پرداخته - امرایانه بسر می‌برد * بعد وفات صولت‌جنگ پسرش شوکت‌جنگ قائم‌مقام پدر شد * نواب سراج‌الدوله - که پسر عمش بود - در عهد نظامت خود - او را بجنگ کشت - و دیوان موهن‌لعل را فرستاده ضبط اموال و اسباب او نمود *

چه میگفتم و در چه پرداختم -
کجا بود اشهب کجا تاختم *

آمدم بر اصل مطلب - درب نرائن قانون‌گو - که در ایام دیوانی نواب جعفرخان دستخط بر کاغذ نکرده بود - خان معزی‌الیه در صدد انتقام می‌ماند * ازانجا که خدمت قانون‌گوئی سررشته‌داری ممالک محروسه است - و کواغذ محاسبه و مطالبهٔ صوبه‌داران بدون دستخط قانون‌گو پیش دیوانیان حضور والا منظور نمی‌شد - لهذا بملاحظهٔ بدنامی بهانه‌جو شده - زمام اختیار او در امور معاملات دراز نموده - در امورات خالصه دخیل و مدار کار ساخت * و چون دیوان بهوپت رای - که از اردوی معلی همراه نواب معزی‌الیه آمده‌بود - فوت شد - و پسرش گلاب رای کما ینبغی از عهدهٔ کار دیوانی نمی‌توانست برآمد - پیشکاری خالصه نیز به درب نرائن تفویض گردید * و تشخیص و تحصیل مالواجب و دیگر امورات مالی و ملکی بر رای او سپرده مطلق‌العنان گردانید * هرچند قانون‌گوی مذکور - بجزرسمی تمام - طوامیر یک کرور و پنجاه لک روپیه در خالصه درست کرده -

تحصیل نمود - و در هر امور[1] کفایتهای نمایان بظهور آورده - زیاده از سابق سرانجام زرهای پادشاهی نمود - اما نواب معزی الیه بتدریج کار از دست او گرفته بدست آویز مطالبه و محاسبه محبوس کرده بانواع شدائد از جان کشت - و قانون گوئی ده آنه به پسرش شیو نرائن و شش آنه به جی نرائن - که در عمل دیوانی - وقت عزیمت اردوی معلی - مسلک سلوک و دوستی نموده بکاغذ او دستخط نموده بود - مسلم داشت * و ضیاء الدین[2] خان را (- که فوجدار هوگلی بود - معزول کرده -) فوجداری بندر مذکور ضمیمهٔ نظامت از حضور اقدس بذمهٔ خود گرفته - ولی بیگ را از طرف خود مقرر کرد * خان مذکور - از رسیدن ولی بیگ - قلعه را گذاشته بعزیمت دارالخلافه از شهر برآمد * ولی بیگ کنکر سین بنگالی را - که پیشکار فوجدار معزول بود - برای کاغذ واصلات زر و سررشتهٔ کواغذ با اهل دفتر و عملهٔ فرجداری طلب کرد * خان مذکور بحمایتمش پرداخت - و ولی بیگ سد راه رفتنش شد - ازین ممر از طرفین مناقشه و منازعت رو داد * خان مذکور - با جمعیت خود در میدان چندن نگر - مابین چوچرا[3] و فراشدانگه - بحمایت نصارای اولندیز و فرانسیس - مورچال بندی نموده - مستعد بجنگ شد * ولی بیگ هم - در میدان عیدگاه -

---

(۱) بجای امر * (۲) عبارت اینجا بی ربط - بجای ضیاء الدین استوارت زین الدین آورده * تاریخ بنگاله صفحه ۲۳۵ بنگرند * (۳) پیش ازین چوچره نوشته *

بر تالاب دیبي داس - بفاصلهٔ یک و نیم کروه - لشکرکشي نموده - بمقابله مورچال‌بندي کرد - و کیفیت احوال بحضور نواب جعفرخان التماس نمود * و معزول و منصوب در یکدیگر بجنگ مورچال اشتغال داشتند - و سپاه[1] لشکر از دور مي‌نمودند * ملا ترسم توراني - نائب ضیاءالدین خان - و کنکرسین مخفي از اولندیز و فرانسیس امداد و اعانت سرب و باروت و آلات حرب گرفته - بجنگ میدان سبقت میکردند - و چیرگیها مي‌نمودند - ولي‌بیگ بانتظار کومک خودداري مي‌کرد * در این اثنا دلیپ سنگه هزاري - با جمعیت سوار و پیاده - از نزد نواب جعفرخان بکومک ولي‌بیگ رسید - و پروانهٔ تهدید بنام نصاری رسانید * و ضیاءالدین خان - بمشورت نصاري - با دلیپ سنگه پیغام صلح داده اورا غافل ساخته - وقت صبح دروغ مصلحت‌آمیز[2] به دلیپ سنگه نوشته - بدست وکیل خود داد - و تاکید کرد که دست بدستش داده جواب بگیرد - و یک شال سرخ براي نمود بر سر وکیل پیچیده روان کرد * و گوله‌انداز فرنگي - که نشانهٔ بي‌خطا میزد - توپ برنجي کلان - که گوله‌اش از مفاصلهٔ یک و نیم کروه بر نشانه صحیح میشد - تیربند کرده رخ بر لشکرگاه حریف وا گذاشت - و از دوربین نظر بر شال وکیل داشت * وکیل - در وقتي که دلیپ سنگه بارادهٔ غسل سر و تن برهنه بمالش روغن مشغول بود - رسیده رقعه

(۱) یا سپاه و لشکر باشد * (۲) در نسخهٔ خطي نامي آمیز مصلحت *

بدستش میداد - که گوله‌انداز بر نشانهٔ شال توپ را شلک کرد - گوله بر پهلوي دلیپ سنگه نشست - و لاش او بهوا پرید * آفرین بران سحرکار بی‌خطا که آسیبي به وکیل نرسید * خان مذکور - گوله‌انداز را انعام داده - بر مورچال حریف یورش نمود * لمؤلفه -

چو سالار مقتـــول شد بی‌درنگ -
مخالف عنان داد بر عزم جنگ *
بجنبیـــد لشکـــر چو دریا بمـــوج -
و زین سو گریز اوفتـــاده بفـــوج *
نه تنها همیـــن لشکري جان ببرد -
زمین نیـــز راه هزیمت سپـــرد *
ولي بیـــگ زان جا گریزان برفت -
سراسیمه در قلعـــه مامن گرفت *

ضیاء الدین خان - بدلجمعی تمام - روانهٔ دارالخلافه شده - بعد رسیدن در دهلي - مسافر راه آخرت گشت * بعد فوت او کنکر بنگالي - که مادهٔ این همه فساد بود (و) در هوگلي مسکن داشت - از دارالخلافه مراجعت کرده - به مرشدآباد آمده - بی‌محابا با جعفر خان ملازمت کرد - و بدست چپ سلام نمود - یعني بدستي که سلام بپادشاه کرده‌ام سلام کردن بشما عار است * نواب جعفر خان در جواب گفت که کنکر در زیر کفش * و کنکر -

(۱) در نسخه‌های قلمي افتاده *

بفتح هردو کاف تازي و سکون نون و راي مهمله - لغت هندي بمعني سنگريزه است * نواب جعفر خان - از بدادائيهاي سابق و لاحق بدباطن شده - بظاهرش نواخته - بخدمت عهده‌داري چکلهٔ هوگلي سرفراز کرد * و از سال تمام در ايام مجمل - باخذ مطالبه و باقيات مال و سائر - بزندان کرد - و گربه در شلوار انداخت * و اغذيهٔ مسهل بشدائد تمام خورانيد - و محصلان شديد برگماشت - و در پايجامه علي الاتصال کرده[1] باين حالت بد درگذشت * در همان ايام سيد اکرم خان - که ديواني بنگاله بنام او بود - وفات يافت * سيد رضي[2] خان - زوج نفيسه خانم دختر شجاع الدين محمد خان ناظم صوبهٔ اوڈيسه داماد جعفر خان - که از سادات عظام ولايت‌زاد بود - بخدمت ديواني بنگاله ممتاز گرديد * و او مردي متعصب و درشت‌مزاج و در تحصيل زر سخت‌گير بود - بانواع شدائد تحصيل مالواجب ميکرد * گويند حوضي پر از نجاست تيار کرده - چون بزبان هنود بهشت را بيکنته نامند علي الرغم آنها آنرا بيکنته نام گذاشته بود * زمينداران ناماگذار و عاملان باقيدار را بعد از عقوبت بسيار دران حوض غوطه ميداد - و بشدت تمام زر بيباق ميگرفت * در همان سال - خبر طغيان سيتارام زميندار و کشته شدن مير ابوتراب - فوجدار چکلهٔ بهوسنه - سرکار محمودآباد - رسيده * و تفصيل اين اجمال

---

(۱) مفعول بسبب کراهت مذکور نکرده * (۲) در استوارت سيد رضا خان *

آنکه سيتارام - زميندار پرگنهٔ محمودآباد - که بحمايت جنگل و رودخانه‌ها کلاه باغيگري بر تارک نخوت گذاشته - تن باطاعت حاکم نداده - بنده‌هاي پادشاهي را نمي‌ديد - و ابواب ادخال مردم پادشاهي از ملک خود مسدود مي‌داشت - و بتاراج و تاخت ملک آن نواح دست دراز کرده - با کسان تهانه‌داران و فوجداران همیشه هنگامه‌پرداريها مي‌کرد * مير ابوتراب - فوجدار چکلهٔ بهوسنه - که از سادات عظام (بود) و با شاهزاده عظيم‌الشان و سلاطين تيموريه سلسلهٔ يگانگي داشت و در اقران و امثال در لياقت و استعداد ضرب‌المثل بود - با جعفرخان نيز اغماض عين ميکرد * مير ابوتراب - در صدد دستگير کردن او بوده - تدبيرها مي‌نمود - و بقابو نمي‌آمد * آخرالامر - پيرخان جماعه‌دار را با جمعيت دو صد سوار نگاه داشته در فکر تنبيه او بود * زميندار مذکور - از دريافت اين معني - جمعيت خود فراهم آورده - در کمين جماعه‌دار مسطور بود * روزي مير ابوتراب - با چندي از خاصان و مصاحبان بشکار برآمده - صيدافگنان بسرحد او رسيد - و پيرخان همراه نبود * زميندار - از دريافت اين خبر - او را پير (خان) تصور کرده - بيک ناگاه با جمعيت خود از طرف پشت از جنگل برآمده - بر وي ريخت * هرچند مير ابوتراب ببانگ بلند از نام خود نشان داد - گوش نکرده بزخمهاي بانس[1] او را از اسپ انداختند *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بزخم راي بجاي بزخمهاي *

چون این خبر بحضور جعفر خان رسید - از خوف غضب سلطانی لرزه بر اندامش افتاد - و حسن علی خان همزلف خود را - که از خاندان عمده بود - فوجدار انجا ساخته - با جمعیت شایسته - برای دستگیر کردن آن موذی شریر تعین نمود * و بزمینداران نواح پروانجات بتاکید تمام نوشت که سیتارام را فرصت برآمدن ندهند - و اگر از سرحد کسی بدر خواهد رفت - او از زمینداری خود خارج شده بسزا خواهد رسید * زمینداران از چهار طرف بمحاصرهٔ او پرداختند - تا آنکه حسن علی‌خان رسیده او را - با زن و بچه و اعوان و انصار - دستگیر کرده - مسلسل و مغلول - بحضور نواب جعفر خان فرستاد * نواب روی او را در چرم گرفته - در سواد شرقی مرشدآباد - بر سر راه جهانگیرنگر و محمودآباد - بر دار کشید - و زن و فرزند و رفقای او را دائم‌الحبس ساخت * و زمینداری او به رام‌جیون زمیندار تفویض کرده - اموال و اثاث‌البیت آن بدنهاد بضبط درآورده داخل خاص‌نویسی ساخته - بنیاد او را مستاصل کرد - و احوال را بحضور پادشاه عرضداشت نمود * چون پادشاه اورنگزیب عالمگیر - روز جمعه بست و هشتم ذی‌القعده سنه ۱۱۱۹ هجری - در اقلیم دکن برحمت حق پیوست - محمد معظم شاه‌عالم بهادر شاه بر تخت دهلی جلوس فرمود * نواب جعفرخان نذور معه پیشکش بنگاله ارسال نمود - و بعطای سند بحالی بدستور و خلعت و پالکی جهالردار از حضور گل

افتخار بر سر زد * شاهزاده عظیم‌الشان - از طرف خود سربلند خان را در عظیم‌آباد نائب گذاشته - روانهٔ دارالخلافه گردید * و در همین سال - سلطان فرخ سیر - پیش از جلوس بهادر شاه بر سریر سلطنت - از جهانگیرنگر به مرشدآباد رونق‌بخش شده - بالتماس جعفر خان - در لعل‌باغ فروکش شدند * نواب معزی‌الیه - آداب شاهزادگی نگاه داشته - لوازم خدمت بجا آورده - مصارف صرف خاص و کارخانجات میرسانید - و بموجب معمول خزائن و پیشکش بحضور اقدس شاه بهادر شاه فرستاد * بعد سلطنت پنج سال و یک ماه در سنه ۱۱۲۴ هجری از تنگنای جسمانی بوسعت آباد روحانی انتقال فرمود[1] * و سلطان معزالدین - پسر کلان او - که ملقب به جهاندار بود - شاه شد * با دو برادر خورد متفق شده - شاهزاده عظیم‌الشان را مقتول ساخت * و بعد رفع تردد - بحسن سعی و اعانت اسد خان وزیر اعظم و امیرالامرا ذوالفقار خان - کار دو برادر دیگر هم تمام ساخته - بلکه بعد از وفات پادشاه بعرض هشت روز هر کدام از سلاطین‌زاده‌ها را - که از اولاد و احفاد و زیاده بر سی کس بودند - بمعرض هلاک انداخته - بعد قتل بسیار و حبس بقیة السیف بر اورنگ سلطنت جلوه افروز جلیس[2] گردید * امیرالامرا را - که میر بخشی بود - بوزارت کل - و پدرش آصف الدوله اسدخان را - بوکالت مطلق - ذخیره اندوز سرفرازیها

---

(۱) فاعل بهادرشاه * (۲) شاید که جلوس باشد *

نمود - و بدستور سابق فرمان استمالت و استقلال به نواب جعفر خان فرستاد * خان مسطور - مراسم اطاعت و انقیاد بجا آورده - نذور و پیشکش بطریق معهود ارسال حضور والا داشت * چون سلطان فرخ سیر پسر دوم عظیم الشان - که بتقریب نیابت نظامت صوبجات بنگاله درین ملک بود - بدعوی وراثت تخت و تاج موروثی ارادهٔ جنگ با سلطان معزالدین مصمم نموده - عازم دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد گردیده - از جعفرخان استدعای خزانه و فوج کرد - خان موصوف جواب صاف داد که ما بندهٔ پادشاهی تابع تاج و تخت پادشاه دارالخلافه ایم - سوای اطاعت شخصی که از آل تیموریه بر تخت سلطنت شاهجهان‌آباد جلوس فرماید تن باطاعت دیگری دادن شیوهٔ نمکحرامی ست - چون معزالدین هم شما مالک تاج و تخت است خزانهٔ پادشاهی بشما نمی‌رسد * القصه سلطان فرخ سیر از خزانه و فوج بنگاله ناامید شد - و بفحوای توکلت علی الله سراپا امید شده - با جمعی قلیلی از رفیقان قدیم و جدید که همراه داشت - بر سلطان معزالدین خروج کرده - ترتیب (؟) سرانجام افواج و توپخانهٔ پادشاهی از جهانگیرنگر طلب فرموده - سمند عزیمت را بجانب شاه جهان‌آباد گرم مهمیز ساخت - و تا رسیدن عظیم‌آباد فوجی گران اجتماع یافت - و از مهاجنان انجا بطریق باج زرها گرفته بر صوبهٔ بهار مسلط گردید * اسباب سلطنت بهم رسانیده بر تخت نشست - و چتر شاهی

بر سر گردانیده - ازان جا بتجمل و توزک سلطانی رایت نهضت افراشته - ظل امن و امان بر سکنای بنارس انداخت * و از نگرسینه وغیره مهاجنان عمدهٔ بنارس یک کرور روپیه بوعدهٔ سلطنت قرض گرفته - فوجی شایسته فراهم آورد * سید عبدالله خان و سید حسین علی‌خان هردو برادر سادات بارهه - که ناظم صوبهٔ اوده و الهٰآباد بودند و بشجاعت و دلاوری نظیر و عدیل نداشتند - چون از سلطان معزالدین بپایهٔ عزل رسیده دغدغهٔ خاطر داشتند - برفاقت سلطان فرخ سیر تن داده - کمر خدمت و جان فشانی بر میان جان بستند * و خزانهٔ بنگاله موسولهٔ نواب جعفر خان - که بسبب انقلاب سلطنت - شجاع‌الدین محمد خان - داروغهٔ الهٰآباد - بباغ شهر ارابه‌ها گذاشته - با جمعیت سه صد سوار محافظت آن می‌کرد - بدست آورده فوج عظیم نگاه داشتند * فرخ سیر - از طرف خزانه و فوج خاطر جمع نموده - جیغهٔ وزارت بر دستار سید حسین علی خان زد - و خطبهٔ سلطنت بنام نامی خود ساخت * اذا اراد الله شیئًا هیّأ له اسبابه * ازانجا که فرخ سیر از جعفر خان کوفته‌خاطر بود - رشید خان برادر کلان افراسیاب خان عرف میرزای اجمیری را - که از نسل امرای قدیم بنگاله و خانه‌زاد پادشاهی بود و بزور پهلوانی مانند رستم و اسفندیار بود (و) فیلان مست را بر زمین میزد - از تغیر جعفر خان بصوبهٔ داری بنگاله مقرر فرمود * گویند وقتی که

سلطان فرخ سیر از اکبرنگر رایت انتهاض بسمت عظیم آباد افراشت - نزدیک سکري گلي توپ ملک میدان - که یک من گوله مي خورد و یک صد و پنجاه راس گاو و دو زنجیر فیل آنرا مي کشید - در زمین نشیب درلاي بند شد - هرچند گاوان و فیلان زور کردند حرکت نکرد * فرخ سیر خود بر سر توپ رسیده از فرنگیان توپخانه حکمت بکار برد - مفید نیفتاد * میرزاي اجمیري آداب بجا آورده عرض نمود که اگر حکم شود خانه زاد هم زور آزمائي نماید * سلطان دستوري داد * میرزاي اجمیري - دامن بر کمر زده - هر دو دست در زیر رهکله برده - توپ را با رهکله با سینه برداشت - و عرض کرد که هرکجا حکم شود بنهد * سلطان بر بلندي اشارت کرد * میرزا توپ را از پستي بر بلندي گذاشت * از کثرت زور آزمائي قریب بود که قطرات خون از چشمان تقاطر کند * سلطان آفرینها (کرد) و حاضرین متعجب شده نداي تحسین و صداي آفرین بر فلک رسانیدند * میرزا همان وقت بمنصب سه هزار و خطابت افراسیاب خان بلند مرتبه گردید * چون رشید خان با ساز و سامان شایسته عازم بنگاله شد - و از درهٔ تیاباگدهي و سکري گلي گذشته - داخل ملک بنگاله شد - جعفر خان - خبر آمدن او شنیده - اصلا اعتناي او نکرده - و سواي جمعیت صوبه نگاهداشت سپاه هم نمي نمود - تا آنکه رشید خان بر سه کروهي مرشدآباد رسیده صف آرا گردید - صباح

روز دیگر نواب جعفر خان میر بنگالي و سید انور جونپوري را - با جمعیت دوهزار سوار و پیاده - بمقابلهٔ او تعین ساخت - و خود بکتابت مصحف مجید بموجب ضابطهٔ هر روزه مشغول ماند * چون فئتین مقابل شدند - جنگ درمیان آمد * سید انور در عین گرمي کارزار شربت مرگ چشید - و میر بنگالي - با جمعي قلیلي پاي شجاعت افشرده - در میدان ماند - و افواج رشید خان پیرامن او محاصره کردند * هرچند این خبرها به نواب جعفر خان پیهم میرسید - اعتنا نکرده بکتابت مصحف مجید مشغول بود - تا آنکه خبر پس‌پا شدن میر بنگالي رسید * محمد خان چیلهٔ خاص را - که فوجدار مرشدآباد و صاحب رساله بود - اشارت به کومک او نمود - و او - بسرعت برق و باد به میر بنگالي رسیده - لوازم کومک بظهور رسانید * و متعاقب جعفر خان هم - از کتابت قرآن‌شریف فراغ یافته - فاتحهٔ خیر خوانده - سلاح جنگ بر خود راست کرد * بر فیل سوار شده - با جمعي از سواران و مصاحبان و برادران و غلامان ترک و گرجي و حبشي - در میدان کریم‌آباد بیرون شهر - با رشید خان دوچار شد - و دعاي سیفي آغاز نهاد * گویند بر دعاي سیفي آن قدر عامل بود که هرگاه شروع بخواندن مي‌نمود سیف او خود بخود از نیام بیرون مي‌آمد - و به امداد غیب بر اعدا ظفر مي‌یافت * از رسیدن جعفر خان شجاعت و همت میر بنگالي و سپاه از یکي

ده و از ده[1] صد شد * بهیأت اجتماعي بر قول حریف حمله آوردند *
و رشید خان - که جعفر خان را مرد میدان خود نمي‌شمرد - با
دعوي شمشیرزني و حریف افگني - بر فیل مست سوار شده -
با میر بنگالي - که هراول بود - مقابل شد * میر مذکور - که
تیرانداز بي‌خطا بود - لمؤلفه -

یکي چوبه تیري بزه برنهاد -
کمان را کشید و بغل برکشاد *
چو سوفار تیر آمدش (تا) بگوش -
رها کرد بر دشمن سخت کوش *
به پیشانیش خورد تیر از قضا -
گذر کرد پیکان زسوي قفا *
سر پهلوانان زپیکان بخست -
برافتاد بر پیل آن شیر مست *
دران گه[2] همه فوج یکبارگي -
براندند بر دشمنان بارگي *
زمین گشت از سم اسپان مغاک -
زتوپ و سنان تند فلک چاک چاک *
بشمشیر و خنجر و گرز[3] و سنان

---

(۱) بجاي و از ده در نسخه‌هاي قلمي آورده * (۲) در نسخه‌هاي قلمي گاه * (۳) مؤلف واو معکوس اینجا جائز داشته - و یا بگرز بجاي و گرز باشد *

فتـــادند بر لشکـــر دشمنـــان *
زبس ریزش خون بمیدان جنگ
شده جملـــه روي زمین لاله رنگ *
جهـــاني براه عدم پا نهـــاد -
اگر[1] زنده ماند او بقید اوفتـــاد *
بتـــاراج شد مال و اسبـــاب شان -
ظفریاب شد خان با عز و شـــان *

نواب جعفر خان - مظفر و منصور مراجعت کرده - شادیانهٔ فتح نوازان - داخل قلعه شد - و حکم کرد که از سرهاي کشتگان بر شاهراه هندوستان مناره سازند - تا موجب عبرت مخالفان گردد * اسیران لشکر رشید خان میگفتند که از مقابل شدن جعفر خان یکبارگي افواج سبزپوشان با شمشیرهاي علم از هوا رسیدند - و بر فوج رشید خان میزدند - و قاتل از نظرها غائب بود * سلطان فرخ سیر - که هنوز از مهم سلطان معزالدین فراغت نیافته بود - در اثناي راه خبر فتح جعفر خان و کشته شدن رشید خان شنیده متأسف شد * القصه چون قریب اکبرآباد با سلطان معزالدین المخاطب جهاندار شاه جنگ سلطاني رو داد - سادات بارهه - در رکاب محمد فرخ سیر جانفشانیها بکار برده - مصدر تردداات شایسته شدند * از طرف معزالدین - خان جهان بهادر کوکلتاش خان -

---

(۱) در نسخهاي قلمي - اگر زنده ماند و بقید افتاد *

که میر بخشي بود - بجهت مساهلهٔ[1] امیرالامرا ذوالفقار خان کشته شد * و امراي دیگر - خصوص امراي مغلیه - هریکي با امراي فرخ سیر سازش نموده - در امور محاربه دیده و دانسته مداهنه ورزیدند * لهذا خللي عظیم در لشکر معزالدین جهاندار شاه بوقوع آمد * و پادشاه بمشاهدهٔ خان‌جهان بهادر في‌الفور منهزم شده - راست به شاه‌جهان‌آباد در خانهٔ اسد خان آصف‌الدوله رکن‌السلطنت رسید * متصل آن - امیرالامرا پسر آصف‌الدوله نیز پیش پدر رسیده براي رفاقت پادشاه پدر را مرغب و محرک[2] شد * پدر - مصلحت وقت در رفاقت جهاندارشاه ندیده - شاه را نظربند گذاشت * و سلطان محمد فرخ سیر - بی‌مزاحمت و منع - در اواخر سنه ۱۱۲۴ هجري - در اکبرآباد بر سریر سلطنت جلوس فرموده - ازان جا جلوریز به شاه‌جهان‌آباد آمده - جهاندار شاه و امیرالامرا را مقتول ساخت *

جلوس فرمودن سلطان فرخ سیر بسریر سلطنت دهلي *

نواب جعفر خان - از استماع خبر جلوس پادشاه فرخ سیر مراسم اطاعت بجا آورده - نذور و پیشکش ارسال داشت - و خزانهٔ مستمره دام دام بپیاق رسانیده - اصالةً بخدمت نظامت بنگاله - با ضمیمهٔ خدمت دیواني هر سه صوبه بدستور سابق -

---

(۱) درنسخه‌هاي قلمي مشاهده و آن بي‌معني * (۲) درنسخه‌هاي قلمي متحري *

سرفراز شده - بعطاي خلعت خسروانه و خلاع[1] و فرامين ممتاز گرديد - و ملتمسات او بحضور سلطان - بدستور عهد سلاطين ديگر - پذيرا شده - محسودالاقران و الاماثل گشت * چنانچه فتح چند[2] ساهو گماشتهٔ نگرسيته - که همشيره زاده[3] اش بود - جعفرخان از حسن خدمات او راضي شده - التماس بحضور والا نموده - او را - بخطاب جگت سيته و فوطهداري خزانهٔ بنگاله - سرفراز گذانيد * سيد حسين علي خان ميربخشي را - که برادر قطب الملک عبدالله خان وزير بود - هوس خطاب ناصرجنگي - که جعفرخان داشت - در سر افتاد * چون دو کس بيک خطاب مخاطب شدن ضابطهٔ پادشاهي نيست - لهذا فرمان در باب تبديل خطاب بنام جعفرخان صدور يافت * خان مذکور - با وجود چنديں وقار و اقتدار سادات مرقوم - عرق غيرت را بحرکت آورده - تبديل خطاب قبول نه نمود - و باستغناي تمام در جواب نوشت که پير[4] غلام را آرزوي نام و خطاب نيست - خطابي که بخشيدهٔ پادشاه عالمگير است آنرا نمي فروشم * چون سيد رضي خان وفات يافت - باستدعاي جعفرخان - از حضور سلطان فرخ سير - ديواني صوبهٔ بنگاله به ميرزا اسدالله - خلف شجاع الدين محمد خان ناظم اوڈيسه - که از بطن صبيهٔ جعفرخان بود - مفوض گرديد - و ميرزاي مذکور بخطاب سرفرازخاني

---

(۱) تکرار بيکار * (۲) در نسخهاي قلمي فتحچند * (۳) بجاي خواهرزاده * (۴) شايد که غلام پير باشد * صفحه ۲۶۱ حاشيه ۱ بنگرند *

مخاطب گشت * چون جعفر خان فرزند نداشت و سرفراز خان نواسهٔ او بود - مآل اندیشي نموده - زمینداري بلدهٔ مرشدآباد قسمت چونه کهالي[1] پرگنهٔ کهولهریه (؟) - از محمد امان - تعلقدار[2] قسمت مذکور - از زر جاگیر خود - بنام میرزا اسد الله سرفراز خان خریده - اسدنگر نام گذاشته - داخل دفتر پادشاهي و قانون گوئي ساخت - و به خاص تعلق[3] مشهور شد - تا بعد زوال دولت وجه کفاف اولادش باشد - و بعد اداي مالگذاري پادشاهي انتفاع آن بآنها رسد * و در همان سال نیابت جهانگیرنگر به میرزا لطف الله - داماد شجاع الدین محمد خان - تفویض یافت - و بخطاب مرشدقلي خان مخاطب گردید * چون نهم ربیع الثاني سنه ۱۱۳۱ هجري پادشاه فرخ سیر - بسبب حرامنمکي عبدالله خان وزیر و حسین علي خان میر بخشي بشهادت رسید - سادات بارهه سلطان رفیع الدرجات - پسر شاهزاده رفیع الشان بن بهادر شاه - را بر تخت سلطنت نشاندند * چهار پنج ماه سلطنت عاریتي نموده بمرض دق در گذشت * بعد ازان برادر دویمش را - که سلطان رفیع الدوله نام داشت - از حبس برآورده - بر سریر جهانداري جلوس دادند - و به شاهجهان ثاني ملقب گردید * او هم - بدستور برادر کلان - پنج شش ماه متکي وسادهٔ سلطنت بکمال بي استقلالي بود * در وقتي که عساکر پادشاهي - بر سلطان نیکوسیر - پسر سلطان اکبر بن عالمگیر پادشاه - که در اکبرآباد

---

(۱) در اسکوارت چونا کلي * (۲) بجاي تعلقدار * (۳) بجاي تعلقه *

خروج کرده بود - متوجه شد - در اثناي راه واقعهٔ شاه‌جهان ثاني هم رو داد * و سادات بارهه و دیگر امراي حضور - در اواخر سنه ۱۱۳۱ هجري قدسی - سلطان روشن‌اختر بن شاه‌جهان[1] را شبا شب از قلعهٔ شاه‌جهان‌آباد برآورده - به اکبرآباد رسانیده - در اوائل سنه ۱۱۳۲ هجري بر تخت سلطنت نشاندند * (و) مخاطب به ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه غازي گردید * یکي از شعرا گفته -

روشن اختر بود - اکنـــون ماه شد -
یوسف از زندان برآمـــد شاه شد *

نواب جعفر خان - خبر[2] جلوس پادشاه بر سریر سلطنت استماع کرده - نذور و پیشکش ارسال داشت - و بخلعت بحالي بدستور سابق و مجدداً (به) صوبه‌داري اوڈیسه سرفراز (و) ممتاز گردید * القصه چون - بسبب[3] کمال تصرف سید حسین علي خان و عبدالله خان در سلطنت از عهد فرخ سیر تا آن وقت - امور سلطنت بکمال بي رونقي بود - و از پادشاه‌گردی بندوبست و انتظام ممالک از هم ریخته - و مردم بنگاله از آفات[4] پادشاه‌گردي مصئون و مامون بودند - و جعفر خان بکمال استقلال بامور نظامت

---

(۱) در نسخه‌های قلمي جهان شاه * (۲) در نسخه‌هاي قلمي - " خبر جلوس پادشاه استماع کرده بر سریر سلطنت - الخ " * (۳) در نسخه‌هاي قلمي - " بسبب کمال تصرف در سلطنت سید حسین‌علی خان و عبدالله خان - الخ " * (۴) در نسخه‌هاي قلمي اوقات *

مي‌پرداخت - و در زمان او از دست غنيم مرهنه آسيبي بملک بنگاله نرسيد - طائفهٔ[1] نصاراي اليمان - که در بنگاله کوٹهي نداشتند - و معرفت فرانسيس کاربار تجارت ميکردند - باتفاق فرانسيس - بقبول نذرانه درخواست مکان کوٹهي در بانگي بازار[2] کرد - و سند از جعفر خان حاصل نموده - خانه‌هاي گلي آراسته - طرح اقامت انداخت - و بناي احداث کوٹهي و بروج مشيده و خندق عميق و پهناور - که آب دريا جاري و سلپ از چهار طرف دائر و سائر باشد - ساخت - و بمحنت شبا روزي و اخراجات بسيار به تياري آن پرداخت - و کلاه نخوت بر تارک استکبار کج نهاده بر نصاراي فرقهٔ ديگر تفاخر ميکرد - و مي‌گفت سقرلات و مخمل و مشجر به نرخ پلاس خواهم فروخت * نصاراي انگريز و اولنديز - بملاحظهٔ کسادي بازار خود - در باب برداشتن کوٹهي او متفق شده - بسازش تجاران مغليه - نذرانهٔ او بذمهٔ خود گرفتند - و از احسن‌الله خان - فوجدار بندر هوگلي - شکايت خونريزي و فتنهٔ او در بلاد فرنگ - و غمازي احداث قلعه و برج و خندق در بانگي بازار - و از قديم شدن او تخلل در ملک پادشاهي - به جعفر خان نويسانيده - پروانهٔ ممانعت کوٹهي اليمان بنام فوجدار مذکور طلبيدند * احسن‌الله خان هرچند کسان فرستاده مانع آمد - اما اليمان باور نکرده ممانعت‌پذير

---

(۱) شايد که لفظ سردار پيش لفظ طائفه قلم‌انداز شده - صفحه ۲۷۸ سطر ۲ بنگرند * (۲) در اسکوارت بانگي بازار *

نشدند * تا آنکه فوجدار مسطور میر جعفر نائب خود را بر الیمان تعین کرد * سردار الیمان - که ملقب به جنرل بود - توپها بر بالای حصار چیده - مستعد جنگ نشست * میر مرقوم - مقابل او مورچال‌بندي نموده - بجنگ توپ و بان و تیر و تفنگ پرداخت * اما کسان میر مذکور - از ضرب گوله و حقهٔ بان - پیرامن کوتهي رفتن نتوانستند * و راه آمد و شد[1] کشتیهاي تاجران بدریا مسدود گشت * و نصاراي فرانسیس - خفیه بکومک الیمان پرداخته - امداد و اعانت سرب و باروت و آلات حرب میکردند - و بظاهر معرفت[2] خواجه محمد کامل پسر کلان خواجه محمد فاضل را - که بسواري کشتي آمد و رفت مي‌کرد - باشارهٔ فرانسیس گرفتار ساخت * بنا بران تمامي تجار مغلیه و ارمنیه و غیره در استخلاص او مساعي جمیله نمودند - و باندیشهٔ هلاک ساختن او دو سه روز جنگ موقوف داشتند * تا آنکه خواجهٔ مذکور - مبالغ خطیر قبول کرده - باقرار صلح کنانیدن رهائي یافته - از قید فرنگ بدر جست * و نصارای فرانسیس[3] هم - از تهدید فوجدار هراسان شده - از اعانت الیمان دست‌بردار شده * میر جعفر - مورچال پیش برده - بضرب گوله و بان و تیر و تفنگ - کار بر محصوران تنگ ساخت - و از خشکي و تري ابواب رسد مسدود کرده * چون

---

(۱) بعد لفظ شد در نسخه‌هاي قلمي و * (۲) عبارت بي ربط - استوارت صفحه ۲۶۵ بنگرند * (۳) پیش لفظ فرانسیس در نسخه‌هاي قلمي و *

آتش جوع در ابطان محصوران بالا گرفت - نوکران این ملک یکبار راه فرار پیمودند - و جنرل با سیزده کس الیمان در کوٹهي ماند * با[1] این حال از بارش گوله و حقهٔ بان - که بدست خود سر مي‌کرد و مي‌انداخت - فرصت سر بالا کردن بمردم مورچال نمي‌داد - تا (به) برآمدن از مورچال و یورش بر کوٹهي چه رسد * و چندگاه بهمین وتیره جنگ از طرفین قائم بود * قضا را گولهٔ توپ - از مورچال میر جعفر سر کرده - بر بازوي راست جنرل خورده بشکست - و دستش از کار رفت * ناگزیر جنرل با رفقای خود در دل شب از کوٹهي بدر زده - بر جهاز سوار شده - راه ولایت خود گرفت * علی الصباح کوٹهي مفتوح شده - سوای چند ضرب توپ و حقهٔ بان مال یک حبه بدست نیامد * میر جعفر - دروازه و برج کوٹهي را منهدم ساخته - مظفر و منصور مراجعت نمود * در همان ایام خبر رسید که شجاعت خان و نجات خان افغانان (و) زمیندار ٹونکي سروبپور - سرکار محمودآباد - که بشیوهٔ قطاع الطریقي معروف و مشهور بود - خزانهٔ محمودآباد که شصت هزار روپیه به مرشدآباد مي‌آمد بغارت بردند * نواب جعفر خان - که تشنهٔ خون دزدان و راه‌زنان بود - بدریافت این خبر امین و جواسیس تعین نمود - (و) بعد تحقیقات و اثبات این معني حکم دستگیر کردن آنها بنام احسن‌الله خان فوجدار چکلهٔ هوگلي نوشت *

---

(۱) در نسخه‌های قلمي تا *

خان مذکور - بطریق شکار سوار شده بیک ناگاه مانند بلاي ناگهاني بدان جا رسیده - همه را اسیر و دستگیر کرده - مطوق و مغلول و اعصاب دست و پا سفته از بند دوال سخت و محکم بسته - بحضور نواب جعفرخان فرستاد * نواب - آنها را دائم‌الحبس نموده - اموال آنها را بضبط درآورد * بعد اخراج و استیصال آنها زمینداري به رام‌جیون مقرر ساخت - و خزانهٔ مغروته از زمینداران سرحد متهوت کرده داخل خزانهٔ عامره ساخت * در عهد او نام راه‌زنان و شبخونیان و حرامیان از صفحهٔ قلمرو بنگاله حک شده بود - و سکنای شهر و دیهات در امنیت و آسایش بودند * تهانهٔ کتوه[1] مرشدگنج - بر شاهراه بردوان - در اوائل نظامت که خطاب (مرشد) قلي خان داشت - بجهت امنیت مسافرین و متردّدین - آباد کردهٔ اوست * برای حفاظت شاهراه تهانه مقرر نمود - و بنا بر ضبط و ربط به محمد جان[2] چیلهٔ خاص تفویض کرد * چون در اطراف فناچهور (؟) - که بر سر راه ندیا و هوگلي واقع است - در باغیچه‌هاي کیله بروز روشن راه‌زني مي‌شد - لهذا محمد جان در پوپ تهل تهانهٔ خود نشانده ضمیمهٔ کتوه ساخت - و دزدان و راه‌زنان را گرفتار نموده دو پرکاله ساخته برای عبرت بر درختان شاهراه مي‌آویخت * چون در سواري او تبرداران پیش پیش مي‌رفتند بفاءً علیه

---

(۱) در استوارت کتوه و مرشد گنج بحرف عطف نوشته * (۲) در استوارت محمد جان * در نسخه‌های قلمي اینجا محمد خان و پائین محمد جان *

به محمد جان کولهاژه[1] اشتهار یافت * زهرهٔ دزدان و راه‌زنان از نام او می‌ترقید * نواب جعفر خان در رواج اسلام و آئین دین‌داری و اشراف‌پروری و مظلوم‌نوازی و ظالم‌گدازی ثانی امیرالامرا شایسته خان بود * حکم ناطق و مواثیق واثق داشت * نماز پنج‌گانه قضا نمی‌شد - و روزه سه ماه می‌داشت - و ختم قرآن می‌کرد * ایام بیض و شبهای جمعه صائم و قائم می‌بود * اکثر شبها باوراد میگذرانید - و خواب کمتر می‌کرد * و از چاشت تا نصف‌النهار در کتابت مصحف مواظبت داشت * و مصاحف مکتوبه با نذور و اوقاف و هدایا هرسال با میر حاج و قافلهٔ ارباب زیارات به مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره و نجف اشرف و کربلای معلی و بغداد و خراسان و جده و بصره و دیگر عتبات عالیات و مکانهای متبرک مثل اجمیر و پنڈوه و غیرهم می‌فرستاد - و در هر جا نذور و اوقاف و قاریان مقرر می‌نمود * فقیر حقیر یک قرآن مجزی - که هر سپارهٔ او علیحده بود - در مزار فائض‌الانوار حضرت مخدوم اخی سراج‌الدین در سعدالله پور بخط نواب جعفر خان - که بخط جلی بود - مشاهده نموده است * دو هزار و پانصد نفر قاری ملازم بودند که هر روز ختم[2] قرآنها می‌کردند - و هر قدر که نواب هر روز می‌نوشت بصحت آن می‌پرداختند * و هردو وقت طعام برای آنها از باورچی‌خانهٔ

---

(۱) در اسگوارت نوشته که چون او دزد را گرفته دوپاره می‌کرد بنام کولهاژه یعنی تبر مشهور گردید * (۲) بجای ختمهای قرآن *

خاص مقرر بود * وحوش و طیور و انواع ذي‌روح از خوان نعمت او بهره‌یاب مي‌شد * و بصحبت سادات و مشائخ و علما وفضلا رغبت تمام مي‌داشت - و خدمت ایشان اکبر سعادت می‌دانست * و از غره تا دوازدهم ماه ربیع‌الاول - که ایام وفات حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلعم است - هر روز ضیافت و دعوت اکابر و مشائخ و علما و فقرا و صلحا مي‌نمود - و از اطراف طلب داشته باعزاز تمام و اکرام تام در مجلس می‌نشانید - و تا فارغ شدن از طعام خود بادب و با نیاز ایستاده بخدمت مي‌پرداخت * و در هر شب ازان ایام از ماهي‌نگر تا لعل باغ بر لب دریا روشنی چراغان بصنعتي تمام ترتیب مي‌کرد که از پرتو چراغان محراب مساجد و منابر و اشجار آیات[1] قرانی و اشعار ازین روی آب مردم مي‌خواندند - و موجب حیرت تماشائیان مي‌شد * گویند که باهتمام ناظر احمد زیاده بر یک لک مزدور بچراغ افروزي مامور بودند * بعد از شام همین که شلک یک توپ که برای روشني چراغان مقرر بود مي‌شد - یکبارگي چراغان بسوعتي میگردید که گویا چادری از نور برکشیده و یا زمین چون فلک مکوکب شده * و همواره اوقات او برضای خالق و رفاه خلائق مصروف مي‌بود - و بداد مظلومان مي‌پرداخت * و دستخط بقلم شنگرفي جاري بود * و در ارزانی غله سعي موفور مي‌داشت - و ذخائر بمردم متمول نمي‌گذاشت *

---

(۱) پیش لفظ آیات در نسخه‌های قلمی و *

و هر هفته نرخ‌نامهٔ اجناس دریافت می‌کرد - از مردم عوام نرخ می‌طلبید - اگر یک دام از نرخ افزود می‌شد بیوپاریان و محالداران و کیالان را بانواع عقوبت سیاست می‌کرد و تشهیر می‌نمود * و در عهد او نرخ برنج فی روپیه پنج[1] شش من ارز بازار بود - و اجناس دیگر بهمین قیاس - چنانچه بخرج یک روپیه در ماه پلاو و قلیه هر روز می‌خوردند * ازین ممر فقیر و مساکین مرفه‌الحال بودند * و ارباب جهازات سوای خوراک زیاده بر جهاز حمل کردن نمی‌توانستند * فوجدار بندر هوگلی داروغهٔ ممانعت و قرق حمل غلات در موسم روانگی جهازات در معبر می‌گماشت - سوای مقدار آذوقه[2] یک دانه نمی‌گذاشت * و آداب پادشاهی بحدی نگاه می‌داشت که بر کشتیهای بحر پادشاهی گاهی سواری نکرد * و در موسم برسات که نواره های بحر پادشاهی از جهانگیرنگر برای نمودار می‌آمد - استقبال نموده و رو بدرگاه والا آداب بجا می‌آورد - و نذر گذرانیده آستانه بوسی می‌کرد * و بنا بر تبعیت شرع گرد مسکرات و منهیات و رقص و سرود نمیگردید * و فی عمره سوای منکوحهٔ خود زنی دیگر نخواست - و اصلا با زن دیگر مائل نشد * از کمال حمیت خواجه سرایان و زنان نامحرم را درون حرم سرا نمی‌گذاشت * اگر کنیزکی یکبار از محل بیرون می‌رفت - او را باز بخانه بار نمی‌داد * در جمیع علوم و حکمت و فنون مهارت کلی داشت * و از اطعمهٔ

---

(۱) در نسخه‌های قلمی پنج و شش * (۲) صحیح آزقه یا آزوقه *

لذيذ و حظوظ جسماني محترز بود - سواى آب برف و يخ پرورده نمي خورد * و خضر خان - نائب ناظر احمد - چهار ماه زمستان در كوهستان اكبرنگر براى يخ بندي مامور مي بود (۱) - و ذخيره‌هاى برف دوازده ماه مملو مي داشت و بكار مي برد - و ذاليهاى برف از اكبرنگر مي رسانيد * همچنين در موسم فصل انبه - كه بهترين ميوهٔ بنگاله است - داروغهٔ انبهٔ ذالي در چكلهٔ اكبرنگر متعين مي شد - و انبهٔ درختان خاص را بشمار آورده داخل فرد حساب و جمع خرج مي كرد - و نگهبان و حمال وغيره - اخراجات از زمينداران سرانجام داده - انبه‌هاى شيرين و نفيس از ماله و كوتوالي و حسين پور و ضلع اكبرنگر و محالات ديگر ارسال مي نمود * و زمينداران ياراى بريدن درخت انبهٔ خاص نداشتند - بلكه انبهٔ تمامي باغات چكلهٔ مذكور قرق مي شد * و اين رسم در عهد ديگر ناظمان بنگاله زياده ازان معمول شده * اكنون كه ممالك بنگاله در عمل نصارائ انگريز است - و نام نظامت بر نواب مبارك الدوله پسر نواب جعفرعلي خان است - تا هم در موسم انبه داروغهٔ انبهٔ خاص از طرف نواب معزي اليه در ماله آمده انبه‌هاي درختان خاص را قرق نموده ارسال مي نمايد - و زمينداران نزديك درختان خاص نمي روند * اما داروغهٔ ارسال خرج از زمينداران نمي يابد - و بطور سابق وقار (و) اعتبار هم ندارد * و بناي ظلم در عهد نواب جعفر خان (۲)

---

(۱) درنسخه‌هاى قلمي مي بودند * (۲) درنسخه‌هاى قلمي جعفرعلي خان *

بحدي مستاصل شد که وکلاي زمينداران از نقار خانه تا چهل ستون
به تجسس و تلاش مظلومان و مستغيثان مي‌گرديدند * هرجا
که مظلومي و مستغيثي مي ديدند او را رضامند مي نمودند -
و نمي‌گذاشتند که نالش بحضور کند * و اگر ارباب عدالت
پاس خاطر ظالم مي‌نمودند و نالش مظلوم بحضور جعفرخان
ميرسانيد - همان وقت بداد خود ميرسيد * در امور عدالت
رعايت و طرفداري احدي منظور نداشته اعلي و ادني را بميزان
معدلت برابر مي‌سنجيد * چنانچه مشهور است که براي قصاص
مظلومي پسر خود را بقتل رسانيده به عدالت‌گستر نام برآورده
بود * بحکم کتاب‌الله بفتواي قاضي محمد شرف - که از حضور
اورنگزيب منصب قضا داشت و مرد متديين و عالم بي‌ريا بود -
اجراي عدالت و نصفت ميکرد * و نقل است که فقيري
سائل در چرنه‌نهالي از بندرابن تعلقدار سوال کرد * او را ناخوش
آمد - از خانه او را بدر نمود * فقير بر سر راه او خشتي چند
جمع کرده بطريق بناي ديوار بر يکديگر چيده نام مسجد گذاشت -
و بانگ نماز مي‌گفت * و هرگاه سواري بندرابن ازان راه
ميگذشت بآواز بلند اذان ميگفت * بندرابن از دست او
بتنگ آمده خشتي چند ازان بنياد برانداخت - و فقير را
دشنام داده ازان جا بدر کرد * فقير بمحکمهٔ عدالت نواب جعفرخان
مستغيث شد * قاضي محمد شرف باجتماع قضاة بحکم شرع

بقتل بندرابن حکم کرد * جعفرخان بقتل او راضي نشده براي رهائي او از قاضي پرسيد - که بهيچ نوع اين هندو از جان خلاص ميتواند شد * قاضي جواب داد که اين قدر مهلت در کشتن او ميتواند شد که اول کسي را که ساعي او باشد بکشند - بعد ازان او را بقتل رسانند * و شاهزاده عظيم‌الشان هم سفارش بندرابن نوشت - فائدهٔ نه بخشيد * قاضي بزخم تير از دست خود او را بکشت * عظيم‌الشان به عالمگير نوشت که قاضي محمد شرف ديوانه شد - بندرابن را ناحق بدست خود کشت * پادشاه بر عرضي شاهزاده دستخط کرد که هذا بهتان عظيم قاضي خداکي طرف * تا عهد سلطنت عالمگير قاضي شرف بر منصب قضا بحال بود * بعد شنقار شدن عالمگير استعفاي منصب قضا کرد - هرچند جعفرخان تکليف داد قبول نه نمود * و در عهد عالمگير پادشاه و نظامت جعفرخان - سواي مرد اشراف و طالب‌العلم و عالم و فاضل که بامتحان ميرسيد - منصب قضا بجاهل و ارذال تفويض نميشد * و تغيير و تبديل قضات متدين و مورونثي و اخذ خراج يعني ميران قضا و احتساب نبود * همچنين احسن‌الله خان فوجدار بندر هوگلي نبيرهٔ باقرخان کلان - که نان باقرخاني از وي مشهور است - نواختهٔ نواب جعفرخان (بود) - و در حضور او اعزاز و امتياز تمام داشت * در عمل او امام‌الدين نام کوتوال بندر مذکور - اعتبار و اقتدار کلي بهم رسانيده * دختر

مغلي از خانه‌اش برآورده بود * خان مذکور جانب حق فرو گذاشته برعایت و ضمانت کوتوال خود پرداخت * مردم مغلیه نالش به جعفرخان رسانیدند (۱) * جعفرخان بموجب حکم کتاب‌الله او را سنگسار کرد - و شفاعت احسن‌الله خان در حق او نشنید * در آخر عمر - در سواد شرقی شهر مرشدآباد - بر زمین خاص تعلق (۲) - تعمیر گنج و کثره و مسجد و مینار و حوض و باولي و چاه نمود - و پائین زینهٔ مسجد مقبرهٔ خود آراست - تا زود خراب نشود - و ببرکت مسجد فاتحهٔ دوام بنام او جاري باشد * چون عمرش بآخر رسید و فرزندي نداشت - لهذا سرفراز خان را - که نواسه و پروردهٔ او بود - وصي و قائم مقام خود ساخته - و خزینه و دفینه وغیره اموال و عملهٔ نظامت و پادشاهي باو تفویض نموده - در سنه ۱۱۳۹ هجري ودیعت حیات سپرد * ازین مصرعه تاریخ وفاتش مستفاد میگردد -

ز دارالخلافت جدار اوفتاد *

چون عدد لفظ جدار از دارالخلافت براندازند تاریخ حاصل آید *

سمند عزیمت بعقبی جهاند -
برفت و نکونامي از وي بماند *
بلي زین نکوتر چه خواهد کسي -
که ماند پس از وي نکوئي بسي *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رسانید * (۲) بجاي تعلقه - صفحه ۳۴۴ بنگرند *

نظامت نواب شجاع الدین محمد خان که ناظم صوبهٔ اوڈیسه بود *

چون نواب جعفرخان رخت سفر آخرت بربست - سرفرازخان بموجب وصیت او را در مقبرهٔ پائین زینهٔ مسجد کتره مدفون ساخت - و خود بر مسند نظامت جانشین او شد * عملهٔ نظامت و بنده هاي پادشاهي را مستمال ساخته بدستور جعفرخان بانجام مالي[1] و ملکي پرداخت * و سواي خزانهٔ عامره و اموال پادشاهي نقود و اجناس متروکهٔ جعفرخان را از قلعه بحويلي مسکن خود برد * و کیفیت سنوح واقعه بحضور محمد شاه پادشاه و قمرالدین حسین خان بهادر عرضداشت کرد - و به پدر خود شجاع الدین محمد خان که ناظم اوڈیسه بود نیز نوشت * شجاع الدین محمد خان از اطلاع این سانحه

بگفتا فلک گشت بر کام من -
زده سکهٔ ملک بر نام من *

از بسکه حب جاه و دولت و نظامت بنگاله در دلش جا گرفت - مهر پدري و محبت فرزندي بر طاق نسیان گذاشته - محمد تقي خان پسر دیگر را - که از طرف حرم بود و بشجاعت و سخاوت عدیل نداشت - بنظامت صوبهٔ اوڈیسه در بلدهٔ کتک بجاي خود

---

(۱) پیش لفظ مالي غالباً لفظ سهام قلم انداز شده *

قائم‌مقام ساخته - با افواج شایسته سند عزیمت را بجانب بنگاله مهمیز کرد * و براي حصول سند نظامت بنگاله - و هموار کردن مزاج ارکان سلطنت - راي بالکشن وکیل نواب جعفر خان را - که بحضور پادشاه و وزیر از سائر وکلا اعتبار و اقتدار و امتیاز تمام داشت - نوشته فرستاد - و بدیگر وکلاي خود نیز نوشت * چون محمد شاه پادشاه از استماع خبر وفات جعفر خان صوبه‌داري بنگاله به امیرالامرا صمصام الدوله خان‌دوران خان بهادر بخشي اول - که یار وفادار و ندیم خاص در خلا و ملا و انیس و جلیس و مشیر تدبیر بزم و رزم بوده - تفویض نموده بود - امیرالامرا بکارسازي وکلا سند و خلعت نیابت نظامت بنگاله بنام شجاع‌الدین محمد خان فرستاد * خان مذکور این طرف میدني‌پور رسیده بود که سند بنام او رسیده - و این معني را تفاؤل پنداشته آن مکان (را) مبارک‌منزل موسوم ساخت - و بتعمیر کثره و سراي پخته حکم کرد * و چون خبر آمد آمد پدر به سرفراز خان رسید - از غرور جواني بارادهٔ انسداد راه - عازم بطرف کثوه شد * بیگم جعفر خان - که عاقله و داناي وقت بود - و او را از جان عزیز مي‌دانست - مانع آمده بسخنان نرم و شیرین خاطرنشان او مي‌کرد - و گفت[1] که پدر شما پیر است - بعد ازو صوبه‌داري و ملک و مال از شما ست - جنگ با پدر موجب خسران دنیا و آخرت و مضحکهٔ عالم است -

---

(۱) بجاي مي‌گفت *

قرین مصلحت آنست که تا حیات پدر بدیوانی بنگاله قانع باشي * سرفراز خان - که بی استصواب جده کاري نمي کرد - انگشت اقبال بر دیده نهاد - و استقبال نموده شجاع الدین محمد خان را به مرشدآباد آورد * و قلعه[1] و عملهٔ نظامت باو سپرده در نکناکهالي بحویلی خود استقامت گرفت * و هر روز بمجراي پدر حاضر شده اوقات بمرضیات پدر صرف مي‌نمود * و قاریان و تسبیح‌خوانان و مولویان جعفرخاني را - برفاقت خود نگاه‌داشته - بعبادت و ختم قرآن بدستور جعفر خان مقرر داشت * و بعض اوقات به دریوزهٔ دلها مي پرداخت - و از درویشان و گوشه‌نشینان استمداد همت مي‌نمود * القصه شجاع الدین محمد خان - که در شجاعت و همت یگانهٔ عصر بود - و در فتوت و مروت وحید دوران - مولودش[2] برهانپور بود * چون در ایام شیب بر مسند حکومت نظامت بنگاله متمکن شد - اول بحال زمینداراني - که از وقت جعفر خان در زندان بوده روي عیال و اطفال بخواب هم نمي‌دیدند - ترحم فرموده - نذرانه بر بند و بست جعفر خان افزوده - رخصت باوطان شان کرد * یک کرور و پنجاه لک روپیه - سواي جاگیرات و نذرانه و عمارات و کارخانجات - بسهولت معرفت کوتهی جگت سیٹه فتح‌چند داخل خزانهٔ عامره شد * و اسپان و گاوان وغیره جانوران لاغر و زبون و فروش و سراپرده‌های مندرس

---

(۱) بجای قلعه شاید که قمله باشد * (۲) بجای مولد *

اموال جعفر خان - حوالهٔ زمینداران نموده قیمت آن مضاعف کرده - چهل لک روپیه نقد از اموال جعفر خان سوای فیلان بحضور محمد شاه پادشاه ارسال داشت * و بعد مجمل[1] سال تمام - زر معهودهٔ پیشکش نظامت و خزانهٔ عامرهٔ پادشاهي بقاعدهٔ سابق مرسول دارالخلافه نمود * و حلقه هاي افیال و اسپان تانگن و پارچهٔ خاص و توشخانه و دیگر کارخانجات بر وقت ارسال داشته - مجراي حسن خدمتي خود بظهور رسانیده - بخطاب مؤتمن الملک شجاع الدوله شجاع الدین محمد خان بهادر اسدجنگ مخاطب شد - و بمنصب هفت هزاري ذات - و هفت هزار سوار - و پالکي جهالردار - و ماهي مراتب - و خلعت شش پارچه - و جواهر و شمشیر مرصع - و فیل و اسپ خاصه - ذخیرهٔ مباهات اندوخت - و بنظامت مستقل شد * اسباب تجمل و حشم بیش از دیگران فراهم آورده - با وجود فقدان جواني - بعیش و کامراني میگذرانید * و عمارات جعفرخاني را - که بقدر حوصلهٔ او وسعت و فصحت نداشت - شکسته - دارالامارت عالي و وسیع - و توپخانه - و تریولیه - و دیوان خانه - و چلستون - و خلوتخانه - و محلسرا - و جلو خانه - و کچهري خالصه - و فرمان باري - مجدداً تعمیر ساخت - و داد عیش و کامراني داد * و با ترک شاهانه سوار مي شد * و دلداري فرقهٔ سپاه بیش از بیش مي کرد - و با دیگران

(۱) صفحه ۲۵۰ سطر ۱۳ بنگرند *

علي هذالقياس * وعطاي نقد[1] بكمترين ملازمان از هزار و پانصد كم نبود * و در عدالت و خداترسي تن داده بنياد ظلم و بدعت را منهدم ساخت * و ناظر احمد و مراد فراش جعفرخاني را - كه بظلم و بدعت شهرهٔ آفاق بودند - مقتول ساخته اموال آنها را ضبط ساخت * ناظر احمد - در ده پاره - بر كنار رودخانهٔ بهاگيرتي - طرح مسجد و باغ انداخته بود * شجاع الدوله بعد كشتنش تعمير باغ و مسجد بنام خود كرد * و مكانهاي عالي با حياض[2] و انهار و فواره هاي بسيار بزينت و زيب تمام آراست * طرفه باغي كه بهارستان كشمير در جنب آن باغ خزاني مي‌نمود - و گلستان ارم نضارت و فرهت ازان وام مي‌كرد * شجاع الدوله اكثر بگلگشت آن مينو نشان مي رفت - و مجلس عيش و عشرت آراسته داد عشرت و كامراني مي‌داد - و هر سال ضيافت اهل قلمان ملازم سركار دران باغ بهار مي‌كرد * گويند از كمال لطافت آن باغ پريان براي تماشا و گلگشت فرود مي‌آمدند - و در تالابها غسل مي كردند * نگهبانان ازين حال مطلع شده عرض كردند * شجاع الدوله بملاحظهٔ آسيب جنيان تالابها را بخاك انباشته سير و تماشاي آن باغ را موقوف نمود * و چون عيش دوست و عشرت طلب بود[3] مدار كار نظامت بر راى

---

(۱) بعد لفظ نقد در نسخه‌هاى قلمي و نوشته * (۲) در نسخه‌هاى قلمي احيانى * (۳) بجاى بود مدار در نسخه‌هاى قلمي بودند از *

حاجي احمد و راى عالم‌چند ديوان و جگت‌سيٹه فتح‌چند گذاشته - تن بآسايش درداد * و راى عالم‌چند مختار در عهد نظامت اوڈيسه محرر بيوتاتي شجاع‌الدوله بود - درين وقت بديواني صوبهٔ بنگاله اختصاص يافته - مدارالمهام و مختار كل امور نظامت و ديواني شده - كفايت نمايان بظهور رسانيد - و بمنصب هزاري ذات و خطاب راي‌رايانى مخاطب گرديد * و تا آن وقت احدي از متصديان نظامت و ديوانى بنگاله باين خطاب مخاطب نشده بود * و حاجي احمد و ميرزا بندي[1] - پسران ميرزا محمد - بكاول اعظم شاه خلف جنت‌آرامگاه اورنگزيب عالمگير - بودند * حاجي احمد بعد وفات پدر بمنصب بكاولي و داروغگي جواهرخانهٔ سلطان محمد اعظم شاه امتياز يافت * چون اعظم شاه در جنگ سلطاني مقتول گرديد - در هنگام پادشاه گردي هر دو برادر از دارالخلافه برآمده سمت دكهن رفتند - و ازان جا به اوڈيسه افتادند - و با شجاع‌الدوله ملازمت كرده - بمقتضاي دانائي و خردمندي كه

يار ما چون آب در هر رنگ شامل ميشود -

با مزاجش موافقتي بهم رسانيده * چون شجاع‌الدوله بنظامت

---

(۱) استوارت نوشته كه ميرزا محمد را دو پسر بودند پسر بزرگش حاجي احمد و پسر كوچكش ميرزا محمد علي كه بخطاب علي‌وردي خان شهرت داشت *

صوبهٔ بنگاله فائز شد - درين وقت حاجي احمد نديم خاص و مشير تدبير رتق و فتق امور نظامت گشت * و ميرزا بندي بمنصب و خطاب علي وردي خاني و فوجداري چكلهٔ اكبرنگر سرفراز شده * همچنين محمد رضا پسر كلان حاجي بخدمت داروغگي بجوترهٔ[1] مرشدآباد - و آقا محمد سعيد پسر اوسط به نيابت فوجداري رنگپور - و ميرزا محمد هاشم پسر كوچك بمنصب و خطاب هاشم علي خان - امتياز يافتند * پير خان - كه در زمان سكونت برهانپور با شجاع‌الدوله حقوق خدمتگاري اثبات كرده از هنگام شباب تا شيب در رفاقتش گذرانيد - درين وقت بمنصب و خطاب شجاع‌قلي خاني سرمايهٔ افتخار اندوخت - و فوجداري بندر هوگلي از تغير احسن‌الله خان بنام او مفوض گرديد * آري -

نباشد دخل در تحصيل دنيا قابليت را -
موافق چون شود ايام هر عيبي[2] هنر گردد *

زركشي و سخت‌گيري آغاز نهاد * بندر هوگلي از تعدي او رو بويراني آورد * و با تجاران كلاه‌پوش كارش شروع كرده - و به بهانهٔ محصول بخشبندر فوج از حضور طلب داشته با انگريز و اولنديز و فرانسيس خصومت برپا نموده - نذرانه و باج مي‌گرفت * گويند نوبتي بسته‌هاي ابريشم و پارچهٔ انگريز از كشتيها در زير قلعه

---

(۱) در بيان نظامت نواب علي‌وردي خان نيز همين لفظ مذكور است *

(۲) در نسخه‌هاي قلمي عيب - بجايش عيبي باشد يا عيبت *

فرود آورده قرق نمود * برقندازان انگریز - که باصطلاح چهولدار[1] گویند - از کلکته تاخت آورده زیر قلعه رسیدند * شجاع قلي خان خود را مرد میدان شان ندیده پهلو تهي کرد - و آنها مال خود را برداشته بردند * خان مذکور به شجاع‌الدوله نوشته افواج بر انگریزان طلبید - و رسد قاسم‌بازار و کلکته مسدود کرده قافیهٔ آنها تنگ ساخته * ناگزیر سردار کوتهي قاسم‌بازار سه لک روپیه نذرانهٔ شجاع‌الدوله قبول کرده صلح نمود * سردار کلکته نذرانه از مهاجنان کلکته بند و بست کرده به شجاع‌الدوله رسانید * القصه چون مجراي حسن خدمتي شجاع‌الدوله بحضور اقدس پادشاهي بوساطت خان‌دوران خان بظهور پیوست - نظر بران - نظامت صوبهٔ بهار هم - از تغیر فخرالدوله برادر روشن‌الدوله طره باز خان - از حضور والا بنام نواب شجاع‌الدوله تفویض یافت * نواب موصوف محمد علي‌وردي خان را - صاحب لیاقت این کار و سلیقه‌شعار دانسته به نیابت آن صوبه مقرر کرده با پنج هزار سوار و پیاده به عظیم‌آباد روانه فرمود * خان مذکور بصوبه رسیده - عبدالکریم خان جماعه‌دار و پیاده و سردار افاغنهٔ دربهنگه را رفیق خود ساخته - فوج شایسته فراهم آورد * و زمام اختیار تنظیم و تنسیق ملک در قبضهٔ اقتدار خان مسطور سپرده - بر مهم بنجاره - که قوم غارتگر و سفاک بودند و بشیوهٔ تجارت و سیاحت ملک و مال پادشاهي را تاراج مي‌نمودند -

---

(۱) مخرب سولجر یا سولجر که لفظ انگریزي ست بمعنی لشکری *

تعین ساخت * عبدالکریم خان بر بنجاره مظفر شده غنیمت فراوان بدست آورد * محمد علي وردي خان از فتح بنجاره بلند نامي یافت - و بتقویت افاغنه بر ملک راجه‌هاي بتیا و بهواره (۱) - که سرکش و باغي و زورطلب بودند و حوا فرخیول ناظمان سلف گاهي دران مرز و بوم نرفته و سر استکبار آنها باطاعت (یکي) از صوبه‌داران فرود نیامده تن باداي باج و خراج سلطاني نمیدادند - لشکرکشي نموده بجنگهاي متواتره و متکاثره مظفر و منصور گردید - و ملک آنها تاخت و تاراج نموده اموال لکوک از نقد و جنس بغنیمت گرفت * و از راجه‌هاي انجا بند و بست پیشکش و نذرانه و خزانهٔ پادشاهي نموده زرهاي فراوان گرفت * و سپاه هم از اموال غنیمت متمول شد - و قوت ملک بر افزود * و بر قوم چکوار - که بغارتگري انگشت‌نماي عالم شده بودند - لشکرکشي نموده مستاصل ساخت * و بر ملک زمینداران سرکش و زورطلب بهوجپور و راجه سندرسنگه زمیندار تکاري و نامدار خان مئین (۲) - که بحمایت انبوهي جنگل و کوهستان حسابي از ناظمان سلف نگرفته در تقدیم مراسم اطاعت و انقیاد تکاسل روا مي‌داشتند - و بي‌جنگ و تردد تن باداي زر مالواجبي نمي‌دادند - تاخته به تنبیه و تادیب هریکي از آنها پرداخته - عمل و دخل کما ینبغي

---

(۱) همچنین در نسخه‌های قلمي - در استوارت پهلواره * (۲) همچنین در نسخه‌های قلمي *

و زرکشي بوجه احسن نموده - نظم و نسق قرار واقعي کرد *
و همچنين ديگر تمردپيشگان سرکش آن صوبه را گوشمال داده حلقهٔ
اطاعت در گوش شان انداخت * و باندک فرصت مالک
خزانه و فوج شده قوت و عظمت او بيش از بيش گشت *
چون عبدالکريم خان - که در تمامي امورات مداخلت داشت -
تسلط تمام پيدا کرده محمد علي‌وردي خان را موجود نمي دانست -
لهذا از وي متشکي بوده - بدغا و حيل در مکان خود آورده -
او را مقتول ساخته - اعلام ظفر بر افراشت * و بوساطت
محمد اسحاق خان ديوان خالصهٔ پادشاهي با قمرالدين خان
وزير و ارکان سلطنت راه و رسم دوستي پيدا کرده - بي تجويز
نواب شجاع‌الدوله خطاب مهابت‌جنگي و بهادري بنام خود
از حضور والا گرفت * و شجاع‌الدوله - که اطمينان کلي بر حاجي
احمد و علي‌وردي خان داشت - ازين زياده سوي حسابي
نگرفت * اما سرفراز خان ازين معني بدمظنه مي‌بود - و بهمين
سبب درميان پسر و پدر شکررنجي مي‌رفت * و محمد
تقي خان پسر ديگر شجاع‌الدوله - که از طرف ديگر بود - و نيابت
اوڈيسه داشت - مردي شجاع و جوانمرد و سپاهي‌دوست بود *
حاجي احمد و علي‌وردي خان از وجود او حسابي گرفته
مي‌خواستند که بطوري در هردو برادر جنگ واقع شود که از
احدالحسنين خالي نخواهد بود * چون نقش مراد بمدعا نشست

با[1] رای رایان عالم چند و جگت سینه فتح چند درساخته هرسه در صدد مطلب شده منتظر وقت نشستند * و شجاع الدوله بمشورت ارکان ثلثه اختیار هیچ کار به سرفراز خان نمی‌داد * و چون ریشهٔ سوءمزاجی[2] در زمین دلهای پسر و پدر و هردو برادر جا گرفت - و قریب شد که گل کند - محمد تقی خان مآل حال را دریافته بعزم ملازمت پدر و برادر از اودیسه به بنگاله آمد * ارکان شجاع الدوله قابوی وقت برابر دیده درمیان هردو برادر نقار (و) نقاض مرتفع ساختند - و نوبت بآن رسید که طرفین مستعد جنگ شدند * محمد تقی خان با افواج خود مصلح و مکمل سوار شده - آن طرف رودخانهٔ بهاگیرتی محاذی قلعه بر ریگستان صف آرا شده - بملاحظهٔ پدر بر تاخت و تاراج شهر یورش نمی‌کرد * و افواج سرفراز خان از نکتاکهالی تا شاه نگر پره بسته مستعد اشتعال نائرهٔ حرب و قتال بودند * و نیز مخفی بتطمیع انعامات سرداران و جماعه داران فوج محمد تقی را از خود ساخته - پیغام اسیر و دستگیر کردن او داده - از حریف انتظار داشت - که چون عساکر طرفین بمقابلهٔ هم صف آرا شوند اسیر نموده بیارند * محمد تقی خان - که در شجاعت رستم وقت بود - از حریف اعتنا نکرده * سوال و جواب صلح و جنگ از طرفین می‌رفت * نواب شجاع الدوله - چون

---

(۱) بجای با رای در نسخه‌های قلمی باری * (۲) صفحه ۳۳۶ حاشیه ۲ بنگرند *

دید که کار از دست گذشت - درمیان آمده مصالحه کرد - و طرفین را از جنگ باز داشت * و پاس[1] خاطر سرفراز خان و بیگمات - چندگاه بر محمد تقي خان اعتراضي فرموده مجرا و سلام خود منع کرد * آخر بشفاعت والدهٔ سرفراز خان تقصیر او معاف فرموده بصوبهٔ اوڈیسه رخصت داد * اما بعد رسیدن در صوبهٔ اوڈیسه در سنه ۱۱۴۷ هجري بسحر و جادوي مدعي مرحله پیماي عدم گردید * و بعد ازان مرشدقلي خان - المتخلص به مجبور - داماد شجاع‌الدوله - نائب نظامت جهانگیرنگر - که تاجرزادهٔ بندر سورت بود و در املا و انشا و شاعري و خوشنویسي استعداد کمال داشت - به نیابت صوبهٔ اوڈیسه اختصاص یافت * چون در عهد نواب جعفر خان - در حین اقامت مرشدقلي خان در مرشدآباد - شخصي میر حبیب نام - که مولودش[2] شیراز بود - با وجود از خط سواد (و) بهره نداشت اما زبان فارسي افصح مي‌گفت - از اتفاق وقت در بندر هوگلي وارد شده بدست فروشي اموال تاجران مغلیه اوقات‌گذاري مي‌کرد * بمقتضاي جنسیت تاجري و خوش‌زباني با مرشد قلي خان الفتي بهم رسانیده بخدمتش مي‌بود * و در هنگامي که نواب جعفرخان نیابت جهانگیرنگر به مرشد قلي خان تفویض نمود - میر حبیب رفیق او شده به جهانگیرنگر رفت - و بکار نیابت انجا مقرر گردید *

---

(۱) اي بپاس * (۲) صفحه ۲۹۰ سطر ۱۲ بنگرند *

و او بجزرسي و کفایت تمام اخراجات نواره و توپخانه و نقدیان بازیافت نموده مجراي نیکوخدمتي بظهور رسانید - و در اندک فرصت کارش بالا گرفت * ملک بی‌خار و سیرحاصل و لائق تجارت دیده - بدستور عهد عظیم‌الشان - رسم سوداي خاص مقرر کرد - و بانواع ظلم نائب و منیب مالدار شدند * نوراللّه زمیندار پرگنهٔ جلال‌پور را - که عمدهٔ زمینداران بود - به بهانهٔ مالواجب با زمینداران دیگر در کچهري نشانده - بحکمت عملي یک یک را گذاشته - تنها او را نگاه داشت - در دل شب حوالهٔ مغلبچه‌هاي کابلي بمکانش رخصت کرد * آنها باشارت میرحبیب در کوچهٔ تنگ و تاریک کارش تمام کردند * علی‌الصباح میرحبیب شهرت گریختن او داده چوکي بخانهٔ او فرستاد * از[1] نقود و جواهرات و امتعه و اقمشه و اموال لکوک او را (و) حبشي غلامان و کنیزان و خواصان را بضبط در آورده متصرف شد - و دستگاه امرایانه بهم رسانید * پس ازان آقا صادق زمیندار پاتپسار را - که در فنون و تدابیر نظیر و عدیل او بود - رفیق خود ساخته بر مهم ملک تپره گماشت * قضا را برادرزادهٔ راجهٔ تپره - که از دست عمش اخراج شده آواره از وطن بوده در حدود ملک پادشاهي مي‌بود - باو درخورده * آقاي موصوف رفاقت او را مغتنم دانسته بوعدهٔ قائم کردن بر زمینداري همواه گرفت - و او بمقتضاي آنکه -

---

(۱) از اینجا بمحل بجایش و باید خواند - و یا و بعد لفظ اقمشه بیکار *

که خرگوش آن ملک را بي[1] شگفت
سگ آن ولايت تواند گرفت -

از گذرهاي درهٔ کوه و بندهاي آب بآساني راه نموده در ملک تپره رسانيد * راجهٔ تپره - که غافل و بي‌خبر از دخل افواج پادشاهي بود - بيک ناگاه از درآمدن افواج دست و پا گم کرده - تاب جنگ نديده - بالاي کوه گريخت - و ملک تپره بي درد سر بتصرف مير حبيب درآمد * و قلعهٔ چندي‌گده - مسکن راجه - که حصانت و متانت داشت - بجنگ و جدل مفتوح ساخت - و غنائم خارج از عد و حصر بدست آورده ملک داخل ممالک محروسه ساخت * و بند و بست کما ينبغي نموده آقا صادق را به فوجداري و برادرزادهٔ راجه را - که رفيق او بود - به راجگي معين کرده - با خزائن و اموال و حلقه‌هاي افيال به جهانگيرنگر مراجعت نمود * مرشدقلي‌خان فتح‌نامهٔ تپره با امتعه و اقمشهٔ نفيسهٔ غنائم آن ملک بحضور نواب شجاع‌الدوله فرستاد * نواب آن شهر را روشن‌آباد نام گذاشت - و مرشدقلي خان را بخطاب بهادري و مير حبيب را به خاني مخاطب ساخت * القصه چون نيابت صوبهٔ اوڈيسه به مرشدقلي خان تفويض يافت - بتجويز شجاع‌الدوله بخطاب رستم‌جنگي از حضور والا سرفراز شد * سرفرازخان بملاحظهٔ کهن‌سالي پدر - باندیشهٔ آنکه مبادا بعد وفات

---

(۲) بجاي بي در نسخه‌هاي قلمي تي *

شجاع‌الدوله رستم‌جنگ بر وي لشکرکشي نماید - یحیی خان پسر و در دانه بیگم زوجه اش را بطریق یرغمال در مرشدآباد نگاه داشت - و این معني (باعث) کوفتگی خاطر مرشدقلي خان گردید - اما جز سلوک چاره ندیده * بهر کیف رستم‌جنگ با جمعیت خود بصوبهٔ اوڈیسه رسیده - میر حبیب‌الله خان را بدستور[1] جهانگیرنگر به نیابت انجا ممتاز ساخت * و او بفنون و تدابیر شایان و ترددات نمایان به‌تنبیه و تادیب زمینداران سرکش پرداخته - به تنظیم و تنسیق آن ملک دقیقهٔ فرو نگذاشته - کفایت بظهور رسانید * و جگرناته معبود هنودان (را) - که راجهٔ پرسوتم در هنگامهٔ محمد تقي خان از[2] سرحد صوبهٔ اوڈیسه (برده) عبور رودخانهٔ چلکه بالاي کوه نگاه داشته بود - و نه لک روپیه محصول پادشاهي که هر سال از جاتریان وصول مي‌شد نقصان پذیرفته - راجه دند دیو - با حبیب‌الله خان سلوک انقیاد مرعي داشته - و مبالغ نذرانه بسرکار ناظم وقت داده - باز در پرسوتم طلبید * ازان باز پرستش جگرناته در پرسوتم رواج یافت * و کیفیت پرستش جگرناته در صدر[3] کتاب مذکور شده است * و چون نیابت اوڈیسه به مرشدقلي خان

---

(۱) اي چنانکه میر حبیب‌الله خان را به جهانگیرنگر نائب خود مقرر کرده بود به نیابت اوڈیسه نیز او را ممتاز ساخت * (۲) اسٹوارٹ نوشته که بیرون سرحد صوبهٔ اوڈیسه آن طرف رودخانهٔ چلکه بالاي کوه نگاه داشته بود * (۳) صفحه ۱۸ بنگرند *

رستم جنگ مقرر شد - نیابت چکلهٔ جهانگیرنگر به سرفراز خان تفویض یافت * و او غالب علي خان را - که از نسل سلاطین ممالک ایران بود - به نیابت خود بچکلهٔ مذکور فرستاد - و جسونت راي منشي جعفرخاني را - که اتالیق او بود - دیوان و مدارالمهام انجا ساخته - برفاقت غالب علي خان گسیل کرد * و پاس خاطر نفیسه بیگم - که خواهر (او) بود - خدمت داروغگي نواره به مراد علي خان پسر سید رضي خان مقرر کرد - و امورات مالي و ملکي و بند و بست خالصه و جاگیرات و نواره و توپخانه و خاص نویسي و شهرامیني همگي به منشي جسونت راي متعلق گشت * ازانجا که منشي موصوف تربیت کردهٔ نواب جعفر خان بود - بدیانت و امانت و جز رسي و کاردانيِ تمام کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بعمل آورد - و بذاي رسم سوداي خاص و دیگر ظلم و بدعت عهد مرشدقلي خان - که بانيِ آن میر جبیب بود - یکقلم منهدم و مستاصل ساخت * و در ارزانيِ غله مساعي جمیله بکار برده - دروازهٔ مغربي قلعه را - که نواب امیرالامرا شایسته خان طاق نوشته بند کرده بود که کسي که نرخ غله را بدستور سابق في درم یک آثار ارز بازار ارزان نماید بکشاید - و ازان وقت احدي توفیق ارزانيِ نرخ غله نیافته بود - ارزانيِ غله بهمان دستور کرده دروازه[1] را وا نمود -

---

(۱) بیکار - چه بالا مذکور شده *

دانسته - سرفراز خان را بران مهم بر گماشت * خان مسطور نامهٔ مشتمل بر انواع وعده و تحریص و ترغیب بر اطاعت نواب شجاع الدوله و تهدید و وعید در صورت نافرماني و عدم امتثال مثال نوشت * متعاقب آن - میر شرف الدین بخشی دوم و و خواجه بسنت محرم خاص را - با عساکر جرار پیکارطلب - براه بردوان گسیل کرد * بدیع الزمان - مآل اندیشي نموده - از خواب نخوت بیدار شده - رقبهٔ تسلیم و انکسار را بربقهٔ امتثال مقید ساخته - انگشت قبول بر دیدهٔ جان نهاد * و میر موصوف و خواجهٔ مذکور را مربي و دستگیر خود ساخته - عرضیي متضمن بر اطاعت و انقیاد مصحوب خواجهٔ مسطور فرستاد - و متعاقب خود هم همراه میر شرف الدین رهگراي مرشدآباد گردید * و با سرفراز خان حصول ملازمت نموده - بوساطت خان مذکور بملازمت نواب شجاع الدوله سرفراز شده - بعفو جرائم و خلاع عنایات مخلع گردید * و سه لک روپیه مالواجب سرکار قبول نموده - و شیوهٔ مالگذاري و فرمان پذیري اختیار کرده - بکفالت کرت چند زمیندار بردوان رخصت شده - بملک خود رفت * و در زماني که در دارالخلافه هنگامهٔ نادرشاهي رو داد و صمصام الدوله خان دوران بجنگ نادر شاه مقتول شد - در اواخر سنه ۱۱۵۱ هجري نواب شجاع الدوله - صاحب فراش شده - یحیی خان و در دانه بیگم پسر و زوجهٔ مرشدقلي خان (را) رخصت بسمت اوڈیسه کرد *

و سرفراز خان را ولي‌عهد خود نمود * و در باب تعظیم و تکریم حاجي احمد و راي رایان و جگت سیٹه و خاطر آنها - وصیت بمبالغهٔ تمام نموده - عملهٔ نظامت باو تفویض ساخته - سیزدهم ذی‌الحجه سنه مذکور رخت هستي بربست * سرفراز خان نعش او را در مقبرهٔ - که یک سال پیشتر در دهپاره محاذي قلعه و دارالامارت مرشدآباد در مسجد ساخته بود - مدفون نموده بر مسند نظامت بجاي پدر متمکن گشت *

نظامت نواب سرفراز خان *

چون نواب سرفراز خان متکي وسادهٔ نظامت ممالک بنگاله گردید - بموجب وصیت پدر بزرگوار - حاجي احمد و راي رایان و جگت سیٹه را در امور مالي و ملکي مشیر کار و مختار داشت * و اینها - بیشتر از پیشتر مداخلت در امورات بهم رسانیده - نوکران قدیم سرفراز خان را - که امیدوار خدمات و ترقیات و مناصب بودند - مایوس گردانیده - در صدد ذلت و خواري آنها ساعي شدند * هرچند نواب سرفراز خان و بیگمات خواهان ترقي نوکران قدیم بودند - اما از دست ارکان ثلٰثه پیش نمي‌رفت * و راي همدیگر بعهود و مواثیق متفق شده - قرار برین یافت که علي‌وردي خان را - به بهانهٔ ملازمت با افواج عظیم‌آباد طلبیده سرفراز خان را از میان برداشته - بر مسند نظامت متمکن سازند و در فکر این تدبیر شبها بروز و روزها بشب رسانیدند - و نقشي

بکرسي نمي‌نشست * چون دران وقت نادر شاه والي ايران - بر محمد شاه ظفر يافته - نظام الملک و برهان الملک و قمرالدين خان و محمد خان بنگش وغيره ارکان سلطنت را دستگير کرده - با افواج قزلباش داخل شاه‌جهان‌آباد شده - خانهٔ پادشاه و امرا را بجاروب غارت روفته بود - و زلزله[1] در تمامي قلمرو هندوستان واقع شده - ارکان ثلثه سرفراز خان را مصلحت داده سکه و خطبهٔ نادر شاه در بنگاله مروج کردند * و اموال ضبطي شجاع الدوله و خزانهٔ پيشکش مصحوب مريد خان - که از قبل قمرالدين خان پيش از هنگامهٔ نادرشاهي درين جا آمده بود - مرسول داشت * حاجي احمد و علي‌وردي خان - با مريد خان در ساخته - با او يک جان دو قالب شدند * و بعد مراجعت نادر شاه غمازي رواج سکه و خطبهٔ نادرشاهي به نواب قمرالدين خان ونظام الملک نوشته - انواع اتهام بر سرفراز خان بستند * و بکارسازي ارکان سلطنت - فرمان استمالت و نظامت بنگاله و قتل سرفراز خان (به) جرم ترويج سکه و خطبهٔ نادرشاهي بنام خود طلبيدند * چون تير تدبير آنها بهدف مراد رسيد - قلت مداخل و کثرت مخارج خاطرنشان سرفراز خان نموده مصلحت تخفيف سپاه زيادتي دادند * و در باب نگاه داشتن فوج و تياري آلات حرب براي مهم بنگاله خفيه به علي‌وردي خان تاکيد تمام نوشتند *

---

(۱) پيش لفظ زلزله در نسخه‌هاي قلمي از نوشته *

و از فوج سرفراز خان هرکه برطرف میشد حاجي احمد مخفي نوکر علي‌وردي خان نموده به عظیم‌آباد مي‌فرستاد - تا آنکه نیمي از فوج سرفراز خان برطرف شد * و علي‌وردي خان - ساز و سامان جنگ ساخته - افواج بحرامواج از افاغنه و روهیله و بهلیه فراهم نموده - عازم بنگاله گردید * و حاجي احمد زرهای اندوخته خود و پسران خود لکها روپیه براي صرف سپاه فرستاد * و چون سرفراز خان - از نوشتهٔ وکلاي دربار معلی و اخبار جواسیس - (بر) حقیقت حریف دغلي مطلع شده - علاج واقعه پیش از وقوع واجب دانسته - در صدد انهدام بناي شرارت پیشگان گردید * و تجویز نیابت عظیم‌آباد - از تغیر علي‌وردي خان - به سید محمد حسن داماد - و نیابت فوجداري اکبرنگر و ضبط سانکري‌گاي و نیلیاگدهي - از تغیر عطاءالله خان داماد حاجي احمد - به میر شرف‌الدین بخشي - و بجاي راي‌رایان - جسونت راي منشي را نمود (۱) * اما هنوز این معني از قوه بفعل نیامده بود که ارکان ثلثه - باظهار خدمت قدیمي و باقیات زرهاي خطیر مالواجب پادشاهي و زیرباري آنها تا ایام مجمل - که سه ماه باقي بود - عزل و نصب آنها را در حیز توقف و تاخیر داشتند * سرفراز خان که از خام‌عقلي خود فریب آنها خورده باز خود را از دست داد -

---

(۱) اي تجویز نمود * حذف لفظ تجویز پیش لفظ نمود و حذف فعل نمود یا کرد وغیره بعد لفظ بخشي صحیح نباشد *

علي‌وردي خان - فرصت وقت را غنيمت دانسته - مصطفی خان و شمشير خان و سردار خان و عمر خان و رحيم خان و کرم خان و سرانداز خان و شيخ معصوم و شيخ جهان‌يار خان و محمد ذوالفقار خان و چهيدن هزاري بخشي بهليه و اختاور سنگه و غيره سرداران و رساله داران فوج را با خود متفق ساخته - به بهانهٔ ملاقات سرفراز خان کميت عزيمت را بجانب بنگاله مهميز کرد - و کوچ بکوچ پلغر ساخته از درهٔ تيليا گدهي و سانکري‌گلي عبور نموده - در سرحد بنگاله رسيد * ازانجا که عطاءالله خان فوجدار[1] اکبرنگر بايماي حاجي راه آمد و شد قاصد و جاسوس و اخبار و مراسلات عظيم‌آباد و بنگاله بدرهٔ تيليا گدهي و سانکري‌گلي مسدود ساخته بود - تا عبور علي‌وردي خان ازان هردو درهٔ مذکور هيچ خبری و اثري به سرفراز خان نرسيد * و چون فوج هراولی علي‌وردي خان در اکبرنگر رسيد - بيک ناگاه از رسيدن او به سرفراز خان خبر شد - شهر و بازار متزلزل گرديد * سرفراز خان - از دريافت اين خبر متوحش شده - حاجي را محبوس کرد * هرچند راي رايان آمدن او را بارادهٔ ملازمت ظاهر کرد[2] - مؤثر نيفتاد * و غوث خان و مير شرف‌الدين را - که نوکران قديم بودند - بهراولي نامزد ساخته - حفيظ‌الله عرف مرزا اماني[3] خلف خود را با يسين خان

---

(۱) بعد لفظ فوجدار در نسخه‌هاي قلمي از نوشته * (۲) در نسخه‌هاي قلمي کردند * (۳) همچنين در اسکوارت - در نسخه‌هاي قلمي ماني *

فوجدار بحفاظت قلعه و شهر گذاشته - خود با غضنفر حسين خان
و پسر محمد تقي خان - که هر دو داماد بودند - و میر محمد
باقر خان و مرزا محمد ایرج خان و میر کامل و میر گدائي و
میر حیدر شاه و میر دلیر شاه و بجي سنگه و راجه گهندرب سنگه
و شمشیر خان قریشي فوجدار سلهت و شجاع قلي خان فوجدار
بندر هوگلي و میر حبیب مرشدقلي خان فوجدار و مردان علي
خان بخشي شجاع خاني و غیره - سرداران سپاه - با فوج بسیار
و توپخانهٔ آتشبار و منصبداران و زمینداران بنگاله - از شهر نهضت
کرده بهمنیه را - که دو کروهي مرشدآباد است - مخیم ساخت -
و بکوچ دوم در سراي دیوان و روز سوم در کهمره نزول نموده - عرض
لشکر و موجودات سپاه گرفت * ازانجا که نوکران شجاع خاني
با حاجي احمد یکدل بودند - در توپخانه بجاي گوله خشت و
کلوخ از توپهاي جنسي برآمد - لهذا شهریار خان برادر حاجي
را - که داروغهٔ جنسي بود - معزول کرده حوالهٔ چیله ها نموده -
بجاي او پانچو پسر انتوني فرنگي را داروغهٔ جنسي توپخانه مقرر
ساخت * و افواج مهابت جنگ از اورنگ آباد - موهانهٔ سوتي
که مزار شاه مرتضي هندي ست - تا چرگاه بلکته دائر (و) سائر
بودند * روز چهارم چون خسرو زرین کلاه خورشید از خیمهٔ مشرق
با خنجر خطوط شعاعي در میدان فلک خرامید - و هندوي ماه
با هزاران افواج خود را حریف عرصهٔ کارزار آن یکه تاز ندیده در

کوهستان خزید - سرفراز خان - بساعت سعید اهل تنجیم - بمقابلهٔ حریف شتافت * افواج مهابت جنگ از غایت رعب و هراس در حساب شدند - و قریب بود که بیک زد و خورد پس‌پا شوند * رای رایان - چون دید که کار از دست میرود - عرض نمود که آفتاب بسمت الراس رسید - اسپان و جوانان درین وقت از گرمی آفتاب و غلیان عطش هلاک خواهند شد - اگر امروز جنگ موقوف باشد فردا علی‌الصباح بهمین آش ضیافت مذاق آن تلخ کامان کرده خواهد شد * لمؤلفه -

عدوي تو این زهره دارد کجا
که پیشت فشارد پي جنگ پا *
بفیروزی بخت و اقبال تو
شود فرق بدخواه پامال تو *

هرچند اهل تنجیم - بر سعادت ساعت جنگ و استدلال فیروزي - اغراق و مبالغه مي‌نمودند - و رساله داران بر جنگ اصرار و استبداد مي‌کردند - مؤثر نیفتاد - و بزجر و عتاب مانع شده[1] بر رودخانهٔ گریه مقام کرد * درین اثنا (عرضی) مهابت جنگ متضمن بر رسوخ عبودیت و آمدن بارادهٔ حصول ملازمت رسید * سرفراز خان - که محض ناتجربه‌کار بود - از مطالعهٔ مضمون عرضي مطمئن شده - یکبار غافل گردید - و حاجي احمد را - که مبنیي این فساد

---

(۱) بعد لفظ شده در نسخه‌هاي قلمي و *

بود - بلا تامل از بغد برآورده - نزد علي وردي خان مهابت جنگ فرستاد - تا برادر خود را مستمال ساخته بيارد * و شجاع قلي خان و خواجه بسنت محرم خاص را همراه کرد - تا از چگونگي احوال صلح و جنگ و وضع لشکر مطلع شده بيايند - و بي کم و کاست خبر رسانند * مهابت جنگ - که از قيد حاجي و غيره متعلقان در گرداب اضطراب بوده - باندیشهٔ کشته شدن آنها مبادرت بجنگ نمي‌کرد - رهائي حاجي را مغتنم بلکه فال فتح اول تصور نموده - خشتي بجاي مصحف در غلاف پيچيده بر دست گرفته - بحلف و يمين اقرار کرد که فردا علی‌الصباح دست بسته حاضر شده - باستعفای جرائم خواهد پرداخت - و دو صد اشرفي به خواجه بسنت ضيافت کرد * اين ساده‌لوحان - از آب زيرکاه مطلع نشده - شادان و فرحان مراجعت نموده - اظهار رسوخيت او به سرفراز خان رسانيده - آتش خشم او را سرد کردند * خان موصوف - بکاول را براي طياري اطعمه و ماکولات ضيافت حکم داده - مطمئن بر بستر استراحت - بلکه در مضجع النوم اخوالموت[1] - بخواب غفلت رفت * و سپاهش نيز - سرشار کيفيت جام صلح شده - سررشتهٔ حزم و احتياط را از دست دادند * آري -

بر تواضعهاي دشمن تکيه کردن ابلهي ست -
پاي بوس سيل از پا افگند ديوار را *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اخ الموت - صفحه ۱۷ حاشيه م بنگرند *

مهابت جنگ - بعد معاودت فرستاده‌ها - سرداران سپاه را - بانعام طلب دو ماه بعد حصول فتح و معافی غنائم - راضي و یکدل ساخته - بجنگ تحریص و ترغیب داده - سرب و باروت و آلات حرب تقسیم کرد * سرداران سپاه سرفراز خان - که از سابق متفق بودند - همه‌ها در نمکحرامي و خاوندکشي مستعد شدند * مگر محمد غوث خان و میر شرف‌الدین هراول فوج سرفراز خان بعبور نالهٔ گریه مقام داشتند - کیفیت دغا از منهیان و جاسوسان دریافته - هردو سردار نیم شب پیش سرفراز خان رسیده (۱) از آتش خس‌پوش اطلاع دادند - و خواستند که لوازم حزم مرعي داشته او را شب بخیمهٔ خود برده بحفاظت کوشند - و صباح در رکاب او جانفشاني نموده مصدر ترددات نمایان شوند * ازانجا که در امور تقدیر سعي پیش نمي‌رود - و گره مقدر بناخن تدبیر نمي‌کشاید - مشیت ایزدي سیماب تغافل در گوش سرفراز خان انداخت * حرف خیرخواهي را وقعي نه نهاده با آن دو سردار بزجر و توبیخ پیش آمد - و از روي عتاب آغاز نهاد که شما دکان (۲) خودفروشي چیده اراده دارید که مرا با مهابت جنگ - که خیرخواه من است - بجنگانید * آن هردو سردار - نادم و منفعل برخاسته - بخیمه‌هاي خود معاودت کردند - و با جمعیت خود مسلح شده شب به بیداري گذرانیدند - و سرفراز خان بخواب غفلت سرشار بادهٔ نوم گردید * برقندازان و

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رسید * (۲) در نسخه‌هاي قلمي دوکان *

بهلیه‌هاي لشکر مهابت جنگ - بدست‌آویز مصالحه - بایماي حاجي احمد - یک یک دو دو در دل شب - به بهانهٔ ملاقات دوستان و خویشان - در لشکر سرفراز خان آمده - گرد و پیرامون سراپرده هاي خاص حلقه زده - قابوجو مي‌بودند * و نوکران شجاع خاني - که سرفراز خان کمال اعتقاد بر آنها داشت - از روز اول با حاجي در ساخته بودند - (و) دیده و دانسته اغماض و تجاهل مي‌کردند - و رفقاي خیرخواه بملاحظهٔ اعتراضي ساکت گشتند * القصه علي‌وردي خان و حاجي احمد - بیک پاس شب باقي مانده - افواج خود را دو غول نموده - یکی را بسرکردگي[1] نندلال جماعه دار با علم و نقاره و نشان و افیال بمقابلهٔ غوث خان و میر شرف‌الدین گذاشته - و خود با غول دیگر - که افواج افاغنه و بهلیه بودند - در ظلمت لیل براهنمائي کسان زمینداري راماکنت زمیندار راجشاهي - بعزم شبخون بر سرفراز خان تاخت آورد * و قریب صبح در تاریکي شب که دوست از دشمن ممیز نمي‌شد - بیک ناگاه همچو اجل بر سر افواج سرخوش بادهٔ النوم اخوالموت[2] ریخت - و شلک توپ کرد * نمکخواران قدیم از خواب غفلت بیدارش کردند - و از صورت واقعه آگاهش ساختند * ازانجا که اقبال از وي روي برتافته بود - بگوش اعتبار نشنیده آنها را

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي پیش لفظ بسرکردگي الفاظ بر سر نوشته * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اخ صفحه ۳۱۳ حاشیه ۱ بنگرند *

معاتب ساخت - و باز به تیاري طعام ضیافت تاکید نمود * گفت که او براي ملازمت مي‌آید * درین اثنا گولهٔ دیگر در رسید - و تا طلوع خورشید افواج مهابت‌جنگ بمقابله نمودار گردید - و توپ و بان و تیر و تفنگ صواعق محرقه بر خرمن وجود اجل رسیده ریختن آغاز نهاد * و مردم لشکر مخمور بادهٔ خواب سحري سراسیمه از فراش خواب بر مي‌جستند - و کمر بسته راه سلامت سر مي‌کردند * و اکثري همت کمر بستن و دست بسلاح زدن نیافته جان شیرین را ازان ورطهٔ بلا بساحل نجات کشیدند - و رواروي در لشکر افتاد *

تو گفتـــي که از هیبت آن ستیز
زمین نیـــز بسپـــرده راه گریز *

گروهی که به پاس آبرو و شرط نمکحلالی - علی‌الخصوص قدیمان سرفراز خان - صف‌آراي معرکهٔ قتال گشته - به جاندهي و جانسپاري مستعد شده - پاي ثبات افشردند * نواب سرفراز خان - بعد اداي فریضهٔ فجر مسلح شده - مصحف بر دست گرفته - بر فیل یکه و تیز سوار گردید - و فیل سواري[1] مبارک را در پیش روي خود گذاشته - بذات خود مرتکب حرب شده - شروع به تیراندازي نمود * سرداران افاغنهٔ فوج مهابت‌جنگ - افواج برقندازان بهلیه را پیش کرده - مقابل شدند * لمؤلفه -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي مروي * صفحه ۳۱۸ سطر ۲ بنگرند *

چو از هر دو سو فوج صف برکشید -
تو گفتي که شد روز محشر پدید *
ز غریدن توپ و بندوق و بان
بجنبش درآمد زمین و زمان *
ترنگ کمان و فشافاش تیر
رسانید شورش بچرخ اثیر (۱) *
سنان - چون اجل دست کرده دراز -
به جان بردن از سینه زه کرد باز *
ز دست یلان تیغ پولاد تیز
به خونریز اعدا شده گرم خیز *
یلان گرم جان گیري و جان دهي -
جهان گشته از پهلوانان تهي *

درین چپقلش که صرصر اجل جسدهاي کشتگان را همچون اوراق اشجار بر زمین فنا میریخت - و سیلاب خون از هرطرف متموج گردید (۲) - مردان‌علي خان بخشي شجاع خاني - که سالار فوج و مقدمة الجیش سرفراز خان بود - تاب جنگ نیاورده رو بهزیمت نهاد * از معائنهٔ این حال فوج سرفراز خان بشکست - و گریزاگریز در لشکر افتاد *

به جان‌برد خود هرکسي گشت شاد -
کس از کشتن کس نیاورد یاد *

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اسیر * (۲) اینجا نیز مي‌گردید باید خواند *

غير از غلامان گرجي و حبشي - و معدودي چند از رفقاي قديمي - احدي (از) جماعهٔ لاف‌زنان پيش فيل سواري نماند * فيلبان غلبهٔ مخالف بخاطر آورده - عرض نمود که اگر حکم شود در بيربهوم پيش بديع‌الزمان زميندار رسانم * سرفرازخان - سيلي بر گردنش زده - فرمود که زنجير درپاي فيل انداز که من از پيش اين سگان رو نخواهم تافت * ناگزير فيلبان فيل را پيش راند * برقندازان و بهليه‌هاي لشکر حريف - که از پيشتر پيرامن خيمه‌اش حلقه مي‌داشتند - حلقه شده از هر چهار طرف گلولهٔ بندوق بر فيل او مي‌انداختند - و بان و گولهٔ توپ و تير[1] و تفنگ - که از لشکر مخالف متواتر مي‌رسيد - علاوهٔ آن * مير گدائي - که در خواصي نشسته بود - بزخم بان بکار آمد * مير کامل - برادر مير محمد باقر المشتهر به باقرعلي خان خواهرزادهٔ شجاع‌الدوله - و خلف مرزا محمد ايرج خان بخشي - که هنوز نوکدخدا بود - وغيره رفقا - و بهرام و سعد و ديگر چيله‌ها - که از ميدان جنگ عنان‌تاب نشده بودند - پيش فيل سرفراز خان بضرب بان و گوله و تفنگ - ساغر موت احمر چشيدند - و ميرزا ايرج خان نيز جراحتهاي کاري برداشت * مير دلير علي - بدليري تمام در صف افاغنه حمله برده - داد شجاعت و دلاوري داده - بزخم شمشير با جمعي از رفقاي خود غازهٔ شهادت بر رخ ماليد * و در همان حالت

---

(۱) صفحه ۱۹۴ حاشيه ۱ بنگرند *

سرفراز خان - گلولهٔ بندوق از دست نمکحرام لشکر خودش بر پیشانی خورده - بر میکهه دنبر (۱) بر افتاد - و طائر روحش بگلستان علیین پرواز نمود * میر حبیب و مرشدقلي خان و شمشیر خان قریشي فوجدار سلهت و راجه گهندرب سنگه - که با جمعیت خودها از جدال و قتال یکسو شده - از دور تماشاي جنگ مي‌کردند - بمجرد معائنهٔ این حال راه فرار سر کردند * و میر حیدر شاه و خواجه بسنت - هردو ردیف یکدیگر - بسواري رته پرده‌نشین شده - نظر بر لاش خداوند نعمت نکرده - گریخته خود را بکنج سلامت رسانیدند *

نمـــاند از رفیقـــان او هیچ کس
که باشد نگهبـــان او یک نفس *

غوث خان و میر شرف الدین - که بمغالطهٔ نموداري نشان و فیل در سیاهي شب غول نندلال جماعه‌دار را بمقابلهٔ خود دیدند - او را مهابت جنگ تصور کرده تگ و تاز نمودند - و بحمله‌هاي رستمانه و ترددات دلیرانه نندلال را مقتول نموده - افواجش را طعمهٔ تیغ خون‌آشام ساختند - و بقیة السیف را منهزم ساخته - علم و نقاره و فیل و اشتران و اسپان و اسلحهٔ فراریان بغارت گرفته - مظفر و منصور بارادهٔ خبرگیري سرفراز خان جلوریز شتافتند * چون تا رسیدن ایشان سرفراز خان کوس رحلت بعالم بقا نواخته

(۱) صفحه ۳۳۳ سطر ۳ بنگرند *

بود - و مهابت جنگ بعد فتح بملاحظهٔ این دو سردار شجاع (و) نامي از میدان حرکت نمي‌کرد - و با جمعیت افزونتر از مور و ملخ در معرکه ایستاده بود - اینها - که از کشته شدن سرفراز خان هنوز اطلاع نداشتند - یکباره با جمعي قلیل از جوانان کارآمدني - که پسران و برادران و خویشان و رفیقان باشند - بجرأت تمام اسپان برانگیخته بر فوج مخالف زدند - و بحمله‌هاي دلیرانه و مردانه صفها دریده - زده زده بقلب‌گاه رسیدند * قریب بود که امواج مهابت جنگ از صدمات آن شیر[1] عرصهٔ وغا متزلزل شود - درین اثنا غوث خان زخمهاي[2] کاري از گلولهٔ تفنگچیان چهیدن هزاري بر سینه خورده - از کار باز ماند - و قطب و ببر هر دو پسرانش - که شیر بیشهٔ شجاعت بودند و در شکارگاه شیر ببر را بشمشیر مي‌زدند - شمشیرها آخته جمعي[3] غفیر از افاغنه و بهلیه را مقتول ساختند *

نشد بر تني تا نپرداختش -
نزد بر سري تا نینداختش *
بهر تن که زد خنجر سخت کوش
در آمد سرش پاي‌کوبان ز دوش *

چهیدن هزاري هم از دست اینها زخم شمشیر برداشت * بعد

---

(۱) شیر بصیغهٔ واحد آورده - همچنان پائین - و هم جائي دیگر *
(۲) در نسخه‌هاي قلمي بزخمهاي کاري * (۳) شاید که جمي باشد *

کشش و کوشش بسیار بضرب گلوله هاي تفنگ - همپاي[1] پدر بگلگشت ارغوان‌زار شهادت شتافتند * میر شرف الدین - با شصت سوار جرار - بمقابلهٔ مهابت جنگ رسیده - بجلادت تمام تیر جگردوز بر سینه‌اش زد - قضا را بر کمان مهابت جنگ خورده و در گذشته به پهلویش رسید * تیر دیگر بزه آورده بود - که درین وقت شیخ جهان‌یار و محمد ذوالفقار - جماعه‌داران[2] مهابت جنگ - که با میر معزي الیه روابط و دوستیها داشتند - پیش آمده گفتند که نواب سرفرازخان بقتل رسید - حالا از مقابلهٔ ایشان چه مي‌خیزد - و جان دادن بهر چیست * میر موصوف در جواب گفت قبل ازین بپاس نمک و حق رفاقت و اکنون براي ننگ و ناموس * اینها کفیل ننگ و ناموس شده باز گردانیدند * میر مرقوم با رفیقان باقي‌مانده راه بیربهوم گرفت * و پانچو فرنگي - که داروغهٔ توپخانه بود - با وجود فرار شدن گوله‌اندازان - بذات خود مرتکب گوله‌اندازي شده - دست از شلک توپ بر نمي‌داشت * پس از رفتن میر شرف الدین - افاغنه بهیأت اجتماعي بر وي ریخته مقتولش ساختند * بجي‌سنگه - جماعه‌دار فرقهٔ راجپوتان - که با فوج چنداولی در کهمره بود - بدریافت قتل ولي نعمت

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي همتاي - پائین همپاي - صفحه ۳۲۲ سطر ۴ بنگرند * (۲) پیش ازین اکثر جا جمعدار و یک جا جماعدار نوشته و اینجا جماعه دار - و همین صحیح *

عرق حمیتش بحرکت آمده - جریده اسپ را جولان داده - و نیزه را بر گوش راست اسپ داشته - بحملهٔ مردانه فوجها را دریده - محاذي مهابت جنگ رسیده - و خواست که بطعن سنان جان‌ستان او را از هودج فیل همپاي آقاي خود روانه سازد * مهابت جنگ بمشاهدهٔ جانبازي و جلادت او را بشناخت - و به داورقلي داروغهٔ توپخانه حکم کرد که زود در یابد * داورقلي مقابل او شده گلولهٔ تفنگ بر سینه‌اش زد * بجي‌سنگه بزخم جان‌گزا بر زمین افتاد * ظالم سنگه - پسر نه‌ساله‌اش - بشجاعت جبلي که خاصهٔ قوم راجپوت است - تیغ از نیام کشید - (و) جهت حفاظت پدر ایستاد[1] * (مردم) از اطراف و جوانب او دائره‌وار قرار گرفتند * نواب مهابت جنگ - از مشاهدهٔ جرأت آن طفل آفرینها گفته - مردم را از کشتنش مانع آمده - حکم کرد که لاش پدرش را از برداشتن متعرض نشوند * هزاریان توپخانه لاش او را برداشته ظالم سنگه را بکتف حمایت خود بردند * در اثناي زد و خورد غوث خان و میر شرف‌الدین و بجي‌سنگه (و) پانچو فرنگي[2] - هر دو داماد سرفراز خان - که غضنفر حسین و حسن محمد خان باشند - معه دیگر منصبداران و مفهزمان ازان مهلکه بدر زده - در یک روز خود را به مرشدآباد رسانیدند * و راي‌رایان - به نتیجهٔ نمکحرامي گلولهٔ زنبورک

(۱) درنسخه‌هاي قلمي ایستاده * (۲) بعد لفظ فرنگي درنسخه‌هاي قلمي و *

بر دست خورده - خود را بآب در زد - و با نیم جانی که داشت بخانهٔ خود رسیده - از کردهٔ خود نادم شده - بسودهٔ الماس خود را هلاک ساخت * القصه - چون سرفراز خان بر میکهه ڈمبر[1] بر افتاد - فیلبان لاش او را شبا شب به مرشدآباد رسانید * یسین خان فوجدار مرشدآباد - که بحفاظت شهر و قلعه و ننگ و ناموس با حفیظ الله خان پسر سرفراز خان متعین و مامور بود - نیم شب لاش آن مقتول را در نکناکهالی مدفون ساخت * و حفیظ الله و غضنفر حسین خان - در صدد مورچال بندی شده - عازم قتال گردیدند * اما چون از سپاه هزیمت خورده حوصله نیافتند - تن برضا داده ساکت شدند * و از وقوع این حادثه زلزلهٔ عظیم در شهر و سپاه و سکنهٔ آن نواح افتاد * حاجی احمد - اول بشهر مرشدآباد داخل شده - منادی امن و امان از طرف علی وردی خان در داد - و یسین خان فوجدار - حسب الامر حاجی - بر عملهٔ سرفراز خان - و خزائن و دفائن - و جمیع کارخانجات - و محل سرا - و خواص پوره و کائن پوره - و[2] همگی اهل و عیال و اقربای سرفراز خان - چوکیهای مستحکم نشانده - نگذاشت که متنفسی بدر رود * و این جنگ در سنه ۱۱۵۳ هجری واقع شده * ایام نظامت دو سال و چند ماه بود *

---

(۱) در نسخه‌های قلمی اینجا ڈمبر و بیش ازین ڈنبر نوشته - صفحه ۳۱۹ سطر ۲ بنگرند * (۲) بجای و در نسخه‌های قلمی در *

نظامت نواب علي‌وردي خان مهابت جنگ *

علي‌وردي خان مهابت جنگ - بعد حصول فتح - بملاحظهٔ تاراج شهر و غارت شدن اموال سرفراز خان از دست افغانان و بهليه - سه روز بيرون شهر بر نالهٔ گوبره مقام نموده - روز چهارم بدلجمعي تمام داخل قلعه شده - بر وسادهٔ نظامت بنگاله مربع نشست - و اموال سرفراز خان - که ناظمان سلف بهزار خون جگر فراهم آورده بودند - بي دست‌رنج بضبط درآورد * ازانجا که نواب مهابت جنگ از صحبت زنان غير مجتنب بود (و) ازين لذت محظوظ نبود - در[1] في عمر سواي يک منکوحه زن ديگر نداشته - بلکه اکثر اين معني را لاف زده تفاخر مي‌کرد * حاجي احمد و پسران و خويشان[2] او خواصان سرفراز خان را که قريب يک هزار و پانصد اسامي زنان جميله بودند - متصرف شدند * اما مهابت جنگ بيگمات منکوحهٔ سرفراز خان را معه فرزندان بحفاظت تمام به جهانگيرنگر فرستاده - علوفهٔ سد رمق آنها از تعلقهٔ[3] خاص مقرر فرموده - و نفيسه خانم - خواهر سرفراز خان - که آقا بابا کوچک برادر[4] (زاده) را بفرزندي گرفته بود - درمحل سراي نوازش احمد خان - پسر کلان حاجي احمد - بصيغهٔ خدمتگاري ملازمت اختيار کرده -

---

(۱) بجاي در عمر خود يا في سمره * (۲) در نسخه‌هاي قلمي و *
(۳) صفحه ۲۷۵ حاشيه ۳ بنگرند * (۴) در استوارت برادر زاده نوشته - در نسخه‌هاي قلمي برادر - و آن غلط است *

موجب حیات برادرزاده‌ها گردید * اما چون خبر قتل سرفراز خان و متمکن شدن علی‌وردی خان مهابت جنگ بر مسند نظامت بنگاله بحضور ناصرالدین محمد شاه پادشاه رسید - آب در دیده بگردانید - و فرمود که بسبب نادرشاه همگی ممالک محروسه برهم و ابتر گشت * لیکن چون تدارک متعسر بود سکوت اختیار نمود * مهابت جنگ - بوساطت مزید[1] خان - از رفقای نواب قمرالدین خان وزیر که سابق ذکر آن گذشت - با وزیر و ارکان سلطنت ساختگی نموده - چهل لک روپیه بابت ضبطی اموال نواب سرفراز خان - و چهارده لک روپیه در وجه پیشکش - سوای خزانهٔ معمولهٔ مستمره - بحضور والا قبول کرده - و سه لک روپیه به قمرالدین خان وزیر و یک لک روپیه به آصف‌جاه نظام‌الملک داده - و همچنین با هریکی از عمده‌های درگاه والا - علی قدر درجاتهم - بسلوک و مدارا پیش آمده - و راجه جوگل کشور وکیل سرفراز خان را از خود ساخته - سند نظامت هر سه صوبه بدستور سابق بنام خود حاصل کرد - و خزانه و نذرانه و پیشکش دو چند از سابق از زمینداران بنگاله وصول کرد * و بقصد استیصال و اخراج مرشدقلی خان - و تسخیر صوبهٔ اوڈیسه - همت مصروف داشته - بگردآوری سپاه و آلات حرب پرداخت * و خدمت میربخشی به میر جعفر خان بهادر - که یزنهٔ مهابت جنگ بود

(۱) همچنین در اشتوارت - در نسخه‌های قلمی مزید خان *

و در جنگ سرفراز خان مصدر ترددات نمايان شده بود - مقرر فرموده - صاحب رساله و منصب و خطاب گردانيده - بوالاپايهٔ امارت رسانيد * و خدمت ديواني و خطاب راي‌راياني به چين‌راي - محرر جاگيرات جعفرخاني - که مرد بي‌ريا و با ديانت بود - بخشيد * و محمد رضا خان - پسر کلان حاجي - که مسماة گهسيٹي خانم دختر مهابت جنگ در عقد ازدواج او بود - بخطاب ناصرالملک احتشام الدوله نوازش محمد خان بهادر شهامت‌جنگ - و ديواني صوبهٔ بنگاله - و نيابت جهانگيرنگر و چاٹگام و روشن‌آباد و سلهٹ - اختصاص يافت * و هاشم علي خان - پسر کوچک حاجي - که دختر خورد مهابت جنگ مسماة ايمنه خانم بحبالهٔ نکاح او بود - بخطاب زين‌الدين احمد خان هيبت‌جنگ و نيابت صوبهٔ بهار عظيم‌آباد کلاه اعزاز و امتياز بر تارک افتخار گذاشت * و ديگر خويش و اقارب را - بقدر مرتبه و حوصلهٔ آنها - بخدمات و مناصب و خطابات[1] و جاگيرات لائقه بنواخت * اما افاغنه و بهليه - بغرور وفور جمعيت - خود را گم کرده - در تمامي امور بحدي مسلط و مامور شدند که حسابي از مهابت جنگ فرا نگرفته - در دستور آداب تخلف ورزيدند - و قوانين عدالت بر طاق نسيان گذاشته مال و حيات[2] و ننگ و ناموس عالمي را برباد دادند - و شيوهٔ نمکحرامي - که در عهد سلاطين ماضيهٔ

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي خطاب * (۲) در نسخه‌هاي قلمي جهات *

بنگاله ایجاد یافته بود - مجدداً از عهد مهابت جنگ رواج گرفت *
چون در ابتداي خصومت علي‌وردي خان مهابت جنگ -
نواب سرفراز خان از مرشدقلي خان - نائب صوبهٔ اوڈیسه - که
یزنهٔ او بود - استمداد نموده بود - و خان مذکور بسبب نفاق دلي -
که سابق ازین سمت گذارش پذیرفته - خود از آمدن تهاون و
تساهل ورزیده - در صدد گسیل کردن فوجي بطریق کومک بود -
ناگاه خبر قتل سرفراز خان و تسلط علي‌وردي خان بر صوبهٔ
بنگاله سامعه‌آشوب گشته - متنبه شده - سرمایهٔ ندامت و
تأسف اندوخت * آري -

دولت همه زاتفاق[1] خیزد -
بیدولتي از نفاق خیزد *

بالجمله از خوف علي‌وردي خان بخودداري کوشید - و بتدبیر
فراهم آوردن سپاه سرگرم گردید * و مخلص علي خان داماد حاجي
احمد را - که از سابق برفاقتش مي‌بود - براي استحکام مباني
مصالحت به مرشدآباد روانه کرد * بعد رسیدنش علي‌وردي خان
و حاجي احمد - نامهٔ تسلي‌آمیز و ابله‌فریب به مرشدقلي خان
نوشته - مستمال و مطمئن ساختند * و مخلص خان را بجهت
اغواي سرداران فوج او برگماشتند * و او پیش مرشدقلي خان
رسیده ظاهراً بدلداري و اطمینان او پرداخت - و باطناً سپاه را

(۱) بجاي زاتفاق در نسخه‌هاي قلمي از اتفاق *

بترغیب و تطمیع مطیع و منقاد خود ساخت - و کیفیت ساختگی لشکر را به محمد علی‌وردی خان مهابت جنگ نوشت * مهابت جنگ با افواج بسیار و توپخانهٔ بیشمار یلغر متوجه صوبهٔ اوڈیسه شد * مرشدقلی خان - از دریافت این خبر - دردانه بیگم و یحیی‌خان پسر خود را معه تمامی اموال بقلعهٔ بارهٔباتی گذاشته - خود با افواج شایسته و سامان بایسته - معه هردو داماد خود - یکی[1] میرزا محمد باقرخان شاهزادهٔ ایران (و) دویم علاءالدین محمد خان - بارادهٔ جنگ از کتک علم نهضت افراشته - به بندر بالیسر رسیده - بر گهات پهلوار از کوه نیل‌گدهی تا دریای جون مورچال‌بندی کرده - چشم بر راه حریف نشست - و از کجبازی حریف بغلی - یعنی مخلص علی خان - غافل بوده - از شعلهٔ آن آتش خس‌پوش لوازم احتیاط بتقدیم نرسانید - و قول شیخ سعدی را (وقعی[2]) نه نهاد - که فرموده است -

اگر خویش دشمن بود دوستدار
ز تلبیس ایمن مشو زینهار -
که گردد درونش بکین تو ریش
چو یاد آیدش مهر پیوند خویش *

ازین طرف علی‌وردی خان - بکوچ متواتر - با افواج سنگین -

---

(۱) در نسخه‌های قلمی که یکی - اگر حرف که بیجا دارند بعد لفظ ایران فعل بود بیارند * (۲) صفحه ۳۱۴ سطر ۱۴ بنگرند *

که زیاده از یک لک سوار و پیاده بود - به میدنی‌پور رسیده - زمینداران آن ضلع را بخلعت و انعام از خود راضي ساخته - به جالیسر - که محل تهانهٔ پادشاهي ست - رفته طرح اقامت انداخت * چون از طرف رود خانهٔ سبن‌ریکها - بر گذر راج گهات - راجه جگردهر بهنج - زمیندار موربهنج - تهانهٔ چواران و کهندتیان[1] خود نشانیده - مورچال بندي کرده بود - لهذا براي گذاشتن راه راج‌گهات - که از وفور جنگل و تراکم اشجار مزلفهٔ خاردار - عبور ازان طرق دشوارگذار[2] مشکل بود - از راجه استمداد نمود * راجهٔ مذکور - که بغرور جمعیت موفور علي‌وردي خان را وقعي نه نهاده تن برفاقتش نداده - گذر راج‌گهات را نگذاشت - علي‌وردي خان بمقابلهٔ راج‌گهات ارابهٔ توپهاي صاعقه‌بار چیده شلک شروع کرد * کسان راجه در مورچال راج‌گهات تاب اقامت نیاورده بجنگل خزیدند * علي‌وردي خان - معه افواج و توپخانه - از راج‌گهات عبور کرده - در رام‌چندپور - بفاصلهٔ یک و نیم کروه از مورچال مرشدقلي خان - مضرب خیام ساخت * میانجیان ایلچیان به آوردن و بردن نامه و پیام جنگ و صلح سرگرم شدند - و این مبحث تا یک ماه طول کشید * و مرشدقلي خان از گهات پهلوار عبور نکرد * علي‌وردي خان - زیرباري خرج سپاه -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اینجا کهندتیان و جائي دیگر کهندتیان - صفحه ۳۳۰ سطر ۳ بنگرند * (۲) در نسخه‌هاي قلمي دشوار و گذار *

و قلت رسد - و قريب رسيدن برسات - و وسوسهٔ غنيم مرهته بخاطر آورده - از روي مصلحت ارادهٔ صلح و مراجعت مي‌كرد * اما مصطفى خان - كه سپه سالار افاغنه بود - بصلح راضي نشده ترغيب چهاوني در برسات مي‌كرد * بعد كشاكش بسيار قرار برين يافت كه نامهٔ مصالح‌آميز به مرشدقلي خان نوشته و معتمدي فرستاده - جواب آن باين مضمون بطلبند[1] كه من شما را در صوبهٔ اوديسه عمل و دخل نخواهم داد - باين دست‌آويز مراجعت بنگاله نمايند - و بعد برسات فوج‌كشي كرده باخراج و استيصال او پردازند * اگرچه عابد خان وغيره - سرداران افاغنه - باغواي مخلص‌علي خان - ميرزا باقر خان را - كه هراول فوج مرشدقلي خان بود - ترغيب جنگ و بر آمدن از مورچال مي‌كردند - اما مرشدقلي خان خودداري كرده مانع مي‌آمد * و چون اقامت مورچال بامتداد كشيد - ميرزا باقر جهل جواني را كارفرما شده[2] با فوج همراهي خود - كه سادات بارهه بودند - يكباره از مورچال برآمده - صف‌آرا گرديد * ناگزير مرشدقلي خان هم بمقابلهٔ افواج علي‌وردي خان صف كشيد - و از طرفين باستعمال آلات آتشبار پرداختند - پس بجنگ تيغ و سنان مبادرت كردند * ميرعبدالعزيز بخشي مرشدقلي خان - كه باجمعيت سه صد سوار سادات بارهه يكدل و يكزبان و يكرو در هراولي بود - اسپان

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بطلبيد * (۲) در نسخه‌هاي قلمي شد *

بر انگیخته داد شیرمردي و شجاعت آبائي داده - بضرب سیف کالبرق خرمن بسیاري از اجل رسیده ها سوخت * افواج علي‌وردي خان - که خود را شیر[1] بیشهٔ شجاعت مي‌شمردند - چون رمه از هیجا رمیدند - و شکست فاحش[2] در فوج راه یافت * فیل سواري علي‌وردي خان و بیگم بقدر نیم فرسخ از میدان جنگ بعقب آمد * درین حالت مخلص علي خان و عابد خان - المخاطب به فرزندعلي خان - که مرشدقلي خان را بر قدویت اینها اعتماد کمال بود - معه مقرب خان و دیگر جماعه‌داران صاحب الوس افاغنه - کمر نمکحرامي - که خاصهٔ این قوم شرارت پیشه است[3] - بر میان بسته - حرف حقوق تربیت و نمک چندین ساله را از لوح خاطر شسته - از رفاقت مرشدقلي خان دست برداشته - پهلو از جنگ تهي کردند * درین اثنا مانک چند - پیشکار راجهٔ بردوان - که با فوج شایسته بجهت کومک علي‌وردي خان آمده بود - ازانجا که جنگ دو سر دارد - مآل‌اندیشي نموده - مخفي با مرشدقلي خان نیز ساختگي کرده - نشان او را براي استمالت طلب داشته بود - خواست که خود را با فوج مرشدقلي خان ملحق ساخته مجراي جان‌نثاري (و) قدویت خود نماید * ازپهلوي جنگل - بر سمتي که فوج میرزا

---

(۱) بجاي شیران * (۲) بجاي فاش * (۳) در نسخه‌هاي قلمي اند *

باقر خان بتعاقب علي‌وردي خان میرفت - نمودار شد[1] - و نشان مرشدقلي خان در فوج خود برپا کرد * چون میرزاي مذکور از ارادهٔ او مطلع نبود سد راه شد * مانک‌چند ناگزیر بجنگ پیش آمد * ازانجا که مردم کاري در ترددات جنگ مانده شده هریکی به زد و برد متفرق بودند - از نیرنگي روزگار فوج میرزا باقر شکست خورد * علي‌وردي خان - از اطلاع این حال - افواج منهزم خود را بدلاسا باز گردانیده - باز بمقابله و مدافعه پرداخت * میر عبدالعزیز با جمعیت خود که سه صد سوار سادات بودند - از اسپان فرود آمده - دامان همت بر کمر زده - پا بمیدان فشردند - و یک[2] یک بضرب گلوله‌هاي بندوق بهلیه‌ها شربت فنا چشیدند * و مرشدقلي خان - هزیمت خورده - خود را به بندر بالیسر رسانیده - بسواري کشتي سلپ - که از عاقبت‌اندیشي مهیا داشت - راه دکهن پیش گرفته - خود را پیش نواب آصف جاه رسانید - و فتح خداداد نصیب علي‌وردي خان مهابت جنگ شد * (و او) تا بندر بالیسر به تعاقب پرداخته - میرزا خیرالله بیگ و فقیرالله بیگ و نورالله بیگ را - براي دستگیر کردن یحیي خان و بیگم - و بدست آوردن اموال و امتعه - گسیل کرد - و تاکید نمود که شبا شب یلغو کرده دران جا رسند - و خود متعاقب

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي میان شد و نشان الفاظ و نشان نمودار شد زائد نوشته * (۲) در نسخه‌هاي قلمي یک و یک *

پاشنه‌کوب آنها شتافت * و چون خبر[1] این سانحه و رفتن مرشدقلي خان بسمت دکهن در کتک رسید - مراد خان - بخشي راجهٔ پرسوتم - که بحفاظت یحیی خان و بیگم در قلعهٔ بارهباتي متعین بود - خواست که بر جناح استعجال بیگم و یحیي خان را - معه تمامي لوازم و نقود و اجناس از راه سیکاکل روانهٔ دکهن نماید * احمال و اثقال تیار کرده - جواهرات و اشرفي و خزائن وغیره اموال برفیلان و شتران و ارابه ها بار مي‌کردند - که بیک ناگاه افواج متعینهٔ علي‌وردي خان در رسید * فیل‌بانان و شتربانان و بهلبانان - نقود و اجناس محموله را معه باربردار گذاشته - راه فرار پیمودند - و آن گنج بادآورد شائگان بدست میرزایان در افتاد - و جواهرات قیمتي و نقود و امتعهٔ نفیسه را یکدیگر قسمت کردند * چون علي‌وردي خان هم متعاقب در رسید - بقیهٔ اموال را متصرف شده - بضبط اموال رفقای مرشدقلي خان پرداخت * و منادي امن و امان در داده - عمال و زمینداران و اهل‌کاران را باستمالت و دلاسا راجع بخود کرده - بند و بست مالواجب و نذرانه و پیشکش و جاگیرات نمود * و بعرض یک ماه از نظم و نسق صوبهٔ اوڈیسه فارغ شده - سعید[2] احمد خان برادرزادهٔ خود را - که پیش ازین به نیابت فوجداري رنگپور مامور بود - از حضور والا بخطاب نصیرالملک سعید احمد خان بهادر صولت جنگ

---

(۱) درنسخه‌هاي قلمي سانحه این خبر * (۲) در استوارت سید احمد بجاي سعید احمد خان *

مخاطب ساخته - گوجر خان جماعه‌دار صاحب الوس را - با جمعیت سه هزار سوار و چهار هزار پیاده - برفاقت او در کتک گذاشته - مظفر و منصور مراجعت بنگاله نمود * اما صولت جنگ - از دنائت طبع طمع را کاربند شده - برای کفایت خرج سپاه - سلیم خان و درویش خان و نعمت خان و میر عزیز الله وغیره جماعه داران - ملازم مرشدقلي خان - را بمواجب[1] قلیل شرح کتک - ملازم کرده - گوجر خان را رخصت به مرشدآباد نمود * جماعه‌داران - که در صدد انتقام ولي نعمت قدیم بودند - فرصت وقت یافته مصدر هنگامه پردازیها شدند * صولت جنگ - قاسم بیگ داروغهٔ توپخانه و شیخ هدایت الله فوجدار کتک را - برای تاسیس اساس مصالحه - پیش آنها فرستاد * جماعه داران قابوجو - هردو را تنها یافته - قاسم بیگ را شربت مرگ چشانیدند - و هدایت الله زخم برداشته راه فرار پیمود * و سکنای شهر و سپاه بالتمام - در ظلمت لیل به بلوای عام محاصره نموده - صولت جنگ را معه اتبعه و الحقه[2] دستگیر کرده - همگي مال و متاع او را بتاراج بردند - و میرزا باقر خان داماد مرشدقلي خان را - از سیکاکل عبور رود خانهٔ چلکه طلبیده - بر مسند نظامت نشانیدند - و لشکرکشي نموده تا[3] میدني‌پور و هجلي بتصرف در آوردند * و از خبر آمد آمد افواج

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي بموجب * (۲) در نسخه‌هاي قلمي الحقه *
(۳) در نسخه‌هاي قلمي با *

کتک زلزله در بنگاله افتاد * علي‌وردي خان - از وقوع اين حادثه - افواج بحرامواج و توپخانه وغيره ضرب زن - زياده از سابق - مرتب و مکمل ساخته - بعزم استخلاص صولت جنگ و انتزاع صوبهٔ اوڈيسه - سمند عزيمت را بسمت کتک گرم مهميز نمود - و بکوچ تواتر و توالي و طولاني از بردوان گذشته - در حدود ميدني پور خيمه‌گاه ساخت * و افواج کتک و هجلي[1] و ميدني پور - از صدمهٔ آمد آمد مهابت جنگ - داخل ميدني‌پور و جاليسر شده - از گذر راج‌گهات عبور نموده - از پهلوار گذشته - به بندر باليسر مخيم ساخت * لشکر ميرزا باقر - که طيش[2] خوردهٔ بهليه بودند - بيکبار دل باخته - احمال و اثقال را به سيکاکل فرستاده چريده ماندند * ميرزا باقر چون از بددلي و تنگ‌حوصلگي سپاه خود واقف شد - بحسب ظاهر آوازهٔ کوچ بمقابلهٔ حريف داده - بباطن عزيمت دکهن جزم کرد - و به تهيهٔ نهضت پرداخته - فوجي براي سد راه مهابت‌جنگ بر گهات چوپره معبر رودخانهٔ مهاندا - که مابين شهر کتک جاري‌ست - گسيل کرد * و (خود با) صولت جنگ وغيره - جماعهٔ آساري - معه بنگاه آن طرف - عبور رود خانهٔ کتجوري نمود * مهابت‌جنگ بر رود خانهٔ کمهريه - بفاصلهٔ چهل کروه از کتک - خيمه داشت - که در دل شب منهيان خبر فرار حريف رسانيدند * في‌الفور مير محمد جعفر بخشي و مصطفي خان و شمشير خان

---

(۱) درنسخه‌هاي قلمي از * (۲) درنسخه‌هاي قلمي طيش خورده و بهليه *

و سردار خان و عمر خان و بلند خان و سرانداز خان و بلیسر خان و غیره - جماعه‌داران افاغنه - را طلب داشته - بالاتفاق همان شب - بسرکردگی میر جعفر خان - بتعاقب مرزا باقر خان یلغر فرستاد * متعاقب خود هم - با تتمهٔ افواج - پاشنه کوب آنها - علم نهضت افراشت * چون جماعهٔ مذکور به پنج کروهی کتک رسیدند - میرزا باقر خان اطلاع یافته صولت جنگ را بر یک منزل رته پرده‌دار سوار کرد - و حاجي محمد امین برادر مرشدقلي خان را با خنجر برهنه حریف و ردیف او گردانید - و دو سوار نیزه‌دار بر پهلوي رته متعین ساخته - حکم کرد که هرگاه افواج مهابت جنگ نزدیک رسد بخنجر و نیزه کار صولت جنگ تمام سازند و زینهار زنده نگذارند * و خود هم سوار شده - معه رته سواري صولت جنگ - از مکان لعل باغ واقع بلدهٔ کتک نهضت نموده تا مالیسار رسیده * درین اثنا بلیسر خان با پانزده سوار رفقاي خود در رسید * بیرق سواران در جنگل نمودار شد * قضا را دران وقت - از وفور حرارت تابستان - صولت جنگ - درون رته تبدیل نشیمن کرده - خود بجائي که حاجي محمد امین نشسته بود نشست - و حاجي را بجاي خود نشاند * بمجرد نمودار شدن[1] بیرق سواران بلیسر - آن هر دو سوار نیزه‌دار[2] از بیرون پرده بطعن نیزه‌هاي جانستان

---

(۱) در نسخه‌های قلمي شدند * (۲) در نسخه‌های قلمي اینجا تیر دار و پیش ازین نیزه دار *

حاجي را - صولت جنگ تصور کرده - بگمان خود کارش تمام ساختند - و راه گريز پيش گرفتند * بحسب تقدير بمجرد رسيدن سنان بر دست و بازوي حاجي - خنجرش از دست افتاد - و فرياد زدي زدي برکشيد - (و) درون رته بغلطيد - صولت جنگ - که پيمانهٔ عمرش لبريز نشده بود - بسلامت ماند * چون افواج افاغنه بغارت و تاراج مفهزمان مشغول بودند - مير محمد جعفر خان بهادر و محمد امين خان بهادر - با معدودي چند - در قافلهٔ فراريان رسيده - سعيد احمد خان صولت جنگ جويان بهر طرف مي گرديدند - و صولت جنگ از بيم جان - که مبادا حريفي جست و جو مي کرده باشد - دم بر نمي آورد * چون محمد امين خان متصل شد - آوازش شناخته جواب داد * خان مذکور باستماع جواب - في الحال پردهٔ رته را دريده - و طنابها را بريده - او را برآورد - و از اسپ فرود آمده معانقه کرد - و مير محمد جعفر خان هم رسيده در يکديگر بغل گير شدند - و بر سلامتي جان او شکر ايزدي بجا آورده مراتب شادمانيها بتقديم رسانيدند * در حالتي که آنها بمعانقه و مصافحه مشغول بودند - حاجي محمد امين فرصت ديده - سبکتر از رته برآمده - بر اسپ محمد امين خان سوار شده - بجنگل گريخته پنهان گرديد * آنها - بعد از استفسار احوال صولت جنگ - چون بر اسپان خود سوار شدند - محمد امين خان از فقدان مرکب متحير ماند * بعد از وقوف بران حال سرمايهٔ

حسرت اندوختند * چون افواج افاغنه - از تاخت و تاراج مفروغ شده - نزد میر محمد جعفر خان فراهم شد - صولت جنگ را بحضور مهابت جنگ روانه نموده - بتعاقب میرزا محمد باقر پرداختند * میرزای مذکور - چون قافیهٔ رهائي تنگ دید - برگشته بمقابله پرداخت - و بجنگ بان و تیر و تفنگ درپیوست * چون نوبت به نیزه و شمشیر رسید - مراد خان - بخشی راجهٔ پرسوتم - که با جمعی کثیر رفیق میرزا باقر بود - بجد تمام عنان اسپ میرزا گرفته از میدان جنگ باز گردانید - و راهبري نموده از راه جنگل روانهٔ دکهن ساخت * علي‌وردی خان - بملاقات صولت جنگ و حصول فتح مراسم شکر و سپاس بجا آورده - صولت جنگ را برای آسودگي به بلدهٔ کتک رخصت نمود - و خود هم - چندي مقامات داشته - و از طرف حریف دلجمعي نموده - همقرین ظفر رایات معاودت افراشته - داخل کتک شد * و رفقا و دوستداران میرزا باقر را گوشمال کما ینبغي داده - و اسپان داغ میرزا باقر را هرقدر (که) یافت به ضبط درآورد - و شیخ معصوم را - که جماعه‌دار عمده بود - به نیابت نظامت صوبهٔ اوڈیسه مقرر ساخته - بعد فراغ از نظم و نسق آن ممالک به بنگاله مراجعت کرد * چون جگت ایسر راجهٔ موربهنج - رفاقت میرزا باقر اختیار نموده - تن باطاعت و انقیاد مهابت جنگ نداده بود - از شوخی او خلجاني در دل داشت - لهذا بعد ورود به بندر بالیسر - بعزم استیصال او

کمر همت بربست * راجه در هریهرپور - که مسکن و ماوای او بود - مشغول جشن و طوی و رقص و تماشا بود - و بغرور کثرت جنگل و انبوه افواج چواران و کهندتیان (۱) پنبهٔ غفلت از گوش هوش بر نه آورده - از افواج علی‌وردی حسابی فرو نگرفت * افواج علی‌وردی‌خانی - دست قتل و نهیب دراز کرده - بتاخت و تاراج رعایا پرداخته - ملکش را بجاروب غارت روفتند - و زن و بچه‌های کهندتیان و چواران به بند در آورده - سنگ تفرقه در جمعیت آن گروه انداختند * راجه - استیلای افواج بخاطر آورده - با تمامی اثاث‌البیت و اتبعه و الحقه بالای کوه گریخته - در مامن خفیه که عساکر خیال و وهم از مرور و عبور انجا اعتراف بعجز نماید - ملجا گرفت * و آن ملک بتصرف افواج مهابت‌جنگ درآمد - و بقتل و غارت و سوختن دقیقهٔ نامرعی نگذاشتند * چون میر حبیب - بخشی مرشدقلی خان - بعد از شکست نزد رگهوجی گهوسله رفته او را همواره به تسخیر بنگاله ترغیب و تحریص می‌نمود - درین وقت که رگهوجی گهوسله - برادرزادهٔ راجهٔ (۲) دکهن که مکاسه‌دار (۳) صوبهٔ برار بود - گرفتاری مهابت‌جنگ بصوبهٔ اوڈیسه بخاطر آورده - (و) عرصهٔ ممالک بنگاله را از تهمتنان جنگجو خالی دیده - بهاسکر پنڈت دیوان - سپه‌سالار خود - و علی‌قراول (را) - که سردار عمده

---

(۱) درنسخه‌های قلمی اینجا کهندتیان و ازین پیش کهندرتیان - صفحه ۳۱۱ حاشیه ۱ بنگرند * (۲) درنسخه‌های قلمی راجه‌ها * (۳) درنسخه‌های قلمی مکاسه‌دار *

بود - با جمعیت شصت هزار سوار مرهته از ناگپور همراه میر حبیب کرده - براه جنگل بجهت تاخت و تاراج این ملک گسیل کرد - مهابت جنگ - بدریافت خبر آمد آمد غنیم - از تعاقب راجهٔ موربهنج دست بردار شده - متوجه ممالک بنگاله گردید * هنوز جنگلهاي ملک موربهنج طي نکرده بود - که افواج غنیم بطرف چکلهٔ بردوان نمودار شد * و مهابت جنگ - بسرعت برق و باد یلغر کرده - شبا شب در سراي اوجالي متصل بردوان رسید * افواج غنیم - از اطراف و جوانب هجوم آورده - بغارت بهیر و بنگاه پرداخت * سپاه بنگاله - که جنگ غنیم ندیده بودند - و از قزاقي و ترکتازي آنها فسانها شنیده - بیکبار از محاصره و دست برد غنیم و زد و خورد آنها مانند افواج تصویر از کار ماندند * و احمال و اثقال یکسر وقف تاراج گردید - و رسد غله مسدود بلکه مفقود گردید * اسپان و فیلان و شتران برای علف از لشکر بر مي‌آمدند - (و) افواج غنیم خوش طبعانه مي‌بردند[1] * افواج مهابت جنگي از ترکتاز و محاصرهٔ غنیم تنگ آمده از انتظام افتاد * مرهته‌ها بیکبار هجوم آورده بر فیل لندهٔ سواري بیگم ریختند - و فیل را کشان کشان بلشکرگاه خود مي‌بردند * مصاحب خان مهمند[2] - پسر عمر خان جماعه‌دار - را عرق همت هندستان زائي بحرکت آمده - مقابل غنیم شده - پای جرأت و جلادت افشرده - بحملهٔ مردانه و دست برد رستمانه -

---

(۱) یا بسر مي‌بردند باشد * (۲) شاید که مهمند باشد *

فیل را معه سواري از چنگ غنیم وارهانید * اما از بسیاري زخمهای کاري چهره‌افروز - با گروهی از رفیقان و برادران - گلگونهٔ شهادت بر رخ مالید - و در همان مقتل مدفون گشت * و چون غنیم بچیرگي و خیرگي از اطراف نرغه کردند - ناگزیر مهابت جنگ بدره‌های زر کشاده در میدان ریخت - و غنیم را مشغول غارت گذاشته - فرصت غنیمت دانسته - بسرعت برق و باد عنان‌تاب شده - خود را به بردوان رسانید * افواج گریخته - که از سه شبانروز روی دانه ندیده بودند - از ذخائر بردوان آتش جوع را فرو نشانیدند * متعاقب - افواج غنیم هم شتافتند - دیهات و قریات اطراف و جوانب را غارتیده - و بقتل و اسیر پرداخته - انبارهای غله را آتش دادند - و اثر آبادي دران نواح نگذاشتند * و چون ذخائر و انبار بردوان بآخر رسیده - و رسد آمدنی غلات بالکل مسدود گردیده - نوبت بآن رسید که آدمي به بیخ کیاه - و حیوانات به برگ اشجار - سد رمق مي‌نمودند - و آن هم میسر نمي‌شد * و چاشت و عشا جز قرص مهر و ماه جلوه افروز دیده نمي‌گردید * و شب و روز در نشیمن عالي خانهٔ زین نشسته روي خواب بخواب هم نمي‌دیدند * افواج افاغنه و بهیله - نقد کیسهٔ همت و تهور درباخته - دل بمرگ نهادند * مهابت جنگ - آیهٔ مغلوبیت از صفحهٔ حال سپاه مطالعه نموده - با سران سپاه کنکاش کرده - قرار برین داد که توپخانه پیرامن لشکر چیده - و احمال و اثقال درمیان کوفته - ازین دارالقحط یاغو

شده - به کتوه باید رسید - که دران جا آذوقهٔ انسان و علف حیوان دستیاب خواهد شد - از قرب (و) جوار مرشدآباد از راه تري و خشکي میتواند رسید - (و) فی‌الجمله رفاهیت سپاه خواهد گردید * الغرض باین اراده از بردوان شبگیر زده بسمت کتوه جاده‌پیما شدند * و باندک عرصه بکوچ متواتر و طولاني به کتوه رسیدند * ازانجا که مادیان بادپای غنیم چهل کروه راه در روزه طی مي‌کنند - پیش از رسیدن مهابت جنگ - آبادي و ذخائر و انبارهای غلات را سوخته بخاک یکسان کرده بودند * و افواج مهابت جنگ - بحالت یاس ندای الجوع بآسمان رسانیده - مضمون این بیت ادا کردند -

نشد که از سر ما فتنه دست بردارد -

بهر دیار که رفتیم آسمان پیدا ست *

اما حاجي احمد نان پزان شهر را فراهم آورده نانها پزانیده با دیگر اطعمه و ماکولات بر کشتیها بار کرده روانه به کتوه می‌نمود - و رسد و غلات هم متواتر و متکاثر بلشکر مي‌رسانید * فی‌الجمله سپاه از گرسنگي نجات یافتند - و دواب هم از دانه و کاه مرفه شدند * مردم سپاه را - که خانه‌های هر یکي در مرشدآباد بود - حب‌الوطن در دل جا گرفت - و آهسته آهسته راه خانه‌ها سر کردند * چون میر شریف - برادر میر حبیب - با تمامي اموال و توابع و لواحق در مرشدآباد بود - بارادهٔ برآوردن برادر و توابع و اثاث‌البیت میر حبیب با هفت صد سوار مرهته بر شهر مرشدآباد تاخت آورد * و شبا شب

یلغر کرده علی‌الصباح در ده‌پاره و گنج محمد خان رسیده آتش
در زد * و از محاذی قلعه رودخانهٔ بهاگیرتی عبور نموده - در
حویلی خود درآمد - و میر شریف را - باموال نقود و اجناس
معه اتبعه و الحقهٔ خود - برآورده همراه گرفت * و خانه‌های اکثر
سکنهٔ شهر را بجاروب غارت روفته - و از کوتهی جگت سیته نقود سرخ
و سفید هر قدر که توانست برداشته * مراد علی خان - خویش
سرافراز خان - و راجه دولبه رام - و میر شجاع‌الدین - داروغهٔ سائر
بجوتره[1] - را دستگیر کرده - و تیرت‌کونه - که بجانب مغرب شهر بفاصلهٔ
یک فرسخ واقع است - فرودگاه ساخت * حاجی احمد و نوازش
احمد خان و حسین‌قلی خان - که در شهر بودند - بمجرد نمود
شدن فوج مرهته یک دو ضرب توپ شلک کرده - کوچه‌های شهر
و دروازهٔ قلعه را بند نموده - متحصن شدند - و یارای مقابله و
مدافعهٔ غنیم و حفاظت شهر نیافتند * چون روز دیگر مهابت جنگ
با جمعیت خود شبا شب داخل مرشدآباد شده - مرهته ارادهٔ
یورش شهر نکرده - آبادی آن روی دریا را غارت کرده - مراجعت
به کتوه کردند * چون موسم برسات رسید - طغیانی دریا بخاطر آورده
جنگ موقوف نمودند - اما بنگاه در کتوه مقرر ساخته - بملک‌گیری
پرداختند * بهاسکر پندت - میرحبیب را در هر امورات[2] مطلق‌العنان
نموده - خود در کتوه نشست - و افواج بهر طرف جهت تاخت

---

(۱) صفحه ۲۹۲ سطر ۵ بنگرند * (۲) بجای امر *

و تاراج مي‌فرستاد * مهابت جنگ هم براى رفاهيت سپاه خود از شهر حركت نه نمود * چون نشو و نماي مير حبيب از هوگلي بود - اكثري از خويشان و دوستان او در هوگلي بودند * مير ابوالحسن سرخيل همهٔ آنها در صدد تسخير هوگلي شد * اكثري از مغليه را با خود متفق ساخته - خفيه نامه و پيام با مير حبيب داشت * و مير محمد رضا نائب فوجدار - مدار كار خود را بصوابديد مير ابوالحسن گذاشته - از حريف بغلي غافل بوده - شب و روز بسرخوشي (۱) بادهٔ عيش و عشرت مي‌گذرانيد - تا آنكه مير حبيب - بايماي مير ابوالحسن - با جمعيت دو هزار سوار - كه سركردهٔ آنها سيس راؤ بود - عزيمت هوگلي نمود * نيم شبان بر دروازهٔ قلعه رسيد - و به مير ابوالحسن اطلاع داد * در حالي كه محمد رضا بزم شراب آراسته محو تماشاي رقص لوليان بود - مير ابوالحسن خبر داد كه مير حبيب جريده با رادهٔ ملاقات شما رسيده - بر دروازهٔ قلعه ايستاده - انتظار دارد * آن سرشار بادهٔ بيخبري - بي‌تامل دروازهٔ قلعه را وا كرده - باندرون طلبيد * مير مذكور داخل شده - باتفاق مير ابوالحسن - محمد رضا و ميرزا پيارن را نظربند نموده - درون قلعه بند و بست خود كرد - و بر دروازهٔ قلعه كسان خود را مسلط كرد * شرفا و سكنهٔ شهر - همان شب در چوچره و غيره فرار نموده - در مساكن اولنديز و فرانسيس پناه گرفتند * صباح آن سيس راؤ با جمعيت خود

---

(۱) در نسخه‌هاى قلمي بسروشي *

داخل قلعه شده - اکثری از مغلیه - آشنایان میر حبیب - بوساطت میر حبیب - با سیس راؤ ملاقات کردند * راؤ مذکور - بحسن اخلاق و سلوک و مدارا پیش آمده - هر یکي را مستمال ساخته - منادي امن و امان در شهر گردانیده - موهته را از غارت و تاراج باز داشت * و زمینداران را رجوع به تشخیص و تحصیل مالواجب نمود * و قاضي و محتسب و ارباب دخل پادشاهي را بعدالت مامور ساخته - بدستور - فوجداري بقبضهٔ اختیار میر ابوالحسن گذاشت * و میر حبیب - چند ضرب توپ و ذخیرهٔ سرب و باروت و یک منزل سلپ از هوگلي گرفته - نزد بهاسکرپنڈت در کٹوه رسید * چون موسم برسات بود - میر مهدي را - با جمعیت تفنگچیان - بسواري کشتي - برای تحصیل محالات عبور گنگ تعین ساخت * لیکن میر موصوف از خوف مهابت جنگ از خشکي معاودت نه نمود * وکلاي زمینداران - نزد میر حبیب رجوع شده - براي حفاظت و امنیت ملک از دست غارتگران موهته - بخرج مبالغ خطیر - نگاهبانان مي‌بردند * و شرفا و نجباي متمول - بپاس (آبروی) خود جلاوطن شده - عبور گنگ سکونت گرفتند * و از اکبرنگر تا میدني پور و جالیسر بتصرف غنیم درآمد * اما آن غارتگران سفاک عالمي را - گوش و بیني بریده و دستها تراشیده - توبرهٔ خاک بر دهنها بسته - در آب غرق کردند - و بسیاست غیر مکرر کشتند و سوختند - و ننگ و ناموس جهاني را برباد دادند *

و مهابت جنگ - بفکر تنبیه و اخراج غنیم عاقبت وخیم سرگرم تدابیر شده - در گردآوري سپاه و آلات حرب پرداخت * و کشتیهاي فراوان - از اطراف جهانگیرنگر و جلنگي و مالده و اکبرنگر وغیره به مرشدآباد طلبیده - ازین کنار بهاگیرتي بطرف کتوه راهي مي کرد * و دوازده هزار بیلدار براي پل‌بندي بر کشتیها تعین کرد - و بدلداري سپاه پرداخته بساز و یراق و اسپ و فیل و شمشیر و انعام اضافه دلهاي سپاه را بدست آورده - ترغیب وتحریص جنگ مي‌داد * و غنیم را در معاملات زمینداران و زرکشي و ملک گیري غافل دیده - و فرصت را غنیمت شمرده - بسرداران افاغنه و بهلیه مشورت شبخون درمیان نهاد * و باین اراده - با افواج شایسته و سنگین جلوریز شتافت - و بکوچهاي طولاني نیم شبان محاذي کتوه رسید - و در تاریکي شب بر کشتیها - که از پیشتر تیار داشته بود - پل بسته بالشکر جرار از دریا عبور شروع کرد * هنوز خود با سرداران و چندي از جوانان کارآمدني از پل عبره نموده بودند[1] - که از بار انبوهي گذار لشکریان پل بشکست - و کشتي چند بآب فرو رفت * بسیاري از افاغنه و بهلیه غریق بحر فنا گردیدند * مهابت جنگ از دریافت این تخلل بدریاي حیرت فرو شد - و بگمان آنکه - چون تمامي لشکر آن طرف دریا از گذر متعذر است - و خود با جماعهٔ قلیلي این[2] طرف دریا بمقابلهٔ حریف است - اگر از عبور و مرور او غنیم

---

(۱) در چنین مقام اکثر صیغهٔ جمع مي‌آرد * (۲) درنسخه‌هاي قلمي آن *

واقف شود معلوم نیست که مآل حال بکجا انجامد - مشعلها یکسر خاموش گردانید - و بخبرگیری[1] اعضای پل و عبور عساکر کل حکم کرد * ازانجا که غنیم سرشار بادهٔ غفلت بود - بخیر گذشت * کشور خان - نائب فوجدار - و منکنت - چودهری بیلداران - بچستی و چالاکی تمام - کشتیها بخاک و خاشاک انباشته - به بستن آن شکسته حکمتهای لقمانی بکار بردند * و افواج بحرامواج بعجلت تمام از پل گذشته به مهابت جنگ و سرداران ملحق شدند * و بیکبار شمشیرها آهیخته - بهیأت اجماعی همچون آفت سماوی - بر فوج غنیم ریختند - و آوازهٔ دهاوه از هر طرف بلند گشت * لمؤلفه -

شب تار و تیغ درخشان درو
چو[2] ابر سیه برق رخشان درو *
زبس ریزش خون دران دشت کین
شده ارغوانزار روی زمین *
زبس کشته افتاده بر کشته ها
نمودار شد هر طرف پشته ها *

میر حبیب و بهاسکر پندت وغیره - سرداران غنیم تاب اقامت نیاورده - سراسیمهٔ دشت ادبار گشتند - و عالمی را همچو گاو بقصاب سپرده - خود راه گریز پیش گرفتند * شکست عظیم در لشکر غنیم افتاد - مهابت جنگ مظفر و منصور بتعاقب پرداخت *

---

(۱) درنسخه‌های قلمی بخبرگیر * (۲) بجای چو ابر درنسخه‌های قلمی جواهر *

بهاسکر وغیره سرداران مرهته - در رام‌گده جمع شده باتفاق یکدیگر از راه جنگل بتاخت و تاراج صوبهٔ اوڈیسه یلغر شتافتند * و شیخ محمد معصوم نائب انجا بعزم مدافعهٔ غنیم از کتک برآمده سد راه شد - بعد تلاقی فئتین آتش قتال اشتعال یافت * چون زمینداران از رفاقت پهلو تهي کردند - با جمعیت قلیل - که همگي چهار پنج هزار سوار و پیاده بود - پاي ثبات بمیدان افشرد * افواج غنیم - که زیاده از مور و ملخ بودند - از اطراف مانند حلقهٔ پرکار دائر[1] شده - همچو نقطه درمیانش گرفتند - و شیخ معصوم را با رفقاي او سیراب زلال شهادت ساختند * و صوبهٔ اوڈیسه و قلعهٔ باره‌باتي و قلعهٔ بلدهٔ کتک بتصرف غنیم در آمد * نواب مهابت جنگ - بسنوح این واقعه - جلوریز به بردوان رسید * دو ماه طلب سپاه و انعام اضافهٔ فتح کتوه بهر یکي داده - به کتک شتافت - و افواج مرهته را زده زده از کتک اخراج کرده مظفر و منصور داخل قلعهٔ کتک شد * و عبدالرسول خان جماعه‌دار را - که ثاني مصطفی خان و عم‌زادهٔ او بود - با جمعیت شش هزار سوار و پیاده به نیابت کتک ممتاز ساخته - اعلام مراجعت بصوبهٔ بنگاله بر افراشت * و از دریافت خبر وقوع شکست بهاسکر پندت - سیس‌راؤ قلعهٔ هوگلي را خالي کرده به بشن‌پور شتافت * و دیگر سرداران - که به تحصیل زرها جابجا معین بودند - هریکی راه فرار اختیار

---

(۱) بجاي دائر شاید که دائره باشد *

کردند * و عمال و فوجداران مهابت جنگ - داخل ممالک مغروته شده - مجدداً به تردد و آبادي پرداختند * اما بهاسکر پنڈت - ازان طرف شکست خورده - تاراجیان برگي را باطراف اکبرنگر و بهاگلپور و صوبهٔ بهار گسیل کرد * مهابت جنگ - که هنوز نفس درست نکرده بود - باز از بنگاله بآن طرف راه‌نورد شد * و هنوز بصوبهٔ بهار نرسیده بود - که برگیان ازان طرفها برگشته بر مرشدآباد تاخت آوردند * مهابت جنگ - رجع القهقري[1] نموده - بتعاقب آنها بشتافت * آن غارتگران بتاراج بالوچر مشغول بودند - که صداي کوس و طبل افواج هراول مهابت‌جنگ مقرهٔ دماغ آن شوریده‌دماغان گردید * یکبار نقد کیسهٔ همت در باخته - و احمال و اثقال غنیمت را برجا داشته - از شهر بدر زدند * مهابت جنگ - تا رام‌گده بتعاقب منهزمان شتافته - کوس معاودت فرو کوفت * الغرض این زد و خورد بسه سال کشید - و مبحث فتح و هزیمت بطول انجامید - و غالب از مغلوب ممیز نمي‌شد * نواب مهابت جنگ - مضمون الحرب خدعة را کاربند شده - با علي‌قراول - که یکي از سرداران مرهته و مشرف بشرف اسلام بود و به علي‌بهائي معروف است - بحکمت عملي طرح آشتي انداخته - سلسله جنبان دوستي

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رجع‌القهري - این سهو کاتب باشد - مؤلف غالباً رجع - القهقري نوشته باشد - چه پیشتر نیز گذشت - صحیح رجعة القهقري *

گرديد * و براي مصلحت او[1] را پيش خود طلبيده - برفق و ملاطفت پيش آمده - بدمدمه و لباسات و مدارا و مواسات او را برين آورد که از[2] بهاسکر پنڈت وغيره سرداران ملاقات نمايد * آن ساده‌دل - از بازيِ ايام غافل - فريب خورده - در ديک‌نگر رسيد * بعهود (و) مواثيق مهابت جنگ در باب بند و بست چوته - مصالحهٔ[3] يکديگر خاطرنشان بهاسکر وغيره سرداران نموده - براي ملاقات ترغيب داده * و آنها - بمقتضاي اذا جاء القدر بطل البصر - انگشت اجابت بر ديده‌هاي نابيناي خودها نهاده - راجه جانکي رام و مصطفى خان (را) براي تاسيس اساس عهد و پيمان و حلف و سوگند پيش خود طلبيدند * مهابت جنگ هردو سردار به پيش نهاد * و بعد رسيدن نزد بهاسکر قول و قسم بدستور دين و آئين خودها درميان آوردند * مصطفى خان بجاي مصحف خشتي در غلاف پيچيده همراه داشت - گرفته اقسام مغلظه ياد کرد * علي‌بهائي و بهاسکر وغيره سرداران - بازي خورده بدام تزوير مهابت جنگ افتاده - اقرار مصالحهٔ موکد کرده - وعدهٔ ملاقات يکديگر در مقام منکره نموده * مصطفى خان و راجه جانکي‌رام را رخصت معاودت دادند * آنها پيش مهابت جنگ

---

(۱) بجاي اورا پيش در نسخه‌هاي قلمي اورئس * (۲) بجاي با - صفحه ۳۴۵ سطر ۲ بنگرند * (۳) پيش لفظ مصالحه در نسخه‌هاي قلمي و نوشته - اگر و بجا داشته شود بجاي بعهود صرف عهود خوانند *

رسیده از نشستن نقش به مدعا و قول و قرار یکدیگر ذهن‌نشین ساختند * نواب اظهار بشاشت کرده - بحسب ظاهر بترتیب خلاع فاخره و جواهرات و افیال و افراس و دیگر تحائف نفیسهٔ گران‌بها برای سرداران مذکور پرداخت - و بعوام اشتهار مصالحت داده بباطن آمادهٔ دغا شده - با سرداران ضمیر دل خود را درمیان نهاد * جوانان کاری و جنگ آزموده را از افواج خود منتخب ساخت - (و) در منکره خیمه‌های طولانی و عریض - که فوج سنگین معه اسپان و فیلان درون آن مخفی تواند شد - نصب کرد * و خود داخل خیمه شده مجلس عالی از سرداران و بهادران سپاه - که انیس و جلیس بودند - آراست * و فوج جوانان انتخابی بطور اخفا درون خیمه‌ها تعبیه کرد - و به علی بهائی پیام نمود که بهاسکر را معه جمیع سرداران بحضور بیارد * القصه بهاسکر - تمامی افواج خود را در بنگاه گذاشته - باتفاق علی بهائی و بست و یک کس سرداران داخل خیمه شدند * فراشان حسب الاشارت پرده‌های سراچه را انداخته بطنابهای محکم بستند - و راه آمد و شد یگانه و بیگانه از اندرون و بیرون مسدود کردند * مهابت جنگ بمجرد دو چار شدن بهاسکر برفقای خود - که مستعد اشاره بودند - فرمود که بکشید این کفرهٔ فجره را * فی الفور یکبارگی شمشیرها از هر طرف علم شده بر مرهته‌ها افتادند -

ندای ده و زن بر افلاک شد -

ز شمشیرها سینه ها چاک شد *

بهاسکر را با بست و یک سردار دیگر طعمهٔ سیوف ساختند * و در عین چپقلش - مهابت جنگ - بر فیل سوار شده - حکم شادیانهٔ فتح - و اشارت بلشکر انتخابي فرمود که فوج غنیم را علف تیغ خون‌آشام سازند * یک سردار غنیم - که با جمعیت ده هزار سوار بیرون خیمه ایستاده بود - بمعائنهٔ این حالت با جمعیت همراهي راه گریز پیش گرفت * و افواج مهابت جنگي - همچو شیران جنگي در گلهٔ گوسپندان در(۱) افتاده - از کشته پشته ها ساختند - و بقیة السیف را اسیر و دستگیر نمودند * و دیگر افواج غنیم - که در ضلع بردوان و دیک‌نگر وغیره دائره و بنگاه داشتند - و از میدني‌پور تا اکبرنگر دائر و سائر بودند - از سنوح این واقعه گریخته بطرف ناگپور رفتند * و چون ماجراي این سانحه سامعه‌آشوب رگهوجي گهوسله گردید - لمؤلفه -

زبس خشم برزد بر ابرو شکنج -
به پیچید چون مار از فکر گنج *
چنان آتش کینه در دل فروخت -
سر و پاي خود را تمامي بسوخت *

و بعد انقضاي ایام برسات - جمعي غفیر فراهم آورده - بارادهٔ انتقام بهاسکر وغیره سرداران مقتول کمر عزیمت بسمت بنگاله

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي از بجاي در *

استوار بست - و بقتل و اسیر و نهیب و غارت پرداخته بسیاري
از اسیران را مُثله نمود * علي‌وردي خان باز - (با) افواج
بحر امواج - بعزم مقابلهٔ غنیم - رایت نهضت افراشت *
درین اثنا بالاجي راؤ - پسر (با)جي‌راؤ پنڈت - پردهان و مدارالمهام
و سپه‌سالار راجه ساهو که خوردسال بود - و با رگهوجي نفاق
داشت - بحکم محمد شاه پادشاه - با شصت هزار سوار مرهته
براي کومک علي‌وردي خان از دارالخلافه به بنگاله رسید *
مهابت جنگ - از دو طرف سیل بلا را متوجه بنگاله دیده -
مراتب حزم و مآل‌اندیشي را کاربند شده - وکلاي سخن‌سنج
با تحف و هدایا نزد بالاجي راؤ فرستاده - بسلوک و مدارا او را
از خود ساخته - در ضلع بیربهوم بیکدیگر ملاقاتها نموده - رابطهٔ
پدري و فرزندي درمیان آورد - و باتفاق یکدیگر باخراج رگهوجي
گهوساله پرداختند * رگهوجي - دست قدرت خود را از وصول
گوهر مقصود کوتاه دیده - بي نیل مقصود از بنگاله معاودت بملک
خود کرد * و مهابت جنگ - از اخراج حریف فی الجمله اطمینان
بهم رسانیده - مبلغی خطیر تواضع بالاجي راؤ کرده - راضي و
شاکر رخصتش فرمود - و خود اعلام مراجعت به بنگاله افراشت *
اما خلجاني از طرف رگهوجي - که (در) مادهٔ درخواست
چوته باشد - در دل داشته در صدد لشکرآرائي بود * درین وقت
با مصطفی‌خان سردار افاغنه ناخوشي درمیان آمد - و نوبت

بآن رسید که جمیع افاغنه با وي متفق شدند - و او - طریق بغي ورزیده - بارادهٔ تسخیر عظیم‌آباد و دستگیر کردن حاجي احمد و زین الدین احمد خان - با جمعي غفیر - عازم عظیم‌آباد شد - و در مونگیر رسیده قلعه را محاصره کرده - قلعه‌دار انجا مستعد بجنگ نشست * عبد الرسول خان - پسر عم مصطفی خان - بسیه‌مستي بادهٔ شجاعت و تهور یورش کرده - خواست که دروازهٔ قلعه را شکسته مفتوح سازد * قلعه‌داران سنگي عظیم از بالا بر سرش انداختند * از ضرب آن سنگ سنگین کاسهٔ دماغش شکسته بقعر سینه فرو شد * مصطفی‌خان - وقوع این حادثه را بفال بد شمرده - دست از تسخیر قلعه باز داشته - جلو ریز به عظیم‌آباد شتافت - و بمحاصرهٔ شهر پرداخته - با زین‌الدین احمد خان طرح جنگ انداخت * اکثر افواج خان مذکور - از دست‌برد افاغنه تاب اقامت نیاورده - بشهرپناه در آمدند - و خان مذکور - با معدودی از سواران و جزائراندازان و تفنگچیان بهلیه - پاي ثبات افشرده بمقابلهٔ حریف ماند * درین وقت افاغنه بغارت و تاراج بنگاه منهزمان پرداختند * خان معزي الیه - چون مصطفی خان را با جمعی قلیل دید - جزائراندازان و (تفنگچیان) بهلیه را پیش نموده حمله کرد - و گوله‌هاي جزائر و بندوق مانند تگرگ باریدن گرفت * بسیاري از رفقاي مصطفی‌خان شربت ناگوار مرگ چشیدند * و گلولهٔ تفنگ بر حدقهٔ مصطفی خان

رسیده یک چشم او را کور ساخت * و جماعهٔ منهزمه نیز از شهر برآمده بر زمرهٔ غارتگران ریخته ته تیغ نمودند * مصطفی‌خان هزیمت خورده به جگدیش‌پور رفت * زین‌الدین احمد خان - مظفر و منصور شادیانهٔ فتح نوازان - داخل قلعه شد - و بتدبیر تعاقب حریف پرداخت * مصطفی خان نامه[1] بنام رگهوجي گهوسله فرستاده استمداد نمود * رگهوجي - که خواهان این لطیفه بود - این معني را فوز عظیم دانسته - در تهیهٔ فرستادن فوج گردید - اما مهابت جنگ - از دریافت این خبر - جلوریز به عظیم‌آباد شتافت * افواج بنگاله و عظیم‌آباد یک جا شده بالاتفاق بمقابلهٔ مصطفی‌خان پرداختند * بعد زد و خورد بسیار - مصطفی‌خان - مجال اقامت ندیده - بپاي هزیمت از سرحد عظیم‌آباد بسمت غازي‌پور بدر رفت - و مهابت جنگ همدوش فتح و نصرت به مرشدآباد مراجعت کرد * مصطفی خان - باز جمعي غفیر از سوار و پیاده فراهم آورده - بر عظیم‌آباد تاخت * زین‌الدین احمد خان - بحکم آنکه زده را مي‌توان زد - با افواج نصرت امتزاج مقابل شد - و بمساعي بسیار و ترددات بیشمار - بعد کشش و کوشش فراوان - فتحیاب گردید - و مصطفی‌خان - به نتیجهٔ کفران نعمت - در صف جنگ بقتل رسید * خان

---

(۱) در نسخه‌های قلمي نامه و پیام رگهوجي - اگر چنان باشد بعد لفظ پیام حرف به باید خواند *

مذکور لاش آن بدمعاش را دو پرکاله کرده - برای عبرت بر پای فیل بسته - در شهر بگردانید - و سر آن مایهٔ شر را در دروازه آویخت * فاعتبروا یا اولی الابصار[1] * درین عرصه رگهوجی گهوسله افواج مرهٹه را - بسرکردگی راجه جانوجی پسر و موهن سنگه متبنهٔ خود - و میر حبیب هزیمت‌نصیب را - باخذ چوته ممالک بنگاله روان کرد - و جمعی کثیر از رفقای مصطفی خان نیز بآنها در پیوستند - و مجدداً بازار جدال و قتال فیمابین مهابت جنگ و مرهٹه گرم گشت * و صوبهٔ اوڈیسه بتصرف جانوجی درآمد - و فتوری در ملک بنگاله رو داد * و میر حبیب پیغام بند و بست دادن چوته ممالک بنگاله می‌نمود - و نوازش احمد خان و احسن[2] قلی خان و جگت سینه و رای رایان در باب مصالحت بجد و جهد تمام ساعی شدند * اما مهابت‌جنگ اقبال چوته را عار دانسته راضی نمی‌شد - و با جمعیت خود بمدافعه و مقابله می پرداخت * چون مهابت جنگ از شمشیر خان و سردار خان و مراد شیر خان و حیات خان وغیره - سرداران افاغنهٔ دربهنگه - (که) در هنگامه‌پردازیها شریک مصلحت مصطفی‌خان بودند - متشکی بوده نفاقی در دل داشت - و آنها نیز قابوی وقت جویان - و با میر حبیب و مرهٹه نامه و پیام داشتند - درین وقت در عین شورش غنیم - بطور مصطفی خان - به بهانهٔ طلب و تنخواه شورش و بلوای عام نمودند *

---

(۱) درنسخه‌های قلمی او لوالا بصار * (۲) درصفحه ۳۴۳ سطر ۱۰ حسین‌قلی‌خان *

مهابت‌جنگ - چون از آنها مطمئن نبود - طلب و تنخواه بیباق داده رخصت نمود * آنها به دربهنگه رسیده - بعد چندي باتفاق یکدیگر - بارادهٔ دغا و خدیعت پیغام نوکري نزد زین‌الدین احمد خان فرستادند * چون خان مذکور سپاه درست بود - باستمالت آنها پرداخته - باستصواب نواب مهابت‌جنگ استدعاي آن بدخصالان پذیرا نموده - برفاقت خود طلب داشت * شمشیرخان و سردار خان و مرادشیر خان با جمعی از افاغنه به حاجي پور رسیده آن روي دریا مقام کردند - و بموجب حکم زین‌الدین احمد خان - تمامي افواج را گذاشته - با جمعیت سه صد سوار از برادران و رفیقان یکدل - بعزم ملازمت از دریا عبور نموده بشهر درآمدند[1] - و در چلستون - بعد حصول ملازمت و اداي شرائط آداب - در یمین و یسار به نشستند * زین‌الدین احمد خان - بر مسند تکیه زده - باستفسار احوال هر یکي پرداخت * مرادشیر خان - خواهرزادهٔ شمشیر خان - او را غافل یافته - جمدهر از کمر کشیده - بر شکمش زد که احشایش بیرون افتاد - و بهمان ضرب کارش باتمام رسید * آن دغاپیشگان - شمشیرها علم کرده - رفقاي حاضر را علف تیغ ساخته - تمامي اموال و امتعه حتي زن و دختر را متصرف شدند - و حاجي احمد را گرفته - معکوس در سه‌پایه آویخته - بضرب و شلاق مبالغ خطیر خزینه و دفینه گرفته - بانواع عقوبت کشتند - و نسوان خانه را باموال

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي در آمد *

فراوان بغارت بردند * و همچنین خانهٔ عمده‌هاي شهر بجاروب غارت رفتند * و افاغنهٔ روهیله - بتاراج شهر و نواح پرداخته جان و مال و ناموس عالمي را برباد دادند * طرفه حشرات دران اطراف رو داد * اعوذ بالله من شر الکفار و من غضب الجبار * شمشیر خان قریب یک صد هزار سوار و پیاده فراهم آورده - قانع بملک عظیم‌آباد نشده - هواي تسخیر بنگاله در کاخ دماغش پیچید * مهابت جنگ که به مهم غنیم در امانی‌گنج خیمه داشت - بیک ناگاه خبرهاي متوحش قتل زین‌الدین احمد خان و حاجي احمد و خروج افاغنه سامعه‌آشوب شد - و حالتي که بر هیچ کس مباد بر وي بلکه بر تمامي قبائل و عشائر طاري گشت - و از غایت غم و غصه خواست که از علائق دنیا تجرد گزیده شهر و بازار را وقف تاراجیان نماید * سرداران سپاه بانواع تسلي و دلداري آیهٔ مصابرت خواندند - و نطاق همت بعزم انتقام بر میان جانها بستند * و چون بجهت کفایت این مهم درخواست خرج سپاه کردند - مهابت جنگ اعتذار ناداریها نمود * نوازش محمد خان شهامت جنگ - متکفل اخراجات سپاه شده - هشتاد لک روپیه نقد از خانهٔ خود بسپاه داده راضي کرد (۱) * بالجمله مهابت جنگ مطمئن شده - نوازش محمد خان شهامت جنگ را در مرشدآباد گذاشته - خود با جمعیت فراوان و سپاه گران و ضرب‌زن شایان به عظیم‌آباد

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي کردند *

شتافت * و میر حبیب (به) ایماي شمشیر خان - بافواج غنیم از
راه جنگل پاشنه کوب بدنبال مي‌رفت - و از یمین و یسار دیهات را
آتش زده و غلات را سوخته - بتاخت بهیر و بنگاه قاصر نمي‌شد -
و فرصت خواب و خور بسپاه مهابت جنگ نمي‌داد - و روزي
بی تحریک سیف و سنان نمي‌گذاشت - (تا) از باره پیشتر
گذشتند * درمیان بیکنته پور با افواج شمشیر خان مقابله واقع شد *
راجه سندرسنگه زمیندار تکاري با جمعیت شایسته و بایسته (ملحق)
گردید * و چون از طرفین آتش قتال اشتعال یافت - افواج غنیم -
که همچو سایه دنبال فوج نمي‌گذاشتند - با فواج چنداول بحرب و
ضرب پیش آمدند * افواج افاغنه از پیش و لشکر غنیم از پس عساکر
مهابت جنگي را درمیان گرفتند * بهادران عساکر مهابت جنگ -
از دو طرف سیل بلا را بخود متوجه دیده - دل بمرگ نهاده - لوازم
جانستاني و جانفشاني بظهور آوردند* ازانجا که فتح خدا داد است -
از اتفاق حسنه شمشیر خان و سردار خان و مرادشیر خان وغیرهم -
سرداران افاغنه - بضرب گوله هاي شلک توپخانه - بشامت کفران
نعمت ماخوذ گشته - بر خاک فنا افتادند * و افواج افاغنه بشتردلي
تمام رو بگریز نهادند * سپاه مهابت جنگ - بحمله هاي مردانه
بر فوج حریف دست یافته - بشمشیر و سنان و تیر و بندوق و بان
دمار از روزگار آن بدنهادان برآوردند - و از کشته پشته ها ساختند *
و افواج غنیم - از معاینهٔ فتح شگرف پس پا شده - بغات النعش وار

متفرق شدند * مهابت جنگ - سجدات شکر ايزدي بجا آورده - با فتح و فيروزي داخل عظيم آباد گرديد - و ناموس زين الدين احمد خان و حاجي احمد را از شکنجهٔ بدعت آن غارتگران ننگ و ناموس رهائي داده - زنان و دختران آن شوربختان نمکحرام را اسير و دستگير ساخت * آري -

زمانه تيغ بکف در پي مکافات است -
چه حاجتست که کس فکر انتقام کند *

اما نواب مهابت جنگ - طريقهٔ مروت و فتوت مرعي داشته - زنانه‌هاي[1] افاغنه را زاد راه داده با حرمت و آبرو به دربهنگه رخصت فرمود - و مضمون احسن الي من اساء را کار بست * و سراج الدوله خلف زين الدين احمد خان را بصوبه داري عظيم آباد قائم مقام پدرش نموده - راجه جانکي رام را به نيابت او گذاشته * و خود بعد فراغ از نظم و نسق آن صوبه بتدبير دفع غنيم عازم بنگاله شد * و چون ملک پورنيه از رفتن خان بهادر خلف نواب سيف خان بدار الخلافه خالي بود - سعيد احمد خان صولت جنگ را - که داعيهٔ نظامت بنگاله در دلش مضمر و خيال ايالت اين ملک در سرش مخمر بود - بخدمت فوجداري پورنيه مقرر فرمود * و در ايامي که مهابت جنگ با شمشير خان آويزش داشت - سراج الدوله (را) با نواب اعزاز الدوله عطاء الله خان ثابت جنگ داماد حاجي[2] -

---

(۱) بجاي زنان يا زنها * (۲) بعد لفظ حاجي در نسخه‌هاي قلمي را *

که فوجداري اکبرنگر بذمهٔ او بود - سوءمزاجي رو (۱) نمود * و عطاءالله خان (را) شجاع و سپاه دوست و صاحب داعیه و عزم درست تصور نموده - در فکر ذلیل کردنش شده - به مهابت جنگ سخنان دور از کار خاطرنشان کرده - مزاج مهابت جنگ بران آورد که در اخراج او همت مصروف داشته پیام کرد که از ملک ما بدر رود اگر نافرماني ورزد دست از حیات بشوید * خان مرقوم - چندي بخودداري پرداخته - آخر راه دارالخلافه پیش گرفت - و در رفاقت نواب وزیرالملک صفدرجنگ بوده - همراه راجه نبول رای در جنگ افاغنه در فرخ‌آباد رخت هستي بربست * چون بسبب هرج و مرج عظیم‌آباد غنیم در ممالک صوبهٔ اوڈیسه متصرف گردیده مستقل شده بود - مهابت‌جنگ در بنگاله اقامت نه نموده متوجه مهم آن صوبه گشت * و افواج غنیم مرهته را ازان ملک اخراج نمود - و سید نور و سراندازخان را معه دیگر جماعه‌داران - رفقای غنیم - که در قلعهٔ باره‌باتي تحصن داشتند - بدلاسا (و) تسلي مطمئن ساخته از قلعه برآورده بقتل درآورد * و اسپان واسلحهٔ رفقاي آنها را گرفته - همگي را از کتک اخراج نموده - رایت مراجعت به بنگاله افراشت * و چون وجود میر حبیب خمیرمایهٔ انواع فتن و فساد بود - مهابت جنگ - فکري اندیشده - خطي بطور درجواب بنام او نوشت - مضمونش آنکه خط

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي رة *

مرسوله رسید - انچه از ارادهٔ استیصال جماعت غنیم نوشته بودند بر منظر استحسان جلوه نمود - بسیار بهتر است - شما ازان طرف و این جانب ازین طرف مستعد و منتظر است - بهر طوري که توانند آنها را باین طرف آرند - آن وقت انچه مرکوز خاطر طرفین است از قوه بفعل خواهد آمد * و نوشته را بقاصد سپرد - و تاکید کرد که از طرفي که تهانهٔ غنیم نشسته باشد راه‌گرا گردد - و بطوري که این خط گرفتار شود سعي نماید * و چون تیر تدبیر بهدف تقدیر مقابل افتاد - مرهته از میر حبیب بدگمان شده - بقتلش مبادرت نمودند * القصه مدت دوازده سال آتش جدال و قتال فیما بین مرهته و مهابت‌جنگ اشتعال داشت - و مرهته بدون چوته دست‌بردار نمي‌شدند * و از کشته شدن حاجي احمد و زین‌الدین احمد خان زور بازویش کم شد - و ایام پیري و ضعیفي قوایش را مضمحل ساخت * ناگزیر - بمقتضاي مصلحت بدرخواست نوازش احمد خان شهامت‌جنگ - بدادن چوته هر سه صوبه با غنیم مرهته صلح اختیار نمود - و بتوسط مصالح‌الدین محمد خان - همشیره‌زادهٔ میر حبیب - و صدرالحق خان عهد و قول مصالحه و بند و بست چوته نموده - صوبهٔ اوڈیسه در عوض چوته بغنیم واگذاشت - و صدرالحق خان را بوکالت و نیابت مقرر ساخت * و خود بعد فراغ از مهم عظیم غنیم بفراغ خاطر بسیر و شکار پرداخت * و پس از نظامت شانزده سال - بتاریخ نهم شهر رجب روز شنبه سنه ۱۱۶۹ سال دویم جلوس

عالمگیر ثانی - بمرض استسقا طبل ارتحال بعالم آخرت کوفت - و در خوش باغ مدفون گشت - و سراج الدوله - که قائم مقام بود - بمسند نظامت نشست *

نظامت نواب سراج الدوله *

چون نواب علی وردی خان مهابت جنگ مرحله پیمای ممالک عدم گردید - نواب سراج الدوله - پسر زین الدین احمد خان هیبت جنگ - که دخترزاده اش بود و نواب معزی الیه از پیشتر او را بولیعهدی ممتاز فرموده بر وسادهٔ نظامت متکی ساخته خود معه جمیع عمده ها آداب بجا آورده نذرانه ها گذرانیده بود - بر مسند ایالت بنگاله و بهار و اوڈیسه متمکن گردید - و غرور و استکبار که بدترین اعمال و نا پسندیدهٔ ایزد متعال است پیش گرفت * دران عرصه بجهتی چند گهسیٹی بیگم زوجهٔ شهامت جنگ - که در موتی جهیل بود (۱) - بمقاومت ایستاده - و میر نظر علی را - که ملازم و دست و پا گرفته و بانواع انعام و بخشش سرفرازکردهٔ او بود - مقدمة الجیش - و نواب بیرم خان را میربخشی فوج - مقرر کرده - دست زدن آغاز نهاد * چون بیگم مهابت جنگ و جگت سیٹه فرستادهٔ سراج الدوله نزدش رسیده حرفی چند خاطرنشان او کردند - دست از حرکت باز کشید * و نظرعلی روپوش شد - و بیرم خان در پناه یکی از جماعه داران رفته عار بدنامی اختیار کرد * فوج سراج الدوله رسیده

---

(۱) در نسخه های قلمی بودند *

بیگم را معه امتعه و اثامي[1] کاینها (؟) کشیده بردند * نادیدنیها دید و نا شنیدنیها شنید * و عمارت و مسکنش را مستاصل ساخته دفائن برآورده به منصورگنج بردند * اما از درشتي مزاج و یاوه‌گوئي سراج‌الدوله رعب و هراس در دل هر خاص و عام به نهجي جاگیر شده بود که از سرداران سپاه و عمده‌هاي شهر هیچ کس ایمن نبود - و از مجرائیان هرکه براي سلام حضور او مي‌رفت از جان و آبرو دست مي‌شست - و هرکه با حرمت و آبرو باز مي‌گردید دوگانهٔ شکر الٰهي بتقدیم (مي) رسانید * و با جمیع عمده‌ها و جماعه‌داران مهابت‌جنگي بتمسخر و ظرافت پیش آمده هریکي را بمناسبتي قبیح - که لائق مرد آدمي و بحال شان نباشد - نسبت مي‌کرد * و هرچه سقط‌گوئي و دشنام بر زبانش مي‌گذشت بلا تأمل بر روي هرکس مي‌گفت - و احدي مجال دم زدن نداشت * و موهن‌لعل نام کایته را - صاحب اختیار و مدار علیه امورات کرده - بخطاب مهاراجه موهن‌لعل بهادر مخاطب ساخت - و رسالهٔ سواران و پیادهٔ زیاده از حد بخشید - و همگي سرداران و عمده‌ها را براي مجراي او حکم کرد - چنانچه بعمل آمد - الا میر محمد جعفرخان - که بزنهٔ نواب مهابت جنگ و بخشي فوج بود - از مجراي او ابا کرد - و چندي از مجراي سراج‌الدوله هم موقوف ماند * اما راجه موهن‌لعل - در مغز و پوست سراج‌الدوله درآمده - آن قدر خود را گم کرد که هیچ[2]

---

(۱) شاید که اثاث مکانها باشد * (۲) اینجا بیکار *

احدی را موجود نمیدانست - و اقارب و خویشاوندان خود را بکارهای خالصه و اختیار امورات مالی و ملکی هر سه صوبه تجویز نموده - عمله‌های سابق را از کار عاطل ساخت * چنانچه نواب غلام حسین خان بهادر را پیام کرد که اگر بدرماه دو صد روپیه راضی شوند باشند - والا از ملک برآیند * اوشان ناگزیر باظهار زیارت کعبة الله سمت هوگلی روانه شدند * و چون پیش از وفات مهابت جنگ - در اوائل همان سال - سیزدهم ربیع‌الاول - نواب نوازش احمد خان شهامت جنگ - که بخدمت دیوانی بنگاله اختصاص داشت - وفات یافته بود - نواب سراج‌الدوله راجه راج‌بلب پیشکار شهامت جنگ را بعلت اخذ مطالبه و محاسبه گرفتار ساخته * هرچند راج بلب می‌خواست که چیزی زر داده رفع مطالبه نماید - منظور نکرده نظربند داشت * و او عیال و اطفال خود را در کلکته بحمایت انگریزان فرستاده * سراج‌الدوله می‌خواست که عیال او را هم دستگیر نماید * مهابت جنگ در حالت بیماری مانع شده بود که بالفعل موقوف دارند - بعد حصول صحت من عیال او را خواهم طلبید * دربین وقت راجه رام جماعه‌دار هرکاره‌ها را حکم کرد که در کلکته رفته عیال و اطفال او را بر آورده بیارد * و خود در ماه شعبان بطریق سیر عازم سمت اکبرنگر گردید * تا درنه‌پور رسیده بر لب رودخانهٔ کالاپانی خیمه داشت که خبر رسید که سرداران انگریز - معترض شده - از آوردن عیال و اطفال راج بلب مانع گردیدند * بمجرد اصغای

اين خبر آتش خشم در اشتعال آورده - سرداران لشکر را طلبيده - حکم کرد که من عزيمت مهم کلکته دارم - بايد که احدي در مرشدآباد داخل نشده - از همين راه در چونه‌کهالي ديره نمايند * و صباح روز ديگر کوچ کرده - به چونه‌کهالي رسيده ازان جا کوچ بکوچ بر کلکته تاخت آورد * و در ماه رمضان با انگريزان جنگ کرده مظفر و منصور شد * و سردار آنها بر کشتي نشسته خود را ازان جا بدر زد * و سراج‌الدوله شهر کلکته را بجاروب غارت روفته - و شهر را علي‌نگر نام کرده راجه مانک چند را با جمعي[1] غفير بحراست انجا گذاشته - و تهانجات مستحکم در مکهوه و بجبجيا وغيره طرق عبور و مرور کشتيهاي انگريز نشانده - اواخر ماه مذکور علم مراجعت افراشت * و چون صولت جنگ فوجدار پورنيه در همان سال - پيش از وفات مهابت جنگ - در ماه جمادي‌الاول وفات يافته - و پسرش شوکت جنگ - که ابن عم سراج‌الدوله باشد - قائم‌مقام پدر شده بود - درين وقت سراج‌الدوله - در فکر برانداختن او گشته - درخواست خزانه نمود * او جواب داد که شما مالک سه صوبه هستيد و من درين گوشه افتاده بنان‌پارهٔ قناعت دارم - اکنون شايان همت عالي نيست که دندان طمع برين نان‌پاره تيز نمائيد * سراج‌الدوله - از حصول جواب بي‌نيل مقصود ديوان موهن‌لعل را - با ديگر سرداران - مثل

---

(۱) بجاي جمعي شايد که جنبي باشد *

دوست محمد خان و شیخ دین محمد و میر محمد جعفر خان وغیره -
با فوج عظیم بجنگ شوکت جنگ گسیل کرد * و به رام نرائن -
صوبه‌دار عظیم آباد - نوشت که زود خود را در پورنیه رساند *
ازان طرف شوکت جنگ شیخ جهان‌یار و کارگذار خان بخشي و
میر مراد علي وغیره افواج را بمقابله نامزد نمود - و خود هم
متعاقب عازم آن سمت شده - حیات‌پور گوله را تاخت و تاراج
نموده رقف آتش کرده - مراجعت به پورنیه نمود * و چون
افواج سراج الدوله در منهاري رسیده فروکش شدند - و فوج
شوکت جنگ بمفاصلهٔ یک کروه در نواب‌گنج مورچال بندي نموده
مستعد بجنگ نشستند - روز دیگر شوکت جنگ هم رسیده
بلشکر خود ملحق گردید - و همان روز راجه رام‌نرائن صوبه (دار)
عظیم آباد هم با افواج خود داخل لشکر سراج الدوله گشت * صباح
روز دیگر راجه موهن‌لعل با جمعیت خود بعزم جنگ سوار شد -
و نشان ماهي‌مراتب که داشت بکشاد * شوکت جنگ بمعاینهٔ
ماهي‌مراتب - بگمان آنکه سراج الدوله داخل لشکر شده است
و بعزم رزم مي‌آید - با جمعیت خود سوار گردید * شیخ جهان یار
هرچند مانع آمد که امروز ساعت جنگ احسن نیست -
انشاء الله تعالی فردا علی الصباح پاي جنگ قائم کرده هرچه
شدني‌ست خواهد شد - شنوا نشده بیدان شتافت * ناگزیر
شیخ معزي الیه هم - با جمعیت خود سوار شده بمقابلهٔ

حریف داد مردي و مردانگي داده - زخم گولي خورد * و شیخ عبدالرشید برادرش و شیخ قدرت الله داماد شیخ جهان‌یار - معه شیخ شهریار برادرزادهٔ او - با چندي از برادران - در میدان جنگ مقتول شده - سرخروئی دارین حاصل نمودند * درین وقت چپقلش - شمشیري بر گردن اسپ شیخ جهان‌یار رسید و عنانش ببرید - اسپ بی اختیار او را از میدان در ربود - از بسکه زخمهاي کاري داشت تا رسیدن بیرنگر راه آخرت پیمود * و دران حال شوکت جنگ خود مرتکب جنگ شده تیراندازي کنان در رسید - و با دوست محمد خان مقابل شد * خان مذکور گفت که بر فیل من بیایند که سلامتي درین است * شوکت جنگ قبول نکرده تیري - که پیکانش دل مرغ بود - بر دندانش زد - دندان پیشین او بشکست * درین وقت همراه شوکت جنگ غیر از دو سوار - که یکي ازان حبیب بیگ بود - نمانده * حبیب بیگ از اسپ فرود آمده پیش فیل او بمیدان ایستاد * قضا را گولی بندوق از دست خواصی دوست محمد خان بر پیشاني شوکت جنگ خورد- طائر روحش پرواز نموده بشاخسار عدم نشست * و کارگذار خان بخشي و شیخ بهادر نارنولي و ابوتراب خان و مراد شیر خان - همشیره‌زادهٔ شیخ جهان‌یار - و شیخ مرادعلي - چیلهٔ نواب سیف خان - و میر سلطان خلیل تیرانداز و لوها سنگه هزاري و میر جعفر الجو وغیره تردداتت نمایان بظهور رسانیدند -

و در میدان رزم شربت فنا چشیدند * و سراج الدوله تا اکبرنگر رسیده بود که خبر فتح رسید - و شادیانه نواخت * و رفقای شوکت جنگ را - هر که بدست آمد - بسیاست غیر مکرر و انواع عقوبت و شدائد مبتلا و متأذی ساخت * راجه موهن لعل - پنجاه و یک زنجیر فیل و اسپان و شتران وغیره اموال شوکت جنگ را ضبط نموده - پسر خود را به نیابت فوجداری پورنیه گذاشته - مراجعت نمود * چون سراج الدوله از قتل پسر عم فراغت یافته به مرشدآباد رسید - شطرنج[1] روزگار بازی دیگر روی کار نهاد * انگریزان - که از دست سراج الدوله سرچنگ خورده و اموال لکوک را بغارت داده بقیة السیف گریخته بودند - در جزیرهٔ سکونت ورزیده - بولایت انگریز و دیگر بنادر خود مراسلات فرستادند[2] - و بفرصت اندک افواج بکومک رسیدند * بعد چند ماه سرداران انگریز - بسرکردگی کرنیل ثابت جنگ - با جمعیت سی هزار کس بر جهازات جنگی رسیدند - و افواج تهانجات را - که جا بجا بودند - همه را گریزانیدند - و با راجه مانک چند جنگ درمیان آمد * راجهٔ مذکور شکست فاحش یافت * و انگریزان تا هوگلی رسیده قلعهٔ هوگلی را بضرب غلوله‌های توپ منهدم ساختند - و فوجدار قلعه گریخته رفت * سراج الدوله - از دریافت خبر غلبهٔ انگریزان - از مرشدآباد عازم کلکته گردید -

(۱) شاید که شطرنجی باشد * (۲) در نسخه‌های قلمی فرستاد *

و متصل کلکته در باغ کوهتي مضرب خیام ساخت * انگریزان وقت شب تاخت آورده شبخون زدند * روز دیگر سراج الدوله پاي همت نتوانست افشرد - و بظاهر شهرت صلح داده مضطربانه راه مرشدآباد پیش گرفت * و بعد رسیدن به مرشدآباد - ازانجا که جمیع عمده‌ها و رساله‌داران رنجیده‌خاطر بودند - خصوصاً میر (محمد) جعفرخان بهادر - که خدمت بخشي‌گري از خان مذکور تغیر نموده خواجه هادي‌علي خان را منصوب بران کار کرده بود - زیاده تر رنجیده - خانه نشیني اختیار کرده - سراج الدوله - توپهاي کلان محاذي حویلي خان مشار الیه کرده - مستعد بود که کار او باتمام رساند - و پیام برآمدن از شهر کرد * خان مذکور - بعذر و معذرت بخودداري پرداخته - باتفاق رساله‌داران و سرداران بهلیه و جگت سیٹه (به) تعهد و پیمان همدیگر - مخفي امیر بیگ را - که از رفقاي معتمد او بود - با نوشته‌ها به کلکته فرستاده - درخواست آمدن افواج انگریز کرد * امیر بیگ مذکور - بانواع تسلي و استمالت مزاج - سرداران انگریز (را) بران آورد که از کلکته عازم شده تا به پلاسي رسیدند * چون کار از کار گذشت - سراج الدوله از دریافت خبر عزیمت افواج انگریزان از شهر برآمده * این مرتبه یغبهٔ بیهوشي را از گوش برآورده - با خان معزي الیه تملق و گرم‌جوشیها درمیان آورد - و بیکم مهابت‌جنگ را فرستاده ابواب عذرخواهي و استعفاي خطاي خود مفتوح داشت *

ازانجا که بر قول و فعل او اعتمادي نبود - مسموع نشد * بعد ازان که سراج الدوله از چونه‌کهالي پیشتر روان شد - خان معزي الیه بهادر نیز کوچ کرده بفاصلهٔ نیم فرسخ از لشکر نواب سراج الدوله خیمه برپا ساخت * میر مدن داروغهٔ توپخانه به سراج الدوله گفت که انگریزان حسب الطلب میر محمد جعفر خان مي آیند - قرین مصلحت آنست که اول کار میر محمد جعفر خان تمام سازند - بعد کشته شدن خان مذکور انگریزان جرأت آمدن این طرف نخواهند یافت * ازانجا که دفع تیر تقدیر بسپر تدبیر ممکن نیست و مشیت ایزدي بطور دیگر رفته بود -

زحرف (آن) خردمند خرد کرش
شد آن سیماب دل سیماب در گوش *

چون فرداي آن به داؤد پور رسید - خبر آمد که انگریزان قصبهٔ کلوه را آتش زدند * آن زمان موهن (۱) لعل بعتاب پیش آمد - که تو مرا خراب و پریشان و اطفال مرا یتیم کردي اگر میر (محمد) جعفرخان و دولبه (۲) رام را از تهانه بر نمي‌داشتي کار تا باین جا نمي رسید * القصه صباح آن روز - که پنجم شوال سنه ثلث عالمگیر ثاني بود - افواج انگریز از پلاسي این طرف - و سراج الدوله از داؤد پور آن طرف - بمقابلهٔ همدیگر رسیده - جنگ توپخانه شروع شد * میر محمد جعفرخان با فوج خود بجانب چپ دورتر ایستاده بود -

---

(۱) شاید که باموهن لعل باشد * (۲) در تاریخ بنگالهٔ لتهبوج رای درلبه رام *

هرچند نواب سراج الدوله طلب نمود از جا حرکت نکرد * در عین زد و خورد و گرمی هنگامهٔ قتال - که چیرگي و خیرگي از افواج سراج الدوله ظاهر مي گردید - ناگاه میر مدن داروغهٔ توپخانه بضرب گولهٔ توپ رخت هستي بربست * بمعائنهٔ این حال رنگ فوج بر گردید - و مردم توپخانه همراه نعش میر مدن به بنگاه رسیدند * آفتاب از نصف النهار گذشته بود - که مردم بنگاه راه فرار سر کردند * هنوز نواب در معرکه مشغول جدال و قتال بود - که مردم بهیر گریخته از داؤدپور آن طرف رسیدند - و آهسته آهسته افواج نیز راه سلامت پیش گرفتند * دو ساعت روز باقي مانده گریزاگریز در لشکر افتاد - و پاي ثبات سراج الدوله هم متزلزل شد - و راه هزیمت پیش گرفت * چون به منصورگنج - که تعمیر او بود - رسید - ابواب(۱) خزائن کشاده بر مردم سپاه زر پاشي ورزید * اما از غایت وسوسه مجال اقامت دران جا نیافته - از اموال و تجملات دل برداشته - وقت شب جریده با زنان و اطفال بر کشتي سوار شده - و مبلغي از جواهر گرانمایه و اشرفیها همراه گرفته - بسمت پورنیه و عظیم آباد روان گردید * و میر محمد جعفر خان - بعد از شکست سراج الدوله - داخل خیمه شده - شب با سرداران انگریز کنکاش کرده علي الصباح پاشنه کوب افواج سراج الدوله شتافته - به مرشد آباد رسید *

---

(۱) پیش لفظ ابواب در نسخهاي قلمي و نوشته *

و فلک را بکام خود دیده - داخل قلعه شده - کوس ایالت نواخت -
و منادي امن و امان در شهر گردانیده علم صاحب صوبگي
بر افراخت * و میر محمد قاسم خان داماد خود را با جمعي از
فوج براي بدست آوردن سراج الدوله گسیل کرد * افواج انگریز
را در ببنیه (؟) فروکش ساخت * اما سراج الدوله - شبگیر زده
از زیر مالده بعجلت هرچه تمامتر گذشته - در بهرال رسید *
چون خبر یافت که موهانهٔ ناظر پور مسدود است و کشتي ازان
طرف نمي تواند گذشت - ناگزیر از کشتي فرود آمده بخانهٔ
دانشاه[1] پیرزاده - که مسکن او همان جا بود - رفت * دانشاه - که
سابق ازین از دست او متأذي شده بود - قابوي خود یافته -
وقت برابر دیده - بدلاسا و تسلي پیش آمده بمکان خود داشت -
و به تیاري طعام پرداخته به میر داؤدعلي خان فوجدار اکبرنگر -
که برادر میر محمد جعفر خان بود - خبر فرستاد * کسان داؤد علي
خان - که بتفحص و تجسس بودند - فوز عظیم دریافته - بر جناح
استعجال رسیده - سراج الدوله را از خانهٔ دانشاه گرفتار کرده به اکبرنگر
بردند - و ازان جا کسان داؤدعلي خان و میر محمد قاسم خان
همراه خود گرفته به مرشدآباد بردند * میر محمد جعفر خان او را
آن روز محبوس داشته روز دیگر - بصوابدید سرداران انگریز و اصرار
و استبداد جگت سیٹه - مقتولش ساخته - لاش آن مظلوم را

---

(۱) استوارت دانا شاه نوشته *

از هودج آويزان كرده در شهر گردانيده - در خوش باغ بمقبرهٔ نواب مهابت جنگ مدفون ساختند * و بعد چندي مرزا مهدي علي خان برادر خورد سراج الدوله را نيز در تخته كشيده از جان كشتند - و به پهلوي برادرش بخاك سپردند * نظامت نواب سراج الدوله يک سال و چهار ماه بود - و قتل او در آخر ماه شوال سنه ۱۱۷۰ سبعين و مائه و الف هجري واقع شد *

نظامت شجاع الملک جعفر علي خان (۱) *

چون جعفر علي خان بر چار بالش نظامت بنگاله و بهار و اوڈيسه مربع نشست - بدلداري سپاه وغيره (و) عمده‌ها - كه در استيصال و قتال سراج الدوله همزبان بودند - پرداخته - هر يكي را از خود راضي ساخت * و خادم حسين خان خواهر زادهٔ خود را بفوجداري پورنيه اختصاص بخشيد * و رام نرائن را بخلعت بحالي صوبهٔ عظيم آباد ممتاز كرد * چون در همان ايام شاه عالم پادشاه در صوبهٔ عظيم آباد نزول اجلال فرمود - رحيم خان و قادرداد خان وغيره - پسران عمر خان - و غلام شاه و ديگر جماعه‌داران و رساله‌داران ملازم سراج الدوله - كه جعفر علي خان از حكمت آنها را از پيشتر متعينهٔ (۲) صوبهٔ عظيم آباد كذانيده بود - بلشكر پادشاهي پيوستند - و در فتوحه با رام نرائن جنگ واقع شد * رام نرائن زخمي شده بپاي هزيمت داخل قلعه گرديد -

---

(۱) پيشتر مير محمد جعفر خان آورده * (۲) بجاي متعين *

و افواج پادشاهي بمحاصرهٔ قلعه پرداختند * نواب جعفر علي خان - از دریافت این خبر - خلف خود نواب ناصرالملک صادق‌علي خان شهامت جنگ عرف میرن را معه افواج انگریز بآن طرف گسیل کرد - و بر لب نالهٔ ادهوه[1] متصل باره با عساکر پادشاهي جنگ رو داد * و قادر داد خان و کامگار خان مئین (؟) وغیره در رکاب پادشاهي مصدر تردد نمایان شدند * محمد امین خان زخمي شده و راج بلب هم پس‌پا گشته جنگ در گریز مي‌کردند * قادر داد خان وغیره بحمله‌هاي مردانه درون توپخانه درآمدند * قضارا توپ کلاني - که چار صد راس نرگاو مي‌کشیدند - محاذي بود * اینها درمیان گاران در آمدند * بسبب آنکه از چپ و راست قطار گاران بود - در آمدن نتوانستند * درین عرصه فیلبان قادر داد خان بضرب گلولهٔ بندوق کشته شد * قادر داد خان فیل را از پاي خود مي‌راند - و تیراندازي مي‌کرد * نواب صادق‌علي خان هم زخم تیر برداشت[2] * درین اثنا غلولهٔ زنبورک بر پهلوي چپ قادر داد خان خورد - و کارش تمام گردید * از معاینهٔ این حال کامگار خان وغیره عنان‌تاب شده بفوج خود ملحق شدند * و افواج صادق علي خان - از دریافت این حال مجدداً حمله‌آور شده - بر افواج پادشاهي در افتادند - و شادیانهٔ

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اینجا دهووه - و در صفحه ۳۸۳ سطر ۷ ادهوه و در صفحه ۳۸۴ سطر ۱۵ ادهوا * (۲) در نسخه‌هاي قلمي انداشت *

فتح در دادند * افواج پادشاهي منهزم گوديد * رحيم خان و زين‌العابدين خان - که از طرف پشت افواج صادق‌علي خان آمده بودند - از شنيدن آواز شاديانهٔ فتح از جانب دست راست آمده بمقابله پرداختند * اما بضرب گولهٔ توپ انگريزان پاي ثبات نيفشرده منهزم شدند * بعد شکست - افواج سلطاني بطرف بردوان عنان‌تاب شد * و صادق‌علي خان بتعاقب پرداخته از راه جکائي‌کهانتي و بيربهوم به بردوان رسيد * ازين طرف جعفرعلي خان هم جلوريز انجا رسيد - و برلب رودخانه - که زير شهر بردوان واقع است - جنگ گولهٔ توپ شروع شد * افواج - دران اطراف هم مجال اقامت نيافته - به عظيم‌آباد رجع‌القهقري نمودند * و جعفرعلي خان و صادق‌علي خان - بضبطي اموال (و) اثاث‌البيت نواب سراج‌الدوله و همگي بيگمات مهابت جنگ وغيره کماينبغي پرداخته - آنها را بقوت شبانه محتاج ساخته - بيگم مهابت جنگ را معه هردو دخترش - که يکي ايمنه بيگم مادر سراج‌الدوله و ديگر گهسيتي بيگم زوجهٔ شهامت جنگ بود - معه ديگر زنانه‌ها علاقه‌دار مهابت جنگ به جهانگيرنگر فرستاد (۱) * درين وقت باقر خان جماعه‌دار را با جمعيت يک صد سوار به جهانگيرنگر فرستاد - و جسارت خان فوجدار جهانگيرنگر را بتاکيد تمام نوشت

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي فرستادهٔ بود *

که بمجرد رسیدن باقر خان گهسیٹي بیگم و ایمنه بیگم را دستگیر کرده حواله نماید * بعد رسیدن جماعه‌دار مذکور - جسارت خان لاعلاج شده پروانگي داد * آنها را بر کشتي نشانده چند کروه از جهانگیرنگر آمده بدریا غرق ساخت * گویند چون آنها را در کشتي بردند و آنها ازین اراده مطلع شدند - هر یکي نماز دوگانه ادا کرده مصحف مجید در بغل گرفته هردو خواهر بغل‌گیر یکدیگر شده در آب افتادند * سبحان الله چه سنگدلي‌ست * آخر صادق‌علي خان هم نتیجهٔ آن در دامن روزگار یافت * دران ایام چون از خادم حسین خان بعلت اخذ مالواجب و جهتي دیگر شکرآبي درمیان آمد - و صادق علي خان - در صدد اخراج و استیصال او سرگرم شده - بجانب پورنیه عزم جزم داشت - و خادم حسین خان هم - با جمعیت خود از پورنیه برآمده - در گنده‌گوله پاي جنگ قائم ساخت - بیک ناگاه خبر رسید که افواج پادشاهي قلعهٔ عظیم‌آباد را محاصره نموده - با رام‌نرائن جنگ شروع کردند[1] * لهذا صادق‌علي خان - عزیمت پورنیه فسخ[2] نموده - متوجه عظیم‌آباد گشت * خادم حسین خان - خود را مرد میدان او تصور نه نموده - عازم رفتن بطرف دارالخلافه گردید * ازین طرف دریاي گنگ افواج صادق‌علي خان و ازان طرف خادم حسین خان قطع منازل مي‌نمودند * و چون

(۱) در نسخه‌های قلمي گردید * (۲) در نسخه‌های قلمي فتح *

خبر آمد آمد صادق‌علي خان به عظیم‌آباد شائع شد - افواج پادشاهي - از محاصرهٔ قلعه دست‌بردار شده بجانب منیر جاده‌پیما گشتند * صادق‌علي خان - فرصت دیده - از دریا عبور کرده - بتعاقب خادم حسین خان شتافت * خادم حسین پیشاپیش بسرعت برق و باد قطع منازل مي‌نمود - و صادق علي خان هم منزل بمنزل پاشنه‌کوب مي‌رفت * درین اثنا طوفان باد و باران شروع شده راکب و مرکوب را از ترددات عاطل ساخت * خادم حسین خان بر لب رودخانهٔ رسید که معبر متعذر و عبور بي‌معبر متعسر بود * افواج خادم حسین خان - همچو بني اسرائیل دریا از پیش و دشمن از پس دیده - دست از زندگي شستند * خادم حسین ناگزیر - راه گریز مفقود و مسدود دیده - خزائن و اسباب زیادتي را بمردم سپاه وقف و تاراج ساخت - و خود متوکلاً علی الله - نظر بر کارساز لا ریبي - منتظر لطیفهٔ غیبي نشست * افواج صادق‌علي خان - آن روز از کثرت گل ولای و طغیاني بارش از توک(۱) تاز مانده - بفاصلهٔ دو کروه مقام کرده(۲) خیمه و خرگاه مرتفع ساختند * ازانجا (که) پیمانهٔ عمر خادم‌حسین خان و همراهیانش لبریز نشده بود - نیم شب برق بر خرمن عمر صادق‌علي خان افتاد - و او را با خواصي - که در خدمتش بود - سوخت * و این واقعه در سنه ۱۱۷۳ هجري

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي ترک وتاز * (۲) در نسخه‌هاي قلمي کرده *

واقع شد * و خادم حسین خان - از چنگ اجل نجات یافته - بسرعت برق و باد رهگرا شده - بصوبهٔ اوده رفت * و پیمانهٔ عمرش همان جا لبریز گردید * راج بلب[1] وغیره رفقای او - خاکستر غم و الم بر مفارق روزگار خودها بیخته - معه افواج انگریز معاودت کرده به عظیم آباد رسیدند * و بر افواج پادشاهي و مرهته - که رفیق رکاب پادشاهي بودند[2] و در هلسه مقام داشتند - متوجه شده هنگامهٔ جنگ و جدل گرم ساختند * افواج پادشاهي باز (منهزم) شدند - و سردار فرانسیس که از رفقای رکاب بود گرفتار گردید - و راج بلب تا بهار بتعاقب پرداخت - و چون عساکر پادشاهي بسمت گیامانپور نهضت فرمود و کامگار خان بجانب کوه گریخت - عازم معاودت بود - درین اثنا خبر دستگیر شدن نواب جعفرعلي خان و مسلط شدن نواب قاسم‌علي خان در صوبهٔ بنگاله معه نوشته‌هاي حضور رسید - چنانچه مذکور مي‌شود * ایام نظامت میر محمدجعفر خان قریب سه سال بود *

نظامت عالي‌جاه نصیرالملک امتیازالدوله قاسم‌علي خان بهادر نصرت جنگ *

چون نواب جعفرعلي خان میر محمد قاسم خان خویش خود را - که پسرزادهٔ نواب امتیاز خان - خالص تخلص - بود - وکالةً بتقریب سوال و جواب ملکي و بند و بست این معني که ده آنه

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي اینجا راجه بلب * (۲) در نسخه‌هاي قلمي بود *

از جعفرعلي خان و شش آنه از انگریزان و خدمت دیواني بذمهٔ جعفرعلي خان باشد - بکلکته فرستاده بود - و بعد وفات صادق‌علي خان - مردم سپاه بدرخواست طلب و تنخواه خودها - که از چند سال نیافته بودند - بلوای عام کرده نواب را در چل‌ستون گرد کردند - حتی که از طعام و آب مانع شدند - بناءً علیه نواب معزي الیه به میر محمد قاسم خان[1] نوشت که مردم سپاه بجهت طلب و تنخواه بسیار تنگ کرده‌اند * میر محمد قاسم خان باتفاق جگت سیٹه - با سرداران انگریز ساختگي کرده - آنها را بران آورد که سرداران انگریز - تابع مرضی خان معزی الیه شده - به نواب جعفرعلي خان نوشتند[2] که هنگامهٔ طلب و تنخواه سپاه رو بطولاني دارد بهتر آنست قلعه و صوبه به میر محمد قاسم خان سپرده خود از قلعه برخاسته بکلکته بیایند * میر محمد قاسم خان بدلجمعی تمام با حصول مطالب مراجعت به مرشدآباد نمود * و سرداران سپاه انگریز - با وی موافق شده - نواب جعفرعلي خان را از قلعه برآورده بر کشتي سوار کرده به کلکته رسانیدند * و میر قاسم خان داخل قلعه گردیده مسندآراي نظامت شد - و منادي امنیت بنام خود گردانید * و در باب مراجعت کنانیدن رایات پادشاهی به عظیم‌آباد نوشته بنام راج بلب فرستاده - و خود متعاقب باستمالت و دلجوئی سپاه پرداخته - بعد بند و بست طلب و

(۱) بعد حصول خطاب - قاسم‌علي - صفحه ۳۸۱ * (۲) در نسخه‌هاي قلمي نوشت *

تنخواه بعزم حصول ملازمت بندگان اقدس و اعلی تیاري کوچ بسمت عظیم آباد نمود * و میر تراب علي خان عم خود را به نیابت نظامت در مرشد آباد گذاشته - خود همگي اسباب و لوازمات و فیلان و اسپان و خزائن و دفائن از نقود و اجناس و جواهرات و قورخانه وغیره حتی لوازمهٔ نقرئي و طلائي امام باره - که مال لکوک (بود) - همراه برداشته ملک بنگاله را خیرباد گفته رهگرا گردید * بعد رسیدن به مونگیر باستحکام قلعهٔ انجا پرداخته - بعزم ملازمت پادشاه عازم عظیم آباد شد * و تا رسیدن - رایات پادشاهي به عظیم آباد مراجعت فرموده بود و انگریزان استقبال نموده در کوتهي خود فرود آورده بودند - متعاقب قاسم علي خان هم رسیده بسعادت ملازمت فائز گردید - و بخطاب نواب عالي جاه نصیر الملک امتیاز الدوله قاسم علي خان نصرت جنگ مخاطب گردید * اما بندگان اقدس و اعلی - مزاج خان مذکور را دگرگون دریافته - بی اطلاع رایت نهضت افراشته عازم بنارس شدند * نواب قاسم علي خان - بتعاقب پرداخته - تا حدود بکسر و جگدیش پور تاخت - و آن ملک را تاراج ساخته - مراجعت به عظیم آباد کرده - در حویلي رام نرائن فروکش شده - به نظم و نسق انجا پرداخت * و چون محصول اموال تجارت از نصارای انگریز طلب نموده - سرداران انگریز در دادن محصول ابا نموده استادگي ورزیدند * نواب قاسم علي خان محصول بالکل تاجران قلمرو بنگاله

و بهار معاف کرد - و فرمود که تا محصول از غالبان نگیرم از مغلوبان دست بردارم * بهمین سبب و بجهتي چند دیگر با سرداران انگریز شکرآبي درمیان آمد - و در صدد استیصال ایشان سرگرم تدبیر شد * آخر رای او برین قرار گرفت که بعرصهٔ یک روز همه را معرض تیغ سازد - لهذا به نائبان و فوجداران بنگاله برای هر یک نوشته‌ها فرستاده که در فلان تاریخ در هرجا که هر قدر نصارای انگریز باشند بخداع و فریب و جدال و قتال علف سیف و سنان سازند * و خود بسرداران سپاه در باب قتل و اسیر و نهیب (و) غارت آنها بتاریخ معینه بمبالغهٔ تمام تاکید نموده - علم معاودت بسمت مونگیر افراشت * و چون بروز معهود افواج قاسم‌علي خان بکار مامورة مستعد شدند - با افواج انگریز جنگ درمیان آمد * آخر بحمله‌هاي متواتر غالب شده - بقتل و اسیر پرداخته - همگي را یکسر مقتول و کوتهیها را غارت ساخته[1] - (قتل) جماعهٔ اجل گرفته‌ها نمودند - و کوتهیهای انگریز در هرجا وقف تاراج کردند * مگر صدرالحق خان فوجدار دیناجپور و راجهٔ بردوان دست ازین حرکت لغو باز داشتند * قاسم‌علي خان چون به مونگیر داخل شد - عملهٔ نظامت بنگاله را یکسر طلب داشته بامورات ضبط و ربط ممالک متوجه گردید * و رای رایان امیدرای را معه پسرش کالي پرشاد و رام کشن و راج‌بلب و جگت‌سیته (و) مهتاب رای و راجه

---

(۱) در نسخه‌های قلمي ساخت *

سروپ چند برادر جگت سیٹه و زمینداران دیناجپور و ندیه و کهڑک پور و بیربهوم و راج شاهي وغیره و دولال رای دیوان بهوجپور و فتح سنگه و راجهٔ تکاري پسر راجه سندر و رام‌نرائن نائب صوبهٔ عظیم‌آباد (و) محمد معصوم[1] منشي جگت رای وغیرهم را یک یک در مونگیر طلب داشته محبوس کرد * و قلعه را مستحکم‌تر ساخته افواج بیشمار به بنگاله گسیل کرد * و متصل اکبرنگر بر نالهٔ ادهوه اجتماع سپاه گردید * و به فوجداران و نائبان بنگاله در باب ترغیب و تحریص جنگ با انگریزان بتاکید تمام نوشت * ازان جمله شیخ هدایت الله - نائب فوجدار ندیه - با جمعی فراوان و جعفر خان و عالم خان جماعه‌دار ترک سواران متعینهٔ حضور - بر جناح استعجال عازم شده تا کٹوه رسیده بود که ازان طرف افواج انگریز - نواب جعفرعلي خان را بسالاري برگزیده - همراهش گرفته - بمقابله شتافته بفاصلهٔ دو کروه در دائین‌هات لشکرگاه ساختند * سیوم شهر محرم طرفین صف آراسته آتش قتال را اشتعال دادند * افواج قاسم‌علي خان - بعد قتل جمعی از اجل رسیده‌ها - شکست خورده بپای هزیمت در پلاسی نزد محمد تقي خان فوجدار بیربهوم رسیدند * بعد دو سه روز که افواج بنگاله اجتماع یافت و سرداران انگریز همه تعاقب‌کنان رسیدند - محمد تقي خان - با جماعت کثیر در میدان رزم پای ثبات افشرده - بزخم گلولهٔ

---

(۱) شاید که چنان باشد . " و محمد معصوم و منشي جگت رای " *

بندوق جام شهادت نوشید - و سپاه منهزم شده به مرشدآباد رسید *
سید محمد خان - که بعد رفتن میر تراب‌علي خان به مونگیر
نیابت بنگاله تعلق باو داشت - با جماعت موجوده از شهر برآمده
در چونه کهالي مورچال آراست * و چون خبر آمد آمد افواج
انگریز سامعه‌آشوب خاطرش گشت - ازانجا که اکثر افواج نیش خورده
حربه‌هاي انگریز شده بودند - بی وقوع جنگ و زد و خورد توپ و
تفنگ مضطر شده - مورچال را خالي کرد - و عنان هزیمت منعطف
ساخته در سوتي برد * افواج قاسم‌علي خاني - که شمرو فرنگي وغیره
سرداران لشکر با افواج سنگین دران جا مقام داشت - رسید * اما
انگریزان تعاقب از دست نداده بدنبال شتافتند - و جنگي عظیم در
سوتي رو داد * ازانجا که ستارهٔ دولت قاسم‌علي خان رو بانحطاط و
طالع انگریزان در ترقي بود - بعد جنگ بسیار و مقابلهٔ بیشمار درین
جنگ هم انگریزان فتحیاب شدند * و افواج قاسم‌علي خان تاب
ضرب غلوله‌هاي توپ و بندوق انگریزان نیاورده - شکست خورده -
بر لب آب ادهوه - که پیشتر بنگاه سپاه بود - دران جا هم تمام عساکر
فراهم شده بحرب و ضرب و جدال و قتال ورزیدند * آخر اکثري
از سرداران فوج قاسم‌علي خان مثل گرگین خان - که سردار فوج
پیاده‌هاي برقندازان بود - وغیرهم با انگریزان موافق شدند * و
نصاراي انگریز بدلجمعي تمام شبخون زده پاي ثبات موافق و
منافق را متزلزل گردانید * و گریزاگریز در لشکر افتاد * و شکست

عظیم رو داد * منهزمان بحال تباه خود را به مونگیر رسانیدند * قاسم علي خان - از دریافت خبر این شکست - دل باخته (۱) رنگ بر رو شکست * و نمکحرامي و دغابازي حریفان نمک پرورده بخاطر آورده - حوصلهٔ جنگ در خود نیافته - پهلو از رزم تهي کرده - سراسیمه عازم بطرف عظیم آباد گشت * و گرگین خان را بشامت نمکحرامي مقتول ساخت - و وجود هر دو برادر جگت سیٹه را - که در باب طلب جعفرعلي خان و نصارای انگریز ساعي شده خطوط نوشته بودند و آن نوشته‌ها بجنس گرفتار گردید - مایهٔ فتنه و فساد انگاشته - معه دیگران (و) زمینداران وغیره - که از سابق محبوس بودند و هریکي در فتنه سازي و هنگامه پردازي یگانهٔ عصر بود - جملگي را مقتول و معدوم ساخت * و بعد رسیدن عظیم آباد دران جا هم جرأت اقامت در خود نیافته - باضطرار تمام به پیشتر روان گردید - و زنانه‌های خود را در رهتاس گذه گذاشته - بصوبهٔ اوده پیش وزیرالممالک نواب شجاع الدوله بهادر رفت * و دران جا هم با نواب وزیر صحبت برهم خورده - و نواب اکثر اموال او را بضبط درآورد * و ازان جا هم روان شده در اطراف کوه رسید - و چند سال دران نواح بانواع ناکامي بسر برده آخر ودیعت حیات سپرد *

نظامت بار ثانیٔ جعفرعلي خان بهادر *

بعد هزیمت قاسم علي خان - سرداران انگریز باز نواب جعفرعلي

---

(۱) در نسخه‌های قلمی بعد لفظ باخته حرف و نوشته *

خان را بر مسند مستعار نظامت بنگاله متمکن ساختند * و
ده آنه با ضمیمهٔ خدمت دیوانی انگریز و شش آنه به نواب
جعفرعلی خان مقرر شد * این بار هم بکمال تزلزل مدت سه سال
نظامت عاریتی کرده - در سنه ۱۱۷۸ یک هزار و یک صد و هفتاد
و هشت هجری - از تنگنای جسمانی بوسعت‌آباد روحانی
شتافت * سرداران انگریز نجم‌الدوله پسرش را بجای او متمکن
ساختند - و نواب محمد رضا خان بهادر مظفرجنگ را به نیابت
نظامت مقرر نمودند * او هم دو سه سال متمکن وسادهٔ نظامت
بوده راه سفر آخرت پیمود * پس از وفات نجم‌الدوله برادر خورد او
سیف‌الدوله بجای برادر جانشین مسند نظامت گردید - و نواب
مظفرجنگ بدستور به نیابت نظامت بحال ماند * او هم بعد
نظامت دو سه سال به بیماری چیچک درگذشت * و برادر دیگرش
مبارک‌الدوله بهادر مسندآرای نظامت گردید[1] * سرداران انگریز -
نواب محمد رضا خان مظفرجنگ را از نیابت معزول کرده -
نواب مبارک‌الدوله را شانزده لک روپیه سالیانه در وجه نظامت
مقرر کرده سال بسال می‌دهند * و خود بر هر سه صوبه مسلط
شده - ضلعداران جا بجا فرستاده - در کلکته کچهری خالصه مقرر کرده
تشخیص و تحصیل و عدالت و بحالی و معزولی عمال[2] وغیره امور

---

(۱) لفظ گردید در نسخه‌های قلمی بعد الفاظ سرداران انگریز نوشته *
(۲) در نسخه‌های قلمی اعمال *

نظامت و حکومت را باختیار خود مي‌کنند * و تا حالت تحریر این رساله - که سنه ۱۲۰۲ یک هزار و دوصد و دو هجري و سنه ۳۱ جلوس عالم‌شاه پادشاه است - دخل[1] و عمل انگریزان درین هر سه صوبه جاري ست *

روضهٔ رابع در ذکر مسلط شدن نصارای انگریز در ممالک دکن و بنگاله و دران دو خیابان است *

خیابان نخستین در ذکر آمدن نصاراي فرقهٔ پرتگیس و فرانسیس وغیره در دکن و بنگاله *

بر ضمائر خورشید نظائر صیرفیان نقود آثار و گهرسنجان جواهر اخبار مخفي و محتجب مباد که طائفهٔ یهود و نصاري پیش از ظهور اسلام در اکثر بنادر ممالک دکن - مثل ملیبار وغیره - برسم بازرگاني از راه دریا آمد و رفت داشتند - و با مردم آن ملک مالوف شده - در بعضی از شهرها سکونت ورزیده - مکانها و باغیچه‌ها ساختند - و برین نهج سالهاي دراز بسر بردند * و چون نیر اعظم دین محمدي طلوع فرموده - و پرتو شعاع آن آفتاب بر مشارق و مغارب تافت - و رفته رفته ممالک هندوستان و دکن نیز فیضیاب انوار مهر شرع احمدي گردید - و تردد اهل اسلام دران ممالک شد - و اکثري از ملوک و حکام آن دیار بحلیهٔ اسلام محلی

---

(۱) پیش لفظ دخل در نسخه‌های قلمی و نوشته *

شدند - و راجه‌هاي بنادر گوه و دابل و جبول وغيره بطور حكام اهل اسلام مسلمانانی[1] را - كه از ممالک عرب مي‌آمدند - در سواحل دريا مساكن داده - لوازم اعزاز و احترام آنها بجا مي‌آوردند - لهذا يهود و نصاري در آتش حسد و رشک مي‌سوختند * و چون ممالک دكن و گجرات بحوزهٔ تصرف سلاطين دهلي درآمد و اسلام دران ممالک دكن قوي گرديده بود - مهر سكوت بر درجک دهان نهاده حرف عداوت و مخالفت بر زبان نمي‌آوردند - تا آنكه در سنه ۹۰۰ هجري ضعف و تخلل در سلطنت دكن راه يافت * دران وقت نصاراي پرتگال از جانب پادشاه ملک خود بتعمير قلاع در سواحل بحر هند مامور شدند * و در سنه ۹۰۴ چهار منزل جهاز نصاراي پرتگال در بندر قندرينه و كاليكوت آمده - كماهي حقائق آن مرزبوم را بخاطر آورده - بملک خود برگشتند - و سال ديگر شش منزل در كاليكوت آمده فروكش شدند - و با حاكم انجا - كه مخاطب به ساموري[2] بود - استدعائي كردند كه مسلمانان را از سفر عرب مانع شويد كه از جانب ما منافع بيشتر از مسلمانان بشما عائد خواهد شد * ساموري گوش برين سخن نه نهاد * اما نصاري در معاملات داد و ستد تعدي بر اسلاميان آغاز نهادند - تا آنكه ساموري بخشم درآمده - حكم بقتل و غارت آنها نموده - هفتاد نفر

---

(۱) در نسخهاي قلمي مسلماني * (۲) در نسخه‌هاي قلمي اينجا ساوي و جاهاي ديگر ساموري *

معتبر نصاری را مقتول ساخت * ما بقی بر سلپها برنشسته راه سلامت گرفتند - و نزد بلدهٔ کوچي - که حاکم انجا با سامري منازعت و خصومت داشت - توطن گرفته - رخصت احداث قلعه حاصل کردند - و در اندک ایام بعجلت تمام قلعهٔ مختصر طیار نمودند - و مسجدی را که ساحل دریا بود شکسته کلیسا ساختند * و این اولین قلعه است که نصاری در دیار هند تیار کرده اند * و در همان زودي اهالی بندر کنور نیز با ایشان اتفاق ورزیدند * ایشان دران جا هم قلعه بسته - بجمعیت خاطر بتجارت فلفل و زنجبیل اشتغال نمودند - و دیگران را ازین تجارت مانع آمدند - لهذا سامري لشکرکشي نموده پسر پادشاه کوچي را بقتل درآورده - و آن ولایت را ویران ساخته - معاودت کرد * و ورثهٔ حکام مقتول - باز جمعیت نموده علم حکومت افراشته - ولایت را بحال آبادي آوردند - و بقول فرنگیان جهاز را بدریا متردد کردند - و حاکم کنور نیز بهمین آئین جهازات متردد ساخت* سامري - ازین ممر غصه خورده - جمیع خزائن و دفائن بصرف لشکر داده - دو سه دفعه بر کوچي لشکرکشي نموده - چون فرنگیان هربار لوازم امداد و اعانت بظهور مي‌رسانیدند - بر کوچي دست نیافته - بي نیل گوهر مقصود رجع‌القهقري مي‌نمود * و چون عاجز شد ایلچیان نزد حکام مصر و جده و دکن و گجرات فرستاده از تعدي نصاری شکایتها نموده استمداد کرد - و احوال بدعت نصاری بر اهل اسلام

ضمیمهٔ آن ساخته - عرق غیرت و حمیت آنها را بحرکت آورد * چنانچه سلطان قایتبای غوری امیرحسین نام سرداری را با سیزده منزل غراب مملوی مردم جنگی و آلات کارزار روانهٔ ساحل هند ساخت - و سلطان محمود گجراتی و سلطان محمود بهمنی دکهنی نیز از بندر دیو و سورت و کوله و دابل و جبول بعزم جنگ با فرنگیان جهازات در غایت استعداد مرتب ساختند * اول جهازات مصر به بندر دیو آمدند - و باتفاق سفائن گجرات متوجه جبول - که محل اجتماع فرنگیان بود - عازم شدند * و چهل منزل غراب سامری و چند منزل غراب گوه و دابل هم بایشان پیوسته - نائرهٔ جنگ را مشتعل ساختند * بیک ناگاه یک غراب مملوی فرنگیان - بی آنکه ایشان را خبر شود - از عقب در رسید * لوازم آتشباری بظهور رسانیدند - و عرصهٔ بحر را پر از آتش کردند * ملک ایاز حاکم دیو و امیرحسین ناگزیر بجنگ ایشان مبادرت نمودند - اما کاری از پیش نبردند - و چند غراب مصر گرفتار گشت - و مسلمانان شربت شهادت چشیدند - و فرنگیان بفیروزی به بنادر خود شتافتند * چون در همان ایام سلطان سلیم خنکار (۱) روم بر سلاطین غوریهٔ مصر استیلا یافت و سلطنت آن طائفه سپری شد - سامری که بانی آن کار بود بیدل گردید - و فرنگیان تسلط تمام پیدا کردند - تا آنکه در رمضان سنه ۹۱۵ به کالیکوت آمده مسجد جامع را

---

(۱) صحیح خندگار *

سوختند - و شهر را نیز بجاروب غارت روفتند * اما روز دیگر ملیباریان هجوم آورده بر سر نصاری ریختند - و پانصد کس فرنگی معتبر را کشته - و بسیاری را در آب غرق کردند * و بقیة السیف گریخته در بندر کولم درآمدند - و با زمیندار انجا ساختگی کرده - در نیم فرسخی آن شهر حصاری مختصر احداث کرده - گردآوری خود نمودند * و در همان سال حصار گوه را از تصرف یوسف عادل (شاه) برآوردند * اما یوسف عادل شاه - باندک فرصت - خوش طبعانه از دست اوشان برآورد * ولیکن پس از ایام معدود - فرنگیان - باز حاکم (۱) انجا را بزرهای فراوان فریفته - بران حصار متصرف شدند - و آن قلعه را - که متانت و حصانت تمام دارد - حاکم نشین خود ساخته - باستحکام پرداختند * و سامری ازین غیرت و اندوه در سنه ۹۲۱ عرضهٔ مرگ شد * و برادرش - قائم مقام گردیده - بساط منازعت درچید (۲) - و با فرنگیان طریقهٔ مصالحت پیموده - نزدیک شهر کالیکوت اجازت احداث قلعه داد * و از ایشان قول گرفت که هر سال چهار منزل کشتی فلفل و زنجبیل به بنادر عرب می فرستاده باشد * فرنگیان چندی تعهد و قول خود وفا نمودند * و چون قلعه باتمام رسید - از تجارت اجناس مرقوم مانع آمده - بر اهل اسلام انواع تعدی و بدعت شروع کردند * و همچنین طائفهٔ یهود - که در کدتکلور بودند - ضعف سامری دریافته - پای از اندازه بیرون

---

(۱) در نسخه‌های قلمی حکم * (۲) بجای برچیده *

نهاده - اکثری از اهل اسلام را شربت شهادت چشانیدند * و
ساموري - از کردهٔ خود نادم گشته - نخست در کدتکلور رفته -
نوعي استیصال یهود نمود که ازان فرقه دران دیار اثري نماند *
پس ازان - باتفاق تمامي مسلمانان ملیبار - به کالیوکوت رفته قلعهٔ
فرنگیان محاصره نموده : بسعی فراوان[1] مغلوب ساخت - و حصار را
مفتوح گردانید * ازین ممر قوت و شوکت ملیباریان برافزود - و
جهازات را بي قول قرنگ مملو از زنجبیل و فلفل وغیره به بنادر
عرب متردد ساختند * و در سنه ۹۳۸ فرنگیان در جالیات - که شش
کروهی کالیکوت است - قلعه بستند - و تردد کشتیهای ملیبار
دشوار گردید * و همچنین ترسایان[2] در همان سنوات در عهد برهان نظام
شاه در ریکونده قریب بندر جبول قلعه ساخته متوطن گشتند *
و در سنه ۹۴۱ در عهد سلطان بهادر گجراتي بندر روسن و دمن
(و) دیو را - که بسلاطین گجرات تعلق داشت - قابض شدند *
و در سنه ۹۴۳ در کدتکلور هم قلعهٔ احداث کرده استیلاي تمام بهم
رسانیدند * و درین وقت سلطان سلیمان بن سلطان سلیم رومي
اراده کرد که فرنگیان را از بنادر هند برآورده خود دران بنادر متصرف
شود - لهذا در سنه ۹۴۴ وزیر خود سلیمان پاشا را با یک صد غراب
جنگي به بندر عدن فرستاد (که) اول آن را که سر راه است

---

(۱) در نسخه‌های قلمي اوان * (۲) در نسخه‌های قلمي ترسان - مؤلف
ترسان جمع ترسا خیال کرده *

منتزع ساخته به بنادر هند رود * و او در همان سال بندر عدن را از شیخ داؤد انتزاع نموده - و او را مقتول ساخته - به بندر دیو روانه شد - و طرح جنگ انداخت * نزدیک بود که مسخر سازد - لیکن بسبب کم شدن آذقه و خالي شدن خزانه بي نیل مقصود مراجعت به روم کرد * و در سنه ۹۶۳ ترسایان بر بندر هرموز (۱) و مسکت (۲) و سمطره و ملوکه و میلافور و ناک وفتن و ناشکور و سیلان و بنگاله تا سرحد چین مسلط شدند - و در هرجا طرح قلعه انداختند * اما سلطان علي اخي قلعهٔ سمطره را مفتوح گردانید * و حاکم سیلان هم - فرنگیان را مغلوب ساخته - آسیب ایشان از ملک خود دفع ساخت * و سامري حاکم کالیکوت - به تنگ آمده - ایلچیان نزد علي عادل شاه فرستاد - و ایشان را بغزاي فرنگیان و اخراج از ممالک خود ترغیب و تحریص کرد * و در سنه ۹۷۹ سامري قلعهٔ جالیات را مسخر و محاصره کرده - و نظام شاه و عادل شاه به ریکونده و گوه جسپیدند * سامري بزور بازوي شجاعت و همت قلعهٔ جالیات را مسخر ساخت * و نظام شاه و عادل شاه از شامت نوکران نادولتخواه - که به تطمیع فرنگیان فریب خوردند - بي حصول گوهر مقصود مراجعت کردند * و ازان وقت نصاري - در ایذا و تعدي بر مسلمانان راسخ شده - بحدي دست دراز کردند که بعضي جهازهاي جلال الدین محمد اکبر پادشاه - که بي قول فرنگ

(۱) هرمز نیز خوانند * (۲) غالباً مسقط باشد *

به مکهٔ معظمه متردد بودند - در هنگام مراجعت از بندر جده بغارت برده - انواع ایذا و اهانت کمال به اهل اسلام رسانیدند * و بندر عادل‌آباد و فرابین - که تعلق به عادل شاه داشت - وقف آتش و خراب مطلق کردند * و بطریق تجارت در بندر دابل آمده خواستند که بخداع و فریب بران نیز دست تصرف دراز کنند * اما حاکم انجا خواجه علی‌الملک تاجر شیرازي - بر ارادهٔ شان مطلع شده - یک صد و پنجاه کسان فرنگیان معتبر را مقتول ساخته - باطفاي آتش فتنه پرداخت *

خیابان دویم در ذکر مسلط شدن نصاراي انگریز در ممالک بنگاله و دکهن وغیره *

معلوم ضمیر دانشوران اخبارپژوه باد که ازان تاریخي که جهازات جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه بدست نصاری گرفتار شد - فرستادن جهاز به بنادر عرب و عجم یکقلم موقوف کرد - زیرا که قول گرفتن از فرنگیان نیل ننگ و عار بر چهرهٔ همت عالي تصور کرد - و بي‌قول فرستادن باعث هلاک نفوس و تضییع اموال بود * اما امراي او مثل نواب عبدالرحیم خان خان‌خانان وغیره قول از فرنگیان گرفته سفائن را به بنادر روانه مي‌کردند * و چند گاه برین منوال گذشت * چون نورالدین محمد جهانگیر بر سریر سلطنت دهلي جلوس فرمود - فرقهٔ نصاراي انگریز را - که در معتقدات از فرقهٔ نصاراي پرتگال (و) فرانسیس وغیرهم

تخالف تمام دارند و تشنهٔ خون یکدیگر شده نسخهٔ منسوخهٔ عداوت را در همدیگر مي‌خوانند - علی‌الرغم آنها در ولایت سورت - که از جملهٔ ممالک گجرات است - جای سکونت داد * نخستین جائي که نصاری در سواحل بنادر هند جهت توطن اختیار کردند این بود * پیش ازین نصاراي انگریز هم کشتیهاي تجارت در بنادر هند آورده اجناس را فروخته معاودت بولایت خود مي‌کردند * و بعد ازان بتدریج در ممالک دکهن و بنگاله جا بجا کوٹهیهاي تجارت نصاراي انگریز هم بدستور نصاراي پرتگال و فرانسیس وغیره قائم گردید - و محصول بطور دیگران مي‌دادند * چون در عهد سلطنت اورنگزیب عالمگیر مصدر خدمات شایسته شدند - و فرمان احداث کوٹهیهاي تجارت در ممالک محروسه علي‌الخصوص احداث کوٹهي در بنگاله معه فرمان معافی محصول جهازات کمپني انگریز و گرفتن سه هزار روپیه دروجه محصول بخشبندر حاصل کردند - چنانکه در ذکر آبادي کلکته گذارش یافت - ازان وقت در ممالک بنگاله اقتدار نمایان پیدا کردند * و چون در سنه ۱۱۹۲ نواب مظفر جنگ نواسهٔ نظام الملک آصف‌جاه باغواي حسین‌دوست خان عرف چند - که از روٴساي[1] ارکات بود - نصاراي فرانسیس ساکن پولچري را رفیق خود ساخته - بر سر انورالدین خان شهامت‌جنگ گوپاموي -

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي پیش لفظ روساي لفظ روي نوشته *

که از عهد نواب نظام الملک آصف جاه ناظم ارکات بود - بعزم انتزاع ملک ارکات شتافت - و جنگ عظیم درمیان آمد * نواب شهامت جنگ در میدان رزم پای شجاعت افشرده داد مردانگی داده مقتول گردید * و نواب نظام الدوله - خلف دویم نواب آصف جاه - که بعد وفات پدر بمسند ریاست ممالک دکهن جانشین بود - از اطلاع تخالف خواهرزاده با جمعیت هفتاد هزار سوار و یک لک پیاده بعزم تنبیه مظفر جنگ بر مسند عزیمت بر نشست * و به بندر بولچری رسیده - بست و ششم ربیع الآخر سنه ۱۱۶۳ - صف جنگ آراسته فتحیاب گردید - و مظفر جنگ زنده دستگیر گردید * نظام الدوله موسم برسات در ارکات گذرانید * نصارای بولچری - با همت خان مغیره سردران افاغنهٔ کرناتک - که نوکران نظام الدوله بودند - ساختگی کرده - بطمع ملک و اموال فریب داده - چشم دل را از ملاحظهٔ حقوق تربیت نابینا ساختند * آن نمکحرامان کمر غدر و دغا بسته - باتفاق نصارای بولچری - شب شانزدهم محرم سنه ۱۱۷۴ - شبخون زده - نواب نظام الدوله را (جام پیمای) بحقیق مختوم شهادت ساختند * بعد شهادت نواب نظام الدوله افاغنه و نصاری نواب مظفر جنگ را بر مسند نشاندند * و مظفر جنگ با جماعهٔ افاغنه به بولچری رفته - و جمعی کثیر نصارای فرانسیس را نوکر گرفته - اعتقاد[1] خود ساخت * و هم در سال مذکور جمعیت

---

(۱) شاید که اعتضاد باشد - صفحه ۳۹۹ سطر ۱ نگرانید *

غفیر از افاغنه و نصاری گرفته عازم حیدرآباد شد * و بر سر ارکات مرور نموده - بملک افاغنه در آمد * از نیرنگی تقدیر - درمیان مظفر جنگ و افاغنه اختلاف واقع شده - بجنگ و پرخاش منجر گشت * و هفدهم ربیع الاول سنه مذکور بهمدیگر معرکهٔ قتال آراستند * از یک طرف مظفر جنگ و نصاراي فرانسیس و از طرف دیگر افاغنه صف‌آرا شدند * همت خان وغیره سرداران افاغنه - نتیجهٔ نمکحرامي یافته - مقتول شدند * و مظفر جنگ هم بزخم تیري - که در حدقهٔ چشم رسیده بود - مالک مسالک فنا گردید * بعد ازان نصاراي فرانسیس در رکاب امیرالممالک صلابت جنگ پسر سیوم آصف جاه اختیار ملازمت کردند * و سیکاکل و راج بقدري وغیره باقطاع یافته - اقتدار کمال بهم رسانیدند * و در ممالک دکهن حکم ایشان نافذ و جاري گشت * فرقهٔ نصاراي فرانسیس - که از مدتها در بنادر دکهن آمد رفت مي‌کردند - پیش ازان کسي ایشان را فوکر نداشته بود * این مظفر جنگ است (۱) که نصاراي فرانسیس را نوکر کرده بدیار اسلام آورد * چون نصاراي فرانسیس باین اقتدار رسیدند - نصاراي انگریز - که تشنهٔ خون گروه فرانسیس اند - نیز حوصلهٔ دخل در ممالک پادشاهي بهم رسانیدند - و بر بعضي ممالک دکهن متصرف شدند - و قلعهٔ بندر سورت را

---

(۱) در نسخه‌هاي قلمي کیست *

بقبض اختیار خود آوردند - و در ممالک بنگاله کوتهیهای مستحکم قائم کردند * و ازانجا که فرانسیسیان - نواب انورالدین خان گویاموی صاحب صوبهٔ ارکات را بقتل در آورده و شخصی را برای نام بسرداری برگزیده - در ممالک دکهن مسلط شده بودند - نواب محمد علی خان پسر نواب انورالدین خان با سرداران انگریز ساختگی نمود * و ایشان - بکومک و امداد نواب محمد علی خان پیش آمده - دقیقهٔ از لوازم امداد و اعانت فرو نگذاشتند - و باستیصال فرقهٔ فرانسیس کماینبغی پرداختند * و درسنه ۱۱۷۴ قلعهٔ پولچری را محاصره نموده از دست فرانسیس انتزاع نموده عمارات پولچری را منهدم ساخته قاع و هموار گردانیدند * و سیکاکل و راج بندری وغیره اماکن جاگیرات فرانسیس - که قیاس خلاص آن مکانات از وهم بیرون بود - خود مستخلص گردید * نواب محمد علی خان - بتوجهات سرداران انگریز بجای پدر بر مسند ایالت ارکات متمکن گشته - بخطاب والاجاه امیرالهند محمد علی خان منصور جنگ مخاطب گردیده - باطاعت سرداران انگریز تن داده مدت العمر بعیش و عشرت می گذرانید * اکنون ملک ارکات هم بطور بنگاله بتصرف سرداران انگریز است * و چنانکه سابقا مرقوم شد - چون سراج الدوله ناظم بنگاله از نتیجه ناری سنگ در زنبورخانه زد - تا کنون نتیجهٔ آن دیدنی آنچه دیده *

---

(۱) در نسخهٔ قلمی می گذرانیده *

و نواب جعفر علي خان - اینها را اعتقاد[1] خود ساخته در نظامت ممالک بنگاله سهیم و شریک خود نموده - در امورات ملکي دخیل ساخت * چون در سلطنت دهلي ضعف تمام راه یافته بود - در هر صوبه امرایان قابض شده دم استقلال مي زدند * اکنون از مدت یک قرن تمامي ولایت بنگاله و بهار و اوڈیسه در قبض و تصرف سرداران انگریز در آمده است * و در کلکته سرداري مخاطب به گورنر جنرل از ولایت ایشان آمده اقامت مي کند[2] * و نائبان تحصیل و عدالت و فوجداري (و) تجارت از حضور خود تجویز نموده در هر جا مي فرستد - و کچهري خاصه در کلکته مقرر داشته تشخیص هر ضلع از قبل خود بند و بست مي کند - و نائبان و ضلعداران زرها تحصیل کرده ارسال کلکته مي نمایند * و چون در سنه ۱۱۷۸ بر نواب وزیرالممالک شجاع الدوله ناظم صوبهٔ اوده و الٰه آباد ظفریاب شدند - باز بهمدیگر مصالحه نموده ملک وزیر را باو مسلم داشتند * ازان وقت دران ملک هم دخیل شده - و ملک بنارس را ازان صوبه علیحده کرده گرفتند * و افواج ایشان در ممالک وزیر بطور نوکر حاضر بوده - در همگي امورات دخل دارند * والله اعلم - مآل این حال بکجا انجامد * همچنین در ممالک دکن در قلعهٔ مندراج کوٹهي قدیم و افواج سنگین مي باشد * و صوبهٔ ارکات در تصرف دارند * شهر گنجام

---

(۱) صفحه ۳۹۶ سطر ۱۹ بنگرند * (۲) در نسخه‌های قلمي مي کون *

و برم‌پور و ایچهاپور و سیکاکل و اسحاق‌پتن و قلعهٔ قاسم‌کوته و راج[1] بندر و ایلور و مچهلي بندر و بجواره و قلعهٔ کوند باي وغیرهم بطور جاگیر از نظام‌علي خان گرفته در تصرف دارند * و زمینداران این ملک پیش ایشان حاضر بوده مالگذاري مي‌نمایند * و هرگاه نظام علي خان را احتیاج بکومک مي‌شود - افواج سنگین همراه مي‌دهند - و بحسب ظاهر از حکم او سرتابي نمي‌ورزند * اما فرقهٔ نصاراي انگریز بحلیهٔ[2] دانائي و هنرمندي آراسته و بحلهٔ مروت و اخلاق پیراسته اند * بدرستي عزم و کمال حزم و تدبیر رزم و لیاقت بزم بي‌عدیل - و به آئین عدالت‌گستري و رعیت‌پروري و ظالم‌گدازي و مظلوم‌نوازي بي‌نظیر اند * درستي قول بحدي که اگر سر برود زبان تغییر نکنند - و دروغ‌گو را در مجلس خود راه ندهند * سراسر فتوت و وفا و سراپا حلم و وقار اند * حرف دغل نیاموخته‌اند - و صحیفهٔ شرارت نخوانده‌اند * و با وجود مخالفت دیني متعرض دین و آئین و اسلام احدي نیستند *

گفتگوي کفر و دین آخر به یکجا مي‌کشد -
خواب یک خوابست - باشد مختلف تعبیرها *

---

(۱) پیش ازین راج بندری آورده * (۲) در نسخه‌هاي قلمي قابله *

تمت بالخیر *

ع ٣٩ر
ن ١

قيد

DUE DATE

[2 No 1.08

25 AP 1989

MAR

٩٨٨